



تفسیر حکیم جلد 5

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 1

تفسیر حکیم جلد 5

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 2

تفسیر آیه 158

إِنَّ الصُّفَا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ

بی تردید صفا و مروه از نشانه‌های خداست، پس کسی که حج خانه کعبه کند، یا عمره انجام دهد، بر او گناهی نیست که آن دو را طواف کند، و کسی که بنا [به تمایل و خواست خودش افزون بر واجبات] کار نیکی چون طواف و سعی مستحب انجام دهد یقیناً خدا در برابر عمل او پاداش دهنده و به کار و حال او داناست.

شرح و توضیح

از آیه شریفه حقایق استفاده می‌شود که توجه به آنها برای هر زائری لازم است.

1- صفا و مروه 2- علت تشریح سعی صفا و مروه 3- صفا و مروه از نشانه‌های خداست 4- شاکر و علیم بودن حق نسبت به سعیکننده.

صفا و مروه

در اکثر کتاب‌های تفسیر و روایت نقل شده که چون حضرت صفی الله آدم ابوالبشر از مقام بهشتی خود هبوط داده شد، بر کوهی که در منطقه حرم الهی قرار داشت جای گرفت آن کوه به تناسب صفی الله بودن او صفا خوانده شد، صفا که ابتدای سعی زائر بیت است روبروی کعبه مشرفه قرار دارد، و حوا هم در کوه دیگری در همان منطقه جای داده شد که به تناسب مرئه بودن او مروه نام گرفت، «1» و هر دو محل به اعتبار حال که آدم و همسر اوست به عنوان صفا و مروه معروف شد.

(1) - مجمع البیان ج 1، ص 444.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 3

مسافت میان صفا و مروه بیش از هفتصد و شصت [760] زراع است که بر حاجیان هفت بار طواف میان آن دو کوه به هنگام ادای مناسک حج و عمره واجب و در غیر آن مستحب و عملی نیکوست.

علت تشریح سعی صفا و مروه

ابراهیم (ع) پس از آن که به فرمان حضرت حق‌هاجر و اسماعیل را در منطقه حرم گذاشت:

«ربنا انی اسكنت من ذریقی بواد غیر ذی زرع» و می‌خواست به سوی شام باز گردد هاجر گفت: ای ابراهیم ما را در محلی می‌گذاری که نه مونسی برای ما هست و نه آب و گیاه دارد! ابراهیم گفت: پرودگاری که به من فرمان داده شما را در اینجا بگذارم خودش به لطف و رحمتش مشکل شما را حل خواهد کرد، این را گفت و به سوی شام بازگشت.

چون روز بالا آمد و هوا به شدت گرم شد، اسماعیل دچار تشنگی شدید شد، هاجر برای یافتن آب از کوه صفا بالا رفت، نگاهی به اطراف انداخت سراپی در آن وادی به نظرش رسید، به گمان این که آب است از کوه پائین آمد و به دنبال آن شتافت، هنگامی که به مروه رسید در حالی که اسماعیل از برابر چشمانش پنهان شده بود و آبی هم ندید به صفا برگشت و دوباره نگاه کرد و همان منظره را دید و باز برای یافتن آب شتابان حرکت کرد، تا هفت مرتبه این کار به وسیله هاجر تکرار شد در مرتبه هفتم از جانب مروه به اسماعیل نظر انداخت و مشاهده کرد آب از زیر پای اسماعیل

جریان پیدا کرد، به سرعت به سوی فرزند دلبندهش آمد و شن‌ها را در اطراف آن آب جمع کرد تا حوض ماندی شکل گرفت و از آب پر شد، و نهایتاً آنجا به نام زمزم یعنی محلّ پر شده از آب نامیده شد، و

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 4

همان آب سبب آمدن قبیله جرهم و مقیم شدنشان در آن ناحیه و آباد شدن آن محل و سر و سامان یافتن زندگی هاجر و اسماعیل گشت.

و چون پس از روزگاری طولانی و گذشتن قرن‌ها وجود مبارك حضرت محمد (علیهما السلام) به پیامبری معبوث شد و بر ادای مناسک از جانب حق مأمور گشت بنا به روایت نقل شده در کافی از حضرت صادق (ع) پس از طواف خانه خدا و خواندن دو رکعت نماز طواف اعلام کرد صفا و مروه از نشانه‌های «تشریحی» خداست و من سعی را از آنجا ابتدا می‌کنم که خدا به آن ابتدا فرمود:

إِنَّ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ

سپس بعد از بیان این حقیقت که هاجر هفت مرتبه فاصله صفا و مروه را با شتاب طی کرد فرمود:

در اسلام هم طواف صفا و مروه بر طبق آن تشریح شده و پیامبر با این مسئله ذهن مسلمانان را که گمان می‌کردند سعی صفا و مروه ساخت مشرکین است پاک کرد. «1»

صفا و مروه از نشانه‌های خداست.

این که صفا و مروه از نشانه‌های خداست به این معناست که از نشانه‌های عبودیت و مقررات و قوانین الهی است، و به هنگام سعی انسان به یاد خدا می‌افتد، و خورشید ذکر محبوب از افق قلب او طلوع می‌کند، و احساس هجرت به سوی دوست و حرکت به جانب منبع کل الکمالات به او دست می‌دهد.

در تفسیر الدر المنثور آمده: مشرکین بتی را روی کوه صفا نصب کرده بودند که آن را اساف می‌گفتند و بتی را در مروه قرار داده که آن را نائله نامیده بودند،

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 5

تا زمان ظهور اسلام پس از طواف بیت به سعی صفا و مروه می آمدند و به هنگام سعی برای تبرک جوئی دست به آن دو بت می کشیدند، مسلمانان هنگام ادای مناسک به رسول خدا گفتند: صفا و مروه جائی است که مشرکان به خاطر آن دو بت به سعی آن برمی خیزند و طواف آن از شعائر نیست، خدای مهربان در آیه مورد بحث اعلام داشت که صفا و مروه از نشانه های خداست.

سعی صفا و مروه یادآور برکات و خلوص قدم هاجر برای نجات جان يك انسان و هروله آن یادآور شتاب ابراهیم در تعقیب ابلیس برای راندن او و خنثی کردن فتنه و وسوسه وی نسبت به ذبح اسماعیل است «1»، و نیز این عمل عبادی همراه با دو پارچه احرام و حرکت با پای برهنه موجب فرو ریختن بنای تکبر و غرور، و ایجاد کمال تواضع و خشوع در انسان است. «2» در کتاب تأویلات کاشانی آمده: صفا وجود معنوی و روحانی و ملکوتی قلب، و مروه نیز وجود حقیقی و معنوی نفس است و هر دو از نشانه های خدا و مناسک باطنی و قلبی چون یقین، توکل، رضا، اخلاص، و مناسک نفسی چون صبر و شکر و ذکر و فکر است.

فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ يَعْنِي كَسِي كَهْ بِه مَقَامِ وَحْدَتِ ذَاتِيهِ رَسِيدًا، وَ بِا فَنَاءِ كَلِّي بِه مُحْضَرِ حَضْرَتِ اِهْيَهْ مُشْرَفِ شَدًّا اَوْ اَعْتَمَرَ يَا بِا رَسِيدِن بِه مَقَامِ مُشَاهَدَهْ بِه تَوْحِيدِ صِفَاتِ وَ فَنَاءِ دَرِ اَنْوَارِ تَجَلِيَاتِ جَمَالِ وَ جَلَالِ دَسْتِ يَافِتِ بَرِ اَوْ كُنَاهِي نَيْسْتِ فَلَا جُنَاحَ كَهْ مِيَانِ اَيْنِ دُو مَقَامِ بِا پَای عِبَادَتِ وَ اِخْلَاصِ وَ تَحَقُّقِ مَنَاسِكِ قَلْبِيَهْ وَ نَفْسِيَهْ تَرَدَّدِ نَمَائِدِ، وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا يَعْنِي كَسِي كَهْ اَزْ بَابِ اَنْتِقَالِ خَيْرِ مَعْنَوِي دَرِ

(1) - علل الشرايع ص 432.

(2) - كافي ج 4 ص 434.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 6

جهت تکمیل و تعلیم و هدایت و ارشاد بندگان خدا و مهربانی به خلق در مقام قلب، و از جهت تحقق دادن اخلاق حسنه در مردم و فراهم آوردن زمینه نیکی و تقوا در جامعه، و یاری دادن به ناتوانان و مساکین خود را به زحمت و مشقت اندازد: **وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا خَدا نسبت به او شاکر و علیم است. «1»**

شاکر و علیم

شاکر از اسامی پروردگار مهربان است، و به این معنا نیست که خداوند با جمله **شکرتک** یا **شکرا لک** از عمل عبد و کوشش مثبت انسان قدردانی می کند بلکه به این معناست که حضرت حق در برابر عمل خالصانه عبد هر چند اندک باشد پاداش بسیار و فراوان می دهد.

تفسیر کشف الاسرار می گوید: شاکر نامی است از نامهای خداوند عزوجل، و معنی این نام آن است که از بنده طاعت اندک و کم پذیرد و آن را بزرگ کند و عطاء خود بسیار دهد و آن را اندک شمارد، از اینجا گفته اند: **«دابة شکور»** چهارپائی که علف اندک می خورد و به سرعت فریه گردد، نه بینی که خدای عزوجل این همه نعمت، راحت، و انواع لذات و شهوات در دنیا بر بندگان خود عطا کرد، آنگاه آن را چیزی اندک خواند و گفت:

فُنْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ «2»

و در جهان آخرت آن همه کرامت و نوازش که در بهشت به دوستان می دهد آن را غرفه می خواند

أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْعُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَ يُلَقَّوْنَ فِيهَا نَحِيَّةً وَ سَلَاماً: «3»

(1) - روح البیان ج 1 ص 329.

(2) - نساء 77.

(3) - فرقان 75.

اینانند که به خاطر صبری که در برابر حوادث و انجام تکالیف الهیه از خود نشان دادند مکان بهشتی پاداششان دهند و در آن با درود و سلامی از سوی خدا و فرشتگان روبرو می‌شوند.

و طاعات بنده و اعمال وی را چون بازگوید اگر چه اندک و ناچیز باشد آن را بسیار داند و بر آن ثنا گوید:

وَ الذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَ الذَّاكِرَاتِ «1»

این است معنای شاکر، گناه بزرگ را از بنده‌اش در گذرد، و طاعت اندکش را بزرگ شمارد، و عطاء بزرگ خود اندک داند.

«سبحانه ما اکرمه بعباده و الطفه»

از هر عیب و نقصی پاک است، چه کریم و لطیف است نسبت به بندگانش! «2»

تفسیر آیه 159 - 160

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَ الْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ يَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ.
إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ بَيَّنُّوا فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَ أَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ.

بی‌تردید کسانی که آنچه را ما از دلایل آشکار و وسیله هدایت نازل کردیم پس از آن که همه آن را در کتاب «تورات و انجیل» برای مردم روشن ساختیم پنهان می‌کنند «تا جامعه به قرآن و پیامبر ایمان نیاورند» خدا لعنتشان می‌کند، و لعنت کنندگان نیز لعنتشان می‌نماید.

مگر کسانی که به حقیقت توبه کردند و مفساد خویش را اصلاح نمودند، و آنچه را پنهان کرده بودند برای مردم روشن ساختند، پس توبه آنان را می‌پذیریم زیرا من بسیار توبه‌پذیر و مهربانم.

شرح و توضیح

در رابطه با پنهان نمودن حق و کتمان حقیقت در آیه چهل و دوم سوره بقره و دربارهی توبه در آیه سی و هفتم همین سوره در حد لازم توضیح داده شد، در این بخش مطالبی را به صورت اشاره ذکر می‌کنم.

(1) - احزاب 35.

(2) - کشف الاسرار میبیدی ج 1 ص 427.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 8

پنهان داشتن حقایق

منظور از بینات اصل آیات و منظور از هدی دلالت آیات بر معارف و احکام الهی است، بینات و مفاهیم گسترده آن حقایقی هستند که در خور فهم عموم مردم برای تأمین سعادت دنیا و آخرت آنان نازل شده، و راه رشد و کمال را به آنان می‌نمایاند، و زمینه‌ای برای ایجاد حرکت عقلی و اصلاح اخلاق و اعمال و موجب تربیت آنان و نجات و رستگاری است.

معمولاً رسانیدن این حقایق بر عهده کسانی است که آگاه به بینات و هدایت‌اند، و مسئولیت عظیم نجات آنان از فرهنگ‌های شیطانی و اباطیل و خرافات بر دوش آنان است، و وظیفه عقلی و شرعی دارند که از مردم دستگیری نموده، آنان را به صراط مستقیم حق رهنمون گردند، گرچه به شهادت آنان یا دچار شدنشان به سختی‌ها و رنج‌ها منتهی گردد، اینان اگر به خاطر هوا و هوس چند روزه، و پر کردن جیب خود با جاهل نگاه داشتن مردم، و حفظ ریاست و موقعیت خویش به کتمان حقایق و پنهان داشتن بینات و هدی اقدام نمایند جنایت و خیانت غیر قابل جبرانی مرتکب شده، زیرا مردم را از رشد و تربیت و رسیدن به سعادت دنیا و آخرت و اتحاد با اهل ایمان محروم نموده‌اند و از خیر کثیر بازداشته‌اند!!

آیه شریفه گرچه شرح حال احبار یهود و علمای مسیحی است، که آیات و بینات و هدایت تورات و انجیل به ویژه آیات بیان‌کننده اوصاف پیامبر اسلام را در آن دو کتاب از عوام یهود و نصاری پنهان داشتند، و حقایق آن دو منبع الهی را کتمان نمودند، و پیروان خود را در ضلالت و گمراهی باقی گذاشتند، و سبب انتقال ضلالت و گمراهی به نسل‌های پس از نسل خود تا قیامت شدند، ولی باید

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 9

انصاف داد که آیه شریفه شامل هر عالم و آگاهی است که با کتمان حقایق و پوشانیدن واقعیات سبب گمراه ماندن هر امت و هر نسلی می شوند.

آیات الهی و بینات و هدی به سود مردم و برای ترقی و تعالی جامعه، و برای رسیدن همه انسانها به کمالات و خیرات، در کتابهای آسمانی بیان شده، و رسانیدن آن حقایق بر آگاهان فرض و لازم است و کتمان حرام و گناه کبیره مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّا لِلنَّاسِ.

جامعه انسانی فطرتاً نیازمند به دین، و مایل به صراط مستقیم و عاشق تأمین خیر دنیا و آخرت است، بر دانشمندان دینی است که با توضیح بینات و هدی نیاز فطری مردم و میل انسانی انسانها را پاسخ گفته، و آنان را از منجلاب هوا و هوس و اسارت در زنجیرها و بندهای خطرناک فرهنگهای شیطانی برهانند، و اگر به کتمان حقایق برخیزند به لعنت خدا و لعنت همه لعنت کنندگان دچار خواهند شد.

از رسول خدا درباره دانشمندی که دانش خود را از مردم کتمان می کند، و سبب محرومیت آنان از امور دین و دنیا می شود روایت شده:

«من کتم علماً یعلمه جاء یوم القيامة ملجماً بلجام من نار:» «1»

کسی که دانشی را که میداند از مردم پنهان نماید، وارد روز قیامت می شود در حالی که دهنه بندی از آتش بر دهان اوست.

و نیز از رسول خدا روایت شده است:

«من سئل عن علم یعلمه فکتمه الجم یوم القيامة بلجام من نار:» «2»

اگر از دانشمندی که دارای دانش مفیدی است پرسشی شود و او دانشش را کتمان نماید، روز قیامت دهنه بندی از آتش بر دهانش می زند.

(1) - تفسیر فخر رازی ج 4 ص 184 چاپ مؤسسه مطبوعات اسلامیة مصر.

(2) - مجمع البیان چاپ اعلمی ج 1 ص 447.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 10

از آیه شریفه استفاده می‌شود که کتمان حق با توجه به نیاز جامعه به اظهارش از بزرگ‌ترین گناهان و کتمان کننده در گناهان توده مردمی که حق از آنان پنهان نگاه داشته شده شریک است، و نیز از آیه شریفه استفاده می‌شود که دعوت مردم به توحید و عدالت، و تعلیم احکام به آنان، و رسانیدن پیام‌های حق به ایشان که تامین کننده سعادت دنیا و آخرت است واجب و لازم است.

تفسیر عیاشی از حضرت صادق (ع) روایت می‌کند: این آیه **إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ...** درباره امیرمؤمنان (ع) نازل شده است.

المیزان می‌گوید: کتمان ولایت و حق امامت امیرمؤمنان یکی از مصادیق آیه و از باب جری و انطباق است زیرا کسانی که نصوص وارده بر ولایت آن حضرت را کتمان کردند از مصادیق واضح این آیه‌اند. «1» با توجه به این که به خواست حضرت حق بنا دارم در آیات مربوط به اهل بیت و حقایقی که در مسئله ولایت در آن آیات تجلی دارد مطالب مستدل و استواری را ارائه دهم ولی در زمینه گفتار امام صادق (ع) نازل شده به اشارتی در این باب قناعت می‌کنم:

یقینی است که هر جامعه‌ای برای تحقق آرمان‌های مثبتش و ساخته شدن کاخ سعادتش، و تأمین آنچه را به خیر اوست، و دفع شرور از فضای زندگی‌اش نیازمند به رهبری آگاه، مدبر، شایسته، پر قدرت، کارگردان، و مؤمن و صالح، و بصیر به مصالح و مفاسد است، و ادامه دهنده راه پاکان و نیکان است.

خدای مهربان به همین خاطر برای نظام گرفتن حیات جوامع، و دلالت آنان به راه خیر و سلامت، و زمینه سازی برای تحقق سعادت دنیا و آخرت آنان پیامبران

(1) - المیزان ج 1 ص 556.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 11

بزرگوارش را مبعوث به رسالت فرمود، و همراه آنان کتاب‌هایی که راهنمای جوامع به سوی کمالات است فرستاد، و آنچه را که از دستورات و قوانین مورد نیاز انسان‌هاست در آن کتاب‌ها مقرر نمود، و یقیناً به رسولان باکرامتش سفارش کرد که برای حفظ زحماتشان، و بقای مدرسه وحی و فرهنگ انسان‌پرور آسمانی، جانشینی لایق و خلیفه‌ای شایسته به امت معرفی کنند، تا جانشین بر حقشان راه آنان را ادامه دهند، و حجت‌های الهی را به مردم ابلاغ نمایند، و مفاهیم کتاب‌های آسمانی را از دستبرد منحرفان و باطل‌گرایان حفظ کنند، و بر استحکام و استواری برنامه‌های حق بیفزایند، و جامعه را از خطر سقوط در ضلالت و گمراهی که پیش از بعثت دچار آن بودند حفظ نمایند، و از پراکندگی و تفرقه و اسیر شدن به دست شیاطین و آلوده شدن به فرهنگ‌های منحط بشری و افتادن در چاه هوا و هوس، و قرار گرفتن در مدار بسیار خطرناک دین‌سازی، و مرگ عقلی و وجدانی، و غرق شدن در خرافات و اباطیل نگاه دارند.

خوانندگان عزیز آیا عقل سلیم جز این حکم می‌کند، و به غیر این حقیقت نظر می‌دهد؟

آیا يك پیامبر با آن همه زحمات طاقت فرسایی که برای ساختن يك جامعه آزاد و سالم تحمل می‌کند، و همه وجود پرقيمت خود را برای هدایت يك امت هزینه می‌کند مناسب است که امت را پس از خود رها نموده به خود واگذار نماید، تا هر چه را خودش بخواند تصمیم بگیرد، و به هر راهی که مایل باشد برود، و هر شخصی را علاقه داشته باشد گرچه از علم و بصیرت و آگاهی و دانائی و مدیریت و تدبیر تهی دست باشد بر خود مسلط نماید، و راه رشد دینی و تربیتی را بر ملت ببندد، و جامعه را به مسیری که خلاف راه پیامبر است بیندازد، و فضای تحریف مفهوم آیات کتاب آسمانی را آماده کند؟!

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 12

طبیعتاً از يك فرد عادی بسیار بعید است که برای پس از خودش جهت حفظ نظام خانواده‌اش وصیت نماید، و برای تمشیت امور مالی و معنوی و خانوادگی‌اش سفارشی نکند چه رسد به پیامبران الهی که از عقلی پخته و نورانی ویژه برخوردار بودند، و احدی مانند آنان دلسوز ملت و جامعه نبود، و به ویژه پیامبری چون محمد بن عبدالله (علیهما السلام) که عقل کل و مجلای صفات و اسماء حق، قلبش عرش حق، و وجودش مشرف به حقایق و نسبت به امت رؤف و رحیم و برای آینده امت سخت‌ترین دغدغه و بیشترین اضطراب و شدیدترین دهره را داشت.

آری از جانب حق بر پیامبر اسلام واجب و لازم بود که برای پس از خود جانشینی مورد رضای خداوند و خلیفه‌ای بصیر به همه امور امت و دانای به همه احکام الهی معرفی کند که شایسته باشد اسرار قرآن و نبوت را به او بسپارد، و مبهمات امور را برای او بیان نماید، و لایق باشد که حجت پیامبر بر امت، و دلیل و راهنمای جامعه به سوی توحید ناب، و

سعادت دنیا و آخرت باشد، و در برابر تحریف معانی کتاب و تحمیل آراء و عقاید مبطلین بر آیات قرآن مجید بایستد و نگذارد حقایق الهی به دست دین‌سازان خائن به انحراف کشیده شود، من از فرد فرد امت می‌پرسم آیا چنین شخص شایسته‌ای که جز مقام نبوت همه مقامات پروردگار اسلام را دارا باشد، و با همه توان بتواند راه نبوت را با مقام ولایت تداوم بخشد و در این مسیر هر مصیبت و رنجی و هر زحمت و مشقتی را تا مرز شهادت تحمل نماید جز علی بن ابیطالب امیرمؤمنان کیست؟!

به همین خاطر پیامبر بزرگوار اسلام از همان ابتدای بعثت تا لحظات پایان عمر شریف خویش بنا به روایات بسیار استواری که فریقین نقل کرده‌اند امیرمؤمنان را با بکار بردن کلمه وصی و خلیفه به عنوان جانشین پس از خود

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 13

معرفی کرد، و این مسئله عظیم را در روز غدیر با سخنرانی بسیار مفصل خود در برابر هزاران نفر که از اطراف و اکناف اجتماع کرده بودند اعلام نموده از مردم بر وفاداری به آن بیعت و پیمان گرفت، «1» ولی هواپرستان و ریاست طلبان این حقیقت را با وسوسه و فتنه‌گری پس از درگذشت پیامبر کتمان نمودند، و عالمان درباری، و حقوق بگیران دستگاه ستم با تحریف معنای ولایت آن را پنهان داشتند و بخش عظیمی از امت را از آثار امامت و ولایت و فهم صحیح قرآن و به دست آوردن احکام واقعی دین محروم نمودند و از فیوضات الهیه دور کردند، و امت را در کنار فرقه ناجیه یعنی پیروان اهل بیت به فرقه‌های مختلف و حزب‌های گوناگون تقسیم نمودند!

چون لازم عقلی و واجب شرعی است که وصی پیامبر برای حفظ امت از انحراف، و پیش‌گیری از غلو غالبین و ابطال آراء مبطلین و تأویل جاهلین از همه امت در همه امور برتر باشد، و قرب به حق در او بیش از همه دیده شود، و همه خصصت‌های خیر مانند آگاهی به ظاهر و باطن قرآن، و سنت رسول الله و فهم دین و حقایق الهیه، به صورت جامع و کامل در او قرار داشته باشد، و نسبت به همه در جهاد فی سبیل الله با زبان و جان و مال پیش افتد، و شوق و رغبتش به آنچه نزد خداست، شدت داشته باشد، و از همه مهم‌تر مصداق اتم و اکمل مقام با عظمت عصمت و مصونیت از خطا و لغزش در همه امور باشد، رسول خدا به اشاره غیب و به خواست حق امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب را که جامع همه کمالات و فاقد همه نواقص بود، و علم و دانش و بینائی و بصیرت، و کرامت و شرافت و صدق و صفا و خلاصه همه خصائل خیر سیل‌وار از وجودش جاری

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 14

بود به وصایت و خلافت انتخاب کرد و در این زمینه حجت را تا قیامت بر مردم تمام نمود.

از رسول خدا روایت شده که: در گفتاری طولانی به امیرمؤمنان خطاب کرد:

«ان الله تبارك و تعالی فضل انبیاء المرسلین علی ملائکته المقربین، و فضلنی علی جمیع النبیین و المرسلین و افضل بعدی لك یا علی و للائمة من بعدك و ان الملائكة لخدامنا و خدام محبینا، یا علی الذین یحملون العرش و من حوله یسبحون بحمد ربهم و یتستغفرون للذین آمنوا برهم و بولایتنا، یا علی: لو لا نحن و خلق الله تعالی لا آدم و لا حوا و لا الجنة و لا النار و لا السماء و لا الارض...» «1»

به یقین خدای تبارك و تعالی پیامبران را بر همه فرشتگان مقرب برتری داد، و مرا بر همه انبیا و رسولان برتری بخشید، یا علی و پس از من برتری ویژه تو و امامان بعد از تو است، و بتردید فرشتگان خدمتگذاران ما و دوستان ما هستند. یا علی فرشتگانی که حمل کننده عرش اند و فرشتگان حول عرش در حالی که خدا را همراه حمد تسبیح میگویند برای مؤمنان به پروردگارشان و مؤمنان به ولایت ما از حضرت حق درخواست آموزش میکنند، یا علی اگر ما نبودیم خدا آدم و حوا، بهشت و دوزخ آسمانها و زمین را نمیآفرید.

توبه و اصلاح و بیان حقایق

مراد از توبه در آیه شریفه مورد بحث پشت کردن به هوای نفس و ریاست خواهی و فرصت طلبی و روی نمودن به حضرت حق و رجوع به محضر حضرت محبوب است، و مراد از اصلاح جدی بودن نیت و خلوص قلب در مسئله توبه است، به صورتی که توبه به حقیقت انجام گیرد و تنها لقلقه زبان نباشد.

(1) - علم الیقین فیض ج 1، ص 381.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 15

و مراد از **بَيِّنُوا** اظهار آیات و روشن نمودن احکام و حلال و حرام خدا برای مردم و عمل به آن است، زیرا در کتمان حق به دو حق ستم شده: یکی حق خدا و دیگر حق مردم.

حضرت حق آیات و معانی آن را برای رشد مردم نازل کرده و کتمان آن، ستم به حق ربوبیت خدا، و ستم به رشد و تعالی و تکامل انسان است. کتمان کننده در صورتی توبه‌اش تحقق پیدا می‌کند که اولاً به حقیقت توبه کند، یعنی از کتمان کردن حق دست بردارد، ثانیاً حقایق را برای مردم بیان کند، ثالثاً کسانی را که با کتمان حق در گمراهی گذارده از گمراهی نجات دهد و فسادی که از کتمان حق پدید آمده اصلاح کرده جبران نماید، با چنین توبه‌ای قطعاً خدای مهربان چنان که آیه به آن صراحت دارد توبه کننده را می‌پذیرد و او را مورد عفو و مغفرت قرار می‌دهد.

تفسیر آیه 161-162

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَاثُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ.

خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَ لَا هُمْ يُنظَرُونَ.

یقیناً کافرانی که به حال کفر از دنیا رفتند لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر آنان است.

در آن لعنت جاودانه‌اند، نه عذاب از آنان سبک می‌شود و نه مهلتشان دهند تا گذشته زشت خود را جبران نمایند.

شرح و توضیح

چند مطلب از آیه شریفه استفاده می‌شود:

1- بر کفر ماندن و بر کفر مردن 2- استحقاق کافر بر لعنت همگان 3- عذاب و خلود در آن

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 16

بر کفر ماندن و بر کفر مردن

کفر از نظر لعنت به معنای پوشانیدن است، کتمان نمودن هویت و شخصیت خود از حق، و میان خود و حقیقت حجاب قرار دادن، چهره انسانی خود را از نور معرفت و ایمان پنهان داشتن، و حقی که اظهارش برای هدایت دیگران واجب است، کتمان نمودن و خلاصه راه راست و درستی و صدق و حقیقت را به روی خود و دیگران مسدود نمودن و این جنایت و خیانت را تا زمان مرگ ادامه دادن زشت‌ترین و بدترین مرحله کفر و پرده پوشی بر رخسار با عظمت حق است.

در همه روزگاران حق در همه زمینه‌ها با تابندگی ویژه‌اش بخصوص که همراه با دلیل و برهان بوده، و با عقل سلیم و فطرت انسانی هماهنگی داشته واضح و روشن، و برای همگان در هر سطحی از عقل آگاهی بودن قابل درک و فهم بوده است، و راه رشد و تعالی و تربیت تو کمال آدمیان به آن بستگی داشت.

حق در چهره هدایت، و به صورت مشعل فروزان و پر فروغ از ابتدای شروع حیات انسانی به وسیله پیامبران الهی فرا راه انسان قرار گرفت، ولی گروهی از مردم که به خاطر فهم بالا و درک مناسب مسئول هدایت دیگران بودند، و از دانش و آگاهی نسبت به حق بهره داشتند چه در زمان انبیا و چه در حالی بودن زمان از پیامبران، به خاطر آلوده بودن به هوا و هوس نامعقول و تمایلات نامشروع، و برای حفظ ریاست خود بر عوام مردم، و پر کردن کیسه و جیب خویش از دست رنج دیگران حق را کتمان نموده و با این عمل بسیار زشت راه رشد و تربیت و کمال و سعادت را به روی دیگران بستند و با دست خود، وجود خود را نیز از حق و عمل به حق پنهان داشتند، و بر این خیانت خود تا لحظات پایانی عمرشان پافشاری ورزیدند و به فرموده قرآن مجید کافر ماندند و کافر

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 17

مردند، و با محروم کردن خود و دیگران لعنت ابدی خدا و فرشتگان و همه مردم را برای وجود نخس خود خریدند.

جمله اسمیه **وَ هُمْ كُفَّارٌ** اصرار بر کفر و ثابت ماندن بر آن و توقف از توبه را می‌رساند.

آری کتمان کنندگان حق، که نخواستند توبه کنند، و به عمد به ضلالت و گمراهی و تیره‌بختی نسل زمان خود و نسل‌های بعد رضایت دادند، در پیشگاه خداوند کافر محسوب شده‌اند، و بر این اساس علمای اهل کتاب بدون اختصاص داشتن به دوره و زمانی، به سبب کتمان بینات و آیات و احکام سعادتبخش فرهنگ حق، و امتناع از توبه، و اصرار ورزیدنشان بر کار بسیار زشتشان کافرند، و در معرض لعنت خدا و فرشتگان و همه انسان‌ها هستند.

استحقاق کافر بر لعنت همگان:

لعن به معنای دوری و طرد از پیشگاه حق، و محرومیت از رحمت واسعه الهیه است، و مستحق آن کسی است که مسئولیتی که نسبت به رساندن حقایق و احکام حضرت حق به مردم دارد انجام ندهد.

یقیناً شانه‌خالی کردن از این مسئولیت عظیم، و کار بسیار پرثمر، گروه کثیری از مردم را که در دین شناسی و دین‌داری اعتماد به دارندگان این مسئولیت دارند از مسیر هدایتی که پیامبران الهی ارائه کرده‌اند محروم می‌سازد، و خود آنان را هم در منجلاب کفر فرو می‌برد، و هنگامی که مردمان عقب مانده، چه در دنیا و چه در آخرت. به وضع خود و ماندشان در گمراهی آگاهی شوند به زبان حال یا مقال آنان را لعنت می‌کنند، و گرفتار شدنشان را به عذاب بی‌تخفیف الهی در خواست می‌نمایند، و در این میان همه فرشتگان الهی نیز به خاطر این که این

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 18

نابکاران مانع روی آوردن مردم به حق شدند، و آنان را از گرویدن به هدایت بازداشتند و سبب تیره روزی نسل‌ها شدند مورد لعنت قرار دهند.

این جمله اسمیه **أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ ...** دلالت بر دوام و ثبات و خلود لعن بر آنان دارد، تا عبرتی باشد برای آنان که حق را کتمان می‌کنند، و ملت‌ها را از روی آوردن به حق محروم می‌نمایند.

المیزان می‌گوید، نظر تمام لعن‌کنندگان دور شدن شخص مورد لعن از سعادت است، و از طرفی سعادت واقعی همان سعادت دینی است، و این سعادت چون راه آن از طرف خداوند روشن شده و با فطرت هم کاملاً منطبق است، فقط کسانی از آن محروم می‌شوند که از راه عناد و انکار وارد شوند، بدیهی است این محرومیت مال کسانی است که دانسته در این راه عناد و انکار قدم می‌گذارند و گرنه کسی که آگاهی ندارد بی‌تقصیر است، و از طرف دیگر از دانشمندان و آگاهان پیمان گرفته شده که علوم خود را در میان مردم منتشر سازند و آیات و وسائل هدایت را در دسترس عموم بگذارند، بنابراین اگر آنان در مقام اخفاء و کتمان برآیند، و از نشر علوم خود مضایقه کنند، در حقیقت راه انکار را پوئیده‌اند و مورد لعن و نفرین تمام لعن‌کنندگان خواهند بود.

روی این حساب هدف از **الَّذِينَ كَفَرُوا** در این آیه همان منکران و معاندان یعنی کتمان‌کنندگان آیات الهی است که کیفر آنان را هم در پایان آیه بیان فرموده است.

و به این ترتیب هر لعنی از کسی سرزند شامل حال آنان خواهد بود، و این مسئله را استثنائی نیست، در حقیقت این گونه افراد حکم شیطان را دارند که خداوند درباره او فرموده:

وَ إِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ: «1»

(1) - حجر 35.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 19

و برابر این آیه تمام لعنت‌ها تا قیامت بر اوست از اینجا استفاده می‌شود اینگونه دانشمندان که علوم هدایت‌گر خود را از مردم کتمان می‌کنند و در نهایت مردم به گمراهی می‌افتند در این لعن عام و مطلق شریک شیطان‌اند. «1»

عذاب و خلود در آن

لعنت خدا و فرشتگان و همه انسان‌ها، در قیامت برای کتمان‌کنندگان بینات و آیات و احکام الهی که کتمان نمودنشان گاهی سبب گمراه ماندن نسل‌هاست به صورت عذاب رخ خواهد نمود.

خداوند در آیه مورد بحث عذاب این خائنان به بشریت را با سه ویژگی بیان کرده است:

خلود، بی‌تخفیف بودن، بدون مهلت و تأخیر.

امام صادق (ع) از پدران‌ش از امیرمؤمنان روایت می‌کند:

«جاء يهودى الى النبى وسأل عنه اشيء و كان فيما سأل ان قال: يا محمد ان كان ربك لا يظلم فكيف يخلد فى النار ابد الأبدى من لم يعصه الا اياماً معدودة؟»

قال: يخلد على نيته، فمن علم ان نيته انه لو بقى فى الدنيا الى انقضائها كان يعصى الله عزوجل خلده فى نار على نيته و نيته فى ذلك شر من عمله [و كذلك يخلد من يخلد فى الجنة بانه ينوى لو بقى فى الدنيا ايامها لا طاع الله ابدًا و نيته خير من عمله] فالبلانيات يخلد اهل الجنة الجنة و اهل النار النار والله عزوجل يقول: «2»

قل كل يعمل على شاكلته فربكم اعلم بمن هو اهدى سبيلاً. «3»

(1) - المیزان ج 1، ص 552، و ص 553.

(2) - توحید صدوق 399.

(3) - اسرا 84.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 20

مردی یهودی به محضر پیامبر آمد و در میان مطالبی که از حضرت پرسید عرضه داشت: اگر پروردگارت ستم نمی کند پس چگونه کسی را که جز ایام معینی و زمان محدودی معصیت نمی کند برای ابد و به صورت همیشگی در آتش قرار می دهد؟

حضرت فرمود: خلود در آتش بر اساس نیت است، کسی که دانسته شود نیتش این است که اگر در دنیا تا زمانی که بر پاست خدا را معصیت کند و به همان گونه که هست به زندگی اش ادامه دهد، خدا او را بر اساس نیتش در آتش دوزخ ابدیت و خلود می دهد و چنین نیتی که ریشه تحقق اعمال است از عمل معصیت کار بدتر است، و نیز کسی که در شت دارای عمر ابدی است، به این خاطر است که نیت داشته اگر همه روزگار را زنده بماند هر آینه خدا را اطاعت می کند، و نیت او از عملش بهتر است. آری بر پایه نیت هاست که اهل بهشت در بهشت ابدی هستند، و اهل دوزخ در دوزخ همیشگی و جاویداند، خدا می فرماید:

بگو هر کس بر پای کیفیت درون و خلق و خوی اکتسابی اش عمل می کند، پروردگارتان به کسی که راه یافته تر می باشد داناتر است.

قطعاً عذابی که بر پایه نیت و سپس عمل به اهل دوزخ می رسد، تخفیفی نخواهد داشت، زیرا عذاب ظهور همان نیت و عمل است، و همان گونه که عاصی در دنیا نسبت به عصیاننش از نظر نیت و عمل کوتاه نیامد، در آخرت هم در عذابش کوتاهی و تخفیف نخواهد بود.

در دعای کمیل امیرمؤمنان (ع) آمده:

«فکیف احتمالی لبلاء الآخرة و جلیل وقوع المکاره فیها و هو بلاء تطول مدته و یدوم مقامه و لا یخفف عن اهل لانه لا یكون الا عن غضبك و انتقامك و سخطك:»

چگونه تاب و طاقت تحمل سختی آخرت و ناملازمات بزرگش را در آن صحنه دارم، در حالی که آن سختی و بلا و ناملازمات مدتش طولانی و برپا بودنش همیشگی و تخفیفی برای گرفتاران آن نیست، زیرا همه آنها از خشم و انتقام و سختی تو مایه گرفته!!

آنان در دوزخ درخواست مرگ می کنند، ولی برای آنان مرگ وجود ندارد و برای ابد ماندنی هستند.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 21

وَ نَادُوا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رُبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَأْكُوثُونَ: «1»

و فریاد برمی دارند ای مالک دوزخ بگو پروردگارت ما را نابود کند و مایه مرگ را به ما بچشاند تا از این عذاب نجات یابیم مالک می گوید یقیناً شما در دوزخ ماندنی هستید.

نه این که به خواسته آنان توجه نمی کنند بلکه از جانب حق به آنان در برابر درخواست آزادی از دوزخ خطاب می شود:

اخْسُوا فِيهَا وَ لَا تَكَلِّمُون: «2»

ای سگان در دوزخ گم شوید و با من سخن نگوئید و سرانجام پس از ناامیدی کامل از نجاتشان با يك دنیا حسرت می گویند:

سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَمْ جَزَعْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ: «3»

اکنون چه بی تابی کنیم و چه شکیبائی ورزیم برای ما یکسان است، ما را هیچ راه گریزی از عذاب نیست.

اینان در دوزخ هیچ مهلتی برای استراحت و تخفیف عذاب و تدارك گذشته و جبران آنچه از دست رفته نمی یابند، زیرا دوزخ جای هیچ گونه مهلتی نیست، و اهلش از نظر رحمت حق برای ابد محروم اند.

من با توجه به اینکه ترس و وحشت از عذاب و آتش دوزخ سراسر وجودم را گرفته چاره‌ای نمی‌بینم جز این که گوشه‌ای از آن را در این سطور نقل کنم، باشد که برای خوانندگان، حجاب و مانع و سدی در برابر طغیان و عصیان نفس و هواها و خواسته‌های نامعقول و غیر منطقی آن باشد.

گوشه‌ای از عذاب دوزخ

(1) - زخرف 77.

(2) - مؤمنون 108.

(3) - ابراهیم 21.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 22

عارف بزرگ، محدث خبیر، اسلام شناس کم‌نظیر فیض کاشانی در جلد هشتم محجة البیضاء مقاله‌ای را که تلفیقی از آیات کریمه قرآن و روایات شریفه‌اهل بیت است به این صورت ارائه می‌دهد:

منادی حق از میان شعله‌های سوزان دوزخ بیرون می‌آید و می‌گوید: فلان بن فلان که وجودش را در دنیا به آرزوهای طولانی دست نیافتنی و ضایع کردن درخت عمر با تیشه بدکرداری تباه کرد کجاست؟

سپس با گرزهایی از آهن گداخته به سوی او می‌شتابند، و با تهدیدهای شکننده از او استقبال می‌کنند و او را به عذاب بسیار سخت می‌کشند، و وارونه در قعر جهنم قرار می‌دهند و می‌گویند:

ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ: «1»

بچش که تو همان شکست ناپذیر ارجمندی!!

اهل دوزخ را در خانه‌ای جای دهند که از هر طرف تنگ است، راه‌های تاریک، و مهالکش مبهم می‌باشد، اسیر دوزخ در دوزخ جاودانه است، و آتش فروزانش همیشگی است، آشامیدنی آنان از آب بسیار جوشان، و جایگاهشان میان انواع

آتش هاست، شعله‌های دوزخ آنان را می‌کوبد، و آتش هاویه جمعشان می‌کند، آرزوهایشان در آنجا مرگ و هلاکت است، و راه نجاتی از آن ندارند، پاهایشان به پیشانی بسته شده، و چهره‌هایشان از تاریکی معاصی سیاه است، از همه طرف فریاد برمی‌دارند، و از نواحی و اطرافش عربده می‌کشند و می‌گویند: ای مالک دوزخ عذاب بر ما حتمی است ولی آهن‌های بسته شده به ما بر ما بسیار سنگین است، ای مالک پوست ما بریان شد، ای مالک ما را از این عذاب دردآور بیرون آر که ما دیگر به زشتی‌ها بر نمی‌گردیم، ولی به جای مالک

(1) - دخان 49.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 23

شعله‌های سوزان پاسخ می‌دهند: هیئات که امروز روز امنیت نیست و برای شما از این خانه پستی زمینه رهایی نیست، ای سگان دور شوید و سخن نگوئید، بر فرض اگر شما را از دوزخ بیرون آرند باز هم به همه گناهان باز می‌گردید در اینجاست که اهل دوزخ با همه وجود ناامید و دل سرد می‌شوند، و بر کوتاهی خود نسبت به مسائل الهی تأسف می‌خورند، ولی پشیمانی آنان را نجات نمی‌دهد و تاسف و غصه عذاب را از آنان برطرف نمی‌کند، در حالی که بسته به غل و زنجیرند به صورت در دوزخ می‌افتند، از بالای سرشان و از زیر پایشان و از دست راست و چپشان چیزی جز آتش نیست، غرق در عذاب‌اند، غذایشان آتش و آشامیدنی آنان آتش، و لباسشان آتش، و آرامگاهشان آتش است. این دوزخ است و گنجایشش، و بخش بخش وادی‌هایش، و این وادی‌ها براساس وادی‌های دنیا و شهوات آن است، و عدد درجات و درکاتش به عدد اعضاء اصلی وجود انسان است، اعضائی که به وسیله آنها معصیت خدا صورت گرفته، برخی از درکات آن فوق بعضی دیگر است، برترین درکش دوزخ، سپس سقر و پس از آن لظی و بعد حطمه، آنگاه سعیر، و پس از آن جحیم و سپس هاویه است، اکنون به عمق‌هاویه بنگر که البته حدی برای عمق آن نیست، چنان که حدی برای عمق شهوات مادی وجود ندارد.

رسول خدا در وصف جهنم فرمود:

«امر الله تعالى ان اوقد على النار الف عام حتى احمرت، ثم اوقد عليها الف عام حتى ابيضت، ثم اوقد عليها الف عام حتى اسودت فهي سوداء مظلمة:»

خدای بزرگ فرمان داد آتش دوزخ را هزار سال برافروزد تا قرمز شد، سپس هزار سال افروختند تا سپید شد و پس از آن هزار سال شعله‌ور ساختند تا سیاه شد، ولی آتشی است که نور و روشنایی ندارد، و سیاه تاریک است.

ابوسعید خدری از رسول خدا روایت می‌کند:

«لو ان دلواً من غاق جهنم القى في الدنيا لانتن اهل الارض:»

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 24

اگر سطلی از آشامیدنی دوزخ را در دنیا بیندازند همه اهل زمین را دچار بوی بد می‌کند.

این است آشامیدنی آنان در دوزخ، هرگاه از تشنگی برای درخواست آب ناله و فریاد کنند و به فریادرسی برخیزند از مخلوطی از چرک و خون به آنان می‌چشانند در حالی که سیراب نمی‌شوند، از هر طرف مرگ به جانشان می‌آید ولی نمی‌میرند:

إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِنَّ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَعِينُوا يُعَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَ سَاءَتْ مُرْتَقًا:»

«1»

بی‌تردید ما برای ستم‌کاران آتشی آماده کرده‌ایم که سرپرده‌هایش بر آنان احاطه دارد، و اگر از شدت تشنگی استغاثه کنند با آبی چون مس گداخته که چهرها را بریان می‌کند به استغاثه آنان پاسخ می‌گویند بدآشامیدنی و بدجایگاهی است.

طعام آنان در دوزخ زقوم است، چنان که خداوند فرموده:

ثُمَّ إِنَّكُمْ أَهْلِهَا الضَّالُّونَ الْمُكذَّبُونَ لَا كِيلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زُقُومٍ فَمَا لَأُولَئِكَ مِنْهَا الْبُطُونُ فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهَيْمِ:»

«2»

آنگاه شما ای گمراهان انکارکننده حقایق، بی‌تردید از درختی که از زقوم است و دارای مایعی جوشان و بسیار بدمزه و بدبوست خواهید خورد، و شکم‌ها را از آن پرخواهید کرد. و روی آن از آب جوشان خواهید نوشید، مانند نوشیدن شترانی که به شدت تشنه‌اند.

در هر صورت اگر خواستید گوشه‌ای از عذاب دوزخ را بدانید پس از قرآن به کتاب با ارزش علم الیقین جلد دوم و محجة البیضاء جلد هشتم و بحار جلد ششم و هفتم و هشتم مراجعه کنید.

تفسیر آیه 163

وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ

(1) - کهف 29.

(2) - واقعه 51 - 55.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 25

و خدای شما خدای یگانه است، جز او خدائی نیست، رحمتش بی اندازه و مهربانی اش همیشگی است.

شرح و توضیح

توحید پایه و اساس همه حقایق و ارزش‌ها، و مایه عقاید حقه، و زمینه تزکیه اخلاق، و سبب اخلاص و پاکی نیت و محرك انسان به سوی کارهای پسندیده و اعمال صالحه، و علت تحقق همه ارزش‌های معنوی در عرصه حیات انسانی است.

توحید شعار ریشه‌ای همه انبیا و امامان و اولیاء و اصفیا و صدیقان و شهیدان و صالحان است، و هیچ حقیقت تکوینی و تشریحی بدون آن جامع و کامل نیست، و هیچ واقعیتی جدای از آن، ثمر و محصول نمی‌دهد، من با اندک بضاعت علمی ام خود را شایسته ورود در این بحث نمی‌دانم، ولی چون با توفیق حق در مقام شرح و توضیح آیات و نه تفسیر آن هستم، گوشه‌ای از این حقیقت حقه را با کمک آیات الهی و روایات اهل بیت تا جایی که در توان دارم در این سطور می‌نگارم.

چیزی که عیان است

مسئله اعتقاد به خدای یگانه، و وجود مبارکی که به دست قدرت و اراده او نظام هماهنگ هستی، و جهان غیب و شهود، و موجودات متنوع و گوناگون، و هر پیدا و ناپیدائی به عرصه وجود و ظهور قدم نهاده، چون ریشه در فطرت و حقیقت باطن انسان دارد، و عقل او هم جز این واقعیت را نمی پذیرد مسئله‌ای ضروری و بدیهی، و هم چون آفتاب وسط روز روشن است، و در این زمینه يك نفر را در طول حیات سراغ نداریم که انکارش نسبت به حق به فطرت یا عقل او باز گردد، بلکه انکار حق باد آتشین و مسمومی است که از دوزخ هوای نفس، و شهوات بی‌قید و بند اهل گناه و معصیت، و گرفتاران فسق و فجور می‌وزد و

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 26

نهایتاً خرمن سعادت خود آنان را تبدیل به خاکستر و باغ خوشبختی آنان را می‌سوزاند.

نگاه چشم فطرت، و نظر دیده عقل هر انسانی از زمانی که به خود می‌آید به حضرت حق به عنوان یگانه کارگردان هستی دوخته است و این چشم و دیده با هیچ‌گونه بیماری کور نمی‌شود، بلکه روی آن پرده غفلت، و صفحه گناه قرار می‌گیرد، که این پرده و صفحه با بیدار شدن غافل و توبه گناهگار از گناه، و آگاه شدن ناآگاه از حقایق به يك سو می‌رود، و فروغ اعتقاد به توحید بر همه کشور وجود انسان نورافشانی می‌نماید و کافر و فاسق و منکر و معاند را تبدیل به مؤمنی با منفعت و کارگاهی مولد خیر و برکت، و چشمه‌ای از فیض بخشی، و شجره‌ای طیبه و گلستانی متراکم از گل‌های اخلاقی و فضیلت می‌کند.

پیامبران الهی نه برای اثبات وجود خدا، بلکه برای يك به يك سو زدن پرده غفلت، و از بین بردن صفحه گناه مبعوث به رسالت شدند، و برای نجات مردم از شرك که گناهی عظیم و مفسده‌ای خطرناک است قدم به عرصه حیات انسان گذاردند، و از همه امت‌ها خواستند معبودهای باطل را که به نادانی در برابر معبود حق قرار داده‌اند، از عرصه قلب و جان و میدان زندگی خویش بیرون بریزند و راه را برای حاکمیت خواسته‌های حکیمانه حضرت حق باز کنند، و از شر اختلافات کمرشکن که محصول اربابان متعدد و معبودهای گوناگون است، و جز آتش خطرناکی در خیمه زندگی نیست نجات یابند.

بیداری و توجه درون فرد انسان‌ها نسبت به خدای یگانه در حدی است، که همه پیامبران از امت‌ها پرسشی داشتند که پاسخی جز کلمه الله نمی‌شنیدند:

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 27

قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَيْنِ اللَّهِ شَكُّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ: «1»

پیامبر انسان گفتند: آیا در خدا که آفریننده آسمانها و زمین است.

«در باطنتان و گارگاه عقلتان و عرصه فطرتان» شکی هست؟!

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ: «2»

اگر از آنان [که اسیر زنجیر شرك و گرفتار معبودهای باطل هستند] بپرسی: چه کسی آسمانها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را مسخر و رام نموده، با قاطعیت خواهند گفت: الله پس چرا از حق به باطل منحرف می‌شوند؟!

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ: «3»

و اگر از آنان بپرسی چه کسی از آسمان آب نازل کرد، و به وسیله آن زمین را پس از مردگی اش زنده ساخت؟ بی‌تردید و با قاطعیت می‌گویند الله بگو سپاس و ستایش ویژه الله است «و مشرکان با اقرار به این حقیقت اسیر معبودهای گوناگون و باطل‌اند» بلکه بیشترشان برای رسیدن به یگانه پرستی اندیشه نمی‌کنند.

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ: «4»

و اگر از آنان بپرسی چه کسی آنان را آفریده است به طور قطع و یقین می‌گویند الله پس چگونه از حق به باطل می‌گرایند.

آری فطرت و عقل انسان در برابر پرسش از این که جهان را که آفریده، و نظام طبیعت را که سامان داده، و آفرینش انسان کار کیست پاسخی جز این که بگوید الله ندارد.

همه ادیان بزرگ با همه اختلافاتی که از لحاظ کم و کیف دارند چون آئین زردشتی، و یهودیت و مسیحیت و اسلام به ویژه از زبان پیامبرانشان زردشت،

(1) - ابراهیم 10.

(2) - عنکبوت 61.

(3) - عنكبوت 63.

(4) - زخرف 87.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 28

موسی، عیسی و سرور آنان محمد (علیهما السلام) ترانه «وحدہ لا الہ الا هو» را سر داده و انسان‌های با انصاف و شوریده دل را به وجد آورده‌اند.

بت شکن قهرمان تاریخ گذشته هنگامی که خط ابطال بر ربوبیت و کارگردانی ستاره و ماه و خورشید و به اعتقاد مشرکان به عنوان موجوداتی مستقل می‌کشد، و نفوس و درون جامعه زمان خود را دستخوش هیجان عظیم می‌گرداند، با همه وجود فریاد می‌زند:

إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ خَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ: «1»

من به دور از هر انحرافی و با قلبی حق‌گرا همه وجودم را به سوی کسی که آسمانها و زمین را آفرید متوجه نمودم، و از انتخاب کنندگان مخلوقات به عنوان معبود نیستم و هیچ شریکی برای خدا قرار نمی‌دهم.

پیامبر اسلام برای ابد شالوده و اساس دعوت خود را در کلمه طیبه «لا اله الا الله» قرار داد و به همه انسانها تا برپا شدن قیامت اعلام کرد:

«قولوا لا اله الا الله تفلحوا»

اگر معبودهای باطل را از همه شئون زندگی نفی کنید «لا اله» و حاکمیت تشریحی معبود حق یعنی الله را در خیمه حیات خود استقرار بخشید رستگار و پیروز می‌شوید.

در اقرار به توحید و نفی شریک از حضرت حق همه موجودات هستی با پیامبران و اولیاء الهی و خردمندان هماهنگ هستند، و این حقیقتی است که قرآن مجید در آیات متعددی به آن اشعار و اعتراف دارد:

آری از ذره بی‌نهایت کوچک یعنی اتم که قطر آن برابر با يك ده میلیونیم میلی متر است، تا بزرگ‌ترین ستاره‌ها و کهکشان‌ها که تنها کهکشان راه شیری ما

(1) - انعام 79.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 29

دارای قطری به طول صد هزار سال نوری است و منظومه شمسی به فاصله سی هزار سال نوری از مرکز آن قرار دارد، و يك حرکت وضعی کهکشان مذکور دویست و پنجاه میلیون سال نوری طور می‌کشد با همه یکتاپرستان و مؤمنان به حق هم صدا هستند «1» و بلکه هر گیاهی که از زمین روید «وحده لا شريك له» گوید

شدت ظهور حق، و عیان بودنش تا جائی است که راه هر گونه انکاری را به روی انسان بسته، و دلیلی بر عدم وجودش در هیچ فطرت و عقلی و هیچ رشته علمی وجود ندارد.

شدت پیدائی او، و عیان بودن جمالش به صورتی است که صدیقین تنها علامت و نشانه‌ای که برای حضرتش ذکر می‌کنند وجود خود اوست، و از اینکه برای نشان دادن او از آثارش کمک بگیرند امتناع دارند.

به این بخش از دعای عرفه حضرت حسین که سرپایش توحید محض و محو جمال محبوب بود به دقت توجه کنید:

«کیف یستدل عليك بما هو فی وجوده مفتقر اليك، ایكون لغیرك من الظهور ما لیس لك حتی یكون هو المظهر لك، متى غبت حتی تحتاج الی دلیل یدل عليك، و متى بعدت حتی تكون الآثار هی التي توصل اليك.»

چگونه بر وجود تو به موجودی که در ذات وجود و همه هستی‌اش نیازمند به توست استدلال شود، آیا برای غیر تو ظهوری هست که برای تو نیست تا آن غیر وسیله و سبب ظهور تو باشد، کی و چه زمانی پنهان بوده‌ای تا نیازمند دلیلی باشی که بر وجود تو دلالت کند، و کی و چه زمانی دور بوده‌ای تا آثار واصل کننده به تو باشد؟!!

توحید حقیقی فطری و عقلی است.

(1) - انسان و مذهب 178.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 30

مسئله خدا و یگانه بودن حضرت او امری فطری و حقیقی است که هرگز از دید عقل پنهان نیست، و چنان واضح و روشن و آشکار و بیّن است، که هر منکری را با اندک سخن استواری، و کمتر دلیلی می‌توان به آن توجه داد، و راه انکار را به روی او بست، مگر این که بخواهد با فشار هوای نفس، و شهوات نامعقول و خواسته‌های بی‌منطقش بر انکارش که متکی به هیچ دلیل و دانشی نیست پافشاری کند.

منکر حق در محضر حضرت صادق (ع)

مجلسی در کتاب با ارزش بحار از هشام بن حکم روایت می‌کند که هشام گفته در محضر امام صادق (ع) بودم که ابن ابی العوجاء دانشمندی که منکر حق بود وارد شد، حضرت به او فرمود:

«مصنوع انت ام غیر مصنوع؟ قال ابن ابی العوجاء لست بمصنوع فقال الصادق (ع) فلوکنت مصنوعاً کیف کنت؟ فلم یجر ابن ابی العوجاء جواباً، قام و خرج.»

آیا موجودی ساخته شده‌ای و در سایه قدرت صانعی حکیم پدیدآمده‌ای یا نه؟ پاسخ داد ساخته شده نیستم، حضرت فرمود: اگر سازنده‌ای داشتی به چه کیفیت تو را می‌ساخت، آیا به غیر این شکل و هیئت و با صورتی دیگر تو را به وجود می‌آورد؟

ابن ابی العوجاء سر به زیر افکند و پاسخی مناسب که بر حکمت و دلیل استوار باشد نیافت، از جای حرکت نموده و از نزد حضرت بیرون رفت «1»

منکر خدا در کنار راهب صومعه

هنگامی که آتش جنگ در آفریقای غربی شعله‌ور شد، و گروه زیادی در آن کشته شدند، و نهایتاً جنگ به پایان رسید، راهبی که در آن ناحیه به سر می‌برد از

(1) - بحار باب توحید حدیث.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 31

صومعه خود بیرون آمد، مردی را چون مرده‌ای روی زمین افتاده دید، نزدیک وی رفت و پس از دقت لازم او را زنده یافت، از روی دلسوزی وی را با زحمت زیاد به صومعه خود منتقل کرد و به معالجه زخم‌ها و ضعف او همت گماشت تا بیمار به درمان کامل رسید.

راهب در مدت درمان کردن بیمار، شبانه‌روز بر اساس ایمانش به خدا اشتغال به عبادت و مناجات و راز و نیاز داشت، و سرپاز درمان شده نه این که به عبادات عابد توجهی نداشت، بلکه از زحمات بی‌دریغ او نسبت به امور بندگی شگفت‌زده بود.

روزی راهب به سرپاز گفت: چرا و به چه دلیل به عبادت حق قیام نمی‌کنی؟ پاسخ داد آیا برای پروردگاری که وجود ندارد عبادت کنم؟!

راهب در برابر او و سخن بی‌پایه‌اش سکوت کرد تا پس از مدتی يك روز برای گردش به اتفاق یکدیگر از صومعه بیرون آمدند، و در بیابان خوش منظره به قدم زدن پرداختند، بناگاه چشم راهب به اثر قدم‌های حیوانی افتاد، از سرپاز پرسید این چه اثری است؟ سرپاز گفت محل پای حیوانی است که از این مسیر عبور کرده، راهب گفت من در این بیابان حیوانی ندیده‌ام، سرپاز گفت: چیزی می‌گوئی که قابل باور نیست، همین اثر پا بس است که ثابت کند به یقین حیوانی از اینجا عبور کرده است.

راهب گفت: اثر قدمی دلالت بر وجود حیوانی می‌کند، آیا این آثار شگفت‌انگیز و این مخلوقات گوناگون و این سیارات درخشان و ستارگان فروزان بر قادری حکیم و صانع‌ی علیم و به وجود آورنده‌ی دانا و خبیر دلالت نمی‌کند؟!

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 32

سرپاز که با زنگ بیدار باش راهب از خواب غفلت نجات یافت، و پرده انکار از برابر دیده فطرت و عقلش کنار رفت، غرق در شرمندگی و حیا شد، و به زینت ایمان آراسته گشت، و از راهنمایی راهب سپاس و تشکر کرد. «1»

جدال علی بن میثم با مردی دهری مسلک

علی بن میثم که از تبار میثم تمار عاشق بی‌قرار علی (ع) است، و از دانش و فضیلت بهره فراوان داشت به مجلس حسن بن سهل که اکثر مجمع علما و دانشمندان جهت بحث و گفتگو پیرامون مسائل علمی و حقایق و معارف بود وارد شد، دید مردی بی‌دین و دهری مسلک و منکر حق و حقیقت در بهترین جای مجلس نشسته و از احترام ویژه‌ای از سوی وزیر برخوردار است، و همه اعیان مملکت و دانشمندان نامی در مقامی پائین‌تر از او قرار دارند و آن مرد در کمال بی‌پروائی در اثبات مسلک خود داد سخن می‌دهد و دیگران فقط گوش می‌دهند و از پاسخ گفتن به او گویا عاجز و ناتوان‌اند! وضع مجلس و سکوت اهل علم در برابر سفسطه‌ها و بافته‌های او علی بن میثم را هیجان‌زده و آشفته کرد، برای دفاع از حق پیش رفت و گفت ای وزیر حکومت و دولت امروز در بیرون از این کاخ مسئله شگفت‌انگیز دیدم! حسن بن سهل گفت چه دیدی؟ علی بن میثم پاسخ داد در کنار دجله مشاهده کردم يك کشتی بدون ناخدا مردم را سوار می‌کند و از این طرف دجله به طرف دیگر می‌برد، و از آن طرف به همان صورت مسافر به جانب دیگر می‌آورد!

مرد منکر حق به تصور خود برای کوبیدن علی بن میثم موقعیتی به دست آورد، به وزیر گفت: به نظر می‌رسد این شخص در عقلش دچار نقص و کمبود

(1) - حلقات المدرسية

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 33

است که سخن دیوانگان را به زبان جاری می‌کند! علی بن میثم رو به مرد منکر کرد و گفت: قابل قبول نیست که يك کشتی مسافرینی را بدون وجود ناخدا از رودی بگذرانند، مرد منکر گفت: نه هرگز نمی‌شود! علی بن میثم گفت: پس چگونه در این دریای پهناور هستی این مخلوقات و موجودات غیر قابل شمارش بدون محرکی در حرکت‌اند، و این ستارگان و اختران بیرون از شماره بدون گرداننده‌ای حکیم و عالم درگردش‌اند، ای مدعی دانش و عقل، تو برای حرکت يك کشتی از رودی به طرف دیگر ناخدائی را ضروری و لازم می‌دانی ولی برای این متحرکان بی‌شمار محرکی را لازم نمی‌بینی، اکنون دقت کن و اندیشه نما که کدام يك از ما ادعای امری محال می‌کنیم، مرد دهری مسلک که از استدلال عقلی و فطری علی بن

میثم مبهوت شده بود درمانده و شرمنده سر به زیر انداخت و ساکت و بی حرف ماند، و دانست که دانشمند مسلمان مسئله کشتی را وسیله شکست مفتضحانه او قرار داده است. «1»

حقیقت هستی

از حضرت صادق (ع) پرسیدند بر وجود خدا و هستی حضرت او چه برهان و دلیلی داری؟

حضرت فرمود: دلیل هستی او هستی من است، زیرا اگر هستی من از خود من است از دو صورت بیرون نیست، یا من خود را زمانی که بوده‌ام هست نموده‌ام که این تحصیل حاصل است و معقول نیست، یا هنگامی که نبوده‌ام خود را به وجود آورده‌ام که پدید آمدن هستی از نیستی محال است، پس یقین است که مرا کسی به وجود آورده که هستی محض است و نیستی در او راه ندارد. «2»

(1) - نامه دانشوران ج 3، ص 337.

(2) - لطائف الطوائف 45.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 34

امام صادق و ابوشاکر دیصانی

ابوشاکر مردی دهری مسلک و منکر حق بود، روزی به محضر حضرت صادق آمد و گفت: مرا به پروردگار هدایت کن و دلیلی استوار و واضح بر وجود خدا بیاور، حضرت فرمود جلوس کن، ابوشاکر نشست.

در آنجا طفلی بود که با تخم مرغی سرگرم بازی بود، حضرت تخم مرغ را از آن طفل گرفت و به ابوشاکر فرمود: با دقت بنگر، این تخم مرغ چون حصار استواری است که از همه جهات پوشیده شده، جدار بیرونی آن را پوستی قوی و ضخیم تشکیل داده و زیر آن پوسته نازکی قرار دارد، در داخل آن سفیده سیال و روانی است که در میان آن زردهای مایع مانند وجود دارد، نه سفیده با زرده مخلوط میشود، و نه زرده با سفیده آمیخته می‌گردد، تخم مرغ به همین کیفیت ساخته و پرداخته شده، نه چیزی در آن وارد می‌شود، و نه از درون آن چیزی بیرون می‌آید، هم اکنون تو نمی‌دانی این تخم منشأ

حیوانی ماده یا نر است، هنگامی که با شرایط ویژه شکست و باز شود جوجه‌ای همانند طاوس به رنگ‌های گوناگون از درون آن بیرون می‌آید، ای ابوشاکر آیا برای پدید آمدن این تخم مرغ با چنین خصوصیت‌هایی مدبری حکیم و آفریننده‌ای علیم لازم می‌دانی یا اعتقاد داری که این تخم مرغ تصادفی و خود به خود پیدا شده؟!

ابوشاکر سر به زیر افکند و مدتی در اندیشه و فکر غرق شد سپس سر برداشت و گفت:

«اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله و انك امام و حجة من الله على خلقه و انا تائب مما كنت فيه:»

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 35

بر وحدانیت خدای بی‌شریک و نبوت بنده‌اش محمد، و این که تو امام و حجت خدا بر بندگانی شهادت می‌دهم، و از مسلك باطلی که تاکنون دچار آن بوده‌ام توبه می‌کنم. «1» در هر صورت اعتقاد به مدبر و کارگردان، و این که نیروئی بر همه هستی حاکم است که همه امور به اراده آن نیرو در جریان است، امری فطری و عقلی است، و باور قطعی به این که این نیرو و کارگردان وجود ندارد مسئله‌ای محال است.

فطرت و عقل و آثاری که در عرصه هستی خود نمائی دارند دلیل بر وجود صانع حکیم و مدبری علیم، و کارگردانی خبیر است، ولی مسئله‌ای که در این میان قابل توجه است این است که گروهی هواپرست و اسیر شهوات بی‌مهاری، و وابسته به مادیات و ظواهر، از اعتقاد انسان به نیروی کارگردان با انواع ترندها و شستشوی مغزی سوءاستفاده کرده و بسیاری و بلکه اکثر مردم را در همه روزگاران در قبول مصداق حقیقی این نیرو و مدبر و کارگردان به اشتباه انداخته و گاهی برای این نیرو و کارگردان که دارای وحدت حقه حقیقیه است بت‌های زنده و بیجان و عناصر و اشجار، و ستارگان و ماه و خورشید را شریک در قدرت و ربوبیت قرار داده و شرک را که ظلم عظیم است به صورت هزاران مکتب و دین بر امت‌ها تحمیل نموده و از این طریق زمینه انواع فتنه‌ها و فسادها را در عرصه زندگی انسان آماده ساخته و از نظر رشد و تربیت ضربه‌های جبران ناپذیر به بشر وارد آورده و امنیت روان او را به خطر انداخته و سبب به وجود آمدن اختلافات سنگین و بروز جنگ‌های خانمانسوز گشته‌اند.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 36

آثار شوم اختلافات انسان در مسالك

بشر از ابتدای پیدایش تا این زمان که سال هزار و سیصد و هشتاد و هفت شمسی هجری و بیست مارس دو هزار و هشت میلادی را می گذرانند به خاطر روی گردانی از توحید، و دچار بودنش به انواع معبودهای باطل، و آلوده بودنش به شرك و اختلافات مسلک ها نه این که سودی نبرده، بلکه همواره در خسران به سر برده و به سوی تباهی پیش رفته، و رذائل اخلاقی را به جای فضائل اخلاقی قرار داده و در سنگ دلی و بجرمی و درندگی و غارت گری و توحش و بربریت گوی سبقت را از همه حیوانات و چهارپایان و درندگان برده است.

وَ الْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ: «1»

سوگند به عصر که انسان همه سرمایه های هستی خویش را تباه نموده و به باد داده است.

هُم قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ هُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ هُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ ... «2»

آنان را نیروی فهم و دریافت است ولی دنبال فهم حقایق نیستند و دیدگانی است که به وسیله آن نشانه های حق را نمی بینند، و گوش هایی است که با آن سخن خدا و پیامبران را نمی شنوند، آنان مانند چهارپایان بلکه گمراه ترند.

حق و حقیقت که اختلاف پذیر نیست، پس این اختلافات و تقسیم شدن ملت ها به زورگو و زورپذیر، استعمارگر و استعمار شده، و این جنگ های خائمان سوزی که روی انسان را سیاه کرده، و تاریخ را به لکه ننگ آلوده بر اساس چه انگیزه ای است؟

قرآن مجید رمز اختلافات و انگیزه این همه پراکندگی و تشتت را در پیچ و خم هواپرستی و خودخواهی و شرك و جدائی از توحید، و حاکمیت طاغوت و بت

(1) - سوره عصر 1- 2.

(2) - اعراف 179.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 37

می‌داند، و عقیده دارد تجاوز انسان از مرز توحید که عامل اتحاد و هم‌بستگی، و سبب وحدت و محبت، و منشأ همزیستی مسالمت‌آمیز است مسبب این کشمکش‌های ظالمانه و جنایات بی‌شمار، و خیانت‌های غیر قابل جبران است.

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَ مَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ: «1»

قطعاً آئین حقیقی که همه پیامبران مبلغ آن بودند نزد خدا اسلام است که همه بشریت با اعتقاد و عمل به آن می‌تواند در سلامت همه جانبه به سر برسد، و اهل کتاب درباره آن اختلاف نکردند مگر پس از آن که آنان را نسبت به حقانیتش آگاهی و بینائی حاصل شد، منشأ این اختلاف در میانشان تجاوز از مرز حقایق و حسد نسبت به عباد خدا بود، و هر کس به آیات خدا کفر ورزد، و منکر اسلام الهی گردد بداند که خدا حسابرسی سریع است.

«اگر ما برنامه‌هایی که پیامبران پیشنهاد کرده‌اند، و هدف‌های تربیتی آنان را مورد تحقیق و بررسی قرار دهیم بهتر می‌توانیم در این بررسی کوتاه به نتیجه برسیم که برنامه پیامبران ایجاد روح تعاون و وحدت کلمه در میان جوامع انسانی، و مبارزه با تجاوز به حریم استقلال و آزادی و حقوق دیگران است و این خود نشان می‌دهد که اسلام ارائه شده پیامبران نه تنها برای ایجاد مرز در میان جوامع بشری طلوع نکرده، بلکه بخاطر در هم شکستن دیوارها و از میان بردن مرزها پدید آمده‌اند، و نیز اگر هدف‌هایی را که قرآن کریم برای بعثت انبیا بیان کرده است بررسی کنیم، اعتراف می‌نمائیم که اسلام یگانه عامل وحدت و هماهنگی است، و این خود یکی از بزرگ‌ترین اهداف سفیران الهی را تشکیل می‌دهد.

(1) - آل عمران 19.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 38

قرآن در موردی هدف پیامبران را تعلیم و تربیت می‌داند و می‌گوید: از علل بعثت انبیا این هدف، مقدس و با ارزش است و برای تحقق آن از جانب حق مأموریت یافته‌اند.

بشر پس از قرن‌ها به این حقیقت پی برده که آموزش و پرورش از جمله وسایل ارتقای او به سوی کمال است و بهمین خاطر بزرگ‌ترین و مهم‌ترین تشکیلات در هر مملکت متمدنی به این منظور تأسیس یافته است.

قرآن در مورد دیگر هدف پیامبران را مبارزه با ظلم و ستم و تجاوز و بیدادگری و احقاق حق مظلوم از ستم‌پیشگان می‌داند و می‌گوید:

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقِيمُوا النَّاسَ بِالْقِسْطِ «1»

خداوند پیامبران را با بینات و کتاب و قوانین حکیمانه فرستاد تا مردم به عدالت قیام کنند و بر اساس قسط و انصاف زندگی نمایند.

روش است که رواج ظلم و توسعه ستم‌گری و مرگ عدالت و دادگری و وجدان و انصاف، ریشه حیات و تمدن انسان را می‌خشکاند و یقیناً زرق و برق ظاهری و نقش و نگارهای ساختمانی و طول و عرض خیابان‌ها، و استعمال الفاظ فریبنده و جشن‌ها و سرورها نمی‌توانند دردی را دوا کنند.

قرآن از دیگر اهداف انبیا را ریشه‌کن کردن اختلافات می‌داند، کاروان انسانیت به مثل مانند وسیله نقلیه‌ای است که گروهی به طور دسته‌جمعی آن را به جلو می‌رانند، و اگر این گروه اختلاف کنند و هر کسی آن را به یک طرف سوق دهد، از حرکت به سوی هدف باز می‌ماند و دچار وقفه می‌گردد، انتظار حرکت و پیشرفت به سوی هدف با بودن اختلاف و چند دستگی انتظار بی‌جا و توقعی واهی و باطل است، فقط در سایه تسلیم به اسلام که دین حقیقی خداست، و

(1) - حدید 25.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 39

توجه قلبی به توحید، و قرار گرفتن در گردونه یکتاپرستی و یکتا نگری است که اختلافات خطر زا ریشه‌کن می‌شود، و اختلافات روانی، و کینه‌ها و دشمنی‌های بیجا و جنگ اعصاب خاتمه می‌یابد، و افسانه اختلافات نژادی و قومی و مسلکی که سبب جنگ‌های خانمان‌سوز و هزاران ترور شده از میان می‌رود، و در سایه توحید و دین‌داری آسایش روحی

و فکری و امنیت فردی و خانوادگی و اجتماعی نصیب جامعه انسانی می شود. «1» آری منشأ همه اختلافات که سبب بروز انواع مفاسد و جنایات، و ستم کاری‌ها و تجاوزات است غفلت از توحید، و دوری از خدا، و روی آوردن به طاغوت و پرستیدن بت‌های بی‌جان و جاندار و در يك کلمه کفر و شرك است.

شرك از دیدگاه قرآن

انتخاب هر بتی به هر صورت صورت و شکل و به هر کیفیت و تحت هر عنوان و در يك کلمه قرار دادن هر معبودی در کنار معبود حق و مؤثر دانستن آن در زندگی چه زندگی مادی و چه معنوی و اعتقاد به این که این بت یا آن بت مظهر قدرتی نامرئی است، و در صورت پرستیده شدن امور زندگی به اصلاح می آید، امری باطل، خیالی، واهی و پوچ است، و عبادت و بندگی در برابر او عین ضلالت و گمراهی و سبب پست شدن روح و نابود شدن عزت، و پامال گشتن کرامت و سوختن فضائل و حسنات و به کار افتادن استعدادها در طریق شیطانی و موجب فتنه و فساد و بر باد رفتن شخصیت، و خراب شدن دنیا و آخرت و نهایتاً افتادن در چاه هلاکت روحی و گرفتار آمدن به عذاب ابدی است.

معبودهای باطل و بت‌های جاندار و بی‌جان اثر مثبتی در حیات انسان ندارند، و هرگز قدرت باز کردن گرهی، از زندگی بر عهده آنان نیست و بی‌جان و

(1) - انسان و مذهب 181 با اندکی تصرف در عبارات.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 40

جاندارشان در ایام گرفتاری‌ها و مصائب و به ویژه در آخرت انسان را رها کرده و ناپدید می شوند و گناه بدبخت شدن را به گردن پرستندگان خود می اندازند!!

این فقیر چهارده مسئله بسیار مهم را از قرآن مجید در این سطور رقم می‌زنم، باشد که خوانندگان عزیز با حقایقی در این زمینه آشنا شوند:

1- همه پیامبران الهی به امت‌های خود به ویژه به مشرکانشان با همه وجود اعلام می‌کردند که ما از جانب پدید آورنده‌ی آفرینش فرمان یافته‌ایم که به عبادت او قیام نموده و شریکی برای او قرار ندهیم، زیرا حضرت او قدرت بی‌نهایت است و در هیچ کاری نیاز به شریک ندارد.

پیامبر بزرگوار اسلام فرمان یافت که همانند انبیاء پیش از خود این معنا را با صدای رسا به گوش مردم برساند.

قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَ لَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوا وَ إِلَيْهِ مَأْبٍ: «1»

بگو: من فرمان یافته‌ام که خدای یکتا و وجود مقدسی که مستجمع همه صفات کمالیه است را عبادت کنم، و به پرستش او گردن نهم و برای حضرتش هیچ شریکی قرار ندهم، فقط به سوی او دعوت می‌کنم، و بازگشتم تنها به جانب اوست.

2- قرآن مجید برای پدر و مادر ارزشی خاص قایل است، اغلب آیات حق پدر و مادر را پس از حق خدا ذکر کرده‌اند، قرآن به فرزندان دستور اکید می‌دهد به پدر و مادران احساس کنید، و در برابر آنان فروتن و خاکسار باشید، و ملاحظه هیچ مسئله‌ای را در احسان به آنان و فروتنی در برابرشان نداشته باشید، آنان تابع هر مسلکی که باشند باید از احترام و احسان فرزندان برخوردار باشند و فرزندان نباید در رعایت حق آنان احساس خستگی نمایند و حق گفتن کلمه‌ای که آنان را دچار رنج کند ندارند، ولی پدر و مادر با همه موقعیت و جایگاهی که به عنوان پدر و مادر دارند، اگر از انسان خواستند که برای خدا شریکی را معتقد

(1) - رعد 36.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 41

شود و مقام توحید را با شرك آلوده سازد، ابداً حق اطاعت از آنان را در این زمینه ندارد:

وَ إِن جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَ صَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا: «1»

و اگر آن دو نفر به تلاش و کوشش برخیزند تا تو را بر اساس جهل و نادانی و چیزی را شریک من قرار دهی از آنان پیروی مکن، ولی در دنیا با آن دو نفر به شیوه‌ای پسندیده معاشرت کن.

3- آنان که بت‌های جاندار و بیجان و طاغوت‌ها و زورمداران و اهل ثروت و مکنّت را در زندگی خود دخیل می‌دانند، و فکر می‌کنند اگر اینان نباشند، نمی‌توانند به زندگی خود سر و سامان دهند، و حضرت حق به تنهایی در کارگردانی و تدبیر کافی نیست، و حتماً باید در جنب خدا به قدرتی و به عنصری و به شخصی تکیه کرد تا چرخ زندگی بچرخد. مشرک هستند، و این گناه عظیم که در باطن آتش بسیار سوزنده‌ای است اعمال خوب و حسنات و خیرات آنان را بی‌اثر می‌سازد، و چیزی از صالحات آنان که به پاداش خدا برسد در پیوندهای ایشان نمی‌ماند، و به تعبیر زیبای قرآن همه اعمال مثبت آنان از اثر می‌افتد.

مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بِالْكَفْرِ أُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَ فِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ:

«2»

و مشرکان و این بت‌پرستان و شخص‌پرستان گمراه در حالی که با کردار و رفتارشان بر ضد خود به کفر و انکار حقایق گواهی می‌دهند، صلاحیت آباد کردن مساجد خدا را ندارند اینانند که اعمالشان بی‌اثر و تباه است و در آتش جاودانه‌اند.

(1) - لقمان 15.

(2) - توبه 17.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 42

4- خداوند بزرگ جامع همه صفات کمال، و در قدرت و قوت ذاتی بی‌نهایت، و بر غیب و شهود احاطه قیومی دارد، و در هیچ امر و برنامه و کاری به کمک گرفتن از کسی و چیزی نیازمند نیست.

او چون به وجود آمدن چیزی را اراده کند با فرمان تکوینی کُن بدون فاصله به وجودش می‌آورد.

قدرتش بر هر چیزی احاطه دارد، و بر انجام هر کاری مقتدر و تواناست.

اعتقاد به این که در کارگردانی و کارش دارای شریک است، دروغ و افتزائی بیش نیست، و این دروغ و افترا از گناهانی است که عذاب الیم به دنبال دارد، و هر کس با این عقیده باطل بمیرد ابداً راه نجاتی برای او نیست، و همه درها در قیامت به روی او بسته است.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا: «1»

یقیناً خدا شرك‌ورزی به حضرتش را نمی‌آمزد، و گناه غیر آن را برای هر کس که بخواهد می‌آمزد، و هر کس برای خدا شریکی قرار دهد مسلماً گناه بزرگی مرتکب شده است.

5- انسان به تعبیر قرآن مجید گاهی در گمراهی است «2»، و زمانی در گمراهی آشکار «3»، و روزگاری در گمراهی بسیار دور است «4»، یعنی گمراهی و ضلالتی که آدمی را از دسترسی به رحمت و اسعه خدا برای ابد محروم می‌سازد، شرك در آیات قرآن مجید به عنوان گمراهی بسیار دور شمرده شده است و گناهی است

(1) - نساء 48.

(2) - قمر 47.

(3) - مریم 38.

(4) - سبا 8.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 43

که سبب می‌شود همه درهای فیوضات الهیه به روی انسان در دنیا و آخرت بسته شود.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا: «1»

قطعاً خداوند گناه شرك‌ورزی به حضرتش را نمی‌آمزد، و گناه غیر آن را برای هر کس بخواهد می‌آمزد، و هر کس برای خدا شریک قرار دهد یقیناً به گمراهی بسیار دور افتاده است.

6- مشرکان که برای حضرت حق در ربوبیتش و در تدبیر و کارگردانی‌اش از بت و غیر بت شریک قرار داده‌اند، همه درهای بهشت را به روی خود بسته، و همه درهای دوزخ را به روی خود باز کرده‌اند و در غوغای محشر هیچ یآوری که از آنان دفاع کند نخواهند داشت.

قَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ: «2»

مسیح به بنی اسرائیل گفت: ای بنی اسرائیل خدای را که پروردگار من و پیامبر شماست بپرستید، مسلماً هر کس برای خدا شریک قایل شود، بی‌تردید خدا بهشت را بر او حرام می‌کند، و جایگاهش آتش است، و برای ستم‌کاران هیچ یآوری نیست.

7- گول‌خورده‌های روزگار، که با فتنه‌گری اربابان کفر و نفاق، و با دچار شدن به شت‌شوی مغزی، برای حضرت حق معتقد به شریک شدند، و از این طریق هم به گمراهی افتادند، هم به پوچی و پوکی دچار شدند، و هم جیب دین‌سازان را از مال دنیا پر کردند و برای ارضای خواسته‌های نامعقول آنان وجود خود را هزینه نمودند، نمیدانم چرا به این حقیقت فکر نکردند که آنچه را از اشخاص یا عناصر شریک خدا خواندند نه این که قدرت آفریدن چیزی را نداشتند بلکه خود مخلوق خالق یکتا و مصنوع صانع حکیم بودند، مخلوقی

(1) - نساء 116.

(2) - مائده، 72.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 44

بی‌قدرت و ضعیف، مخلوقی ناتوان و محدود، مخلوقی که همه وجودش در دایره تکوین به کارگردانی حق در عرصه حیات بروز و ظهور داشت، مخلوقی که اگر عنصر بود قابلیت تغییر به هر شکلی را داشت و اگر شخص بود با دچار شدنش به حمله میکروب و ویروس از پای می‌افتاد.

به راستی فرعون‌های تاریخ که گروهی را در بند بندگی خود به اسارت کشیدند چه قدرتی داشتند و در برابر حوادث چه مقاومتی از خود نشان دادند، مگر نه این بود که هر کدام از آنان با کمترین حادثه‌ای به تخته تابوت گرفتار شدند، و به خاک تیره سر گذارده در خانه قبر که برای آنان خانه ظلمت، وحشت، تاریکی بود جای داده شدند، انسان‌های بر اساس چه دلیل و برهانی آنان را به عنوان ربّ خود و شریک در ربوبیت حق انتخاب کردند.

عنصری چون چوب، فلز، و که از آنها بت ساخته می‌شد، و آن بت را فتنه‌جویان و فریب‌کاران مظهر قدرتی نامرئی در عرصه هستی در اعتقاد بت‌پرستان جای می‌دادند، چه شگفت‌انگیز است که پرستیده می‌شدند، در حالی که همه آنان را بدون این که بتوانند از خود دفاع کنند با اندکی آتش می‌توانستند بسوزانند یا به امواج آب رودخانه‌ای داده تا آب آنها را به دریا برده، در اعماق دریا از چشم‌ها ناپدید کنند.

اف بر بت‌پرستان، اسف بر آنان که فرعون‌ها را بندگی کردند!!

قرآن به آنان خطاب می‌کند:

أُشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئاً وَ هُمْ يُخْلَقُونَ، وَ لَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَ لَا أَنفُسُهُمْ يَنْصُرُونَ: «1»

(1) - اعراف 191 - 192.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 45

آیا موجوداتی را شریک او قرار می‌دهند که قدرت ندارند کمترین چیزی را بیافرینند و خودشان آفریده می‌شوند؟!!

8- قرآن در جهت نفی شریک از حضرت حق، از مشرکان دعوت می‌کند به وضع آنچه را شریک خدا می‌دانند با چشم عقل نظر کنند، تا با این نگاه نظر به این نتیجه برسند که خدای یکتا و پروردگار مهربان شریکی ندارد، و آنچه را شریکان خدا قرار داده‌اند در عرصه هستی و به ویژه در امور تکوینی هیچ کاری از دستشان بر نمی‌آید، و کمترین کاربردی در جهان خلقت ندارند.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَكُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا فَهُمْ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْهُ بَلْ إِنَّ يَعِدُ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا إِلَّا غُرُورًا: «1»

بگو: از قدرت و تدبیر معبودانتان که به جای خدا می‌پرستید مرا خبر دهید، به من بنمایانید که چه چیزی از زمین را آفریده‌اند، یا این که شرکتهای با خدا در آفرینش آسمانها دارند، یا به آنان کتابی داده‌ایم که از آن بر حقانیت اعتقاد و ادعای خود دلیل و برهانی دارند؟! قطعاً چنین نیست که آنان می‌پندارند بلکه ستمکاران یکدیگر را جز بر اساس فریب وعده نمی‌دهند.

9- ایجاد جهان آفرینش، و باز گرداندنش به قیامت کاری نیست که بر عهده مخلوقی باشد، مخلوق در هر حدی از قدرت و توانمندی قرار داشته باشد از ساختن يك پرگاه عاجز است، مخلوق به بسیاری از امور خود جاهل است چه رسد به انجام کاری که علم بی‌جهل نیاز دارد، مخلوق از گذشته و بسیاری از امور حال فعلی و از همه آینده بی‌خبر است، کجا تسلط به مبدء و معاد دارد؟!

مخلوق و شروع خلقت جهان، مخلوق و باز گرداندن جهان به قیامت؟!

مخلوق یعنی موجودی که در پدید آمدنش هیچ اختیاری ندارد، و در مرگش اراده‌اش بی‌پایه و پوچ است، مخلوق یعنی موجودی سراپا نیاز، مسکنت،

(1) - فاطر 40.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 46

تهی دستی، فقر، احتیاج و محدودیت، مخلوق کجا می‌تواند شریک خالق در مسئله خلقت و رزق و ربوبیت و کارگردانی و تدبیر امور باشد؟!

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَبْدُوا الخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ قُلِ اللَّهُ يَبْدُوا الخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ: «1»

10- خدای مهربان هر کاری که به مصلحت انسان یا موجود دیگر باشد با قدرت و اراده حکیمانه و نگاه عالمانه‌اش انجام می‌دهد، و نیاز ندارد که در انجام کار، کسی یا چیزی جفت و شفیع قدرت و اراده او گردد، مشرکان که گمان می‌برند بت‌ها شفیع آنان در تحقق خواسته‌های آنان نزد خدا هستند، دچار گمان باطل و خیال فاسد هستند.

أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلْ أَوْ لَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئاً وَ لَا يَعْقِلُونَ.

قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعاً لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ: «2»

نه این که بی‌خبران از حقایق درباره قدرت خدا نمی‌اندیشند بلکه به جای خدا از بتان و معبودهای باطل شفیعانی برای خود گرفته‌اند، بگو: آیا از آنها شفاعت می‌طلبید هر چند مالک چیزی و اختیاردار شفاعتی نباشند و جدای از علم و عقل زیست کنند و حتی پرستش کنندگان خود را نشانند؟!!

بگو شفاعت یکسره ویژه خداست، فرمانروائی آسمان‌ها و زمین در سیطره اوست، سپس به سوی او باز گردانده می‌شوید.

11- بت‌ها که تراشیده شده‌ها و ساخته‌های دست بی‌خبران است و به عللی واهی به معبود شدن انتخاب شدند، و انتخاب کنندگان شکل و صورت زندگی را از آنان می‌گرفتند، و آئین بت‌پرستی بر افکار و آراء و عقایدشان اثرگذار بود، جاوید و ابدی نیستند، و روزی می‌رسد که از آنها هیچ اثر و خبری نخواهد بود، و آن روز روزی است که پرستش کنندگان بت‌ها مات و مبهوت می‌شوند و

(1) - یونس 34.

(2) - زمر 43 - 44.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 47

عرصه حیات خود را از آن مخلوقات بی‌قدرت خالی دیده به فریاد می‌آیند، و دنبال دستگیره نجات می‌گردند ولی هیچ وسیله‌ای را برای رهایی و آزادی از گرفتاری‌ها نمی‌یابند.

و لَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ تَرْكَبْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَ مَا نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَ ضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ: «1»

و لحظه ورود به جهان دیگر به آنان خطاب می شود: همان گونه که شما را نخستین بار در رحم مادر تنها و دست خالی از همه چیز آفریدم، اکنون هم تنها به نزد ما آمدید، و آنچه را در دنیا به شما داده بودیم پشت سر گذاشته و همه را از دست دادید و شفیعتان را که در ربوبیت و عبادت ما شریک می پنداشتید همراهمان نمی بینیم، یقیناً پیوندهای شما با همه چیز قطع شده و آنچه را شریکان خدا گمان می کردید از دستتان رفته و ناپدید و گم شده اند.

12- مشرکان در هیچ روزگاری به عاقبت خوش و سرانجام نیک نرسیدند، عمری را در گناه و فتنه و فساد و مخالفت با حق سپری کردند، و بار سنگینی از معاصی را بر دوش برداشتند و با خفت و خواری و ذلت و بیچارگی مردند، و آثار آنان هم پس از مدتی بر باد رفت و ردپائی از خودشان و آثارشان جز اندکی از ساخته هایشان برای عبرت گرفتن دیگران بر جای نماند.

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ: «2»

بگو: در زمین گردش کنید پس با تأمل بنگرید که سرانجام کسانی که پیش تر زندگی می کردند و مرتکب گناه می شوند چگونه شد، بیشتر آنان اسیر آئین شرك بودند.

13- عرصه قیامت عرصه عجیبی است، برای درك اوضاع قیامت باید در اسامی آن دقت کرد، و به عمق آیات مربوط به قیامت دقت عقلی نمود، قیامت

(1) - انعام 94.

(2) - روم 42.

روزی است که حتی همه خوبان با داشتن ایمان و اخلاق و عمل صالح نیازمند به رحمت حضرت حق هستند، و آنجا هر دستگیره‌ی نجاتی از بالاترین ارزش برخوردار است، در آن فرع اکبر، و غوغای بی نظیر، مشرکان تهیدست سرگردان و سر بزیرند، و آنچه را در دنیا می‌پنداشتند دستگیره نجات و شفیع آنان برای بیرون رفتن از چاه گرفتاری است در قیامت نمی‌بینند، و برای نجات خود راهی پیدا نمی‌کنند و از شدت بدبختی برای رهایی از عذاب متوسل به دروغ هم می‌شوند:

و يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا أَيْنَ شُرَكَائُكُمْ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ:

ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ.

انظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَيَّ أَنْفُسِهِمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتُرُونَ. «1»

و یاد کن روزی که همه آنان را در قیامت جمع می‌کنیم، سپس به کسانی که برای خدا شریک قرار دادند می‌گوئیم:

شریکانتان که آنها را شریک خدا می‌پنداشتید که‌چایند تا شما را از عذاب امروز نجات دهند؟!!

پس آن روز بمانه و عذرشان برای رهایی از عذاب فقط این است که خواهند گفت به الله پروردگارمان سوگند که ما مشرک نبودیم.

با تأمل بنگر که چگونه بر خود دروغ می‌بندند، و آنچه را به دروغ شریک خدا می‌پنداشتند از دستشان رفت و گم شد.

14- سرانجام مشرکان در قیامت به خاطر شریک قرار دادن برای خدا به ویژه در عبادت و بندگی و اطاعت و فرمانبردن از طواغیت که از بدترین مراحل شرک است، و این اطاعت و فرمانبرداری سبب تسلط بت‌های جاندارانی چون فرعونیان، امویان، عباسیان و دولت‌های ملحد و کافر در طول تاریخ بر ملت‌ها شد عذاب‌ی

(1) - انعام 22- 24.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 49

بسیار سخت و غیر قابل تخفیف، و آتشی جاودانه و دوزخی ابدی و همیشگی است.

إِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ.

لَوْ كَانَ هُوَ آلهَةً مَا وَرَدُوهَا وَ كُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ.

هُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ هُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ.

به آنان گویند: یقیناً شما و معبودانی که به جای خدا می پرستیدید هیزم دوزخید، بی تردید شما در آن وارد خواهید شد.

اگر آنچه را شریک خدا قرار دادید معبود بر حق بودند وارد دوزخ نمی شدند در حالی که همه بتان و بت پرستان در دوزخ جاودانه اند.

آنان در میان شعله های آتش نعره های دردناکی دارند و در آنجا سخنی امیدوار کننده نمی شنوند.

راستی باطل گرائی، و معبود پنداشتن مخلوق، و تکیه بر تکیه گاه پوچ و توخالی سبب چه دردسرهایی برای انسان و موجب چه عذاب دردناکی آن هم به صورت ابدی برای اوست.

توحید ذات و صفات

ذات حضرت حقیقی است که مطلقاً کثرت و تعدد و اجزائی برای او متصور نیست، ذاتی است که تجزیه به این جزء و آن جزء و به ذات و اسم و صفات نمی شود.

در صفت الوهیت یعنی معبود بودن واحد است و کسی شریک او نیست، در سایر صفات هم مانند قدرت، علم، حیات و احد است و شریکی ندارد، علم او مانند دیگر علوم و قدرت و حیاتش مانند سایر قدرت ها و حیاتها نیست، صفات گوناگونی که برای حضرتش تصور می شود فقط از نظر مفهوم با هم متفاوت است ولی در خارج تعدد و کثرتی ندارد، در حقیقت همه صفات یک چیزند و آن ذات بی بدیل اوست، وحدتی که شایسته ساحت مقدس اوست از قبیل وحدت عددی و نوعی و جنسی نیست، بلکه وحدت حقه حقیقیه است، آیه

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 50

شریفه این وحدت را مطرح می کند و با لفظ واحد می خواهد بگوید مقام الوهیت یعنی مقامی که سزاوار عبادت و بندگی است فقط اوست نه آنچه را شما به عنوان اله انتخاب کرده اید، که اله انتخاب شما از هر نوع جنسی باشد مخلوق ضعیف است و هیچ گونه استحقاقی برای عبادت ندارد.

لا در آیه شریفه لای نفی جنس است که ذات هر چیزی را به عنوان ذات نفی می کند نه وصفی از اوصاف آن را، و از نظر ترکیب ادبی خبر لا در آیه موجود یا کائن یا امثال آن است و چون ضمیر هو ضمیر رفع است نه ضمیر نصب لفظ **إِلَّا** برای استثناء نیست بلکه باید صفت برای اله و به معنی غیر باشد و در حقیقت جمله مزبور به این صورت است.

«لا اله غیر الله موجود»

معبود حقی که غیر خدا که لایق پرستش وجود ندارد، جمله مزبور فقط برای نفی معبودهای خیالی است که مشرکین برای خود انتخاب کردند نه این که دو مطلب را در برداشته باشد: یکی نفی آن معبودها و دیگر اثبات وجود خدا چون گفته شد **إِلَّا** در اینجا برای استثناء نیست تا دلالت بر نفی و اثبات کند، چرا که قرآن مجید اصل وجود خدا را از بدیهیات دانسته و محتاج به استدلال نمی بیند و تمام توجهش به اثبات صفات مانند یگانگی، خالقیت، علم، قدرت و امثال آن است. **1** آری حضرتش در ذات و صفات مثل و کفوی ندارد، در استحقاق عبادت یعنی در الهیت فرداست، تبعیض و تجزیه بر ذاتش روا نیست، در ازلیت و ابدیت ذات یگانه است.

(1) - المیزان ج 1 ص 558.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 51

«ایمان به الوهیت واحد است که از هر عبودیت دیگر و کفر و کتمان می رهند و استعدادها را برای کمال و به سوی تکامل برمی انگیزد، عبادت هر معبودی جز کمال و قدرت مطلق چون هم سطح انسان یا پست تر است موجب انحطاط و توقف می گردد و استعدادها را خاموش و مکتوم و حقایق را مسخ و محرف می نماید.

آن بت پرستی که سنگ و چوب را می پرستند، تا ماده پرست و شهوت پرستی که به مظاهر آنها سر فرود می آورد، و احکام خدا و هدایت را برای تقرب به آنان تأویل و کتمان می نماید، تا عقیده و مرام پرست جامدی که همه حقایق بسیط را در راه افکار ساخته و محدود خود شکل می دهد و تحریف می نماید، تا علم و فرمول پرستی که می کوشد تا هر حقیقت و واقعیت آزادی را با دریافت های محدود خود منطبق سازد، چون انسان به هر مقام فکری و علمی برسد باز خود را مخلوق و مألوه و محکوم می بیند ناچار باید معبودی برای خود بسازد و منتهای عشق و کشش خود را به آن برساند و چون نمی خواهد یا نمی تواند اندیشه خود را از هر قید و محدودیتی آزاد نماید و از میان قشرهای اوهام و تقلید و دیوارهای علمی بیرون آید و

به معبود مطلق و واحد برسد، معبودها و الوهیت‌هایی برای خود می‌سازد که با خاموشی و تنبلی ذهنش سازگار و نزدیک باشد.

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ تَأْكِيد وحدت و نفی هر گونه الوهیت و نمودار بسط و برگشت نموده‌ها و نورها و نیروها به همان هستی واحد و مطلق است.

همه از او و به او برمی‌گردند و همه از او هستی و حرکت و کمال و جمال و پیوستگی دارند، عبادت و پیوستگی به او پیوستگی و هماهنگی با همه اجزاء جهان و در مسیر آن است.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 52

آن رحمت و نوازشی که انسان گمراه از غیر او می‌جوید، و چشم میدوزد و کمر خم می‌نماید، باید از آن سرچشمه بی‌دریغ رحمت بجوید تا چشمش باز و قامتش راست گردد «1» شرح و توضیح رحمن و رحیم به طور مفصل در سوره حمد گذشت.

هشت رشته دانش در توحید

در این بخش لازم می‌دانم به عناوین این هشت رشته اشاره کنم، زیرا شرح هر کدام کتابی جداگانه لازم دارد، البته اگر کسی بخواهد این هشت رشته را به طور مشروح بداند باید پس از قرآن مجید و نهج البلاغه و دعای اول صحیفه سجادیه به کتاب‌های با ارزشی چون کافی، توحید صدوق، بحارالانوار باب توحید، علم الیقین فیض کاشانی جلد اول، و محجة البیضاء مراجعه کند.

1- وجود حق 2- توحید او 3- تنزیه حضرتش از عیب و نقص 4- صفات علیای او 5- بخشی از نعوت او 6- اسماء حسنی 7- افعال و قضا و قدرش 8- بخشی از آثار رحمت و آیات عظمتش.

در رابطه با شناخت وجودش و برخی از صفات و افعالش برای نورانی شدن قلب خوانندگان عزیز به آیاتی از قرآن مجید و روایاتی از مکتب اهل بیت علیهم السلام اشاره می‌کنم.

إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَ النَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ مُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذَلِكَمُ اللَّهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ: «2»

یقیناً خدا شکافنده دانه و هسته در بستر طبیعت است، اوست که زنده را از مرده بیرون می‌آورد، و بیرون آورنده مرده از زنده است، این است خدا، پس چگونه از حق که از آفتاب روشن تر است منصرفتان می‌کنند؟!

(1) - پرتوی از قرآن ج 2 ص 31.

(2) - انعام 95.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 53

فَالِقُ الْإِصْبَاحِ وَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرَ حُسْبَانًا ذَلِكَ تَعْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ: «1»

خداوند شکافنده صبح از میان پرده تاریک شب است و شب را برای آرامش قرار داد، و خورشید و ماه را وسیله‌ای برای محاسبه و اندازه‌گیری زمان مقرر فرمود، این است اندازه‌گیری توانای شکست‌ناپذیر دانا.

وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَ الْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ.

وَ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ: «2»

و اوست که ستارگان را برای شما قرار داد تا به وسیله آنها در تاریکی‌های خشکی و دریا راه یابید، مسلماً ما آیات و نشانه‌های خود را برای قومی که دانایند بیان نمودیم.

و اوست که شما را از يك يك ذات آفرید، برخی از شما استقرار یافته در زمین و برخی به ودیعت نهاده در اصلاب و رحم‌هایند، ما نشانه‌های خود را برای قومی که می‌فهمند بیان کردیم.

وَ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتٍ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا مَخْرُجًا مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا وَ مِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَ جَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَ الزُّبُّونَ وَ الرُّمَّانَ مُشْتَبِهًا وَ غَيْرَ مُتَشَابِهٍ انظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَ يَنْعِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ: «3»

و اوست که از آسمان آبی فرستاد و به وسیله آن گیاهان گوناگون را از زمین رویانیدیم، و از آن ساقه‌ها و شاخه‌های سبز در آوریم، و از آن دانه‌های متراکم را خارج می‌کنیم، و باغ‌هایی از انگور و زیتون و انار شبیه به هم و بی‌شباهت به هم بیرون می‌آوریم، به میوه‌اش چون میوه دهد و به کیفیت رسیدنش به میوه کامل با تامل بنگرید، مسلماً در این امور برای اهل ایمان نشانه‌هایی بر توحید، ربوبیت و قدرت خداست.

(1) - انعام 96.

(2) - انعام 97 - 98.

(3) - انعام 99.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 54

وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا رِجَالًا لَّيَالِي لَيْلٍ النَّهَارِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ: «1»

و اوست که زمین را گسترانید و در آن کوه‌هایی استوار و نهرهایی پدید آورد، و در آن از همه محصولات و میوه‌ها نوعی دوتایی [نر و ماده] قرار داد، شب را به روز می‌پوشاند [تا ادامه حیات برای همه نباتات و موجودات زنده ممکن باشد] یقیناً در این امور برای مردمی که می‌اندیشند نشانه‌هایی بر توحید، ربوبیت، و قدرت خداست

و فِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَّحَاوِرَاتٌ وَ جَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَ زُرْعٌ وَ نَخِيلٌ صِنَوَانٌ وَ غَيْرُ صِنَوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَ نُفِضَلُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأُكْلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ: «2»

در زمین قطعات مختلف و گوناگون، و باغ‌هایی از انگور و کشت‌زار و درختان خرمائی است که بر یک ریشه و غیر یک ریشه می‌رویند، ما برخی از آنها را در میوه و محصول با آن که از یک آب سیراب می‌شوند بر برخی دیگر برتری می‌دهیم، بی‌تردید در این امور برای مردمی که تعقل می‌کنند نشانه‌هایی بر توحید، ربوبیت و قدرت خداست.

نمونه این آیات در قرآن مجید زیاد است، که تعمق و تفکر در آنها انسان را وادار به اعتراف به این حقیقت می‌کند که کارگردان و مدبر، و خالق و پرورش دهنده همه موجودات یکی است و در هیچ کاری از کارهایش شریک ندارد، و با دارا بودن قدرت بی‌نهایت نیاز به شریک برای او نیست.

برخی از روایات باب توحید

از رسول خدا خطبه بسیار مهمی در باب توحید وارد شده که به ترجمه آن اکتفا می‌کنم: «3» ستایش برای خدائی است که در اولیت و ازلیت یکتاست، به سبب الهیتش عظمت دارد، و با کبریائی و جبروتش اظهار بزرگواری می‌نماید، آنچه را به

(1) - رعد 3.

(2) - رعد 4.

(3) - بحار ج 4 ص 287.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 55

وجود آورده ابتداءً و بدون نقشه قبلی ایجاد کرده است، آفریننده ما با لطف پروردگاری‌اش قدیم است، و با آگاهی به خبر و نتیجه خلقت نطفه موجودات زنده را شکافته است، و با نیروی استوارش آفریده‌های را پدید آورده، با روشنی صبحگاهان سیاهی شب را به روز آورده، هیچ قدرتی نمی‌تواند خلقتش را تبدیل نماید و هیچ توان‌مندی نمی‌تواند صنعتش را تغییر دهد، دستورش تعقیب‌کننده و فرمانش را ردّ‌کننده‌ای نیست.

راحت‌گاهی از اجابت دعوتش وجود ندارد، و سلطنت و ملکش را زوالی نیست، مدت حکومتش پایان نمی‌پذیرد، او خدائی ثابت و ازلی و دائم و همیشگی است، نورش میان او و مخلوقاتش حجاب قرار داده ذات محجوبش در افق بلند و عزتی شامخ و سلطنتی عالی است.

بالتر از همه چیز و نزدیک به همه چیز است، بدون این که با چشم سر دیده شود برای مخلوق خود تجلی می کند، او در دیدگاه بسیار بلندی قرار دارد، دوست دارد که با این عظمت و جلالت به مقام وحدانیت و یگانگی اختصاص داده شود، زیرا اینگونه ویژگی ها را غیر او دارا نیست، که نورش سبب احتجاب او شود، و نسبت به هستی در یک چنین مقام بلندی واقع گردد، خود را از آفریده ها پنهان داشته، ولی سفیرانی را به سوی ایشان فرستاده که حجت و راهنمای رسای مخلوق قرار گیرند، و پیامبران را گواه بر بندگان گمارده، در میان انسانها پیامبران برانگیخته است که مژده رسان رحمت و هشدار دهنده نسبت به عذاب باشند، برای این که اگر کسی به هلاکت می رسد دلیل و حجت بر او قائم باشد، و اگر فردی حیات معنوی می یابد بر اساس برهان یابد، و آنچه بندگان درباره خدای خود نمی دانستند به وسیله آن سفیران بفهمند، پس او را با کلمه انبیا به پروردگاری بشناسند پس از این که انکار نمودند و به یگانه بودنش اعتراف نمایند بعد از آن که عناد ورزیدند.

فتح بن یزید می گوید از حضرت رضا (ع) درباره ی کمترین معرفت نسبت به خدا پرسیدم حضرت پاسخ داد:

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 56

«الاقرار بانه لا اله غیره، و لا شبه له و لا نظیر و انه قدیم مثبت موجود غیر فقید، و انه لیس کمنله شیء.» «1»

اقرار به این که معبود سزاوار بندگی و عبادت جز او نیست، شبیهی ندارد، ماندی برای او نمی باشد، قدیم و پابرجاست، وجودی است که عدم در او راه ندارد، و چیزی در همه هستی مانند او نیست.

از حضرت صادق (ع) روایت شده که امیرالمؤمنین فرمود:

«اعرفو الله بالله و الرسول بالرساله و اولی الامر بالامر بالمعروف و العدل و الاحسان.» «2»

خدا را به خودش بشناسید، و پیامبر را با رسالتش درک کنید، و اولی الامر را با امر به معروف و عدالت و نیکی به همگان شناسائی کنید.

از حضرت صادق روایت شده یهود به پیامبر اسلام گفتند نسب خدا را برای ما بیان کن، حضرت سه روز پاسخ آنان را نداد تا سوره ی توحید نازل شد:

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ (1) اللَّهُ الصَّمَدُ (2) لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ (3) وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ:

بگو او یگانه‌ایست که مستجمع همه صفات کمالیه است، بی‌نیاز از هر چیزی و هر کسی است و کل نیازمندان که نیازمندی عین ذات آنان است به او برای رفع نیاز روی می‌کنند، کسی را نزاده، و از کسی زائیده نشده، هیچ کس در ذات و صفات همانند و همتا و شبیه او نیست. «3»

مؤحد

کسی که در جهت اعتقاد و عمل معبودهای باطل را نفی کند، و در باطن قلب جز به حضرت حق به عنوان خالق یکتا، و تنها کارگردان هستی ایمان نداشته باشد و در عمل جز به فرمان‌های حق و دستورات پروردگار گردن نهد، و زیر بار

(1) - الکتب الاربعه کافی ج 1 ص 46.

(2) - کافی ج 1 ص 45 الکتب الاربعه.

(3) - الکتب الاربعه کافی ج 1 ص 48.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 57

تحمیل فرهنگ‌های غیر خدا نرود، و پیوسته با بت و بت‌تراش و بت‌پرست، در مبارزه باشد و در ایمان و اعمالش خلوص و اخلاص ورزد، و تحت هیچ فشاری از صراط مستقیم حق منحرف نگردد و چیزی را بر خدا ترجیح ندهد مؤحد است.

همه روایات باب توحید ناظر به توحید در اعتقاد، و توحید در عمل است، شعار **لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ*** دادن در حالی که قلب معتقد به بت جاندار و بیجان باشد، و برای چند روز زندگی دنیا زیر بار فرهنگ طاغوت قرار گرفتن شعار بی‌معنا و بدون اثر و بدون بهره و ثواب است،

مؤحد چو در پای ریزی زرش جج

و گر تیغ هندی نمی بر سرش جج نباشد امید و هراسش ز کس جج بر این است آئین توحید و بس ج یاران واقعی پیامبران و امامان و به ویژه هفتاد و دو یار حضرت حسین نمونه اعلای اهل توحیدند، و مصداق حقیقی مؤحدند. آسیه همسر فرعون که به وسیله فرعونیان زیر سخت‌ترین شکنجه‌ها برای جدا کردنش از توحید بود، و لحظه‌ای در ایمان و عمل

از حق جدا نشد، مریم کبری و خدیجه غزّاء که در راه توحید انواع بلاها را تحمل کردند و از حق جدا نشدند، صدیقه کبری و حضرت زینب همه و همه مصداق اتم مؤمن به حق و مجسمه نشان دهنده توحید بودند، چنین توحیدی و این چنین موحد بودن ثمن بهشت و حصن حصین حق، و مایه نجات و سعادت، و سرمایه دنیا و آخرت و سبب مصون ماندن از خزی دنیا و عذاب آخرت است.

صدوق رئیس محدثین شیعه در کتاب امالی روایت می کند که برای حضرت حسین دو انگشتر بود نقش یکی از آنها این بود:

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 58

«لا اله الا الله عدة للقاء الله» «1»

توحید اعتقادی و عملی توشه‌ای برای روز ملاقات با خداست.

روایاتی در کتاب با ارزش ثواب الاعمال در باب توحید و آثارش نقل شده از جمله:

پیامبر اسلام فرمود:

«ثمن الجنة لا اله الا الله» «2»

قیمت بهشت لا اله الا الله است.

یقیناً ثمن بهشت لفظ لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ* که مرکب از لام و الف و هاء است نمی باشد، منظور رسول خدا حقیقت توحید است که سرمایه قلبی، و جلوه عملی است.

از حضرت باقر (ع) از رسول خدا روایت شده است:

«لیس شیء الا و له شیء یعد له الا الله عزوجل فانه لا یعد له شیء و لا اله الا الله فانه لا یعد لها شیء، و دمه من

خوف الله فانه لیس لها مثقال فان سالت علی وجهه لم یرهقه قتر و لا ذلة» «3»

چیزی نیست مگر این که برای آن عدل و هموزنی وجود دارد، مگر خدای عزوجل که معادلی ندارد، و توحید که برای آن عدلی نیست و قطره‌ای اشک از خوف خدا که هموزنی ندارد، چون بر صورت جاری شود آن صورت را سیاهی و ذلت نخواهد گرفت.

«عن النبي من قال لا اله الا الله مخلصاً دخل الجنة و اخلاصه بها ان يحجزه لا اله الا الله عما حرم الله:» «4»

از پیامبر روایت شده کسی که با اخلاص «لا اله الا الله» بگوید وارد بهشت می‌شود، و اخلاص به آن این است که «لا اله الا الله» او را از آنچه خدا حرام کرده است باز دارد.

(1) - امالی صدوق ص.

(2) - ثواب الاعمال 3.

(3) - ثواب الاعمال 3.

(4) - ثواب الاعمال.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 59

از رسول خدا روایت شده:

«لا يزال لا اله الا الله ترد غضب الرب جل جلاله عن العباد ما كانوا لا يبالون ما انتقص من دنياهم اذا سلم دينهم فاذا كانوا لا يبالون ما انتقص من دينهم اذا سلمت دنياهم ثم قالوها ردت عليهم و قيل كذبتهم و لبستم بها صادقين:» «1»

پیوسته توحید اعتقادی و عملی خشم پروردگار را از بندگان برمی‌گرداند، هنگامی که باک نداشته باشند از دنیای آنان کاسته شود چون دینشان سالم بماند، ولی زمانی که از نقص دینشان باک نداشته باشند، وقتی دنیایشان سالم بماند و در چنین فضائی لا اله الا الله بگویند به آنان بازگشت داده می‌شود و به آنان گویند دروغ گفتند و نسبت به توحید صادق و راستگو نیستید.

يك بار ديگر در اين روايات دقت كنيد تا بيشتر به اين حقيقت پي ببريد كه منظور از توحيد فقط گفتن كلمه طيبه لا إلهَ إِلَّا اللهُ* نيست، بلكه بايد توحيد به صورت ايمان به خدا و نفی معبودهای باطل در افق قلب طلوع داشته باشد و در عمل هم انسان به خواسته‌های حق عمل کند و از محرمات بيان شده در قرآن و فرهنگ اهل بيت پرهيزد.

پيامبر اسلام حدود چهل نفر از اقوامش را در خانه عمويش ابوطالب دعوت کرد، و پس از تشكيل جلسه برای آنان به طور مفصل سخن گفت و در ضمن سخن فرمود:

«انا ادعوكم الى كلمتين خفيفتين على اللسان، ثقيلتين في الميزان تملكون بهما العرب و العجم و تنقاد لكم بهما الامم و تدخلون بهما الجنة و تنجون بهما من النار، شهادة ان لا اله الا الله و اني رسول الله:» «2»

من شما را به دو كلمه كه تلفظش بر زبان آسان و در ترازوی عمل سنگین است دعوت می‌کنم، شما با تحقق دادن حقيقت اين دو كلمه در باطن و ظاهرتان و در

(1) - ثواب الاعمال.

(2) - ارشاد مفید ج 1 ص 50.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 60

اعتقاد و عملتان مالك عرب و عجم می‌شوید، و همه امت‌ها مطیع شما می‌گردند، و به وسیله این دو كلمه وارد بهشت می‌شوید و از دوزخ نجات پیدا می‌کنید و آن شهادت بر وحدانیت خداست و این که معبودی جز او سزاوار پرستش نیست و این که من فرستاده خدا هستم.

صدوق در عیون اخبار الرضا روایت می‌کند: چون حضرت رضا خواستند از نیشابور به خراسان حرکت کنند، مردم نیشابور آن حضرت را تا بیرون شهر بدرقه کردند، حضرت لحظه وداع پرده محمل را کنار زدند و از پدرانش از رسول خدا روایت کردند که رسول خدا از حضرت حق نقل کرد:

«كلمة لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی قال فلما مرت الراحله ناد انا بشروطها و انا من شروطها:»
«1»

توحید حصار محکم من است، پس کسی که وارد حصار من شود از عذاب من ایمن است، راوی می گوید: چون شتر حرکت کرد ما را مخاطب قرار داده فریاد برداشت به شرایطی و من از شرایط آن هستم.

در بررسی حدیث، باید به چهار حقیقت اشاره کرد: 1- سند حدیث: سند حدیث از بهترین اسناد است تا جائی که معروف به سلسله الذهب شده است.

2- دلالت حدیث: حدیث از نظر دلالت راه را می نماید که تنها راه نجات و راه تحقق سعادت راه خدا و توحید به معنای واقعی است.

3- حدیث راهنما را برای دلالت کردن امت به راه نشان می دهد که معصوم است و بدون چنین راهنمایی یقیناً انسان دچار گمراهی می گردد.

4- عمده مسئله متابعت و پیروی از راهنماست که هر کس در دنیا از راهنمای واقعی که امام معصوم است پیروی کند به خوشبختی و کمال می رسد، و در آخرت به سعادت جاودانی در کنار امام متابعت شده می رسد.

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ فَمَنْ اُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَ لَا يُظْلَمُونَ فَتِيلاً: «2»

(1) - عيون اخبار الرضا ج 2 ص 135 ح 4.

(2) - اسراء 71.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 61

روزی که هر گروهی از مردم را با امامشان می خوانیم پس کسانی که نامه اعمالشان را به دست راستشان دهند، نامه خود را با خوشحالی و سرور می خوانند و به اندازه رشته میان هسته خرما مورد ستم قرار نمی گیرند.

در هر صورت روشن شد که مراد از لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ* حذف و انتخاب در همه شئون زندگی است، حذف معبودهای باطل و همه محرمات، و انتخاب معبود حق و فرمان بردن از او در همه شئون حیات و همه امور مادی و معنوی است.

نکته‌ای عجیب

لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ* دوازده حرف است، معلم توحید محمد رسول الله نیز دوازده حرف است، راهنمای راه توحید علی بن ابیطالب هم دوازده حرف است، امامان معصوم هم دوازده نفرند، ماه‌های شمسی و قمری هم دوازده ماه است.

موحدان در قیامت

توحید زمانی که از مشرق قلب به صورت ایمان خالصانه و نفی معبودهای باطل طلوع کند، و جلوه‌ی آن در همه‌ی اعمال ظهور نماید به انسان ارزشی فوق تصور می‌دهد، و وجودش را در قیامت بر آتش دوزخ حرام می‌نماید.

صدوق پیشوای محدثین شیعه و خُبره حدیث در کتاب امالی روایت می‌کند که پیامبر فرمود:

«و الذی بعثنی بالحق بشیراً لا یعذب الله بالنار موحداً ابداً و ان اهل التوحید لیشفعون فیشفعون ثم قال:»

سوکند به کسی که مرا بر اساس حق بشیر فرستاد خدا موحدی را هرگز به آتش عذاب نمی‌کند، و بی‌تردید اهل توحید شفاعت می‌کنند، و شفاعت آنان پذیرفته می‌شود، سپس فرمود:

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 62

چون روز قیامت شود، خداوند فرمان می‌دهد قومی را که در دنیا بدکردار بودند به آتش بیندازند، آنان می‌گویند:

پروردگارا چگونه ما را وارد دوزخ می‌کنی در حالی که تو را در دنیا به یگانگی می‌شناختیم، و چگونه زبان ما را می‌سوزانی در حالی که در دنیا به توحیدت گویا بود، و چگونه قلوب ما را دچار آتش می‌کنی در حالی که بر یگانگی تو ایمان و اعتقاد داشت، و چگونه صورت‌های ما را در معرض سوختن قرار می‌دهی در حالی که برای عبادت تو برخاک سائیده شد، و چگونه دو دستان ما را به آتش می‌سوزانی در حالی که برای دعا به پیشگاه تو برداشته شده؟

خداوند می‌فرماید: بندگان من اعمالتان در دنیا زشت بوده و نهایتاً پاداش شما دوزخ است، می‌گویند خداوند! گذشت و عفو تو بزرگ‌تر است یا خطاهای ما پاسخ می‌رسد عفو و گذشت من، می‌گویند رحمت تو گسترده‌تر است یا گناهان ما، خطاب می‌رسد رحمت من می‌گویند اقرار ما به توحید و یگانگی تو بزرگ‌تر است یا معاصی ما، جواب می‌رسد اقرار شما

به توحید من بزرگ‌تر است، عرضه می‌دارند پروردگارا باید عفو رحمت که فراگیر نسبت به هر چیزی است ما را فرا بگیرد، خداوند می‌فرماید: فرشتگانم به عزت و جلالم سوگند مخلوقی را به سویم محبوب‌تر از اقرار کنندگان به توحیدم و این که معبودی جز من نیست نیافریده‌ام و سزاوار است که اهل توحیدم را وارد آتش نکنم، بندگانم را به بهشت در آورید. «1» ایمان به خداوند، و غرق بودن در توحید، و عمل به دستورات مالک ملک هستی سبب سلامت و عافیت همه جانبه و موجب سعادت و خوشبختی در دنیا

(1) - امالی صدوق مجلس 49 ص 296 - علم الیقین فیض ج 2 ص 1047.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 63

و آخرت است، و این حقیقتی است که تاریخ حیات انسان عملاً آن را به اثبات رسانیده است.

از نشانه‌های خوشبختی در زندگی تندرستی است، بدون سلامت و صحت هیچ فرد یا جامعه‌ای روی خوشی و سعادت را نخواهد دید، مردم علیل و رنجوری که همواره در آتش تب و رنج و عذاب جسمانی می‌سوزند و می‌گذازند کجا قادرند که با جهش نیرومندان از پیچ و خم مشکلات بگذرند و به سوی هدف‌های بزرگ و عالی گام‌های بلند و بلندتر بردارند؟! راستی چه خوب است انسان زندگی را از نظر کیفیت بنگرد نه از جهت کمیت، آن مردمی که زنده‌اند ولی دوران زندگی را به بطالت و خوش‌گذرانی‌های بی‌منطق و تحلیل بر جسم و جان می‌گذرانند و در طول حیات کمترین نتیجه‌ای برای خود یا دیگران ندارند و کوچک‌ترین گامی که مفید به حال خود یا جامعه باشد بر نمی‌دارند برای حیات و عمرشان چه سود و ارزشی میتوان به حساب آورد؟!

دنیائی که از فشار طاقت‌فرسای مشکلات خسته و وامانده به نظر می‌رسد، مردمی که در شهرهای بزرگ و پر جمعیت از هوای سالم، غذای سالم، و محیط سالم بهره‌ای ندارند و در میان دود کثیف و غلیظ ماشین‌ها و کارخانه‌ها می‌لوند و تدریجاً خفه می‌شوند، خلاصه انسانی که صرف نظر از این بدبختی‌ها، تعداد کثیری کشته و مجروح و آسیب دیده میدانهای جنگ باید قربانی بدهد و از انرژی خود بکاهد چه سرنوشتی و چه فرجامی خواهد داشت؟

ترقی روزافزون پزشکی و بهداشت هنوز نتوانسته است آلام انسان‌ها را تسکین بخشد، تقلب در مواد غذایی و دارویی، تولید روزافزون مشروبات متنوع الکلی و مواد مخدر، وظیفه ناشناسی، و عدم دقت آنانی که جان مردم به دستشان سپرده شده، و بالاخره هزاران خیانت و جنایت و دهره و پریشان حالی همه و

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 64

همه از عواملی هستند که سلامت و نشاط جسمانی و فکری و روحی انسان‌ها را هدف تیرباران خویش ساخته‌اند.

تردیدی نیست که مردم بیمار و فرسوده از نظر کار و فعالیت و تحصیل علم و تکمیل صنعت دچار وقفه خواهند شد، از همه اینها که چشمپوشی کنیم در يك جمعیت بیمار و ناتوان زمینه‌ای برای رشد علم، اخلاق، و معنویت وجود ندارد، چنین جامعه‌ای به زمین شوره‌زاری می‌ماند که نمی‌تواند هیچ يك از نهایها و بذرها را در خود برویاند و بپروراند.

نهای علم و آزادی، اخلاق و شخصیت، کرامت و رشد، آدمیت و انسانیت در اینگونه جامعه‌ها سبز نمی‌شود و درعرصه تکامل و ترقی قرار نمی‌گیرد بلکه هر نهای مادی و معنوی در این شوره‌زار پژمرده و تباه می‌شود.

توحید و دین حق و ایمان و عمل صالح می‌کوشند که با پرستاری و غم‌گساری این بیماران ناتوان را شفا بخشیده، اسباب اعتلا و تکامل و رشدش را فراهم سازند.

اسلام که حاوی همه مسائل الهی و انسانی، و لحاظ‌کننده امور مادی و معنوی و آبادی دنیا و آخرت انسان است، برای تأمین سلامت و عافیت همه جانبه انسان در دو مرحله مادی و معنوی، ایمان به خدا و نفی معبودهای باطل و دوری از محرمات و انجام خیرات و رعایت بهداشت و حفظ نظافت و دوری از افراط و تفریط در هر کاری، و ترك امور مضره را پیشنهاد می‌کند. برای سلامت جسم و تداوم آن، خدای مهربان در قرآن می‌فرماید:

كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ: «1»

بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید، زیرا خدا اسراف‌کنندگان را دوست ندارد.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 65

سفیر حق پیامبر اسلام فرمود:

«المعدة بيت كل داء و الحمية رأس كل داء:» «1»

شکم خانه هر دردی، و پرهیز در رأس همه داورهاست.

و آن فرستاده بی نظیر حق فرمود:

«ان في صحة البدن فرح الرب و مرضات الرب و تثبيت السنة:» «2»

خوشنودی و رضای پروردگار و پابرجائی سنت در تندرستی است.

و آن بزرگ مرد عرصه معنویت و دلسوز بشریت، و مبلغ برنامه‌های خدا فرمود:

«لا خير في الحيات الا مع الصحة:» «3»

در زندگی بدون تندرستی و سلامت هیچ خیری نیست.

از برنامه‌های ارزنده حق این است که سالی يك ماه بر افرادی که استطاعت بدنی داشته باشند روزه را واجب کرده است، صرف نظر از این که روزه برای تهذیب روان انسان مفید است، برای بدن نیز يك خانه تکانی بسیار مفیدی است که چربی‌ها و سموم و رسوبات زائد را به راحتی بیرون می‌ریزد و بسیاری از امراض را بدون درد و خونریزی و جراحی و دارو درمان می‌نماید، از این نظر روزه را جراحی سفید نامیده‌اند.

کارل می‌گوید: در زندگی بدوی آدمیان به علل خشک سالی، قحط و غلا هر چند گاهی از کمبود موارد غذایی در زحمت می‌افتادند.

و به این جهت حتی وقتی که آذوقه کافی در دسترس داشتند با نه طیب خاطر برای عادت به گرسنگی روزهایی را به روزه می‌گذرانیدند.

(2) - نَحْجُ الفصاحة.

(3) - نَحْجُ الفصاحة.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 66

لزوم روزه در تمام ادیان تأکید شده است، در روزه ابتدا گرسنگی و گاهی نوعی تحريك عصبی و بعد ضعفی احساس می شود، ولی در عین حال کیفیات پوشیده‌ای که اهمیت زیادی دارند به فعالیت می‌افتند، قند کبد در خون می‌ریزد و چربی‌هایی که در زیر پوست ذخیره شده‌اند و پروتئین‌های عضلات و غدد و سلول‌های کبدی آزاد می‌شوند، و به مصرف تغذیه بافت‌ها می‌رسند، بالاخره تمام اعضاء مواد خاص خود را برای نگهداری تعادل محیط داخلی و قلب قربانی می‌کنند و به این ترتیب روزه تمام بافت‌های بدنی را می‌شوید و آنها را عوض می‌کند. «1» ولی از آنجا که حفظ سلامت بدن، فقط به رعایت بهداشت و روزه بستگی ندارد، بلکه تحت تأثیر عوامل روحی نیز قرار می‌گیرد، از این نظر در آئین خدا مفاسد اخلاقی به شدت مورد نکوهش قرار گرفته، برای این که تأثیر شوم آنها در بدن و قوای فکر و روان و روح غیر قابل انکار است.

از امیرمؤمنان (ع) روایت شده:

«العجب لغفلة الحساد عن سلامة الاجساد:» «2»

شگفت از این که حاسدان از سلامت بدن خویش غافلند.

و فرمود:

«صحة الجسد من قلة الحسد:» «3»

تندرستی معلول کمی حسد است.

(1) - انسان موجود ناشناخته 21.

(2) - سفینه البحار ج 1، ص 251.

(3) - سفینه البحار ج 1، ص 251.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 67

بیماری که اکنون در بستر بیماری یا به روی تخت بیمارستان افتاده، فقط مراقبت‌ها و معالجات طی در درمانش مؤثر نیست، بلکه نیروی ایمان و حس اعتماد و اتکای به مبدء غیبی که شفابخش امراض است برای بیمار در درجه اول اهمیت است، بیماری که از چنین اعتقاد و ایمانی به حضرت حق و دستورات او برخوردار نیست خیلی دیرتر از بیماران معتقد و مؤمن درمان می‌شود، یکی از اطباء روان‌شناسی می‌گوید:

«در میان هزاران کسانی که پیش من آمده‌اند آهائی که به اصولی پای‌بند بوده و به دین و مذهبی ایمان داشته‌اند خیلی زودتر معالجه شده‌اند». «1» کارل می‌نویسد: طیب نیز هنگامی که بیماری دید که دست به دامن دعا و توسل شده است می‌تواند خرسند باشد، چه آرامشی که نیایش به ارمغان آورده است کمک شایانی در مداوای بیمار به شمار می‌آید. «2» و نیز می‌نویسد نیایش و دعا گاهی تأثیرات شگفت‌آوری دارد، بیمارانی بوده‌اند که تقریباً به طور آبی از دردهائی چون خوره، سرطان، عفونت کلیه و زخم‌های مزمن و سل ریوی و استخوانی پریتونئال شفا یافته‌اند، چگونگی این‌گونه شفا یافتن‌ها تقریباً همواره یکسان است: يك درد بسیار شدید و بعد احساس شفا یافتن در چند دقیقه و حداکثر تا چند ساعت آثار بیماری محو می‌شود و جراحات و صدمات جسمی و آناتومیک آن نیز التیام می‌یابد.

این معجزه با چنان سرعتی سلامت را به بیمار باز می‌دهد که هرگز حتی امروز جراحان و فیزیولوژیست‌ها در طول تجربیاتشان مشاهده نکرده‌اند، برای

(1) - طب الصادق 19.

(2) - نیایش 62.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 68

این که این پدیده‌ها بروز کند نیازی نیست که حتماً خود بیمار دعا کند اطفال کوچکی که هنوز قدرت حرف زدن نداشته‌اند و هم‌چنین مردم بی‌عقیده نیز شفا یافته‌اند ولی در کنار آنان کسی نیایش می‌کرده است. «1»

در روایات آمده که: بیمار پس از نماز صبح در حالی که محل درد را مسح می‌کند این دعا را بخواند تا به خواست خدا شفا یابد:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ:»

بنام خداوند مهربان مهروز ستایش برای خداست که پروردگار جهانیان است، خداوند ما را بس است و نیکو و کیلی است، بزرگ است خداوندی که نیکوترین نظام دهندگان است و هیچ گردش و نیروئی نیست جز به وسیله خداوند بلند مقام بزرگ.

دعا حقیقتی است که انسان به شدت به آن نیاز دارد و حضرت حق در قرآن مجید خواندن آن را دستور داده و اجابت آن را تضمین نموده است.

ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ: «2»

مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم.

و در آیه دیگر فرموده:

وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَ لِيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ:

هنگامی که بندگام از تو درباره‌ی من بپرسند بگو: یقیناً من نزدیکم دعای دعا کننده را زمانی که مرا بخواند اجابت می‌کنم، پس باید دعوتم را بپذیرند و به من ایمان آورند تا به حق و حقیقت راه یابند و به مقصد اعلا برسند.

این نکته مهم ناگفته نماند که تصور شود از نظر اسلام مراجعه به طبیب و مصرف دارو لازم نیست نه بلکه لازم است و اولیاء اسلام در مواردی برای درمان

(1) - نیایش الکسیس کارل فرانسوی 64 65.

(2) - غافر 60.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 69

بیماری به پزشک مراجعه کرده و دارو مصرف نموده‌اند، باید به این حقیقت توجه داشته باشیم که در عرصه هستی دو دسته عامل و دو نوع سبب در جریان است و در امور جهان مؤثرند: دسته اول همان عوامل مادی است، و دسته دوم عوامل معنوی است.

استفاده از پزشک و دانش او و انواع داروها و رژیم‌های غذایی و ورزشی چیزی است که همه دانشمندان از قدم بر آن اتفاق داشتند و دانش جدید پزشکی در این زمینه توسعه قابل توجهی پیدا کرده است، در این میان عوامل معنوی را نمی‌توان نادیده گرفت، این عوامل گاهی اثرشان از عوامل مادی قوی‌تر و نیرومندتر است، تجربیات پرفسور کارل فرانسوی که در کتاب با ارزش نیایش خود ثبت کرده دلیل مهمی بر این مدعاست، نام برده که می‌تواند الگوئی برای پذیرش این حقیقت برای روشنفکران باشد تا هر چیزی را بر اثر غرور و منیت خود رد نکنند، به کمک تجارب خویش به این مطلب اساسی پی برده که بیماری که از نظر یک پزشک قابل درمان نیست ممکن است با یک توجه باطنی و یک دعا به درگاه حق و یک راز و نیاز و نیایش خالصانه توسط خود او یا دیگری به کلی شفا یابد، به طوری که اثری از بیماری در او مشاهده نشود، نیایش یکی از همان عوامل نیرومند معنوی است.

صدقه که در وحی مطرح است و مورد علاقه حضرت حق و جزء فرمان‌های اوست نیز یکی از همان عوامل نیرومند است.

از رسول خدا روایت شده است:

«تصدقوا و داووا امراضکم بالصدقة فان الصدقة تدفع عن الاعراض و الامراض و هی زیادة فی اعمارکم و حسناتکم»

«1»

(1) - نهج الفصاحة و میزان الحکمه ج 5 ص 321.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 70

صدقه بپردازید، و بیمارانتان را با آن درمان کنید، زیرا صدقه از بیماری‌ها و آبروها دفاع می‌کند و به عمر می‌افزاید و نیکی‌ها را زیاد می‌کند.

«صدقة السر تطفئ غضب الرب، صدقة العلانية تدفع سبعين نوعا من البلاء.» «1»

پیامبر می‌فرماید صدقه پنهان خشم پروردگار را فرو می‌نشانند، و صدقه آشکار هفتاد نوع بلا را دفع می‌کند.

در روایتی آمده شخصی به محضر پیامبر اسلام آمد و گفت:

عملی به من بیاموز که خداوند مرا دوست بدارد، و نزد مردم محبوب شوم، و حضرت حق بر ثروتم بيفزاید و عمرم را طولانی ساز و در آخرت با تو محشور گردم حضرت فرمود:

«هذه ست خصال تحتاج الى ست خصال: اذا اردت ان يحبك الله فحفه واتقه، و اذا اردت ان يحبك المخلوقون فاحسن اليهم و ارفض ما في ايديهم، و اذا اردت ان يثري الله مالك فزكه، و اذا اردت ان يصح الله بدنك فاكثر الصدقة، و اذا اردت ان يطيل الله عمرك فصل ذوى ارحامك، و اذا اردت ان يحشرك الله معى فاطل السجود بين يدي الله الواحد القهار.» «2»

اینها شش خصلت می‌باشند که به شش خصلت دیگر نیازمندند، هرگاه بخواهی خداوند تو را دوست بدارد از او بترس و تقوا و دوری از محرمات پیشه کن، و هرگاه بخواهی که در میان مردم محبوب باشی به آنان نیکی کن و از آنچه از مال دنیا دارند چشم‌پوش، و هرگاه بخواهی که خداوند ثروتت را زیاد کند زکات آن را بپرداز، و هرگاه بخواهی بدنت سالم بماند زیاد صدقه بپرداز، و هرگاه بخواهی خداوند عمرت را طولانی نماید صله رحم به جای آور، و هرگاه بخواهی خدا تو را با من محشور کند سجده در پیشگاه خدای یکتای قهار را طولانی ساز.

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ

(1) - کلام نور ج 2 ص 185.

(2) - سفینه البحار قدیم ج 1 ص 599.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 71

مَوْتَهَا وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَ تَضْرِيْفِ الرِّيحِ وَ السَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ:

بی تردید در آفرینش آسمانها و زمین، و رفت و آمد شب و روز و کشتی‌هائی که در دریاها [با جابجا کردن مسافر و کالا] به سود مردم روان‌اند و بارانی که خدا از آسمان نازل کرده و در آن از هر نوع جنبنده‌ای پراکنده نموده، و گردانیدن بادها و ابر مسخر شده میان آسمان و زمین نشانه‌هائی است [بر توحید، ربوبیت و قدرت خدا] برای گروهی که می‌اندیشند.

شرح و توضیح

خدای مهربان در این آیه شریفه مردم را به چند مطلب بسیار مهم توجه داده است، مردمی که اهل خرد و اندیشه، و اهل تعقل و تفکر در امور خلقت و آثار قدرت و رحمت حضرت حق هستند.

1- آسمان 2- زمین 3- شب و روز 4- کشتی روان در دریا 5- باران و باد و ابر و آثار آن.

آسمان

آنچه در آیات قرآن و روایات و علم نجوم از آن به عنوان آسمان یا آسمانها یاد شده است و به احتمال نزدیک به یقین مجموعه‌ای از میلیارها سیاره و سحابی و کهکشان است، و بخش بسیار بسیار اندکی از آن با چشم غیر مسلح قابل دیدن است، مجموعه‌ای است که هر ذره از عناصر آن، و کمیت و کیفیتش، و حرکات متنوع و گوناگونش و حجم و اندازه‌اش، و عددهای قابل ملاحظه‌اش و فاصله‌هایش از یکدیگر و حرکات دسته جمعی آنان از روز پیدایش به طرف نقطه نامعلوم یا به قول قرآن به جانب پروردگارشان، از عجایب و شگفتی‌هائی است که عقل را سرگردان، و عاقل را متحیر، و عالم و دانشمند را در برابر عظمت حق به خضوع و فروتنی وامی‌دارد.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 72

عجیب‌تر این که گروهی از دانشمندان اسلامی بر پایه آیات و روایات، و جمعی از محققان غرب و آنان که با ادوات و ابزار علمی و تلسکوپ‌های عظیم و آخرین وسائل ساخته شده به تماشای این دستگاه موفق شده‌اند می‌گویند آنچه در این زمینه بیان شده، و به ثبت رسیده، که عبارت از میلیاردها میلیارد ستاره و میلیارها سحابی و کهکشان است همه و همه مربوط به آسمان اول یا آسمان دنیاست، که همه به دست آمده‌هایش جز نمونه‌ای از این صفحه با عظمت نیست. و اگر روزی همه آیات این صفحه با ابزارهای عظیم و بزرگی که در آینده ساخته می‌شود خوانده شود معلوم می‌شود قدرت بی‌نهایت حق و اراده حکیمانه‌اش به تحقق چه حقیقتی دست زده است!!

و اما در دیگر آسمان‌ها چه خبر است هنوز کمترین اطلاعی از آنها به دست نیامده و چه بسا تا پایان عمر جهان به دست نیاید، و اگر هم به دست آید اطلاع قابل ملاحظه‌ای نخواهد بود.

آنچه را این خدمتگذار به آستان قرآن مجید و فرهنگ اهل بیت از روایات و کتاب‌های علمی درباره آسمان می‌نویسم شاید مربوط به آسمان اول یا به عبارت دیگر مربوط به آسمان دنیا و شاید مربوط به گوشه‌ای از جهان با عظمت هستی باشد و بسیار حیف است که این نکته مهم را ناگفته بگذارم که در روایات اهل بیت علاوه بر هفت آسمان عوالم دیگری را هم نام می‌برند، که کم و بیش برخی از دانشمندان امروز همه به مطالبی نزدیک به روایات رسیده‌اند و شاید در آینده‌ای نه چندان دور به حقایقی در این زمینه اشاره کنند که شگفتی اهل فکر و اندیشه بیش از شگفتی گذشتگان نسبت به آنچه یافته بودند گردد، و لازم است پیش از بیان مسئله آسمان به این حقیقت هم به عنوان ماورای هفت آسمان اشاره کنم تا بیش از پیش عظمت مدرسه اهل بیت روشن شود.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 73

ماورای هفت آسمان

پیش از بیان این حقیقت لازم است شما را به این موضوع توجه دهم که آنچه را در این بخش تحت عنوان ماورای هفت آسمان می‌نگارم مفصل آن را می‌توانید در کتاب اسلام و هیئت دانشمند بزرگ شیعه سیدهبه‌الدین شهرستانی ملاحظه کنید.

پوشیده نباشد که روایات و گفتارهای اسلامی در این مسئله ظهور در موافقت با هیئت امروزی دارد، بلکه صریح در این حقیقت است که عرصه هستی و نظام آفرینش منحصر به یک عالم یا یک منظومه شمسی نیست، بلکه حضرت حق به فیض کامل خود و قدرت و حکمت بی‌نهایتش منظومه بسیاری چون منظومه ما آفریده که حتی همه آنها دارای مخلوقات

زنده و دارای نطق مانند مخلوقات منظومه شمسی ما هستند، و بخاطر فقدان روابط، نه آنان از وجود ما اطلاع دارند و نه ما از وجود آنان.

جهان هستی مرکب از عوالم و نظامات نامحصور است که هر يك از آنها مشتمل است به سماوات و ارضین و موجودات زنده و نبات به صورتی که در منظومه شمسی ما مشاهده می شود.

در کتاب خصال و بحارالانوار، و منتخب البصائر و انوار نعمانیه و شرح صحیفه سجادیه و تفسیر نورالثقلین که همه از کتاب‌های ناب شیعه و مؤلفانشان از رشد یافتگان مکتب و مدرسه اهل بیت‌اند به سند قوی از حضرت صادق (ع) روایت شده که آن حضرت فرمود:

«ان الله عزوجل اثني عشر الف عالم كل عالم منهم اكبر من سبع سماوات و سبع ارضين ما يری عالم منهم أن الله عزوجل علما غیرهم»

خدا را دوازده هزار عالم است که هر يك بزرگ‌تر از هفت آسمان و زمین است و هیچ يك از آنها خبر از وجود عالم دیگری غیر از خود ندارد.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 74

این روایت به طور واضح با نظر برخی از معاصرین منطبق است که می گویند: جهان هستی مرکب است از هزاران عالم و هر عالمی مشتمل است بر آسمان‌ها و زمین‌ها بزرگ‌تر از آسمان و زمین ما، مضافاً بر این که در روایت مزبور اشاراتی است بر این که کائنات زنده و عاقل هم در آن وجود دارد، زیرا ارجاع ضمیر ذوی العقول [مانند کلمات منهم و غیرهم در روایت] به عوالم به اعتبار اهالی و ساکنین آنان است، و اگر زنده و عاقل نبودند بایستی ضمیر منها و غیرها گفته می شد، و نفی علم خاص از آنان یعنی خصوص علم به وجود عالم دیگر دلیل وجود علم عام در آنان است.

در کتاب احتجاج و اختصاص و بحار و بصائر الدرجات به اسناد صحیحه خبری به این مضمون از حضرت صادق (ع) نقل شده که به منجم یعنی فرمود:

«یسیر عالم المدینه فی ساعة من النهار مسیره الشمس سنة حتی یقطع اثني عشر الف عالم مثل عالمکم هذا ما یعلمون ان الله تعالی خلق آدم و لا ابلیس:»

دانای مدینه «یعنی خود آن حضرت» در يك ساعت از شبانه‌روز به اندازه يك سال شمسی را طی می‌کند و از دوازده هزار عالم عبور می‌نماید که هر يك مثل عالم شماس، اهالی آن عوالم هرگز از وجود آدم و ابلیس خبر ندارند.

احتمال دارد مقصود از سیر و حرکت امام در يك ساعت به اندازه يك سال شمسی سیر معنوی و روحانی باشد که نفس قدسی وی به قدرت روح ملکوتیه در اعماق عوالم هستی جولان نموده، بر نظامات نامحصور دارای احاطه است، و ممکن است مراد از سیر شمس سیر سنوی معروف آن نبوده، بلکه مقصود سیر شمس باشد در مدت یکسال کامل به همراه عموم اتباع نظامش به حرکت انتقالی در فضای نامحدود به سوی نقطه و مقصد مجهول.

در بحار و شرح صحیفه و بصائر الدرجات و منتخب الاختصاص و غیر اینها روایتی از حضرت سجاد نقل شده که به منجمی فرمود:

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 75

«هل ادلك على رجل قد مر منذ دخلت علينا في اربعة عشر عالما كل عالم اكبر من الدنيا ثلث مرات و لم يتحرك من مكانه، قال: من هو؟ قال: انا.»

آیا مردی را به تو نشان دهم که از لحظه‌ای که تو در این مجلس بر ما وارد شدی در چهارده عالم گردش کرده که هر عالمی سه برابر این جهان ماست، و با این همه گردش که آن مرد در این زمان اندک نموده از جای خود هم حرکت نکرده است؟ ستاره شناس پرسید آن مرد کیست؟ حضرت فرمود منم.

کلمه دنیا گاهی بر زمین و زمانی بر عالم ما اعم از آسمان و زمین و آنچه در آنهاست اطلاق می‌شود و روایت بنا بر هر دو فرض به ویژه بر فرض دوم مشعر بر وجود عوالم کثیره وسیعه منظمه خارج از سعه عالم ماست، و جمله «لم يتحرك من مكانه» اشاره به این دارد که سیر امام در این عوالم سیر معنوی و روحی است.

در تفسیر قمی و بحار ضمن تفسیر آیه

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ از ابن عباس روایت شده که:

«ان الله عزوجل خلق ثلث مائة عالم و بضعه عشر عالما خلف قاف و خلف البحار السبعة لم يعصوا الله طرفة عين قط و لم يعرفوا آدم و لا ولده كل عالم منهم يزيد من ثلث مائة و ثلث عشر مثل آدم و ما ولد....»

خدا را سیصد و ده اندی عالم در پشت قاف و پشت هفت دریاست که مردم آن عوالم چشم برهم‌زدنی خدا را نافرمانی نکرده‌اند و نه آدم را شناخته‌اند و نه فرزندانش را، و شماره مردم هر يك از آن عوالم بیش از سیصد و سیزده برابر آدم و فرزندان اوست. علامه سید هبة‌الدین در توضیح این روایت می‌گوید: در مسئله شرح تعدد زمین‌ها ذکر کردیم که قاف اشاره است به ظل مخروطی زمین و هفت دریا کنایه است از مجاری واقعه میان مدارات محیط بر زمین و سیارات که سیارات در این مجاری مانند ماهی دریا شناورند.

بنابراین مقصود از سیصد و اندی عالم که در پشت قاف و ماورای هفت دریاست عده‌ای از منظومه‌های شمسی خارج از عالم ما و در ماورای آسمان‌های ماست.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 76

و این که فرمود: عده ساکنین هر يك از آن عوالم سیصد و سیزده برابر ماست اقوی دلیل بر این است که منظور از آن عالم‌ها و آدم‌ها غیر از عالم و آدم ماست

در بحار و شرح صحیفه از حضرت رضا (ع) روایت شده است:

«ان لله خلف هذا النطاق زبرجدة خضراء فبا الخضره منها خضرة السماء قلت و ما النطاق؟ قال الحجاب و لله عزوجل وراء ذلك سبعون الف عالم عددهم اكثر من عدد الجن و الانس.»

خدا را پشت این کمر بند [خط افق یا حد فاصل میان نور و ظلمت در زمین ما] زبرجد سبزی است که سبزی رنگ آسمان ناشی از آن است، راوی گفت منظور از نطاق چیست فرمود حجاب، و نیز خدا را بعد از اینها هفتاد هزار عالم است که عدد ساکنان آنها بیش از جن و انس است.

مقصود از وراء ذلك ماوراء منظومه‌های شمسی است، هفتاد هزار عالم عبارت از يك عده نظامات عالم بالاست که عدد آنها خارج از حد شمارش است و بیان عدد در روایات آن هم به اختلاف: [دوازده هزار عالم، چهارده عالم، سیصد و ده عالم، هیجده هزار عالم] مبالغه در کثرت است نه بیان عدد واقعی و شمارش حقیقی، و این که فرمود شماره آنها بیش از جن و انس است مبالغه در کثرت و به منزله این است که فرموده باشد بیش از آنچه دیده می‌شود و دیده نمی‌شود.

در بحار و فرج المهموم است که حضرت سجاد (ع) به منجم فرمود:

«هل ادلك على رجل قد مر منذ دخلت علينا في اربعة آلاف عالم....»

آیا تو را راهنمایی کنم به مردی که از وقتی بر ما وارد شده‌ای چهار هزار عالم را گردش کرده است؟

در کتاب شیخ ابی لیث سمرقندی روایتی از حضرت رسول آمده است که فرمود: خدا را هیجده هزار عالم است که دنیا از مشرق تا مغرب آن یکی از آنهاست و در کتاب دیگر به جای هیجده هزار آمده است:

«ان لله تعالی اربعین الف عالم الدنيا من شرقها الى غربها عالم واحد:»

خدا را چهل هزار عالم است، که دنیا از شرق تا غربش یکی از آنهاست.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 77

چنان که گذشت عده عوالم در روایات و اخبار اسلامی در نهایت اختلاف و تباین است و چندین رقم وارد شده است مانند:

14، 40، 70، 310، 1000، 4000، 7000، 10000، 12000، 18000، 40000، 70000، 80000، 100000، 600000 و بالاخره هزار هزار و در پاره‌ای از روایات جمله «ما لا یحصی» یعنی عوالمی که به تعداد و شمارش نمی‌آید ذکر شده است.

چون در این همه ارقام گوناگون نسبت به يك موضوع تامل نمائیم می‌فهمیم که گوینده قصد تعیین عدد و عدّه حقیقی را نداشته، بلکه هدفش فقط بیان کثرت و مبالغه در زیادی بوده است، به ویژه بنا بر مذهب بعضی از فقها و لغویین که می‌گویند:

عدد مفهوم مستقلی ندارد.

پس باید گفت عدّه آن عوالم نامتناهی است و مقصود از معصوم هم از بیان ارقام گوناگون همین بوده است چنان که در يك روایت به لفظ «ما لا یحصی» وارد شده است، و سبب این اختلافات ارقام، ملاحظه حال مخاطبین بوده که بعضی از آنان تاب تحمل و تلقی عده بیشتری را نداشته‌اند و اولیاء الله که باید مطابق با عقول مردم سخن گویند ناچار با هر مخاطبی به اندازه فهمش رفتار نموده‌اند، و البته در عین حال حقیقت را هم از نظر دور نداشته، به طوری کلام را ترتیب می‌داده‌اند که اشخاص عاقل استفاده حقیقت از آن نتوانند نمود.

ابو حمزه ثمالی می‌گوید: شبی در خدمت حضرت باقر (ع) بودم، آن حضرت به آسمان نگاهی کرد و فرمود:

«هذا قبة انبیا آدم و ان لله عزوجل سواها تسعة و تسعين قبه فيها خلق ما عصى الله طرفة عين»

این قبه پدرم آدم است، و خدا را غیر از این قبه نود و نه قبه است و در آنها خلقی است که چشم به هم زدنی خدا را معصیت نکرده‌اند.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 78

در کتاب بحار از رسول خدا روایت شده است:

«خلق الله العرش و للعرش سبعون الف ساق

کل ساق كاستورة السماء و الارض:»

خداوند عرش را با هفتاد هزار ساقه آفریده، که وسعت هر ساقه مانند دایره محیط آسمان و زمین است.

در بحار و مناقب ابن شهر آشوب از حضرت صادق (ع) روایت شده است که: میان هر قائمه از قوائم عرش تا قائمه دیگر به اندازه مسافتی است که مرغی در ده هزار سال پرواز، آن را طی کند، و عرش در هر روزی هفتاد هزار رنگ از نور میپوشد و خدا را فرشتهای است موسوم به خرقائیل که هیجده هزار بال دارد و میان هر بالی تا بال دیگرش پانصد سال راه است، زمانی که فرشته در خواست کرد تا بداند بالای عرش چیست؟ پس خدا بالهای او را دو برابر کرد و به فرمان خدا به پرواز آمد مدت بیست هزار سال با آن 36 هزار بال پرید و چون خسته شد ایستاد دید هنوز به سر یکی از قوائم عرش نرسیده، مجدداً قوا و بالهای وی مضاعف شد و سی هزار سال دیگر پرید و باز هم نرسید، از طرف خداوند به او وحی شد: اگر با تمام قوا و بالهای خود تا نفع صور پرواز کنی به ساق عرش نخواهی رسید، خرقائیل از روی عجز زبان به سبحان ربی الاعلی گشوده بال فرو بست!

انصافاً هیچ فلیسوف و نویسنده توانمندی نتواند نکته به این دقت و ظریفی را در ضمن رمان مفصلی مجسم کرده، مطلب به این مهمی را در ضمن مثالی چنین موجز و مختصر بیان نماید.

در کتاب انوار نعمانیه و شرح صحیفه سید نعمت الله جزائری از رسول خدا و امامان معصوم روایت شده:

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 79

«ان الله تعالى خلق مائة الف قنديل و علقها بالعرش و السماوات و الارض و ما فيها حتى الجنة و النار كلها في قنديل واحد و لا يعلم ما في القناديل الباقية الا الله سبحانه»

خداوند صد هزار قنديل آفریده و همه را به عرش معلق ساخته است و همه آسمانها و زمین و آنچه در آنهاست حتی بهشت و دوزخ همه در يك قنديل است و جز خدا کسی نمی داند که در دیگر قنديلها چیست!!

در اینجا لازم است وجوه شباهت میان قنديل و نظام منظومه شمسی بیان شود:

وجه اول: شکل قنديل بیضی است، و شکل مجموعه نظام شمسی هم به عقیده متأخرین بیضی است.

وجه دوم: قنديل مشتمل بر جسم لطیفی است که در وسط آن است و نور و نار از خود به اطراف منتشر می کند، و نظام شمسی هم مشتمل بر کره لطیفه شمس است و در وسط مستقر می باشد و نور و نار از خود به سیارات منظومه می بخشد.

وجه سوم: قنديل آویزان در هواست و بر دیوار یا چیز دیگری تکیه ندارد، و نظام شمسی هم فقط معلق و مربوط به حوزه جاذبه است.

وجه چهارم: جرم روشنی بخش که در قنديل است در وسط حقیقی آن نیست و به يك حد آن نزدیک تر است و شمس هم در وسط حقیقی نظام شمسی نیست.

جمله «و السماوات و الارض و ما فیها» دلالت دارد بر این که هر يك از عوالم این قنادیل يك منظومه شمسی و به وسعت آسمان و زمین است.

و این که فرمود: جز خدا کسی نمی داند در سایر قنادیل چیست، چقدر با نظریات علمی جدید مناسب است زیرا فاصله میان هر منظومه ای تا منظومه دیگر به اندازه ای است که هیچ وسیله و رابطه عقلی و مادی نمی تواند اطلاعات داخلی هر يك را به دیگری منتقل کند، و حتی در زمان ما که علوم و ادوات این همه

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 80

ترقی کرده هنوز ما از اوضاع سیارات منظومه شمسی خودمان اطلاعات دقیق و فراگیر پیدا نکرده ایم و از اینجا وضع علمی و دانش قرون و اعصار گذشته پیدا است که زیر صفر بوده است و علوم در زمان بعثت پیامبر اسلام و امامان شیعه هم

چون کودکی در دامان تربیت آن بزرگواران و بستر اسلام و آغوش قرآن پرورش یافته و از سخنان و مطالبشان شیر خورده و تدریجاً رشد و ترقی کرده تا در روزگار ما به حد صباوت رسیده و در آینده به مرحله کمال برسد.

در روزگار نبوت پیامبر و امامت امامان هیچ يك از آلات و ادوات دقیقی که امروزه در دسترس دانشمندان است وجود نداشته و حتی شبیح و اسمی هم از آنها در میان نبوده، با این حال صاحب شریعت و مبلغ دین و معلم قرآن و امنای او و جانشینان بر حقیقت چه قوت نظر و چه اندیشه صائب و صفاء باطنی داشته‌اند که اسرار وجود و حقایق عوالم نامتناهی را که در قلوبشان نقش داشت با بهترین اسلوب و برابر فهم و عقل انسان بیان فرموده‌اند، به طوری که هنوز هم بهترین ابزار و آلات علمی دقیق از درك و ارائه عشر معشار آن ناتوان است، و آنچه امروز کشف شده و احدی از هزاران هزار نکته است که به وسیله این ادوات آنان در هر مقامی بیان فرموده‌اند.

پس از اینکه صدق کلماتشان در این امور غیبی دقیق که درك آن از عرصه عقل و احساس خارج است معلوم شد، قلب هر آگاهی از بار سنگین شك و ریب راحت می‌شود و مطمئن می‌گردد که سایر مطالبی که در تربیت نفوس و عقول، و تکمیل نظامات بهداشتی و اجتماعی و اقتصادی و خانوادگی و معاشرتی از ایشان صادر شده و در کتاب‌های معتبر ثبت گردیده صحیح و درست است.

وسعت آسمان یا عالم بالا

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 81

آگاهی و دانش ما نسبت به عالم بالا بسیار بسیار اندك است، آنچه در این سطور می‌خوانید گوشه‌ای از کشفیات دانشمندان بزرگ جهان است، که با ادوات و ابزار علمی و دوربین‌ها و تلسکوپ‌های بسیار قوی به دست آورده‌اند، آینده چه عوالم و کهکشان‌ها و سحابی‌هایی کشف می‌شود نمی‌دانیم ولی روزگاری خواهد رسید که دانشمندان آن روزگار دانش ما را نسب به دانش خود ذره‌ای در برابر کوهی بزرگ به حساب خواهند گذاشت.

سالیانی نه چندان دور یعنی در آغاز قرن بیستم میلادی وقتی مردم می‌شنیدند که در کهکشان ما یعنی دو خط موازی سپید رنگی که به ویژه در بیابان‌های تاریك در آسمان مشاهده می‌کنیم سی میلیون خورشید وجود دارد از شدت شگفتی انگشت به دهان می‌بردند و می‌گزیدند ولی امروز معلوم شده که فقط در کهکشان ما ده هزار میلیون خورشید وجود دارد!!

ما زمانی که هنگام شب بدون دوربین کهکشان را از نظر می گذرانیم حقیقه جلوه می نماید و حتی جلوه ابرهای انبوه يك روز زمستان یا بهار را ندارد، ولی اگر به وسیله يك دوربین بزرگ فلکی مانند دوربین رصدخانه کوه ویلسون در آمریکا، یا دوربین بزرگ رصد خانه کوه پالومر را که وسعت دهانه آن پنج متر است، کهکشان را از نظر بگذرانیم می فهمیم چه اندازه عظمت دارد، خورشیدها در کهکشان ما طوری یکی پس از دیگری قرار گرفته که شمردن آنها امکان ندارد، و هنوز هیچ منجمی نتوانسته با دقت تعیین کند که در کهکشان ما چند خورشید موجود است، و فقط از روی تخمین گفته اند که: ده هزار میلیون خورشید در کهکشان ماست!!

بدین ترتیب که يك قسمت از کهکشان را محدود کرده خورشیدهای آن را شمرده اند و از روی آن می گویند که کهکشان ما ده میلیارد خورشید دارد، و

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 82

ممکن است شماره خورشیدها خیلی بیش از این باشد، چون ستارگان کهکشان آن قدر انبوه است که بخشی از آنها حاجب بخش دیگر می شود و نمی گذارد که منجم قسمت هائی را که در عقب آنها قرار گرفته ببیند. ولی عمق شگرف کهکشان نشان می دهد که در پس خورشیدهای ظاهری خورشیدهای دیگر وجود دارد. در میان خورشیدهای کهکشان ما خورشیدهائی هستند که ده میلیون مرتبه از خورشید ما بزرگتر می باشند!

قوی ترین دوربین فلکی که امروز وجود دارد دوربین رصدخانه کوه پالومر در آمریکاست، و آن دوربین می تواند طیف کهکشان هائی را که در فاصله هزار میلیون سال نوری قرار گرفته است ببیند «سال نوری عبارت است از مسافتی که نور با سرعت ثانیه ای سیصد هزار کیلومتر یکسال طی می کند» ولی گاهی از ماوراء هزار میلیون سال نوری روشنائی هائی به چشم می رسد که به منجمان رصدخانه کوه پالومر می فهماند که در آنجا هم کهکشانها به چشم می خورد.

ضعف دوربین های فلکی مانع از این است که بتواند بیش از فاصله هزار میلیون سال نوری را ببیند، ولی دانشمندان یقین دارند که در ماوراء آن منطقه باز هم کهکشان هست.

با پاره از ارقام بهتر می توان تصویری از بزرگی جهان پیدا کرد.

فاصله میان ما و نزدیک ترین ستاره ثابت قریب چهل میلیون میلیون کیلومتر است، کهکشان ما که در واقع ولایت کوچکی از مملکت جهان عظیم است که در آن زندگی می کنیم حدود سیصد هزار میلیون ستاره دارد، و میلیون ها کهکشان از این قبیل در جهان وجود دارد، و فاصله میان دو کهکشان به اندازه دو میلیون سال نوری است.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 83

وزن خورشید ما دو بلیون بلیون تن است، و کهکشان ما در حدود 165 هزار میلیون برابر خورشید وزن دارد. «1» اگر قرار شود دانشمندان تعدادی از ستارگان را که با چشم مجهز شناخته‌اند نامگذاری کنند، در صورتی که برای هر يك از آنها، ثانیه‌ای وقت لازم باشد بیش از هفت هزار سال برای این کار فرصت لازم است!!

سلی‌فر منجم زیچ لوول در «اریزونا» ستارگان بسیار دور را در جزائر آسمانی به کمک منشور و عدسی و فیلم و عکاسی مورد آزمایش قرار داده و کشف کرده است که این جزائر آسمانی با سرعت چند کیلومتر در ثانیه در حرکت‌اند و به علت نامعلومی از ما دور می‌شوند، دورترین این ستارگان با سرعت 20 / 000 هزار کیلومتر در ثانیه در حرکت است.

نزدیک‌ترین جزائر آسمانی يك میلیون سال نوری از ما فاصله دارند، و دورترین آنها که تاکنون دیده‌ایم دویست میلیون سال نوری از ما دورند و اگر کسی با تلسکوب 200 اینچی کوه پالومار فضا را نگاه کند اجرامی مشاهده می‌نماید که فاصله آنها از زمین بیش از يك میلیون سال نوری است و بیش از يك بلیون کهکشان خواهد دید!!

اصولا میان هر يك از جزائر آسمانی با دیگری یکی دو میلیون سال نوری فاصله است و در حدود سی میلیون از این جزائر - کهکشان‌ها - در محیط عدسی زیچ‌مانت ویلسون وجود دارد که در پاره‌ای از آنها چندین هزار میلیون ستاره موجود است و هزاران میلیون خورشید در میان می‌باشد!! «2»

(1) - پاورقی میان صفحه 448 و 449 اسلام و هیئت علامه شهرستانی.

(2) - ستارگان از نظر قرآن 248.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 84

چشم‌اندازی دیگر از وسعت جهان

کهکشان المرآة المسلسله که جفت کهکشان ما و نزدیکترین کهکشان نسبت به آن شمرده می‌شود، شامل صد هزار میلیون ستاره است، و کهکشانی در صورت فلکی شجاع موجود است که از يك هزار میلیارد ستاره به وجود آمده است و چون در فاصله 1200 میلیون سال نوری از ما واقع است، از يك ستاره هم کم نورتر به نظر می‌رسد.

مجموعه ستارگانی که در کهکشانشما موجود است به رقم بسیار بزرگی می‌رسد و این رقم حاصل ضرب صد هزار میلیون کهکشان در صد هزار میلیون ستاره است که حاصل آن ده هزار میلیارد میلیارد است.

برای مجسم نمودن این عدد بزرگ کافی است بگوئیم اگر سه هزار میلیون انسان از كودك و جوان و پیر و مرد و زن برای شمارش ستارگان آماده گردند و با سرعت و شتاب فوق‌العاده این کار را انجام دهند به طوری که در هر ثانیه ده ستاره بشمارند، و تمام عمر خود را از آغاز تا انجام به ستاره شماری سپری کنند در صورتی میتوانند از عهده شمارش همه ستارگان برآیند که هر کدام دارای سی هزار سال عمر باشند، زیرا برابر محاسبهای که به عمل آمده است در برابر هر يك نفر از مردم روی زمین در حدود سه هزار و سیصد و سی سه میلیارد و سیصد و سی و سه میلیون و سیصد و سی و سه هزار و سیصد و سی سه ستاره در کهکشانهائی که تاکنون کشف شده است موجود است!!

آخرین تحقیقات دانشمندان این مطلب را به طور مسلم به ثبوت رسانده، که هر يك از این ستارگان خورشیدی است که اغلب آنها از لحاظ نور و حرارت و حجم صدها و هزاران برابر خورشید ماست، باتوجه به این حقیقت باید گفت: در

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 85

صد هزار میلیون مجموعه کهکشانی دست کم ده هزار میلیارد میلیارد خورشید وجود دارد.

به موجب آخرین اطلاعات علمی روز مشکل کهکشان مار پیچی است به این معنا که بخشی از ستارگان آن در وسط و قسمت دیگری در اطراف آن واقع شده است، و ستارگان اطراف به ترتیبی قرار گرفته‌اند که پیچ و خم‌های بسیار به وجود آورده است، و این پیچ و خم‌های مخصوص بازوهای مارپیچی کهکشان نامیده می‌شود، دیگر کهکشان‌ها هم تقریباً دارای همین شکل است.

بر اساس تحقیقاتی که در این زمینه انجام گرفته است مسافت سرتاسری یکی از این بازوهای مارپیچی کهکشان ما نصد سال نوری و فاصله هر بازویی از بازوی مجاور 4500 سال نوری است! «1» اگر لغت مواقع در سوره مبارکه واقعه آیه هفتاد و پنج **فَلَا أَفْسِسُ لِمَوَاقِعِ النُّجُومِ** به معنای جایگاه و در حقیقت اشاره به فضائی باشد که ستارگان یا به عبارت روشن‌تر مجموع کهکشان‌ها و سحابی‌ها و منظومه‌ها در آن شناورند، نتیجه تحقیقات دانشمندان در بیان وسعت گوشه از

آن بسیار بسیار شگفت آور و از آنجا که مورد سوگند قرآن مجید قرار گرفته روشن کننده معجزه بودن قرآن در زمان نزول آن و مبین اندکی از عظمت بی نهایت حضرت حق است.

با توجه به کشفیات دانشمندان علم هیئت، و منجمانی که با بزرگترین دوربینها و تلسکوپها خبرهائی جالبی از عالم بالا در اختیار انسان قرار دادهاند

(1) - برای آگاهی بیشتر از وسعت جهان به کتابهائی چون مرزهای نجوم، از جهانهای دور، تاریخ علوم، تسخیر ستارگان، از اتم تا ستاره دانش عصر فضا، افق دانش، مراجعه نمائید.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 86

پیداست فضائی که در آن میلیارها دستگاه کهکشانی قرار گرفته که هر يك از آنها از هزاران میلیارد منظومه شمسی تشکیل یافته است باید چه اندازه وسیع باشد!

فضائی که هزاران میلیارد ستاره، طی میلیاردها سال در آن تاخت و تاز می کنند و با هم تلاقی اصطکاک نمی نمایند چقدر باید پهناور و بزرگ باشد؟!

ژرژگاموف در کتاب زمین و سرگذشت آن که پس از سپری کردن عمری در شناخت ستارگان و وسعت فضا آن را تألیف نموده می گوید:

«فضا به اندازه ای وسیع است که هر ستاره از ستارگان آسمان را به اندازه يك ماسه به قطر يك میلی متر فرض کنید، در هر کیلومتر مکعب از فضا فقط يك دانه از این ماسه ها موجود است!»

آنگاه اضافه می کند:

«فاصله فضائی میان این ستاره ها به اندازه ای زیاد است که حتی اگر دو ستاره مجاور مستقیماً به طرف یکدیگر به حرکت درآیند پنجاه هزار سال طول خواهد کشید تا با هم تصادم کنند.»

کتاب از کهکشان تا انسان می گوید:

فضا به قدری بزرگ است که اگر جرم تمام کهکشان‌ها را به طور مساوی در فضا پخش می‌کردند به هر $1000 / 1000 / 1000 / 609 / 1$ یک هزار و ششصد و نه میلیون میلیارد کیلومتر مربع نزدیک به سی گرم ماده می‌رسید، یعنی اگر فضا را به نسبت جرم کراتی که در آن واقع شده است قسمت کنیم، سهمیه تنها زمین ما از آن 319386 کیلومتر مربع با 38 صفر در جلو آن خواهد بود.

توجه شما خوانندگان محترم و به ویژه آنان که دنبال درک عظمت و قدرت بی‌نهایت حضرت حق هستند به این نکته مهم جلب می‌کنم، که تنها مقیاسی که امروز به وسیله آن مسافت‌های دور آسمانی را اندازه‌گیری می‌کنند سال نوری

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 87

است، زیرا فقط زبان نور است که چون - در هر ثانیه سیصد هزار کیلومتر راه طی می‌کند - می‌تواند این مسافت‌های حیرت‌انگیز را بیان کند.

در این مورد لازم است به حقایق زیر و ارقام محیرالعقول این بحث دقت کافی کنید:

1- تعداد صد هزار میلیون کهکشان تاکنون در فضا کشف شده است. «1» 2- فضائی که یک کهکشان اشغال می‌کند در حدود دویست هزار سال نوری است.

3- فاصله میان دو کهکشان مجاور دو میلیون سال نوری است.

پس با توجه به این سه رقم که نتیجه تحقیقات بی‌گیر دانشمندان است، باید به منظور دست یافتن به مقدار «وسعت فضا» نخست رقم اول را در رقم دوم ضرب کنیم.

$100 / 1000 / 1000 / 1000 / 20 / 1000 / 1000 / 1000 / 1000 / 200 / 1000$ (ع) / سال نوری

حاصل ضرب: بیست میلیون میلیارد سال نوری است «فضای کل کهکشان‌های کشف شده» پس باید رقم اول را نیز در رقم سوم ضرب کنیم:

$100 / 1000 / 1000 / 1000 / 2000 / 200 / 1000 / 1000 / 1000 / 1000 / 1000 / 1000$ (ع)

حاصل ضرب: دویست میلیون میلیارد سال نوری است، مجموع فضائی که در فواصل کهکشانها واقع شده است، اکنون باید این دو حاصل ضرب را جمع کنیم تا وسعت فضای جهانی که البته تاکنون کشف گردیده است به دست آید:

فضای کل فواصل کهکشانشما 200 .000 .000 .000 .000 .000

فضای کل کهشکانشما 20 .000 .000 .000 .000 .000

220 .000 .000 .000 .000 .000

(1) - این رقم مربوط به زمان نوشتن این تفسیر در سال 1387 شمسی مطابق با دهم اردیبهشت برج دوم سال است.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 88

بنابراین مجموع فضائی که تا کنون کشف شده است 220 میلیون میلیارد سال نوری است!

برای درك عظمت این رقم کافی است که بدانیم نور آنقدر سریع السیر است که می تواند در يك ثانیه هفت مرتبه دور کره زمین بچرخد پس باید 220 میلیون میلیارد سال راه طی کند تا از يك طرف فضا به طرف دیگر آن برسد، بدون تردید از زمان خلقت ستارهها تا کنون نور هیچ يك از آنها به انتهای فضا نرسیده است.

در هر صورت هنوز مرزی برای جهان کشف نشده، و بعید به نظر می رسد که کشف شود

دانشمندانی که با دقت بیشتری این معمای بزرگ و راز دقیق آفرینش یعنی موضوع تعیین «مرز عالم هستی» را مورد مطالعه قرار داده اند هنوز از نظر علمی بدون جواب می دانند.

«برنوبورگل» می گوید:

بمتر است از این مسائل «مرز جهان هستی کجاست» که هنوز لا ینحل به نظر می رسد صرف نظر کنیم، زیرا ما را به وضع و حال نایبائی که با چوب دست خود در صحرای بی کرانی میان مه کورمال کورمال می کند دچار می سازد. «1»
«آنتزی وایت» می گوید:

مورچه ای را در جنگلی پر درخت تصور کنید، خنده آور و ناممکن به نظر می رسد اگر خیال کنیم که این مورچه می خواهد شکل جنگل را دریابد، وضع ما مردمان خاکی در این گردون درست به این مورچه می ماند! «2»

(1) - از جهان‌های دور، ص 494.

(2) - دنیای ستارگان 141.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 89

«ژرژ کاموف» پس از بحث مفصلی درباره عظمت جهان می‌گوید:

بشریت به صورت حشره نحیف و کم عمری جلوه‌گر می‌شود که به کوکبی ناچیز از يك ماریچ حقیر ارتباط دارد و خود آن ماریچ در قلب جهانی مملو از میلیونها میلیون کهکشان قرار گرفته است و به کسانی که تصویری جز این کنند باید با تعجب و دلسوزی نگاه کرد.

ناچیزی عنصر زمین و عنصر و صورت مادی انسان نسبت به جهان

با در نظر گرفتن مطالب صفحات گذشته، این حقیقت رخ نشان می‌دهد که زمین ما قطره کوچکی از اقیانوس بزرگ هستی یا چون دانه خشخاشی در دامان صحراست.

مفسر مصری جناب طنطاوی در تفسیر خود پس از این که توضیحاتی درباره عظمت جهان آفرینش می‌دهد، موقعیت زمین را با این عبارت مجسم می‌سازد:

«کتابخانه‌ای را در نظر بگیرید که از پانصد هزار جلد کتاب تشکیل یافته است، و در هر جلدی 270 صفحه و در هر صفحه‌ای سی سطر و در هر سطر چهار حرف وجود دارد، این کتابخانه عظیم عالم هستی است که هر ستاره‌ای يك حرف از حروف کتاب‌های آن را تشکیل می‌دهد و زمین ما در این کتابخانه هستی به اندازه‌ای ناچیز است که نقطه نون هم به حساب نمی‌آید: «1» شاعر حکیم و دانشمند ایرانی می‌گوید:

شنیدستم که هر کوکب جهانی است ج

جداگانه زمین و آسمانی است جزمین در جنب این افلاک مینا ج چو خشخاشی بود در قعر دریا تو خود بنگر کزین
خشخاشی چندی ج سزدگر بر غرور خود بخندی جج

(1) - دانش عصر فضا به نقل از ج 26، تفسیر طنطاوی 225.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 90

آدمی در صورتی بزرگ می شود که خود را وقف فعالیت فکری و عقلی سازد، و برای به کار انداختن عقل و اندیشه در مدار فرهنگ انبیا و امامان و صراط مستقیم حق قرار گیرد، و روی به اخلاق حسنه و عمل صالح و در يك کلمه عبادت حق و خدمت به خلق آورد.

پاسگال ریاضی دان معروف و عارف فرانسوی بارها گفته و نوشته است: بشر در طبیعت چیست؟ عدمی است در برابر بی نهایت، بی نهایتی است در برابر عدم، بشر بسیار ضعیف و حقیر است، يك ذره بخار یا يك قطره آب برای نابودی او کافی است، ولی مزیت او به فکر است.

در هر صورت نکته جالب و بسیار مهمی که درباره عظمت عالم هستی از قرآن مجید استفاده می شود این است که کلیه ستارگانی که از لحاظ تعداد، عظمت، فاصله، نور، حرارت و غیره چشمها را خیره کرده و اعجاب دانش پژوهان جهان را برانگیخته و این نظامهای بدیع کهکشانی را پدید آورده است همه و همه مربوط به آسمان و فضای نزدیک است!!

اما در فضای دور چه خبر است، آن فضا چه وسعت و عظمتی دارد، و چه رازها و موجوداتی در آن موجود است؟ هنوز مجهول است! و این موضوع، خود حاکی از عظمت فوق العاده و شگرف جهان هستی است.

قرآن مجید این حقیقت را به اینگونه بیان کرده است:

إِنَّا زَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِرَبِيَّةٍ الْكَوَاكِبِ: «1»

ما آسمان نزدیک را به زینت ستارگان آراسته ایم.

و لَقَدْ زَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ: «2»

ما آسمان نزدیک را به وجود چراغهایی زینت داده ایم.

هشدار از امیرمؤمنان (ع)

(1) - صفات 6.

(2) - ملك 5.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 91

از نتایج مهم این بحث این است که انسان جایگاه خود را در عالم هستی می‌شناسد و غرور را که سرچشمه ستم‌ها و تکبرها و طغیان‌ها و جاه‌طلبی‌هاست، که خود منشأ مفاسد و جنایات است کنار می‌گذارد.

امیرمؤمنان (ع) در دستوری که طی آن منشور فرمانروایی کشور مصر را به نام مالك اشتر صادر می‌کند و به او تأکید می‌نماید که ملك و ملت را بر اساس تقوا، مهربانی، عدالت و مساوات اداره کند می‌فرماید:

«و اذا احدث ما فيه من سلطانك اجهة او مخيلة فانظر الى عظم ملك الله فوقك:» «1»

اگر مقام و تسلط بر زیردستان در تو غرور یا تکبر ایجاد کرد، نگاهی به بالای سر ببنداز، و درباره عظمت جهانی که خدا آفریده است با دقت بیندیش تا به حقارت و ناچیزی خود پی ببری و در نتیجه از مرکب غرور و تکبر فرود آئی.

موجودات آسمانی و کرات قابل زندگی

دانشمندان بر اساس محاسبات بسیار دقیقی که به عمل آورده‌اند به این نتیجه رسیده‌اند که تنها در کهکشان ما ششصد میلیون ستاره مسکونی وجود دارد و در این ستارگان تمدنی شبیه تمدن زمین دیده می‌شود که شاید ساکنین نیمی از این ستارگان از مردم کره زمین نیز متمدنتر باشند.

مطابق حسابی که در آن، هیچ جنبه تخیل وجود ندارد بر روی هم در عالم هستی ششصد میلیون ستاره مسکون وجود دارد.

اخیراً با همکاری یکی از دانشمندان فضائی شوروی و یکی از متخصصان فضائی آمریکا کتابی به نام «ما تنها نیستیم» تألیف شده است، که در این کتاب این دو با نظری قاطع بیان می‌دارند که در کهکشان ما، کهکشان‌هایی که منظومه شمسی ما از اعضای آن به حساب می‌آید حداقل هزار میلیون کره قابل زندگی موجود است.

(1) - نهج البلاغه نامه 53.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 92

جالب این که قرآن مجید در زمان نزول آن هم در میان مردمی که نه خواندن می‌دانستند نه نوشتن با صراحت خبر داده است:

وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ: «1»

از جمله نشانه‌های قدرت خداوند آفرینش آسمانها و زمین و انواع جنبندگان است که در آنها پراکنده است و او هر گاه بخواهد بر جمع کردنشان تواناست.

از این آیه دو نکته استفاده می‌شود:

1- در آسمانها نیز مانند زمین موجودات زنده وجود دارد.

2- هر زمان که اراده و مشیت خدا اقتضا کند سکنه کرات آسمانی و زمین با یکدیگر دیدار خواهند نمود و اجتماع برپا خواهند کرد.

در گفتار پیشوایان بزرگ اسلام نیز نمونه‌هایی است که حکایت از این حقیقت می‌کند از آن جمله بیان امیرمؤمنان است که فرمود:

«هذه النجوم التي في السماء مدائن مثل المدائن التي في الارض:» «2»

این ستارگان آسمان شهرها و مراکز تمدن است همانگونه که زمین نیز دارای شهرها و مراکز تمدن است.

البته باید توجه داشت که شرایط حیات بر حسب گوناگونی سازمان وجودی موجودات زنده متفاوت است و ما هرگز نباید وضع جسمی و روحی و زندگی خود را مقیاس قرار دهیم و در این موضوع قضاوت کنیم. برنوبورگل می گوید:

«هیچ چیز از این تصور که موجودات متفکر سایر کرات آسمانی باید از لحاظ شکل و هیكل و شیوه تفکر و جهان بینی به ما شباهت داشته باشند جنون آمیزتر نیست. اگر کسی بخواهد ما را متقاعد سازد که چون در ستارگان دیگر به سبب

(1) - شوری 29.

(2) - سفینه البحار دو جلدی جلد 2، ص 574.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 93

آن که هوا مانند سیاره مریخ رقیق تر و سردتر و دریاها به صورت باتلاق است پس امکان پیدایش موجوداتی نظیر ما وجود ندارد، باید شیوه تفکر او را که بدون تردید نادرست است رد کنیم «1».

به طور خلاصه همان گونه که در روی زمین، شرایط موجودات زنده متفاوت است و گروهی آبی و گروهی خاکزی و جمعی هوازی می باشند، پس نتیجه می گیریم که با مقیاس بسیار وسیع تری شرایط حیات، طبق ساختمان های مختلف جانداران فرق می کند و این حقیقت را دانشمندان بسیاری نیز تصریح کرده اند. «2»

حرکت دسته جمعی کائنات و نیروی جاذبه و دافعه

قرآن و روایات اهل بیت پیش از آن که دانشمندان فلکی قرن هیجدهم به بعد به این حقیقت با کمک ادوات و ابزارهای علمی و دوربین ها و تلسکوپ ها نجومی آگاه گردند که همه ستارگان، قمرها، خورشیدها، کهکشانها، سحابی ها از زمان پیدایش به سوی مقصودی در حرکت اند، و میان همه آنان جاذبه و دافعه برقرار است، و همین دو نیرو باعث شده که نظام متقن هستی پابرجا بماند با زبان صراحت و اشاره و کنایه حقایقی را بیان کرده اند:

ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ: «3»

آنگاه آهنگ آفرینش آسمان کرد، در حالی که به صورت دود «گاز سلبم» بود پس به آن و زمین گفت خواه یا ناخواه بیائید آن دو فرمان حق را پاسخ گفتند و اعلام نمودند فرمانبردار آمدیم.

(1) - از جهان‌های دور 339 - 337.

(2) - دانش عصر فضا، 206.

(3) - فصلت 11.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 94

اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ أَسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلًّا يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدَبِّرُ الْأُمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُؤْفَنُونَ: «1»

خداست که آسمان‌ها را بدون پایه‌هایی که آنها را ببینید برافراشت، آنگاه بر تخت فرمانروایی بر کائنات چیره و مسلط شد، و خورشید و ماه را رام و مسخر ساخت که هر کدام تا زمان معینی در حرکت‌اند کار جهان و جهانیان را تدبیر می‌کند، نشانه‌های قدرت و ربوبیت خود را در پهنه‌ی هستی به روشنی بیان می‌نماید تا شما به دیدار «قیامت و محاسبه اعمال به وسیله» پروردگارتان یقین کنید.

از این دو آیه و دیگر آیات مشابه این دو آیه سه حقیقت استفاده می‌شود:

- 1- سکونی در هیچ يك از کائنات نیست.
- 2- همه با هم در سایه نظامی متقن به سوی مقصودی مثبت در حرکت‌اند.
- 3- بر همه کائنات قانونی تحت عنوان جاذبه و دافعه «بِعَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا» حکومت دارد.

حرکات همه کائنات در مدارات و فلک‌های معین و سپس حرکات دسته‌جمعی آنها در کتاب‌های علمی به تفصیل بیان شده است، قانون جاذبه و دافعه نیز همراه با محاسبات دقیق به وسیله دانشمندان ثبت اوراق کتب با ارزش گشته، شما می‌توانید برای کسب اطلاعات بیشتر به منابع لازم مراجعه کنید.

منظومه شمسی ما در هر ثانیه بیست کیلومتر به دنبال ستاره‌ای بنام وگا در پهنه فضا به سوی سرنوشت و مقصد معینی **يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى** حرکت می‌کند، و کره خاک به اراده حق مجبور است حرکات وضعی و انتقالی خود را چنان ترتیب دهد که از کاروان عقب نمانده و نیز پیشروی ننماید.

(1) - رعد 2.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 95

روی این حساب کراتی که بر اثر خطای دید ما ساکن و ثابت بنظر می‌آیند ساکن نیستند بلکه عموماً در حرکت‌اند.

آنچه تاکنون جزء اصول مسلم علمی در آمده است، این است که در کائنات سکونی وجود ندارد و حرکات کرات هم نسبی هستند.

تعمق در مشاهدات روزانه و مطالعه نتایج و تحقیقات دانشمندان در رشته‌های علوم مختلفه بخصوص فیزیک و هیئت، این حقیقت را که همه کائنات در سیر و حرکت‌اند بر ما ثابت می‌سازد.

فیزیک از حرکت ذرات بی‌نهایت کوچک حکایت می‌کند هیئت از سیر و حرکت حیرت‌آور کرات بی‌نهایت بزرگ سخن می‌راند.

حرکت شرط اساسی تعادل و بقای اجرام آسمانی است، و هیچ یک از کرات آسمانی در حال توقف و سکون نیست، هر یک از آنها اگر لحظه‌ای توقف کند فوراً از مدار خود خارج شده و به کرات دیگر بر می‌خورد و در جا متلاشی می‌شود.

«لیندبلاد» مدیر رصدخانه استکهلم و «ائورت» استاد دانشگاه لید چنین کشف کردند که این آسیاب عظیم به دور خود می‌چرخد، یعنی کلیه ستارگان کهکشانی که تعداد آنها به صد هزار میلیون بالغ می‌شود بر روی دایره‌های بسیار عظیم به دور مرکز کهکشان می‌گردند، ولی سرعت حرکت همه آنها یکسان نیست.

هر ستاره‌ای که به مرکز نزدیک‌تر است گردش مداری خود را زودتر به پایان می‌رساند، و هر يك از آنها که دورتر است مدت گردش مدار انتقالی آن نیز طولانی‌تر است، مثلاً خورشید که در فاصله سی هزار سال نوری از مرکز کهکشان قرار دارد در هر ثانیه 270 کیلومتر حرکت می‌کند و مدار خود را در مدت هر 220 میلیون سال يك مرتبه می‌پیماید.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 96

این مدار به اندازه‌ای بزرگ است که خورشید آن را در مدت عمر چهار هزار میلیون ساله‌ی خود بیش از تقریباً هیجده بار نپیموده است.

زمین ما که یکی از اعضاء منظومه شمسی و یکی از ملتزمین رکاب خورشید است، در این حرکت با خورشید همراه است و به خاطر پیروی از خورشید در هر ثانیه 270 کیلومتر و در هر ساعت 972 هزار کیلومتر راه می‌پیماید.

کهکشان‌ها به طور کلی مانند چرخ‌های عظیمی می‌گردند و گروهی از آنها تندتر از کهکشان‌ها و برخی آهسته‌تر حرکت می‌کنند و مجموع آنها در عین حرکت چرخ مانندشان در فضائی که مرز آن کسی روشن نیست به سوی مقصد مثبتی در حرکت‌اند.

در رابطه با دافعه و جاذبه در قرآن مجید و روایات نکات عجیبی را که دلالت بر معجزه بون قرآن و آگاهی اهل بیت از کائنات دارد ملاحظه می‌کنیم:

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا: «1»

خداوند آسمان‌ها را بدون ستون‌هایی که آنها را ببینید آفرید.

اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا: «2»

خداست که آسمان‌ها را بدون ستون‌هایی که آنها را مشاهده کنید برافراشت.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا: «3»

خداست که هفت آسمان و نیز مثل آنها هفت زمین را آفرید، همواره فرمان او در میان آنها نازل می شود تا بدانید که خدا بر هر کاری تواناست و این که مسلماً علم خدا به همه چیز احاطه دارد.

(1) - لقمان 10.

(2) - رعد 2.

(3) - طلاق 12.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 97

در کتاب مجمع البحرين در کنار ماده کوكب حدیثی از امیرمؤمنان وارد شده که در پاسخ شخصی فرمود:

«هذه النجوم التي في السماء مدائن مثل المدائن التي في الارض مربوطة كل مدينة بعمودين من نور.»

این ستارگان آسمانی شهرهای تمدن داری چون مناطق متمدن روی زمین است که با دو ستون نوری به هم مربوطاند.

از آیات و روایت بسیار مهم امیرمؤمنان چند نکته علمی استفاده می شود:

1- برافراشته شدن کرات و خارج نشدن از مدار و فلك خود به وسیله ستونهای آسمانی «دافعه، جاذبه»

2- ستونهای آسمانی قابل رؤیت نیستند.

3- ستونهای آسمانی بر دو بخش است.

4- اگر یکی از دو ستون از آسمانها حذف شود نظام همه کائنات در هم می ریزد، و خیمه حیات همه موجودات برچیده می شود.

قانون جاذبه با قوه گرینز از مرکز یعنی قانون دافعه بر همه سیارات حکم فرماست، و این دو نیرو بطور متعادل در هر يك از اجرام سماوی و کرات بالا به تناسب وجودشان در آنها موجود است.

اگر قانون جاذبه و دافعه به طور مساوی در يك کره برقرار نباشد نظم به هم می‌ریزد، ولی حضرت حق با حاکم نمودن این دو نیرو که ثمره اراده و حکمت و عدالت و ربوبیت اوست سماوات را در جایگاه مخصوص به خودشان نگاه می‌دارد.

امیرمؤمنان در نهج البلاغه در ابتدای خطبه 202 می‌فرماید:

«فَفَتَّقَهَا سَبْعَ سَمَاوَاتٍ بَعْدَ اِزْتِنَاقِهَا، فَاسْتَمْسَكَتْ بِأَمْرِهِ وَ قَامَتْ عَلَيَّ حُدُودُهَا»

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 98

هفت آسمان را پس از آن که به هم پیوسته بود از هم باز کرد، آسمان‌ها به فرمان او خود را از افتادن و گریختن از مدار خود نگاه داشتند و بر اساس اندازه‌ای که برای آنها مقرر فرموده بود برپا شدند.

و در جای دیگر می‌فرماید:

«لَكِنَّهُ سَبْحَانَهُ دَبْرَهَا بِلُطْفِهِ وَ اَمْسَكَهَا بِاَمْرِهِ وَ اَتَقْنَهَا بِقُدْرَتِهِ»

وضع همه ستارگان و عناصر آسمانی را به لطف خود تدبیر نمود، و به فرمان خویش آنها را در مدار معینشان نگاهداری فرمود، و به قدرتش محکم و متقن قرار داد.

جهان هستی یا آئینه نشاندهنده جمال دوست.

نیوتن که یکی از چهره‌های درخشان علم هیئت و ریاضی است، پس از این که با کشف قوه جاذبه در منطقه مغرب زمین «1» و بیان قوانین حرکات، انقلابی در دنیای علوم ایجاد و شهرت عالم‌گیری پیدا کرد، از اطراف و اکناف افرادی که در جستجوی دلیل قاطعی بر وجود صانع و خالق کائنات بودند به او روی آورده و خواستار دلیلی در این زمینه شدند، وی در پاسخ گفت:

«در وجود آفریدگار دانا و توانای این عالم ابداً تردید نکنید، زیرا موجودات متنوع این جهان با این تناسب و هماهنگی و با این نظام دقیقی «2» که بر آنها حکومت می‌کند مسلماً از آفریدگاری که مصدر حکمت و اراده است سرچشمه گرفته است.

سپس افزود: هر چند نیروی جاذبه و قوانین حرکات را کشف کردیم، ولی اینها هیچ وقت نمی‌توانند منشأ پیدایش حرکات منظم اجرام جهان باشند، زیرا نیروی جاذبه خورشید سیارات را به طرف خود می‌کشاند، هم چنین سیارات

(1) - کتاب خدا قرآن مجید و روایات چنان که در صفحات گذشته به اثبات رسید از نیروی جاذبه و حرکات حساب شده همه کرات پیش از کشف آن در مغرب زمین خبر داده بودند.

(2) - الشمس و القمر بحسبان سورهی الرحمن آیه 5.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 99

اقمار خود را به سوی خود جذب می‌کنند، و قوانین حرکات چگونگی حرکات موجود را بیان میکند ولی يك منبع آگاه و با اراده‌ای لازم است که جرم هر يك از این کرات و فاصله آنها را نسبت به هم، و سرعت سیر آنها را به طور دقیق محاسبه کند و با اراده و قدرت خود هر يك از آنها را طبق همان فرمول و محاسبه مخصوص در فواصل و مدارهای معین قرار دهد و در جهت خاصی به حرکت درآورد، سپس اضافه کرد که: دقت مختصری در اعضا و دستگاه‌های پیکر جانداران درس بزرگی از ایمان به خداوند جهان به انسان می‌دهد.

آیا ممکن است سازنده دستگاه عجیب بینائی از قوانین نور بی‌اطلاع باشد؟!

آیا معقول است که سازنده دستگاه حیرت‌انگیز شنوائی از قوانین امواج صورت آگاهی نداشته باشد؟!

نیوتن روزی ابتکار جالبی در این زمینه بکار گرفت که شرح آن از این قرار است:

وی دوستی داشت که معتقد به خدا نبود، برای اینکه دوستش را با برهان محسمی به وجود خدا مؤمن سازد به يك مکانیک ماهر دستور داد ماکت کاملی از منظومه شمسی بسازد.

مکانیک طرح کاملی از منظومه شمسی به این ترتیب ساخت که يك گوی در وسط و گوی‌هایی در اطراف آن و گوی‌های دیگری در پیرامون این گوی‌ها قرار داد، به عنوان این که گوی وسط الگوئی از خورشید، و گوی‌های اطراف آن الگوئی از سیارات و بالاخره گوی‌هایی که در پیرامون گوی‌های اول بود الگوئی از اقمار سیارات باشند، و آنها را با دنده‌ها و

تسمه‌ها به هم مربوط کرد و هندلی برای آن ترتیب داد به طوری که وقتی هندل حرکت داده می‌شد تمام گوی‌ها با شیوه‌ی جالبی هر کدام در مدار مخصوصی به حرکت در می‌آمدند. پس از این که نیوتن این ماکت را تحویل گرفت در اطاق خود قرار داد، روزی دوستش وارد

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 100

اطاق نیوتن شد، تا چشمش به ماکت منظومه شمسی افتاد، توجهش به آن جلب شد، نزدیک رفت دست به هندل برد و آن را به حرکت در آورد، یک دفعه گوی‌هایی که در پیرامون گوی وسط بودند به حرکت در آمدند.

دوست نیوتن چند قدم به عقب رفت و با تعجب گفت: چیز جالبی است چه کسی این را ساخته است؟ نیوتن هم چنان که مشغول مطالعه بود، بدون این که سر از روی کتاب بردارد با کمال خونسردی گفت: هیچ کس!

دوست نیوتن نزدیک‌تر آمد و گفت: آقای نیوتن مثل این که به پرسش من توجه نمودی، من پرسیدم این وسیله جالب را چه کسی ساخته؟

نیوتن گفت: من پرسش شما را فهمیدم و در پاسخ شما گفتم هیچ کس آن را نساخته است، حالا هم می‌گویم کسی آن را نساخته است، ذراتی از این جهان خود به خود جمع شده، این گوی‌ها به این ترتیب به وجود آمده است!

دوست نیوتن گفت: آقای نیوتن شما فکر می‌کنید من آدم دیوانه‌ای هستم که با من اینگونه صحبت می‌کنید، چطور ممکن است این دستگاه خود به خود به وجود آمده باشد، مسلماً آن را شخص عاقلی ساخته و هر که ساخته بی‌تردید هنرمند ماهری بوده است.

نیوتن دست روی دوش دوستش نهاد و گفت: دوست عزیز! در صورتی که این دستگاه که به اسباب بازی کودکان شباهت دارد، و ماکتی از روی منظومه شمسی است و طبق متد آن حرکت می‌کند امکان نداشته باشد خود به خود به وجود آمده باشد پس آن اصل عظیم یعنی منظومه شمسی چگونه ممکن است که خود به خود به حکم تصادف به وجود آمده باشد؟!

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 101

دوست نیوتن تسلیم شد و به وجود آفریدگار جهان هستی و نظام کائنات اعتراف کرد. «1» خواننده عزیز در سطور گذشته در رابطه با آسمان اندکی از بسیار، و مشتق نمونه خروار، و قطره‌ای از دریا به رشته تحریر آمد و همین مقدار کافی

است که ما را به عظمت و قدرت و حکمت و عدالت و علم بی‌نهایت خالق آسمانها توجه دهد و قلب ما را از ایمان و معرفت و عشق به او مالا مال نماید، اکنون توجه شما را به گوشه‌ای از وضع زمین که دومین مسئله آیه مورد بحث است جلب می‌کنم.

زمین

در آیه بیست و دوم سوره مبارکه بقره و آیه سی و ششم به بخشی از ثمرات و منافع مادی و معنوی زمین اشاره شد، ولی در این سطور به خود زمین می‌پردازم و آنچه را که در این زمینه لازم باشد ذکر می‌کنم.

ابتدا باید به این نکته توجه کرد که کلمه ارض از نظر قرآن مجید فقط شامل يك کره خاکی یعنی مسکن کنونی انسان است؟ و یا سایر کرات خاکی هفتگانه را نیز در برمی‌گیرد، یا آن که دامنه معنای ارض را به کلیه ستارگان کشانیده و بگوئیم فضای محیط بر هر کره‌ای آسمان و خود آن کره زمین است.

سخن حق در این مسئله حقیقی است که در آیه ذیل به آن اشاره شده است:

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ: «2»

خداست که هفت آسمان را آفرید و از جنس زمین «که انسان در آن زندگی می‌کند» نیز هفت عدد پدید آورد، زمین از نگاه قرآن شامل تمامی ستارگان نیست بلکه در برخی از آیات مقصود از آن فقط همین زمین ما و در بسیاری از آیات مراد جنس زمین است که شامل هر هفت زمین می‌باشد.

(1) - دانش عصر فضا 70.

(2) - طلاق 12.

مانند آیه فوق که گرچه ارض را به لفظ مفرد آورده جز آن که کلمه **مِنْ** جنسیه آن را از انفراد و اختصاص بیرون آورده و بمعنای جنس زمین یعنی کراتی که مانند زمین می باشند و نمود می کند.

و نیز در همه آیاتی که از آفرینش زمین و آسمان سخن رانده مقصود از زمین جنس زمین است و شامل همه زمین‌های هفت گانه می باشد.

ولی در آیاتی که مورد خطاب فقط اهل زمین ما باشند دور نیست که لفظ ارض در آن آیات شامل زمین ما باشد.

به استناد آیه فوق شاید بتوان ادعا کرد که در فضای کیهانی شش کره‌ی خاکی دیگر از جنس زمین ما و مانند آن وجود دارد، جز آن که آنگونه که این هفت کره از جهات گوناگونی با هم هم‌آهنگی دارند، کرات خاکی دیگر اگر احیاناً وجود داشته باشد با این کره از نظر جنس و عناصر هماهنگی ندارند، گرچه برخی هماهنگی‌ها در میان آنها باشد، این همانندی درونمائی از قابلیت حیات و وجود موجودات زنده و بلکه موجودات عاقل و مکلف در آن شش زمین دیگر نیز هست.

از اینجا می‌توان حدس زد که مواد شیمیائی تشکیل دهنده این زمین‌ها با مواد شیمیائی سایر ستارگان متفاوت است، یا آن که بگوئیم زمین‌ها از آسمان‌ها و ستارگان دیگر تولد نیافته‌اند بلکه از همان مادری زاده شده‌اند که آسمان‌ها از آن پدید شده‌اند.

در همه قرآن مجید آیه‌ای به چشم نمی‌خورد که چگونگی تولد زمین‌ها را از ماده نخستین «ماء» بیان کند، و حتی درباره جنس زمین‌ها به هنگام تولد اشاره‌ای ندارد مگر با سنجش دو آیه:

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 103

وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ «1»

ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ: «2»

با توجه به حقیقت ماده نخستین و کیفیت انفجار و پدید شدن گازهای آسمانی در صورتی که دخان در انحصار آسمان و ستارگانش باشد به ناچار زمین از ته‌نشین این انفجار پدید شده است و در روایات و احادیث اهل بیت از این ته‌نشین تعبیر به خاکستر یا کف شده است:

از حضرت باقر (ع) روایت شده:

زمین از خاکستر باقی مانده انفجار ماده اولیه جهان پدید شده است. «3» و از رسول خدا روایت شده:

پروردگار از کف ماده نخستین جهان هفت زمین را آفرید. «4» و نیز از حضرت باقر (ع) است که بادی از آب بیافرید و آن را بر آب چیره گردانید و به اندازه‌ای که اراده کرده بود کفی از آن بر گرفت و زمین را آفرید سپس آتشی از آب پدید آورد و بر اثر تسلط آتش بر آب گازی به وجود آمد که آسمان‌ها را از آن گاز ساخت.

از بحث گذشته این نتیجه به دست می‌آید که زمین و آسمان و اخترانش همگی فرزندان يك مادرند و این مادر در اثر يك و یا دو انفجار دو نوع نوزاد پدید آورد.

(1) - هود 7.

(2) - فصلت 11.

(3) - تفسیر برهان ج اول ص 9.

(4) - تفسیر برهان ج 1 ص 22.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 104

اکنون جای این پرسش است که این دو همزاد بوده‌اند و یا از پی یکدیگر قدم به عرصه هستی نهاده‌اند.

از آیات گذشته مورد بحث، مطلبی روشن در نفی و اثبات این موضوع به دست نمی‌آید، گرچه از احادیث مربوطه توأم بودن این دو نوزاد که هر يك پس از دیگری از مادر نخستین زاده‌اند مفهوم می‌شد.

ولی آیات دیگری در این زمینه در دسترس است که شایسته است با کمال دقت مورد توجه قرار گیرد:

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ: «1»

اوست که همه آنچه را در زمین است برای شما آفرید سپس آفرینش آسمان را «که به صورت ماده‌ای دود مانند بود» اراده کرد و آن را به صورت هفت آسمان درست و نیکوتر قرار داد و او به «قوانین و محاسبات» همه چیز داناست.

از آیه فوق به خوبی و به صراحت استفاده می‌شود که آفرینش زمین و آنچه از نعمت‌های زمین در مسیر بهره‌وری انسان است پیش از پدید آمدن طبقات آسمان بوده است در این آیه کلمه «ثُمَّ» که از نظر بسیاری از محققین ادبیات زبان عربی اقتضای سه مسئله تشریح در حکم و ترتیب و مهلت را دارد بسیار قابل دقت و به احتمال قوی این نظر را ثابت کند که آفرینش زمین و همه نعمت‌هایش پیش از پدید آمدن طبقات آسمان بوده است، و منافاتی هم با این حقیقت ندارد که زمین و آسمان از یک مادر که همان دخان و گاز است به وجود آمده‌اند، زیرا می‌دانیم و ثابت هم شده که آسمان پیش از تشکیل طبقات هفتگانه صورت‌گازی «دخانی» داشته، و آفرینش ستارگانی که در آسمان به چشم می‌خورد و

(1) - بقره 29.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 105

زینت‌بخش کیهان است پس از تشکیل طبقات در نزدیک‌ترین طبقات بوده است، چنان که در آیه ذیل آمده:

ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ.

فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَ حِفْظًا ذَلِكَ تَفْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ:

«1»

آنگاه آهنگ آفرینش آسمان کرد، در حالی که به صورت دود «گاز» بود پس به آن و به زمین گفت خواه ناخواه بیایید آن دو گفتند: فرمانبردار آمدیم.

پس آنها را در دو روز «دو دوره» به صورت هفت آسمان به انجام رسانید و محکم و استوار ساخت و در هر آسمانی کار آن را وحی کرد، و آسمان دنیا را با چراغ‌هایی زینت دادیم و «از استراق سمع شیطان‌ها» حفظ نمودیم این است اندازه‌گیری شکست ناپذیر دانا اینک اگر خصوص خورشید از ستارگان آسمان نخست به دلیلی دیگر استثنا نشود، از آیات فوق به خوبی به دست می‌آید که آفرینش خورشید و سایر ستارگان دو مرحله از پیدایش زمین عقب‌تر بوده، زیرا آیات مزبور پیدایش هفت آسمان را پس از تکمیل زمین و آفرینش ستارگان را پس از پدید آمدن آسمان در طبقه نخستین معرفی کرده است.

مسئله‌ای که لازم است به آن پرداخت این است که در سوره نازعات می‌خوانیم:

أَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ السَّمَاءِ بَنَاهَا، رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا، وَ أَعْطَشَ لَيْلَهَا وَ أَخْرَجَ ضُحَاهَا، وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا، أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَ مَرْعَاهَا، وَ الْجِبَالَ أَرْسَاهَا: «2»

(1) - فصلت 11-12.

(2) - نازعات 27-32.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 106

آیا آفرینش شما «پس از مرگ» دشوارتر است یا آسمان که خدا آن را بنا کرد، سقفش را برافراشت پس آن را درست و نیکو قرار داد و شبش را تاریک و روزش را روشن ساخت، و زمین را پس از آن گسترانید و از آن آب و چراگاهش را بیرون آورد و کوهها را محکم و استوار نمود.

از آیات فوق چنین به دست می‌آید که: غلطانیدن و پهن کردن زمین و پدید آوردن کوهها و آب و نباتات در زمین پس از بناء آسمانها بوده است.

ولی باید دانست که به احتمال نزدیک به یقین بناء جرم نخستین آسمان «أَمِ السَّمَاءِ بَنَاهَا» حالت دخانی «گازی» آن است و نه تشکیل طبقات و صورت فعلی، زیرا آیات سوره فصلت و بقره چنان که اشاره شد به ویژه با بکار گرفتن حرف ثم پدید آمدن طبقات آسمان را پس از تکمیل زمین معرفی کرده که: در چهار دوارن کوهها و برکات و روزیها را در زمین پدید آوردیم، سپس گاز «دخان» آسمان را به هفت بخش تقسیم نمودیم به آیات زیر جداً توجه کنید.

خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ «1»

وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَ بَارَكَ فِيهَا وَ قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَامًا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ

ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ

زمین را در دوره آفرید و در روی آن کوههای استواری پدید آورد، و در آن منافع و برکات فراوانی آفرید و رزق روزی خوارانش را به مدت چهار دوره تقدیر کرد

سپس «ثم» آهنگ آفرینش آسمان نمود در حالی که به صورت دود «گاز» بود

در نهایت «دحو الارض»، چرخش و گردش زمین و آفرینش کوهها و آبها و درختان در زمین پس از بناء و تسویه دخان آسمانی بوده، نه آن که پس از تشکیل طبقات که دو رتبه از تکامل زمین عقب تر است.

اما این که آفرینش جرم زمین و یا دخان آسمان مقدم بود هنوز دلیل قاطع بر هیچ يك در دست نیست، تنها چیزی که می دانیم این است که هر دو از مادری به

(1) - فصلت.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 107

نام «ماء» در اثر يك و یا دو انفجار تولد یافته اند و دلیلی هم که نظر دومین یعنی دو انفجار را تأیید کرده بود پدید شدن زمین را نتیجه انفجار نخستین می دانست.

نتیجه این که با تکیه بر آیات بسیار دقیق قرآن که کلام صاحب آفرینش است و با اعتماد به روایات قاطعانه به دست می آید که زمین از خورشید تولد نیافته بلکه آسمانها و زمین همه از يك مادرند. «1»

اوصاف زمین از دیدگاه قرآن و روایات

1- دحو

دحو در لغت به معنای انداختن و کندن و رها کردن و به گردش درآوردن و راندن است، چنان که تاج العروس و دیگران تمامی این معانی را برای لغت دحو یاد کرده اند.

گرچه در برخی کتب لغت معنی بسط و پهن کردن را نیز برای دحو ذکر کرده‌اند ولی به نظر می‌رسد که این تفسیر به عنوان معنای لغوی نبوده و تنها از لحاظ پیروی گروهی از مفسران قرآن است که «دحو الارض» را در آیه فوق به معنای پهن کردن زمین توجیه نموده‌اند.

گواه روشن بر صحت این مدعا این است که در تمامی مواردی که دحو را به این معنا آورده‌اند تنها در مورد زمین است و نسبت به سایر موارد معنای فوق دیده نمی‌شود.

و گمان می‌رود دحو به معنی پهن کردن زمین نتیجه معنوی لغوی «دحو الارض» باشد که به حرکت آوردن است، زیرا آن زمانی که کره زمین ما به حرکت و گردش آمد و از جایگاه خود رانده شد، توده‌ای روان و آتشین بود و

(1) - زمین و آسمان و ستارگان از نظر قرآن 44 با اندکی تصرف در عبارات.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 108

در اثر حرکات گوناگون خصوص حرکت دورانی، هم به صورت کره آمده و هم بر وسعت و پهنای آن به اندازه قابل ملاحظه‌ای افزوده شده است.

در اثر گردش و مجاورت با فضای محیط سطحش رو به سردی گرائیده و امواج و چین خوردگی‌هایی در آن پدید آمده و اندک اندک در اعماقش میخکوب شد **وَ الْجِبَالُ أَرْسَاهَا**. سپس آب‌ها و در نتیجه گیاهانی در زمین پدید گشت: **أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَ مَرْعَاهَا** و در نتیجه زمین، هم پهن و هم قابل سکونت و زندگی شد و چنان که هر خواننده‌ای با اندک دقت تصدیق می‌کند که آیات فوق الذکر به ترتیب گواه روشنی بر صحت معنی اصلی لغو دحو می‌باشد.

و دیگر از شواهد این مدعا فرموده امیرمؤمنان (ع) است که می‌فرماید:

«فلما خلق الله الارض دحاها من تحت الكعبه ثم بسطها على الماء»

هنگامی که خداوند زمین را آفرید آن را از زیر کعبه حرکت داد، سپس آن را بر آب گسترانید و پهن کرد.

اگر لغت دحو به معنای پهن کردن بود معنی عبارت امیر کلام چنین می‌شد: زمین را از زیر کعبه پهن کرد و سپس آن را بر روی زمین پهن نمود، البته جایگاه ثم را که دلالت بر تعقیب و ترتیب دارد در روایت امیرمؤمنان نباید از نظر دور داشت که بسط پس از حرکت «دحو» انجام گرفته است.

در کتاب عیون و بحار و ارشاد القلوب دیلمی از امیرمؤمنان است:

«ان شامیا سأله عن مكة المكرمة لم سمیت مكة فقال: لان الله مك الارض من تحتها ای دحاها:»

سبب این که مکه را به این نام نامیده‌اند این است که خداوند زمین را از زیر کعبه مكّ کرد یعنی حرکت داد، و از جمله معانی مكّ چنان که قاموس آورده افکندن و غلطانیدن است، بنابراین دحو که به عنوان معنی مكّ آمده به معنی غلطانیدن خواهد بود.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 109

در هر صورت سیاق و ترتیب آیات و نص کتب لغت بهترین شاهد معنی دحو است که انداختن و حرکت دادن می‌باشد و چنان که گفته شد زمین بر اثر حرکت شدید خود دارای تمامی مراتب وسعت و قابلیت سکونیت و آب و گیاه و گردید. «1» صاحب کتاب با ارزش هیئت در اسلام می‌گوید:

به طور کلی مسلمان‌ها تا امروز لفظ دحو را به معنی بسط و گسترده‌اند و هر چه به این لفظ در لسان شریعت وارد شده به این معنا تفسیر می‌کردند، ولی ما پس از رجوع به کتب لغت عرب و مواضع استعمال این لفظ و مشتقاتش می‌بینیم که آن را در اکثر یا همه لغات و استعمالات معنای دیگری است، و این راندن و جنباندن است [دحو در اصل لغت پارسی، روان شدن جسم است در حال چرخیدن مانند چرخ‌های اتومبیل هنگام راه رفتن است].

ما مشاهده می‌کنیم که در اغلب لغات ذکری از معانی بسط و گسترانیدن نشده، در این صورت ظن قوی حاصل می‌شود که مقصود از لفظ دحو که در قرآن و روایات آمده همان معنایی است که نزد عرب شیوع و ظهور دارد که راندن و غلطانیدن است و متأسفانه بسیاری از مفسرین گذشته قرآن آن را خوب و درست معنا نکرده‌اند و تقصیری هم ندارند زیرا بنابر اعتقاد به هیئت قدیم باور نمی‌کردند که زمین از جای خود حرکت کند و چرخ‌وار دارای حرکت وضعی و انتقالی باشد، به این خاطر آن را به معنای بسط که با افق فهمشان سازگار داشت می‌گرفتند.

(1) - زمین و آسمان و ستارگان 112.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 110

کیهان پیمای ما پس از به وجود آمدن، در فضای پهناور جهان به پرواز درآمد، و تاکنون که میلیاردها سال از عمرش گذشته است، هرگز آبی از حرکات خود باز نایستاده و سوختش به پایان نرسیده است.

این پرنده آسمانی سومین هواپیمائی است که به دور خورشید در گردش است و بر مداری بیضی شکل که شعاع اوجش 151 / 996 / 000 از خورشید و شعاع خصیضش 146 / 993 / 000 می باشد در طول 365 روز 950 میلیون کیلومتر مسافت را به دور آن طی می کند که در ثانیه 700 متر می باشد.

حرکتش فقط حرکت دورانی نیست بلکه محکوم حرکاتی گوناگون است که تحت نظم خلل ناپذیری به آنها ادامه می دهد.

وزنش تقریباً برابر با 1027 (ع) 598 کیلو می باشد و در عین حال بر اثر نیروهای جاذبه متقابل خودش و همسایگانش در فضای پهناور کیهان، سقوط یا برخورد با سایر کیهان پیمایها نمی کند.

قرآن مجید به صراحت گفتار، زمین را پرنده کیهان پیمای سریع السیر و کشتی فضا نورد نیرومندی «1» معرفی می نماید که به اراده حضرت حق در جو آسمان وسیع شناور است «2» و آفریدگار بزرگ نیروهای مرموزی در این کیهان پیمای نهاد که هیچ گاه از مسیر معین خود منحرف نشده و به عمق بی کران فضا سقوط نمی کند.

از حاصل جمع دلایل قرآن و روایات امامان شیعه چنان نمودار است که:

(1) - یس 40.

(2) - فاطر 41 - روم 25.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 111

زمین هرگز بر گردهی چیزی قرار ندارد، نه بر گردهی ماهی نه بر خروس، نه بر شاخ گاو و نه موجودی بزرگتر و نه بر دوش کراهی از کرات آسمانی بلکه هم چون ترن که بر مسیری معین روان است راه شوسه و خط مشی کیهان پیمای ما جو وسیع آسمان است.

إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِن زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا: «1»

خداست که نگهبان آسمانها و زمین از زوال و سقوط است و اگر نگهبانی خود را از آنها باز گیرد و سقوط کنند احدی در پی این حادثه قدرت حفظ آنها را ندارد مسلماً خدا بردبار و آمرزنده است.

وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ: «2»

و از نشانه‌های قدرت خداست که آسمان و زمین به اراده او استوار و برجاست.

آری نگهبان کره زمین و میلیاردها کرات دیگر آسمانی که برخی از آنها هزاران بار از زمین ما بزرگتراند تنها اراده الهی است و استوانه و تکیه‌گاه محسوسی ندارند.

شکی نیست که خدا نیروی مرموزی که نگهبان آنهاست و از آن تعبیر به جاذبه می‌شود در تمامی آنها نهاده چنان که در قرآن در رابطه با آسمانها و اخترانش می‌فرماید:

اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا: «3»

خداست که آسمانها را بدون این که ستون و پایه‌ای محسوس به زیر آنها نهد برافراشت.

(1) - فاطر 41.

(2) - روم 25.

(3) - رعد 2.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 112

راستی اگر راننده و گرداننده این فوج‌های بی حساب فضاپیماهای بزرگ آبی غفلت داشت و یا چرت می‌زد و یا به خواب می‌رفت و یا آنها را به حال خود وامی گذاشت چه روی می‌داد؟!!

ولی این قدرت ازلی و ابدی که حافظ و نگهبان همه موجودات است:

لا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَ لا نَوْمٌ «1»

خدا را هرگز چرت و خواب نمی‌ریاید.

سطح این فضاپنورد تقریباً $510 / 101 / 000$ کیلومتر و حجمش برابر $1 / 083 / 320 / 000 / 000$ کیلومتر مربع است، شعاع استوائی آن $6 / 378 / 388$ متر و شعاع قطبی‌اش $6 / 354 / 912$ متر و محیط استوائی آن $076 / 594 / 40$ متر و محیط قطبی نصف النهارش $40 / 009 / 142$ متر است.

در هر صورت در زمینه پرنده بودن این کیهان پیماکه در ضمن دلالت بر حرکات گوناگونش دارد آیات زیر بسیار قابل توجه است.

أَمْ لَمْ يُجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا، أَحْيَاءَ وَ أَمْواتًا، وَ جَعَلْنَا فِيهَا رِوِاسِي شامِخاتٍ:

آیا زمین را پرنده‌ای سریع‌السیر نیافریدیم که موجودات زنده و مرده را به زیر بال‌های خود نگهبانی و جذب می‌کند، و در آن کوه‌های بلند و سر به فلک کشیده قرار دادیم.

اکثر دانشمندان علم لغت مانند صاحب صحاح و لسان العرب و المنجد و راغب اصفهانی متخصص لغات قرآن درباره کفات گفته‌اند:

«حقیقته قبض الجناح للطيران:»

حقیقت و ریشه معنی کفات جمع کردن بال است برای پرواز.

بر اساس آیات ذکر شده باید گفت: مفهوم و معنای واقعی آیات پرده از چهره دو اصل مهم علمی 1- حرکت سریع زمین و 2- نیروی جاذبه آن برداشته است

(1) - بقره 255.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 113

به ویژه اصل دومین که سر رشته و مبنای تمامی علوم و اختراعات بشری به شمار می آید، چنان که گروهی از دانشمندان تصریح کرده اند، و به راستی جالب ترین نموداری که در تمامی سخنان از آغاز بشریت تاکنون درباره حرکت و نیروی جاذبه زمین به چشم می خورد همین جمله است که در آیه زیر به همین منظور آمده:

أَمْ لَمْ يُجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا

کیهان پیمای ما در این آیه به پرنده ای تشبیه شده که به هنگام پرواز بال های خود را جمع می کند، چنان که گروهی از پرنده گان به این منوال پرواز می کنند و از این جهت بر سرعتشان نیز افزوده می شود.

گرچه زمین ما بال ندارد، ولی دارای نیروئی بهتر و قوی تر از بال یعنی جاذبه می باشد، که اعتدال و نظمش را در حرکات گوناگون نگهبان است.

پرنده گان به هنگام جمع کردن بال های خود چیزی را به جز تعادل خود حفظ نمی کنند.

ولی کیهان پیمای ما سرنشینان گوناگون خود را از جاندار و بیجان «أَحْيَاءَ وَ أَمْوَاتًا» با نیروی مرموز جاذبه خود با کمال مهربانی نگهبان است.

بعید نیست که مقصود از زنده در اینجا موجوداتی باشند که دارای احساس و اراده بوده، و به همین لحاظ هم می توانند خود را ضبط کنند.

ولی هر اندازه موجودی زنده، دارای نیرو و قدرت باشد کجا می تواند خود را بر گردهی این هواپیمای سریع السیر ضبط کند.

پرنده ای که محکوم به حرکات گوناگون دورانی و غیره است تنها همان حرکات دورانی اش کافی است که به مقتضای فرار از مرکز در نخستین جنبش

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 114

تمامی سرنشینان خود را به جو بیکران آسمان پرتاب کند و هر دسته ای را به کره ای از کرات و یا فضائی از فضاها بی سر و ته بیفکند.

این نیروی محیر العقول جاذبه زمین ما است که هم او را در این حرکات در هم پیچیده از سقوط در جو عظیم آسمان محفوظ داشته. و هم سرنشینان خود را چنان که خودشان هم آگاه نیستند در آغوش محبت خود حفظ می کند.

3- راجفه

قرآن مجید یکی از القاب زمین را موجود مضطرب و متحرك گفته:

يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ: «1»

روزی که این موجود مضطرب و متحرك دچار اضطرابی بی سابقه شود!

رجفه به معنی اضطراب در حرکت بوده و دو نوع است

1- اضطرابی که سبب اختلال نظام موجود گردد، مانند رجفه قیامت که زمین را دچار انفجار مهیبی می نماید.

2- اضطرابی که آرامش مطلق در آن محفوظ مانده و از لحاظ حرکات در هم و گوناگون از آن به رجفه تعبیر شده است، مانند حرکات کنونی زمین که لطیف ترین و در عین حال جامع ترین تعبیری که می تواند در يك کلمه این حرکات گوناگون را نمودار کند تنها لغت رجفه و اضطراب است.

علی بن ابراهیم قمی صریحاً الرَّاجِفَةُ را به زمین تفسیر نموده گوید: یعنی: الْأَرْضُ و روی این تعبیر اصولاً باید گفت: تا جائی حرکات زمین از نظر قرآن مسلم است که

(1) - نازعات 4.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 115

الرَّاجِفَةُ را به عنوان یکی از صفات لازمه زمین معرفی نموده، و بسی شگفت‌انگیز است که چگونه گروهی الرَّاجِفَةُ را درباره‌ی زمین توصیف زمین از لحاظ آینده [قیامت] توجیه کرده‌اند.

امیرمؤمنان (ع) درباره‌ی حرکات زمین می‌فرماید:

«و عدل حرکاتها بالراسیات من جلامیدها و ذوات الشناخیب الشم من صیاحیدها فسکنت من المیدان برسوب الجبال فی قطع ادیمها:» «1»

خداوند حرکات گوناگون زمین را با میخ‌های بلند سنگین کوه‌ها و قله‌های مرتفعی که سر به آسمان کشیده تعدیل فرمود و در نتیجه زمین از اضطراب در حرکات آرام گرفت [نه آن که ساکن شود] و این آرامش به وسیله کوفته شدن و ثبوت کوه‌ها در اعماق خاک‌های زمین حاصل گردید.

و نیز فرمود:

«مسکنت علی حرکاتها من ان تمید باهلها او تسیخ بحملها او تزول عن مواضعها فسبحان من امسکها بعد موجان میاهها و اجدها بعد رطوبة اکنافها، فجعلها لخلقها مهادا و بسطها لهم فراشا فوق بحر لجمی راکد لا یجری و قائم لا یسری تکر کره الریاح العواصف و تمنخضه الغمام الذوارف ان فی ذلك لعبرة لمن ینحی:»

پس زمین در عین حرکتی که داشت نسبت بر سرنشینانش (در طیران‌های سرسام‌آور خود) آرام گرفت و محمولات خود را هم چنان در آغوش حفاظت نگاهداری کرد، و هرگز از مدارهای خود انحرافی نجست، پس منزه است پروردگاری که پس از موج‌های شدید آب‌های زمین، آن را هم چنان نگاه داشت، و رطوبت‌های زیاد آن را خشک نمود، تا برای سرنشینانش گهواره‌ای آرام و بساطی رام گردد، زمین را بر گرده‌ی دریائی عمیق و راکد (دریای فضا) و پای بر جا نهاد، بادهای وزنده آن را به دوران آورده، و ابرهای ریزان آن را به شدت به حرکت واداشت، در این بدایع آفرینش برای خداترسان پندهاست.

(1)-

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 116

نکاتی چند: جمله اول از گفتار فوق شاهدهی است روشن برای معنای کفات که: زمین در سرعت حرکتش سرنشینان خود را حفظ می کند، و جمله دوم اشاره به آرامی و رامی زمین نموده که در عین حرکات سریع آرام به نظر می رسد، و جمله سوم اشاره به نیروهائی است که زمین را احاطه نموده و از سقوط در جوّ پهناور کیهان محفوظ داشته است و مقصود از دریای راکد دریای فضاست که این سفینه فضاورد و میلیاردها مانند آن در اعماقش شناورند، و شاید منظور از بادهای وزنده که این سفینه را به حرکت آورده اند نیروی جاذبه خورشید و سایر همسایگان زمین باشد.

4- ذلول

قرآن مجید در سورهی مبارکهی ملک می فرماید:

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ: «1»

اوست خدائی که زمین را برای شما رام و هموار قرار داد، پس در پستی و بلندی های حرکت کنید و از روزی و رزقش بخورید، و بازگشت همه به سوی اوست.

راغب در المفردات می گوید: ذلول حیوانی است که پس از چموشی به رامی و آرامی گراید، و طبرسی در جلد دهم مجمع البیان در ذیل آیه شریفه می گوید:

«الذلول منه المراكب الذی لا صعوبة فيه:»

ذلول از مرکب هائی است که راهوار و رام باشد.

کتاب هیئت و اسلام می گوید: ذلول در لغت و عرف عرب بر نوعی از شتر گفته می شود که در راهواری و همواری و آسان سواری ممتاز است و چون این

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 117

صفات به طور کامل در زمین موجود است قرآن مجید کلمه ذلول را بر زمین اطلاق نموده است.

با توجه به معنای لغوی ذلول که اطلاق بر حیوانی می شود که پس از چموشی به رامی و آرامی گرائیده، یقین حاصل می شود که مرکوب ما زمین مدت ها قابل رکوب و زندگی نبوده و سپس به اراده حق شایسته سکونت و زندگی شده است.

زمین در زمان های نخستین به هیچ صورت موجودات نباتی و حیوانی و انسانی را بر گرده خود نمی پذیرفت و حتی از لحاظ شدت حرارت جهنمی مانع از تولد آب و سایر اصول زندگی بوده، و با حرکتی پر اضطراب و ناهنجار هم چون حیوان وحشی و جنگلی در فضای بیکران آسمان سرگردان بود.

سپس خدا آن را رام و راهوار فرمود تا زندگی و راه پیمائی و به دست آوردن رزق فراوان و شایسته بر گرده پهنای آن فراهم آورد.

حرکات اضطراب آمیزش به وسیله کوبیدن میخ های بلند «کوه های» تعدیل گشت.

«و عدل حرکاتها بالراسیات من جلا میدها»

و هم چنان که مناكب حیوان سواری پشت گرده اوست که جایگاه نشستن است، به همین قیاس مناكب زمین نیز جاهائی است که قابل سکونت و راه رفتن باشد.

از لغت ذلول بر حسب آنچه دانستیم استفاده می شود که زمین ما چه در دوران چموشی و چه در دورانی که راهوار شد، در هر دو حال متحرك بوده و تا پایان کار هم متحرك می باشد.

در کتاب خدا قرآن مجید آمده:

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 118

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ: «1»

پروردگاری که زمین را برای شما رام و قابل زندگی قرار داد و آسمان را برافراشت و از آسمان آبی که به وسیله آن میوه‌های گوناگون برای رزق شما بیرون آورد نازل کرد پس برای خدا در صورتی که می‌دانید مثل و مانند قرار ندهید.

راغب در کتاب با ارزش مفردات می‌گوید:

مفروش را فرش و فراش گویند و معنی جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا این است که خدا آن را رام نمود و نه غیر قابل زندگی و چموش.

حیوان فرش، حیوان سواری را گویند چنان که در قرآن مجید می‌فرماید:

وَ مِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةً وَ فَرْشًا «2»

و برخی از چهارپایان باربر و قابل سواری هستند.

ابن بابویه به سندش از حضرت عسگری (ع) از پدرانش از حضرت زین‌العابدین (ع) در تفسیر آیه فوق روایت کرده است:

خدا زمین را با طبع شما سازگار و با بدنه‌ایتان هماهنگ فرمود، نه آن چنان آن را پر حرارت قرار داد که بسوزید، و نه آن گونه سرد کرد که منجمد شوید، نه به اندازه‌ای خوشبو که در دسر گیرید، و نه آن چنان بدبو که به ناراحتی بنشینید، نه آن گونه باتلاق که در اعماقش فرو روید و نه به اندازه‌ی سفت و سخت که نتوانید برای ساختمانها و قبور مردگان از آن بهره‌گیری. «3»

6- قرار

قرآن مجید این کتاب خبردهنده از حقایق در این زمینه می‌فرماید:

(1) - سوره ی بقره.

(2) -

(3) - برهان ج 1 ص 67.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 119

اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ قَرَارًا وَ السَّمَاءَ بِنَاءً وَ صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوْرَكُمْ وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ: «1»

خداست که زمین را به سود شما سرد و آرام قرار داد، و آسمان را برافراشت و شما را به نیکوترین صورت بیاراست، و از پاکیزه‌ها رزق و روزی داد این است خدا مالک و مربی شما، پر منفعت است خدا که پروردگار جهانیان است.

راغب در مفردات گوید:

«قر فی مکانه یقر اذا ثبت ثبوتاً جامداً و اصله من القر و هو البرد و هو یقتضی السكون، و الحر یقتضی الحركة.»

ریشه لغت قرار از قر به معنی سردی است، سرما مقتضی آرامش، و حرارت مقتضی حرکت است.

با توجه به ریشه معنی لغوی قرار، چنان به نظر می‌رسد که زمین از نخست سرد نبوده و خدا آن را برای زندگی ما سرد و حرارتش را تعدیل نموده است.

جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ قَرَارًا

جَعَلَ در آیه فوق به اصطلاح ادبی جعل مرکب است، یعنی دو مفعول می‌گیرد و به این لحاظ زمین از آغاز به سردی کنونی نبوده، بلکه پس از زمان‌های زیاد به اراده حق به سردی گرائیده است.

از نتایج بی‌شمار این سردی، پدید شدن کوه‌ها و در نتیجه تعدیل و نظم حرکات زمین می‌باشد، تا آنجا که زمین در عین سرعت پرواز خود در فضای بی‌کران آسمان هرگز حرکتش محسوس نیست.

و شاید جهت این که آرامش را قرار گفته‌اند چنان که راغب نیز اشاره کرده به همین لحاظ است که سرد شدن جسم موجب سکون و آرامش آن می‌باشد تا

(1) - مؤمن 64.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 120

حدی که اگر حرارت مولکول‌های جسم که نتیجه حرکت آنها می‌باشد به 273 درجه زیر صفر برسد این مولکول‌ها نیز از حرکت می‌افتند.

بی‌تردید درجه حرارت زمین ما اگر به این حدود می‌رسید تمامی جهان زندگی و زندگان منجمد می‌شدند.

آری زمین سرد شده ولی نه به حدی که به کلی از حرکت باز ایستد، بلکه به مقداری که حرکاتش منظم گشته و قابل سکونت و زندگی باشد.

روی این اصل تمام حرارت‌هایی که کم و بیش حاکم بر زمین ماست نسبت به آن حرارت فوق‌العاده گذشته مشمول لغت «قر» یعنی سرما خواهد بود، زیرا حرارت و برودت اموری نسبی می‌باشند تا 459 درجه زیر صفر که به کلی حرارت معدوم شود.

از آنچه دانستید روزنه اندکی از نعمت بزرگ تخفیف حرارت زمین از آیه گذشته نمودار می‌شود و هر اندازه در پیرامون آن بیشتر کاوش و تحقیق کنیم عظمت نعمت الهی نیز آشکارتر خواهد شد.

7- مهد

قرآن مجید درباره‌ی مهد بودن زمین می‌فرماید:

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ سَلَّكَ لَكُم فِيهَا سُبُلًا وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى: «1»

همان خدائی که زمین را برای شما گهواره آرام بخش قرار داد، و در آن برای سفرها و رفع نیازمندی‌ها جاده‌ها و راه‌ها پدید آورد، و از آسمان آبی نازل کرد، و به وسیله آن آب، گیاهان و نباتات گوناگون را از زمین رویانیدیم.

مهد به معنای گهواره است، چنان که در قرآن مجید هم به این معنا آمده است:

قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا: «2»

(1) - طه 53.

(2) - مریم 29.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 121

یهود به مریم گفتند: ما چگونه با کودک گهواره‌ای سخن گوئیم.

تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ: «1»

و تو ای عیسی در گهواره با مردم سخن گفتی.

وَ الْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ: «2»

ما زمین را مرکوبی آرام برای سواری نهادیم، پس چه خوب سازنده‌ی گهواره و آرامگاهی پر آرامش هستیم.

خداوند مهربان در سوره طه و ذاریات گهواره بودن زمین را برای انسان‌ها و که در آن به آرامی پرورش می‌یابند به عنوان یکی از عطایای پر ارزش خود ارائه نموده، تا در برابر او سر تسلیم و بندگی فرود آورند، و از رسم طاعت و فرمان‌برداری پای بیرون نهند.

بر اساس تشبیه فوق مقتضی است همان گونه که گهواره دارای حرکتی دلنشین و از دو سر به دو طناب و دو میخ پیوند دارد، زمین ما نیز چنان باشد.

آری گهواره به دو رشته طناب بند است و حرکتش در انحصار جنبش افقی نیم دایره است، ولی گهواره زمین با بندهای نیرومند جاذبه به اراده‌ی آفریدگار محکوم به حرکات گوناگون سریع گشته و در عین حال برای سرنشینانش موجب آرامش است.

امام صادق (ع) قرن‌ها قبل از رسیدن دانشمندان به وسیله ابزار و آلات به این حقایق به حرکت همه کرات اشاره فرموده به مفضل اعلام می‌دارد:

اگر کرات آسمان به ما نزدیک شوند و ما حرکت سریع آنها را حس کنیم و یا به واسطه چشمان خود حرکت آنها را ببینیم، بدون شك از سرعت حرکات آنها دهشت و وحشت برای همه حاصل شده و از ترس هلاک خواهند شد.

(1) - مائده 110.

(2) - ذاریات 48.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 122

کره زمین، این گهواره پر جنب و جوش و متحرك در هر روز با سرعت 650 هزار فرسنگ فضای بی کران آسمان را طی می‌کند و سیرش را تا زمانی که خدا بخواهد ادامه می‌دهد. «1» من نمی‌خواستم مسئله آسمان و زمین به این تفصیل قلمی شود ولی برای نشان دادن گوشه‌ای از قدرت، عظمت، ربوبیت، و حکمت حضرت حق چاره‌ای نبود.

شب و روز

به ترتیب که از خورشید دور می‌شویم، زمین سومین سیاره منظومه شمسی است، مقداری که زمین به دور ستاره مرکزی طی می‌کند تقریباً به طول 930 میلیون کیلومتر می‌باشد، برای این که چنین راهی در مدت 365 روز پیموده شود، سیاره ما باید با سرعت متوسط 29 کیلومتر 700 متر در ثانیه حرکت کند، نتیجه این حرکت ظواهر متوالی فضائی است که

ستارگان در آن پراکنده شده و به نظر چنین می آید که خوشید نیز در مقابل آن جا به جا می شود، این ظواهر با آنهایی که به طور روزانه از دوران کره زمین حاصل می شوند مخلوط می گردند.

دوران زمین که در مدت 23 ساعت و 56 دقیقه و چهار ثانیه در حول محور مایلی که زاویه آن 23 درجه و 27 دقیقه است انجام می گیرد و پدیده شب و روز پشت سر هم به وجود می آید حرکتی است مانند حرکت انتقالی، و با آن که ما نیز با همان سرعت در آن کشیده می شویم به هیچ وجه محسوس نمی باشد.

(1) - برای آگاهی بیشتر از وضع زمین می توانید به کتابهای «زمین و آسمان و ستارگان» «اسلام و هیئت» «سرگذشت زمین» «زمین و سرگذشت آن از سری چه می دانیم» مراجعه کنید.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 123

علاوه بر تناوب روز و شب و **اِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ** که نتیجه این دوران وضعی است، این حرکت با نتایج بی شماری از لحظ خود کره زمین و پاره‌ای نمودها که در آن واقع می شود تعبیه می گردد.

برای تمام قسمت‌های زمین که میان قطب شمالی و جنوبی محصور است، تناوب‌های روز و شب دائمی بوده، فقط مدت هر يك از فصلی به فصل دیگر متفاوت است، به تدریج که به استوا نزدیک می شویم، ناموزونی میان این مدت‌ها نقصان یافته و در آنجا تقریباً ثابت می ماند، در این وقت دوره روشنی 12 ساعت و 5 دقیقه و دوره تاریکی 11 ساعت و 55 دقیقه در انقلابین می باشد، در صورتی که در اعتدالین این دوره 12 ساعت و 45 دقیقه و 11 ساعت و 55/5 دقیقه می باشد. «1» سرعت حرکت وضعی که سبب پدید آمدن شب و روز است، باعث تولید حوزه مغناطیسی در دو قطب زمین شده، طی چرخیدن خود ترکیبات آهنی منتشر در فضا را که کرات دیگر هنگام عبور جا گذارده‌اند جذب می نماید، چنان که اکثر دانشمندان منظره صبح کاذب را نتیجه وجود ترکیبات آهن در فضا به خصوص نزدیک قطب شمال می دانند.

«اختلاف به معنای در پی هم آمدن یا گوناگون شدن، از آثار بس شگفت و دقیق حرکات منظم عموم کواکب و ستارگان، در نظام وسیع، و زمین در تنظیم زندگی ما خاکیان می باشد، در طول و عرض مکان‌ها و در طول روزها و فصول.

پیوسته اشعه‌ای از آفاق مختلف می‌درخشد و گسترده می‌شود و برمی‌انگیزد و میدان زندگی را باز می‌نماید و آفاق آسمان‌ها را می‌پوشاند، سپس پرده تاریکی

(1) - زمین و سرگذشت آن 14.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 124

روی می‌آورد و چشم‌انداز زندگی را می‌پوشاند و آفاق دور آسمان‌ها را مینمایاند و فرمان سکون می‌دهد، همین اختلاف است که قسمتی از زمین را با حرارت بهاری و تابستانی سرسبزی و خرمی می‌بخشد و ناحیه دیگری با سرمای زمستانی می‌بندد و پیوسته به خواب و سکون و حرکت و بیداری می‌برد و زمان سیال و يك نواخت را تقسیم می‌نماید. «1» از پی هم آمدن شب و روز در همه سال و در تمام نواحی زمین و در جمیع فصول بر اساس حسابی دقیق و منظم و با احتساب ثانیه و کمتر از ثانیه به راستی از نشانه‌های قدرت و حکمت و علم و عدل و ربوبیت حضرت حق است، و هر صاحب خرد و انصافی را به تسلیم در برابر حق و وحدانیت آن ذات مقدس وامی‌دارد، و او را در گردونه فرمان برداری و اطاعت از آن محبوب ازل و ابد قرار می‌دهد، و همه حرکات درون و بیرون انسان را بر اساس نظام متقن جهان هستی منظم می‌نماید، و وی را هماهنگ با حرکات عادلانه همه موجودات حرکت می‌دهد، و به سوی قرب و رحمت و لطف پروردگار رهنمون می‌گردد.

قرآن مجید در برخی از آیاتش به گوشه‌ای اندک از منافع شب و روز اشاره دارد:

وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ آيَاتَيْنِ فَمَحْوُنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَ جَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِّبَتِّعُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ وَ لَتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسَابَ وَ كُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلًا: «2»

و شب و روز را دو نشانه «قدرت و ربوبیت و حکمت خود» قرار دادیم، سپس اثر شب را محو کردیم، و اثر روز را تابان نمودیم، تا شما در روز رزق پاک و حلال پروردگارتان را بطلبید، و شمار سال‌ها و حساب اوقات را «حتی ثانیه به ثانیه و آن به آن و لحظه به لحظه بدانید» و هر چیزی را به تفصیل بیان نمودیم.

(1) - پرتوی از قرآن ج 2، ص 32.

(2) - اسرا 12.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 125

وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَدَّكُرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا: «1»

و اوست خدائی که شب و روز را جانشین یکدیگر قرار داد، برای کسی که بخواهد شب یا روز متذکر حضرت حق و شئون او و حقایق هستی شود، یا به خاطر این که وجود شب و روز از علل به وجود آمدن انواع نعمت‌هاست با همه وجود به شکر و سپاس فراوان برخیزد.

وَ مِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ: «2»

و گوشه‌ای از رحمت بی‌نهایت خدا آن است که شب و روز را به نفع شما آفرید تا در شب آرام گرفته و برای تأمین انرژی هزینه شده بر اثر کار و فعالیت استراحت نمائید، و در روز با کوشش مثبت رزق و روزی خدا را دنبال کنید، و برای این است که شکر گذار نعمت‌های حق شوید.

آیا می‌توان در صفحاتی محدود، و با قلمی شکسته، و با دانشی بسیار بسیار اندک به منافع شب و روز برای زندگی انسان که یقیناً قابل شماره نیست پرداخت؟!

تحولاتی که شب در طبیعت ایجاد می‌کند، دگرگونی‌هایی که روز در بسط زمین به وجود می‌آورد چگونه زمینه توضیح و تفسیر دارد؟

روز زمینه‌ساز فعالیت‌های مادی و معنوی در پرتو نعمت‌های الهی، و شب ظرفی برای استراحت و بخشی از آن برای اهل معرفت و بصیرت عرصه تهنجد و عبادت و گریه و زاری برای راه یافتن به مقام قرب حق و ورود به گردونه رحمت و رضایت حضرت دوست است.

کشتی روان در دریا

مسئله دریا و طول و عرض و عمق و به وجود آمدن آن و تناسبش با کره زمین و عجایب و شگفتی‌های مخلوقاتش و این که کشتی‌های کوچک و بزرگ و

(1) - فرقان 62.

(2) - قصص 73.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 126

سبک و سنگین در آن در حرکت است و منافع بی‌شمارش برای تأمین غذا و به راه انداختن چرخ اقتصاد ساکنان خشکی‌ها، بحث مفصل و مشروحی را می‌طلبد که به توفیق حق در جای خودش به آن خواهیم پرداخت.

قرآن مجید برای نشان دادن عظمت نعمت کشتی و منافع آن در بیش از بیست آیه از کشتی نام برده است و در ضمن آن به مسئله دریا هم اشاره کرده است:

وَ هُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَ تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حَبْلًا مِّنْهُ جَلِيَّةً تَلْبَسُوهَا وَ تَرَى الْفُلْكَ مَوَاجِرَ فِيهِ وَ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ: «1»

و اوست خدائی که دریا را رام شما نمود و در اختیارتان گذاشت تا از گوشت تازه آن «گوشتی که برای بدن شما بسی منافع دارد» بخورید، و از زینت و زیور آن چون لؤلؤ و مرجان استخراج نموده و خود را به آن بیارائید، کشتی‌ها را می‌بینی که در آن با شکافتن امواج روانند، و برای این که از دریا و مسافرت با کشتی رزق و روزی خدا را بطلبید «و این همه نعمت برای این است که این نعمت‌ها را در مسیر عبادت و خدمت به خلق بکار گیرید» تا در گردونه شکرگذاری قرارگیرد.

حرکت کشتی‌ها در دل امواج دریاها، و حمل سنگین‌ترین بارها، و بردن مسافران به مقاصد دور و نزدیک، و ایجاد روابط اقتصادی و تجاری میان کشورها، به راستی از نشانه‌های رحمت و ربوبیت حضرت حق به انسانها است.

جریان کشتی‌ها در دریاها که محصول رشته‌های مهم علمی و قواعد فیزیکی و قوانین جرّ اّثقال، و ثمره وزش بادهای یا نیروی بخار، یا قدرت برق است، و در این زمینه انواع قطب نماها و سایر امور دخالت دارد همه و همه نتیجه فعالیت‌های مغزی و عقلی انسان و نهایتاً الهام حضرت حق و تجلی علم الهی در وجود انسان، و در هر صورت نشانه خدا است.

أَمْ تَرَأَنَّ الْفُلْكَ يَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ: «2»

(1) - نخل 14.

(2) - لقمان 31.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 127

آیا ندانستی که کشتی‌ها در دریا به اراده و رحمت خدا حرکت می‌کند، تا خداوند بخشی از نشانه‌های خود را به شما بنمایاند یقیناً در نظام وجودی مخلوقات برای هر صبر کننده شکرگزار نشانه‌هایی از «قدرت و حکمت و ربوبیت و وحدانیت» خداست.

در هر صورت «کشتی از نخستین کشفیات و مصنوعات انسانی است که خود از آیات عظیم جهان و قدرت اندیشنده و کشف می‌باشد.

انگیزه بسط قدرت و احتیاج و خروج از محیط طبیعی و ارتباط با اقوام دور، آدمی را برانگیخت تا خواص اجسام و قوانین اوزان و جریان بادهای دریا و چنین وسیله‌ای بسازد و همین اولین جهش به سوی تکمیل وسائل و تسخیر دریاها و سپس هوا و فضا بود.»

باران و باد و ابر و آثار آن

بیان در این که باران چگونه به وجود می‌آید به راستی مثنوی هفتاد من کاغذ شود، شرح به وجود آمدن خورشید و حجم آن و عناصر تشکیل دهنده‌اش، و حوزه جاذبه‌اش نسبت به زمین و فاصله متعادلش با کره خاک و مقدار حرارتی که به سطح دریاها می‌رساند و آب را بخار کرده بالا می‌رود، و در میان آسمان و زمین تبدیل به ابر می‌شود و باران از آن فرو

می‌ریزد، و توضیح این مسئله که باران در خاک فرو می‌رود و با فعل و انفعالات شگفت‌انگیزی روبرو می‌گردد تا گیاهی و درختی پس از زنده شدن زمین به روید و سفره غذای جنبندگان را آماده سازد همه و همه در علل ایجاد باران باید مورد توجه قرار گیرد.

ریزش باران به اندازه لازم، مواد و عناصر باران، دخالت باد در به حرکت آوردن ابرها، خود داستان مفصل دیگری است که توضیحش صفحات زیادی را لازم دارد.

داستان شگفت‌انگیز دیگر در این زمینه مسئله جوّ است که بالی برای سوار کردن ابرها، و حرکاتش برای تولید بادهای باید مورد توجه و دقت قرار گیرد.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 128

در کتاب زمین و سرگذشت آن می‌گوید: پیش از وارد شدن در اصل موضوع طرز عمل زمین را در مقابل خورشید که اشعه خود را به طرز متفاوتی به نقاط مختلف سطح زمین می‌تاباند ذکر می‌کنیم.

نخستین نتیجه این اختلاف تابش نور، ایجاد مناطقی است که دارای آب و هوای خاص مناطق خاص می‌باشند، در این باره مفهوم حاره و معتدله و قطبی را به خوبی می‌دانیم، علاوه بر اوضاع و احوال عمومی که به این ترتیب برقرار می‌شود، آشفته‌گی‌هایی نیز که از نزدیک به یکدیگر بستگی دارند، از قبیل تغییرات درجه حرارت و باد و تشکیل بخار آب و تراکم آن در اثر جمیع کیفیات و تنوع سطح زمین تولید می‌شوند، از این لحاظ باید وضع بحری و بری بودن و به خصوص عوارض سطح زمین را مؤثر بدانیم.

اوضاع و احوال طبیعی و حرکات جو باعث می‌شود که جریان پیچیده و درهم و رزم‌های خاصی در آن برقرار شود.

در نتیجه بادهای مختلف کم و بیش منظم و اغتشاشاتی، که در جهات خاصی جا به جا می‌شوند تولید شده و از طرف دیگر بخارات آب کم و بیش و زیادی که در جو یافت می‌شود متراکم گشته، تولید ابرهای بدون ریزش یا با ریزش «برف یا باران» می‌کند، طرز توزیع و مقدار این ریزش به هیچ وجه تابع تصادف و احتمال نمی‌باشد «بلکه معلول اراده حکیمانه و قدرت عالمانه و رحمت و لطف حضرت حق است.»

در این مورد به علت نقش مهمی که عنصر مایع، دارا می‌باشد توضیح بیشتری لازم است.

سه علت اصلی موجب تراکم بخار آب جو می‌شود و نتیجه این سه علت عبارت‌اند از:

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 129

بارانهای سیل آسا، بارانهای جغرافیائی یا ارتفاعی و بارانهای طوفانی.

بارانهای سیل آسا نتیجه حرکتی صعودی می باشند که جرمهای هوای گرم شده و مرطوب را به طرف نواحی مرتفعی که در آنها درجه حرارت کمتری حکم فرماست می کشانند علاوه بر این انبساطی که در اثر تقلیل فشار جو حاصل می شود سرمای محسوسی نیز ایجاد می کند، این دو علت است که موجب تراکم بخار آب می شود، به این طریق است که بارانهای روزانه و فراوان نواحی استوائی و نیز بارانهای روزهای خیلی گرم تابستان تولید می شوند.

بارانهای ارتفاعی به طوری که نامشان نشان می دهد بارانهای هستند که در اثر عوارض زمین حاصل می شوند، هرگاه جرمهای هوای مرطوبی که به وسیله بادهای جا به جا می شوند به قسمت های مرتفع زمین برخورد کنند، برای عبور از آنها رو به بالا می روند، این صعود به همان عللی که در فوق برای سرد شدن ذکر شد، باعث تراکم می شود، حالت بارانی یا برفی که در این شرایط برقرار می شود به اندازه ای واضح و مشخص است که ترسیم يك نقشه عمومی از وضع نسبی ریزش باران یا برفی محسوس، تصویری از يك نقشه جغرافیائی، که در آن پستی و بلندی زمین نمایش داده شده است می باشد.

بارانهای طوفانی همراه بورانها و طوفانهای هستند که دنبال نقصان فشارهای جوی می باشد، این نقصان فشار موجب حرکتی است که مخلوط شدن جرمهای هوا را تسهیل می کند: حرکات صعودی مانند حالت قبل در مرکز این اغتشاشات جوی، تراکم بخار آب را تولید می کند، این نوع بارانها تقریباً در مسیر خلاءهای

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 130

فراوان می باشند، و به همین دلیل است که در بعضی نواحی بیش از نواحی دیگر دیده می شوند. «1» در هر صورت نزول باران و سیراب شدن زمین و زنده شدنش پس از مرگش و پدید آمدن گیاهان و نباتات گوناگون، و آماده شدن سفره رزق و روزی برای موجودات زنده به ویژه انسان از نشانه های رحمت عام و فیض کامل و حکمت بالغه حق است.

تأثیر حرارت خورشید به روی آب اقیانوسها و برخاستن بخار، و تشکیل ابر از آن بخار در جو زمین و وزیدن بادهای برای به این سو و آن سو بردن ابرها و آثار ریزش باران که قابل محاسبه و شمارش نیست همه و همه نشانه های قدرت و ربوبیت و حکمت و وحدانیت او برای خرمندان و اندیشه کنندگان در حقایق عالم هستی است: **لَا يَاتِ لِقَوْمٍ يَعْطَلُونَ.**

اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَ يَجْعَلُهُ كِسْفًا فَنَزِيءَ الْوَدْقِ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ: «2»

خداوند است که بادها را می‌فرستد، پس ابرها را در فضا برمی‌انگیزد، و در آسمان هر گونه که بخواهد بسط می‌دهد و آن را پراکنده می‌سازد، پس می‌بینی که از لابلای آن باران بیرون می‌آید.

چون باران از ابر فرو ریزد، زمین دگرگون می‌شود و از بی‌حرکتی درمی‌آید، و به جنب و جوش می‌افتد، و فزونی و روئیدن می‌گیرد و انواع نباتات از آن سر می‌زند.

قرآن مجید در این زمینه می‌فرماید:

(1) - زمین و سرگذشت آن 47.

(2) - روم 48.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 131

وَ تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ نَوْحٍ بَهِيحٍ: «1»

و زمین را بی‌حرکت می‌بینی چون بر آن باران نازل کنیم به جنب و جوش و افزون شدن می‌افتد، و از هر نوع گیاه خوش و خرم می‌رویاند.

همه آنچه که در صفحات گذشته درباره آسمان و زمین و شب و روز و کشتی و باران و باد و ابر خواندید فعل و صنعت و تجلی اراده يك حقیقت و يك ذات واحد بی‌شريك و بدون كفو و تنهای از مثل و مانند یعنی الله است که جز او معبودی وجود ندارد، و رحمن و رحیم است:

وَ إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ: «2»

آری همه مخلوقات، و همه موجودات آفریده خداوند یکتا و رحمن و رحیم‌اند، و کدام ظلم بالاتر و بدتر از این که برای حضرت او شريك قرار دهند، و از آن شريك حل مشکلات بخواهند، و او را عبادت کنند، و زندگی خود را با پرستش آن آلوده نمایند؟!

واحد یعنی متفرد به ذات، ذاتی که جزء برای او نیست و از ترکیب پاك است، در الوهیت و استحقاق عبادت فرد است، شریکی برای او تصور ندارد، وحدت در صفات و افعال دارد، از جمیع جهات واحد است و مثل و مانندی برای او نیست، لغت واحد در آیه شریفه و دیگر آیات انواع شرك را از حضرتش نفی می کند، و دل خردمند را به نور توحید روشن می کند.

این فقیر در این زمینه وارد مباحث پیچیده فلسفی و عرفانی نمی شوم، زیرا با آیات روشن قرآن، و حقایقی که در آیات بیان شده، و آسان بودن مطالعه در موجوداتی که در دسترس اند، نیازی به بیان مسائل پیچیده نیست، چون جهان و

(1) - حج 5.

(2) - بقره 163.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 132

همه موجوداتش مانند آئینه‌ای است که جمال ازل و ابد در آن پیداست و چشم دل به وضوح و به صورت آشکار او را می بیند.

امیرمؤمنان که عارف به حقایق هستی، و ذات موجودات و جایگاه آنان در عرصه آفرینش است می فرماید:

«فظهرت البدایع التي احدثتها آثار صنعته و اعلام حکمته، فصار كل ما خلق حجة له و دلیلا علیه و ان كان خلقا صامتا فحجته بالتدبیر ناطقه و دلالتة علی المبدع قائمة» «1»

در آنچه آفریده آثار صنعت و نشانه‌های حکمت او پدیدار است، نهایتاً هر يك از پدیده‌ها جهت و برهانی بر وجود اوست، گرچه برخی از مخلوقات به ظاهر ساکت‌اند، ولی بر تدبیر خداوندی گویانند و نشانه‌های بر قدرت و حکمت اویند.

گیتی و خوبان آن در نظر آئینه‌ای است

دیده ندید اندر آن جز رخ زیبای دوست

تفسیر آیه 165 - 166 - 167

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يُرَوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ.

إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأُوا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ.

وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّأْنَا مِنْكَ يَا رَبُّهُمْ اللَّهُ أَعْمَاهُمْ حَسْرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ.

و برخی از مردم به جای خدا معبودهایی انتخاب می کنند، که آنها را آن گونه که سزاوار است خدا را دوست داشته باشند دوست دارند، ولی اهل ایمان محبت و عشقشان به خدا بیشتر و شدیدتر است، و اگر کسانی که «با انتخاب معبودهای باطل» ستم روا داشتند هنگامی که عذاب را ببینند، بی تردید بفهمند که همه قدرت ویژه

(1) - نهج البلاغه خطبه 91.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 133

خداست «و معبودهای باطل در هیچ زمینه ای استقلال و قدرت ندارند» و خدا سخت کیفر است.

در هنگامه قیامت پیشوایان شرک و کفر از پیروانشان بیزاری جویند و عذاب را مشاهده نمایند و همه دست آویزها از آنان بریده شود.

و آنان که به جای خدا از پیشوایان شرک و کفر پیروی کردند گویند: ای کاش برای ما بازگشتی به دنیا بود تا ما هم از آنان بیزاری می جستیم، همان گونه که آنان از ما بیزاری جستند، خدا اینگونه اعمالشان را که برای آنان مایه اندوه و دریغ است به آنان نشان می دهد و اینان هرگز از آتش بیرون آمدنی نیستند.

شرح و توضیح

از آیات شریفه مورد توضیح مسائل مهمی چون اشتباه غیر موحدان، و موقعیت سران شرك و پیروانشان در عرصه گاه محشر، و محبت مؤمنان به حق استفاده می شود.

اشتباه غیر موحدان و موقعیت سران شرك و پیروانشان در قیامت

آنان که عناصر یا اشخاص را در قدرت و اثرگذاری و کارگردانی مستقل می دانند، و تصور می کنند اگر به آنها تکیه کنند زندگی شان به خوبی اداره می شود، و مشکلاتشان حل می گردد و چنانچه وابسته به آنها نباشند چرخ زندگی نمی چرخد، و قفل های بسته امورشان باز نمی شود، و دردهایشان به دوا نمی رسد، و به تباهی و بدبختی می نشینند، در دیدگاه و اندیشه دچار انحراف سخت و اشتباه فاحش هستند.

تجربه حیات نشان داده که آنچه در جنب خدا به عنوان معبود انتخاب شده، و یا شريك در قدرت خدا به شمار آمده حق نبوده، و آدمی را از حرکت به سوی رشد و کمال و خیر و سعادت باز داشته، و از زندگی سالم و آرامش و آسایش محروم نموده است.

معبودان باطل برای حل مشکلات انسان، و اداره امور زندگی بشر هیچ نقشی ندارند، و کلیدی برای باز کردن يك قفل بسته ی زندگی در دست آنان نیست.

عناصری مانند خورشید و ماه و ستارگان، و درخت و چوب های تراشیده به دست انسان به اشکال مختلفه، و زورمندان و قلدان تاریخ که به وسیله مشرکان

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 134

به عنوان معبود یا شريك در قدرت و ربوبیت حق انتخاب شدند هیچ کدام مستقل در کاری و امری از امور نبودند و نیستند.

عناصر وظایف خاصی بر عهده دارند که میلیارها سال است. آن وظائف را انجام می دهند، و از راه انجام وظایف آنچه را باید به اراده خالقشان بر سفره طبیعت بگذارند می گذارند، آنچه را خورشید و ماه و ستاره و نبات و شجر انجام می دهند محدود به حدود وجودی آنهاست، و در این زمینه هم استقلالی از خود ندارند، بلکه روزی نبودند و برای این امور به قدرت و رحمت مالک هستی به وجود آمدند، و روزی هم می رسد که همه از بین می روند و خاموش می شوند، در هر

صورت اینان عهده‌دار فراهم آوردن مایه زندگی برای موجودات از طرف پروردگار مهربان عالم‌اند، باید وجود آنها و آثارشان را به عنوان نعمت‌های حضرت حق شکر و سپاس کرد، پرستیدن آنها و معبود گرفتارشان، و تصور این که این عناصر در اثرگذاری و کارگردانی دارای استقلال هستند بنابراین باید به آنان محبت ورزید مانند محبت اهل خدا به خدا اشتباهی بزرگ و کاری باطل و بی‌ادبی و جسارت به حضرت حق، و سبب خزی دنیا و عذاب سخت در آخرت است.

اما اشخاص و زورمندان و قدرت‌مندی که فقط و فقط برای اجرای خواسته‌های نامشروعشان، و پیاده کردن غرائز طغیان‌گیشان خود را به اکثر مردم چنان وانمود می‌کنند که اگر از جانب مردم اطاعت نشوند، و پیروی نگردند، و به فرمان و دستوراتشان توجه نمایند و خلاصه آنان را رب و کارگردان خود انتخاب نکنند امورشان اداره نمی‌شود، و چرخ زندگی‌شان نمی‌چرخد، و دردشان دوا نمی‌گردد، و گره از کارشان گشوده نشود، مسئله‌ای صد در صد باطل و غیر معقول است.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 135

اینان هم مانند دیگر مردم مخلوق و محکوم حوادث طبیعی، و موجودی ضعیف و حقیرند، و فرهنگی که به مردم تحمیل می‌کنند فرهنگی شیطانی و مخرب ساختمان شخصیت انسانی است.

مردم اگر آنان را رها کنند، و از فرهنگ غلط و خامان‌سوز آنان پیروی نکنند، از تحت قدرت سرنگون می‌شوند، و بساط ظلم و ستمشان برچیده می‌گردد، و فریاد **أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى** در گلپوشان خفه می‌شود.

آری اطاعت از فرعون‌ها و نمرودها و قارون‌ها و معاویه‌ها و یزیدها و هر قدرت طاغوتی و معبود گرفتن آنان و قرار دادنشان در جنب خدا ستمی سنگین و ظلمی غیر قابل جبران و عاملی برای سقوط در ضلالت و گمراهی و سبب حسرت بسیار سنگین در قیامت است.

اینان مردم را به اطاعت خود در می‌آورند، و خواسته‌های نامشروعشان را به وسیله پیروانشان عملی می‌سازند و چون در قیامت ببینند که کار از کار گذشته از پیروان احمق و اشتباه کارشان بیزاری می‌جویند و پیروانشان هم در عرصه محشر آرزو می‌کنند ای کاش به دنیا برگردند و با بیزاری و جدائی از آن معبودان باطل در راه مستقیم قرار گیرند و با پرستش معبود حق و اطاعت از خدای یگانه سعادت دنیا و آخرت خود را تأمین کنند، ولی بازگشتی به دنیا برای آنان نخواهد بود، آنان در جهان آخرت می‌یابند که همه قدرت ویژه خداست و غیر خدا را قدرت مستقلی نبوده، و همه کلیدها و مفاتیح در اختیار حضرت حق است و احدی برای باز کردن قفل بسته‌ای کلیدی در اختیار ندارد، و حل مشکلات فقط به اراده

اوست، و دوی هر دردی و شفای هر مرضی، و هر راه نجاتی فقط و فقط در اختیار اوست و همه موجودات در هر کاری و هر گونه امری لشگر و ارتش و فرمانبردار حضرت او هستند.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 136

قرآن مجید در سوره مبارکه نمل ضمن آیات 59 تا 64 خطاب به مشرکان و انتخاب کنندگان معبودهای باطل می گوید:

آیا خدا [در همه امور ظاهر و باطن] برای آنان بهتر است یا آنچه شریک او قرار می دهند؟

آیا معبودهای انتخابی شما بهتراند یا آن که آسمانها و زمین را آفرید، و برای شما از آسمان آبی فرستاد که به وسیله آن باغهایی خرم و با طراوت رویاندم که رویاندن درختانش ابداً در قدرت شما نیست، آیا با خدا معبودی دیگر به عنوان شریک او هست؟! نه نیست بلکه آنان قومی هستند که از راه مستقیم و از جاده حق و حقیقت منحرفند.

آیا آن معبودان و شریکانی که انتخاب کرده‌اید بهترند، یا آن که زمین را برای موجودات و ساکنانش آرام و قرارگاه ساخت و در شکاف‌هایش نهرهایی پدید آورد، و برای استقرار زمین کوههایی استوار قرار داد، و میان دو دریای شیرین و شور مانع و حایلی گذاشت تا با هم مخلوط نشوند، آیا با خدا معبود دیگری هست که شریک در قدرت و ربوبیت او باشد؟! نه نیست بلکه بیشترشان اهل دانائی و معرفت نیستند.

آیا معبودها و شریکان انتخابی شما بهتراند یا آن که وقتی درمانده‌ای او را بخواند اجابت می کند و آسیب و گرفتاری‌هایش را دفع می نماید و شما را جان‌نشینان دیگران در روی زمین قرار می دهد؟ آیا با خدا معبودی دیگر هست که شریک در قدرت و ربوبیت او باشد؟ نسبت به این مسئله اندکی متذکر و هشیار می شوند.

آیا آن شریکان و معبودهای انتخابی شما بهترند یا آن که شما را در تاریکی‌های خشکی و دریا به وسیله ستارگان و دیگر نشانه‌ها راهنمایی می کند؟

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 137

و کیست که پیشاپیش باران رحمتش بادها را مژده‌رسان می فرستد؟ آیا با خدا معبود دیگری هست که شریک در قدرت و ربوبیت او باشد؟ خدا برتر و بالاتر است از این که برای او شریک قرار می دهند.

آیا معبودها و شریکان انتخابی شما بهترند یا آن که همه مخلوقات را می‌آفریند آنگاه آنان را پس از مردنشان باز می‌گرداند؟! و کیست آن که از آسمان و زمین شما را روزی می‌دهد، آیا با خدا معبود دیگری هست؟ که شریک در قدرت و ربوبیت او باشد.

بگو: اگر در این مسئله راستگو هستید دلیل و برهان قاطع خود را بر وجود معبودی غیر خدا بیاورید.

با توجه به این که همه قدرت‌ها و کلید حل همه مشکلات، و آفریدن همه موجودات، و تداوم حیات همه مخلوقات و کارگردانی همه هستی به دست قدرت حضرت حق است و چنان که در آیات سوره مبارکه نمل بیان شده، بت‌ها و معبودها و غیر آنها، جاندار و بی‌جان هیچ قدرتی و قوتی از خود ندارند، و ظهور هر اثری از هر موجودی به اراده حکیمانه حضرت اوست، و در قدرت و قوت و کارگردانی شریک و مثل و مانند ندارد، و در انجام امور هستی نیازمند به احدی نیست، شریک قرار دادن برای او، و انتخاب معبود در جنب او گناهی بسیار سنگین است، و عذابی شدید در پی دارد، و همه مشرکان در قیامت همه قوت و قدرت را از خدا خواهند دید، و همه دست‌آویزهایی که به جای خدا در دنیا انتخاب کرده بودند، از آنان بریده خواهد شد.

قرآن مجید درباره قیامت و اوصافش، و مالکیت و فرمانروائی مطلق حق در آن روز، و این که برای کسی جز خدا یاری وجود ندارد، و همه دست‌آویزها قطع و باطل خواهد شد می‌فرماید:

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 138

يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ: «1»

روزی که همه آنان آشکار می‌شوند و چیزی از آنان بر خدا پوشیده نیست و ندا آید امروز فرمانروائی ویژه کیست؟ ویژه خدای یکتای قهار.

يَوْمَ تُؤْلَوْنَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ «2»

و روزی که به علت شدت عذاب پشت کنان از این سو به آن سو فرار می‌کنید ولی از هر سو که می‌روید برگردانده می‌شوید و شما را در برابر عذاب خدا هیچ نگهدارنده‌ای نیست.

مَا لَكُمْ مِنْ مَلْجَأٍ يَوْمَئِذٍ وَ مَا لَكُمْ مِنْ نَكِيرٍ:

و آن روز برای شما هیچ پناهگاهی و هیچ راه انکاری «نسبت به اعمالی که مرتکب شده‌اید» وجود ندارد.

آری بر اساس این آیات بتپرستان و مشرکان و معاندان و کافران همه عقاید و افکار خود را نسبت به بت پرستی و شرک، در عرصه قیامت پوچ و باطل می‌بینند، و به این نتیجه می‌رسند که بت‌ها و معبودهای باطل پوچ و هیچ بودند و در قیامت خبری از آنان برای دستگیری از این شقاوت‌مندان نیست و رابطه میان آنان و معبودها قطع شده و در آن غوغای عظیم یاور و یاری جز خدا نیست که البته نصرت و یاری او به مؤمنان و اهل توحید می‌رسد.

حضرت حق در آیات مورد شرح و توضیح خبر می‌دهد که اسباب و روابط همگی در آن روز قطع می‌گردند، و تمام ارتباطات و تأثیراتی که موجودات در نظام موجدشان در عالم جسم و جسمانیات و نیز در عالمی که به دنبال آن می‌آید دارند به زودی همگی از بین خواهد رفت و در نتیجه نه چیزی در چیز دیگر تأثیر خواهد نمود و نه چیزی از چیز دیگر تأثیر خواهد پذیرفت.

(1) - مؤمن 16.

(2) - مؤمن 33.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 139

نه از چیزی سود برده خواهد شد، و نه از آن زبانی خواهد رسید، اگر شرایط همان شرایط اسباب و روابط بود، و روز قیامت نیز چنین روزی بود، هیچ حکمی از احکام موجودات از وضع کنونی‌اش تخلف نمی‌نمود و زائل نمی‌گشت مگر با بطلان ذوات موجودات و انقلاب ماهیات، و چون کلمات خداوند تغییر ناپذیر است این امر نیز محال می‌گردد، بنابراین آنچه که زائل می‌گردد و برداشته می‌شود همانا وجودهای سرابی این موجودات است، وجودهای که به خداوند سبحان قائم و ثابت‌اند و گرنه فی‌نفسه باطل و هیچ‌اند، در نتیجه فقط نسبت آنها با خداوند باقی می‌ماند و دیگر نسبت‌ها همگی باطل می‌گردند، و از آنجائی که در نفس خویش باطل بوده‌اند بنابراین تنها بطلان‌شان منکشف و آشکار می‌گردد، نه اینکه وجود داشته باشند و باطل گردند، فقط حقیقت امر ظاهر می‌شود، یعنی این حقیقت که نه وجودی برای غیر اوست و نه تأثیری، نه کسی جز او مالک است و نه کسی جز او صاحب ملک است و این همان گفته اوست که:

مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ.

وَ الْأَمْرُ يُؤَمَّنُ لِلَّهِ. «1»

لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْمَهَّارِ. «2»

بر آنچه گفتیم یعنی انکشاف بطلان موجودات سراپی و اسباب ظاهری نه خود بطلان آنها این سخن خداوند دلالت می‌کند:

وَ لَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَ الْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنفُسَكُمُ «3» تا آنجا که لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَ ضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ: «4»

(1) - انفطار 19.

(2) - غافر 16.

(3) - انعام 93.

(4) - انعام 95.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 140

ای کاش ستمکاران را هنگامی که در سختی‌ها و شداید مرگ‌اند ببینی، در حالی که فرشتگان دست‌های خود را به سوی آنان گشوده و فریاد می‌زنند: جانان را بیرون کنید.... یقیناً پیوندهای شما با همه چیز قطع شده و آنچه را به عنوان معبود و شریک خدا گمان می‌کردید از دستتان رفته و گم شده است.

با وجودی که در هنگام مرگ مشخص، هنوز اسباب و روابط در دنیا باقی است، این آیه آنها را باطل شمرده است، بنابراین تنها بطلان آنها منکشف می‌گردد چه از ابتدا باطل بوده‌اند. «1» امیرمؤمنان در این زمینه می‌فرماید:

«و ان الله سبحانه يعود بعد فناء الدنيا وحده لا شيء معه كما كان قبل ابتدائها كذلك يكون بعد فنائها بلا وقت و لا مكان و لا حين و لا زمان.»

«عدمت عند ذلك الآجال و الاوقات و زالت السنون و الساعات فلا شيء الا الله الواحد القهار الذي اليه مصير جميع الامور:» «2»

خداوند سبحان بعد از فنای دنیا به بقاء در وحدت خود بدون این که چیزی با او باشد ادامه خواهد داد همان گونه که پیش از آغاز آفرینش بوده است، بدون وقت و مکان و بدون هنگام و زمان.

در این صورت مدت‌ها و اوقات معدوم می‌گردند و سال‌ها و ساعت‌ها از بین می‌روند، پس چیزی وجود نخواهد داشت جز خداوند واحد و پیروز مطلق که سرنوشت و بازگشت همه امور به سوی اوست.

محبت مؤمنان به حق

در مسئله بسیار مهم محبت مؤمنان به حق، و عشق دلدادگان به جمال ازل و ابد، یقیناً معرفت به محبوب و به ویژه صفات او، و جلوه‌های کمال بی‌مثالش کاربرد اساسی دارد.

(1) - حیات پس از مرگ 62.

(2) - نهج البلاغه خطبه 186.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 141

البته این معرفت باید از طریق وحی، و نبوت انبیا و امامت امامان و مطالعه عمیق در آثار رحمت و فعل و اراده حضرت حق تحصیل شود، تا از سرزمین معرفت شکوفه محبت بشکفتد و گل عشق در صبح صادق دل رخ نشان دهد، و بوی خوش این حالت ملکوتی سراسر وجود انسان را تحت تأثیر قرار دهد، و وی را برای رسیدن به وصال محبوب به عمل صالح و اخلاق حسنه بیاراید، و زمینه شکل‌گیری از صفات معشوق را برای عاشق دلدادده فراهم سازد.

محبت و عشق بدون معرفت هرگز ظهور و بروز ندارد، و بدون آگاهی به جمال محبوب و به خصوص صفات او چراغ عشق در چراغدانی چون قلب روشن نمی شود.

تعبیرات عجیبی در کتاب‌های اهل حال از عشق شده است از جمله:

«العشق نارالله الموقدة بحتق بها اشواق الافئدة:» «1»

عشق آتش شوق الهی است که شوق ما سوی الله را می سوزاند و نابود می کند.

هر که در این آتش بسوزد، و به مقام فناء فی الله برسد در هیچ آتشی در دنیا و آخرت نخواهد سوخت.

ابراهیم خلیل را گفتند: چرا به آتش نمرود نسوختی گفت:

«لان المحترق لا یحترق:»

زیرا سوخته نمی سوزد.

اهل ایمان هر نوع محبتی از چیزی و یا از شخصی در دل دارند، آن را زیر مجموعه محبت به خدا قرار می دهند، و تا جائی که محبت به غیر با محبت به حق تضاد نداشته باشد آن را حفظ می کنند و به آثارش ملتزم می شوند، و اگر محبت به غیر در تضاد با محبت به حق باشد اگر بتوانند آن را از دل می زدایند

(1) - توحید در نهج البلاغه 487.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 142

وگرنه به هر قیمتی تمام شود به آثارش ملتزم نخواهند شد، گرچه محبت به غیر محبت به پدر و مادر، زن و فرزند، اقوام و خویشان و سایر مردم باشد.

آری عاشقی که با کمك معرفت و با چشم محبت به مشاهده محبوب نایل آید، محبتش کامل و تمام و عشقی بسیار شدید است، و چون این محبت در رابطه با خدا و برای خدا و محض کشش معشوق نسبت به عاشق است از ثبات و دوام برخوردار است، و زوال و تغییری در آن پدید نمی آید، این عشق که از ثبات و دوام برخوردار است به خاطر این است که معشوق آن معشوقی کامل و زوال ناپذیر است، و زوال یا تغییر عشق نسبت به معشوق‌های غیر او به سبب این است که معشوق‌های غیر او کامل نیستند و زوال و فنا و تغییر امور بر آنان حاکم است.

«عشق از نزدیک‌ترین معانی به قلب، و گواراترین حقیقت در نفس انسانی است.

عشق، بستگی و رابطه محکمی است که موجودات را با یکدیگر ربط می‌دهد، و به وسیله آن هر سازنده و صانعی مصنوعش را جذب می‌کند، عشق چنانچه مثبت باشد راهی به سوی کمال است، به عشق زندگی با سعادت تحقق می‌یابد، و هر موجودی در سایه آن زندگی می‌کند و می‌کوشد.

همه ملکوتیان، و آسمان‌های هفت گانه، و جنبندگان زمین، و وحوش بیابان‌ها، و ماهیان دریاها، عمیق و پر آب، و خلاصه همه موجودات پیچیده به عشق‌اند، و عشق آنان ثمره‌ی شناختی است که از خالق خود دارند، و همه به خالق خود عشق می‌ورزند و در دریای محبت به او غرق‌اند.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 143

با حقیقت عشق است که آفریده شده آفریدگارش را درك می‌کند، و از این طریق است که خالق نسبت به مخلوقش مهر می‌ورزد، زندگی برای موجودات جز بر پایه محبت نیست، و سعادت جز با مایه عشق رخ نشان نمی‌دهد.

عشق از معانی وجدانی است که هر کسی آن را درك می‌کند، گرچه دست عقول از دریافت‌گنه آن کوتاه است.

در هر صورت عشق اختصاص به انسان ندارد، بلکه همه موجودات از آن بهره و نصیب دارند، دانش جدید مسئله بسیار مهم جاذبیت و مجذوبیت را در همه موجودات چه واجب، چه ممکن ثابت کرده است، در رابطه با حب خدا نسبت به انسان و حب انسان نسبت به خدا در قرآن مجید می‌خوانیم.

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ؛ «1»

بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست داشته باشد.

عشق و محبت حضرت حق به موجوداتش ثمره رحمت واسعه اوست.

محبت سایر موجودات به حضرت حق.

دلیل نقلی دارد، و گروهی از فلاسفه اسلامی آن را با براهین و دلایل استوار ثابت کرده‌اند و من در این زمینه نیاز به بحث علمی نمی‌بینم.

صدرالمآلهین در کتاب با ارزش اسفار اربعه می‌گوید: همه موجودات بدون استثنا عاشق جمال حضرت اویند، و در اثبات عشقشان به حق همین بس که همه به سوی کمال مطلق روانند، و اگر عشق به او نبود، حرکت به سوی کمال مطلق معنا نداشت عشق به حضرت حق پس از معرفت به او و شناخت صفات حضرتش با تخلیه باطن از رذائل و تطهیر قلب از آنچه که او را از خدا منصرف می‌کند، و آراسته شدن به ارزش‌ها به دست می‌آید.

(1) - آل عمران 31.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 144

از رسول حق روایت شده است:

«لیس الايمان الا الحب في الله و البغض في الله»

ایمان جز عشق نسبت به خدا، و کینه ورزی به خاطر خدا نیست.

به عبارت دیگر ایمان حبّ به خدا و احکام و قوانین او محبت نسبت به محبان اوست، و نیز ایمان عبارت از کینه و بغض نسبت به دشمنان حق و محرّمات الهیه است و اینگونه محبت برترین نوع محبت و سبب سعادت انسان در دنیا و آخرت است. «1» اهل تحقیق و سالکان مسلک محبت، و علمداران کشور عشق، و مستغرقان جمال محبوب، «عشق را یکی از کیفیات نفسانی دانسته، و در تعریف آن گفته‌اند:

عشق استعداد و قابلیت حبّ و محبت کامل به محبوب است.

میان لغت حب و عشق تفاوت و فرقی نیست

«عباراتنا شتی و حسنک واحد»

چون حب در اثر شدت تسلط فکر در حسن و زیبایی‌های معشوق و تکرار مشاهده جهات زیبایی به حدی رسد که عاشق چیزی جز محبوب نداند و نخواهد و نبیند، آن حالت محبت شدید را عشق گویند.

وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ. «2»

زنان مصر درباره همسر عزیز در شهر شایع کردند:

قَدْ شَعَفَهَا حُبًّا: «3»

عشق نوجوان کنعانی در درون قلبش نفوذ کرده و وی را به شدت شیفته و فریفته خود ساخته است.

(1) - مواهب الرحمن 248.

(2) - بقره 164.

(3) - یوسف 30.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 145

قرآن درباره زنان مصری که از جانب بانوی کاخ برای تماشای یوسف به میهمانی دعوت شده بودند می‌فرماید:

فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ. «1»

هنگامی که یوسف را دیدند او را از نظر حسن و زیبایی بزرگ و بی‌نظیر یافتند، و چنان شیفته جمالش شدند که به جای میوه دستان خود را بریدند و گفتند: تبارک الله که این نوجوان بشر نیست، بلکه فرشته بزرگ حسن و زیبایی است.

در این آیات به مفهوم و معنای علاقه و محبت اشاره شده و به بخشی از آثار آن توجه داده شده است، البته لفظ عشق در آیات قرآن مجید ذکر نشده ولی نیست فرقی در میان حب و عشق شام در معنی نباشد جز دمشق ولی در روایات و احادیث لفظ عشق کم و بیش وارد شده است.

کتاب شریف اصول کافی در باب عبادت از حضرت صادق (ع) از رسول خدا نقل می کند:

«افضل الناس من عشق العبادۃ فعانقها و احبها بقلبه و باشرها بجسده و تفرغ لها فهو لا یبالی علی ما اصبح من الدنيا علی عسر ام علی یسر.»

برترین مردم کسی است که به عبادت و بندگی حق عشق ورزد، و آن را در آغوش جان گیرد، و با قلبش دوست بدارد، و با جسمش آن را بپذیرد و خود را وقف آن کند، پس او به آنچه از دنیا برخوردار می کند اعتنائی ننماید چه بر سختی و چه بر آسانی.

امیرمؤمنان (ع) هنگام عبور از سرزمین کربلا اشاره به نقطه ای کرد و فرمود:

«هذا مصارع عشاق و مناخ رکاب.....»

اینجا محل افتادن عاشقان و فرود آمدن سواران است حضرت صادق (ع) فرمود:

(1) - یوسف 31.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 146

«ان العباد ثلاثة: قوم عبدوا الله خوفاً فتلك عبادة العبيد، و قوم عبدوا الله طلباً للثواب فتلك عبادة الاجراء و قوم عبدوا الله حبا فتلك عبادة الاحرار.»

به راستی بندگان سه دسته اند: گروهی خدا را به خاطر ترس از دوزخ عبادت می کنند، پس آن عبادت بردگان است، و گروهی خدا را به خاطر رسیدن به بهشت عبادت می کنند پس آن عبادت تاجران است، و گروهی خداوند را به خاطر عشق و محبت به او عبادت می کنند پس آن عبادت آزادگان است.

سخن حکیمان در عشق

افلاطون عشق را جنون الهی دانسته که نفوس قدسی و ارواح عالی به این جنون مبتلا می‌شوند، و علاجش جز فنا و مستغرق در معشوق شدن و بقا به شهود و وصال یافتن نخواهد بود.

حسن و زیبایی معشوق خلاق عشق است، عشق کامل حسن کامل را می‌تواند ببیند، و چشم غیر عاشق از مشاهده حسن کامل و جمال حق که حسن کل و کل الحسن است بر بسته است.

به عقیده بوعلی سینا عشق در همه موجودات ساری است، از ذات حق تعالی گرفته تا ماده‌ی مواد جهان طبیعت.

به عقیده‌ی حکما و عرفا عشق در انسان نامحدود است، و محبوب و معشوق حقیقی انسان، کمال مطلق و ذات نامحدود است، عشق و علاقه انسان به محدودها عشق مجازی است نه حقیقی، یعنی باعتبار مظهریتی است که از معشوق حقیقی دارد، و به قول جلال‌الدین به اعتبار جرعه‌ای است که بر این خاک ریخته‌اند، و اگر انسان به معشوق و محبوب حقیقی خود برسد و عشق حقیقی خود را باز یابد آرام و قرار خواهد گرفت.

بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ. «1»

(1) - رعد 28.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 147

و به همین دلیل لذات بهشتی خستگی‌آور نیست، و در بهشتیان میل به تغییر وضع و تحول و تجدد وجود ندارد.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا

خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا: «1»

به یقین کسانی که ایمان آورده، و کارهای شایسته انجام داده‌اند، جای پذیرائی از آنان بهشت‌های فردوس است، در آن جاودانه‌اند و از آن درخواست انتقال و تغییر به وضع دیگر نمی‌کنند.

در هر صورت عشق و شوق در همه اشیاء حتی در جسمانیات نیز سریان دارد.

صدرالمتألهین عشق را عین وجود، و وجود را عین عشق و هر دو را عین حسن و جمال دانسته است و می گوید حسن و عشق در جمیع مراتب شدید و ضعیف وجود به شدت و ضعف موجود است، بلکه مراتب عشق عین مراتب وجود است، هر جا وجود قوی است آنجا عشق قوی و کامل است، و هر جا وجود ضعیف است ظهور عشق ضعیف خواهد بود، و عشق با هستی مساوق و ملازم و بلکه متحد است و حق که کل الوجود است کل العشق و کل الحسن است، پس حق اتم مراتب عشق و اکمل درجات حسن و زیبایی بی نهایت است، پس از آن در مراتب وجود به حسب الاشرف فالاشرف، بنابراین وجود در هر چه کامل تر است حسن و عشق و حیات ظهورش بیشتر است.

باید دانست که خواهی نخواهی معشوق حقیقی موجودات خداست، و مقصد و مقصود آنها هم در این مرحله سفر الی الله است، و همه مشتاقانه به سوی حریم قدس و جلال او می شتابند، و در میان موجودات چون اهل ایمان واقعی از معرفت بیشتری برخوردارند، و دیده قلب آنان از همه بازتر و تیزتر است، و

(1) - کشف 108 - 107.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 148

مشرف به شرف مشاهده کل الجمال با چشم قلب شده‌اند نسبت به حق اشدّ حباً هستند.

جاذبه‌ای که همه کرات و افلاک و بلکه همه موجودات را در عرصه گاه حیات به سوی معشوق حقیقی می کشاند عشق است، و آن شوق و اراده و نفوسی که آسمانها و کواکب و اقمار را در این فضای بی کران روز و شب می گرداند عشق است، و به حکم عشق در همه کرات و انجم عالم بالا بلکه در کلیه اجسام جذب و دفع و جاذبیت و مجذوبیت است.

و باز حکم عشق در عالم معادن، ظهور خواص و آثار آنهاست، و باز عشق است که در عالم نباتات توالد و تناسل و محبت به وجود خود، و میوه و ثمرات خویش و جذب آب و هوای مناسب و دفع زیان و ضرر اقتضا می کند.

و باز عشق است که در عالم حیوان که موجودی کامل تر از معدن و نبات است اقتضای شهوت ازدواج و میل جنسی می کند، و بقای نوع خود را می طلبد و برای عشق به بقای خویش به آب و غذا میل می نماید و غضب را برای دفاع از موانع بقا و کمال خویش به کار می گیرد.

اما عشق در عالم انسان که مظهر کل الوجود و کل الکمال است و خلیفة الله یعنی مستجمع کلیه اوصاف الهی به نحو خلافت و ظلیت است، عشق جامع و کامل در جمیع مراتب موجودات است، یعنی عشق عقول قدسیه مجرده را در مقام عقل، و عشق نفوس کامله را در مقام نفس نفس، و عشق کرات و اجسام و نبات و حیوان را در مراتب طبیعت واحد است.

پس انسان در حقیقت مجمع کلیه عشقها و شوقها و جاذبههای گوناگونی است که در تمام مراتب موجودات متفرق است.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 149

انسان از مرتبه عشق رحم به نطفه که در حقیقت همان جاذبه کرات است، و عشق به توالد و تناسل که عمل نباتی است، و عشق شهوانی جنسی که شوق حیوانی است، و عشق به موهومات و تخیلات که عشق شیطانی است را دارا می باشد، تا عشق نفوس ملکوتی و ملائکه آسمانی و انوار اسپهبدیه و عقول قادسیه.

پس همه نوع از مراتب عشق را در وجود انسان به امانت نهاده اند.

در این میان مؤمن واقعی بر اساس معرفت و بصیرتی که به حضرت محبوب دارد، همه عشقها را به سوی او جهت داده و به مرتبه اشد حباً لله که بالاترین مرتبه عشق و بلکه کل عشق است رسیده است.

موجودات عالم از عقول و فرشتگان عالم بالا گرفته تا مراتب نبات و جماد هر کدام را عشق خاص و شوقی مخصوص است، و به یکی از جهات حسن الهی متوجه و مشتاق هستند و از جهات حسن دیگر بی خبرند.

وَ لِكُلِّ وَجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّئُهَا.

لکن حضرت انسان به جمیع جهات عشق متوجه و مشتاق معشوق حقیقی و حسن مطلق الهی است، زیرا تعین انسانیت مظهر اسم جامع الهی است، و الله یعنی مستجمع اوصاف کمال به جمیع جهات حسن در انسان تجلی فرموده و سایر موجودات غیر انسان را در هر يك جهت حسن معشوق جلوه گر شده و آنها از همان جلوه حسن معین، جمال حق را

مشاهده توانند کرد و به مقام جمع الجمعی حسن وجود غیر انسان را راه نیست، نظیر آن که هر يك از قوای انسانی از قوه باصره و سامعه و ذائقه و غیره هر کدام چیزی خاص را ادراك کند و از آن لذت برد و از ادراك قوه دیگر بی خبر است، و به لذت آن آگاه نیست، سامعه رنگ‌ها را درك نکند، و لذت آن بر او حاصل نشود، و باصره آوازه‌ها را درنیابد و

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 150

از آن لذت نبرد، و ذائقه رنگ و بوی را نفهمد و بدان ملتذ نگردد، ولی نفس ناطقه انسان که مجمع این قوای مختلف و کمالات متفرق است تمام ادراکات بر او حاصل، و جمیع لذات به او واصل خواهد بود، همین گونه قوای عالم غیب و شهود را نسبت به حضرت انسان توان دانست که قوای عالم

«ان منهم الا و له مقام معلوم»

به هر يك چیزی درخور او اعطا شده است، ولی به انسان جمیع آنچه به موجودات متفرق عالم داده‌اند اعطا نموده‌اند، آنچه خوبان همه دارند انسان تنها دارد، لذا عشق انسان جامع و کامل است و معشوق او کل الجمال نامتناهی است و متعلق به تمام جهات حسن اعظم الهی تعالی سلطانه و تقدس جلاله و جماله است:

وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ.

اهل حکمت و حال و صاحبان معرفت و کمال در این زمینه یعنی در تعریف و بیان عشق سخنانی دارند:

عشق جذبه و الهام الهی و تحریک روح قدسی است به سوی اقلیم حسن و زیبایی تابان الهام، کاری که از غیر عشق برنیاید عشق انجام می‌دهد.

عشق ظهور جذبه حسن و حسن جذاب است.

عشق درمان هر درد و درد بی‌درمان است.

عشق فرمانده کل قوای وجود و معزولکننده حکم عقل و شهود است.

عشق الم لذیذ و لذت الیم جان انسان است.

«العشق غلبة سلطان الهوی علی النفس بما یرید و یهوی:»

عشق غلبه میل است بر هر حب و اشتیاقی که در قلب هاست.

«العشق سلطنة رانية على مملكة النفس الانسانية بتجليات انوار الالهية»

عشق حکومت و سلطنت الهی است، همراه تجلیات انوار حق بر دل پاکان.

«العشق مغناطیس یجذب الارواح اللطيفة الى المحاسن الشريفة:»

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 151

عشق مغناطیس ارواح لطیف و حساس است که آنها را به سوی زیبایی های شریف جذب می کند.

«العشق نور یشرق منه مطالع الحسن الى مظاهر الانس»

عشق نوری الهی است که از افق های زیبایی تابش می کند و همه قوای ادراکی انسان را به سوی قرب حق جهت می دهد.

وصول به مقام حقیقت که منتهای مقصد سالکان راه خداست، برای عارف به جذب احدیت میسر می شود، تا آن جذب به پنهانی معشوق، عاشق را دعوت نکند عاشق قدم به کوی وصال نگذارد، و عشق معشوق چون به عاشق رخصت دیدار دهد، در مرحله ثانی عشق عاشق پدید آید، و سالک تا طی مراتب عشق و سیر مقامات عاشقی نکند هرگز به مقام وصال نرسد و به خلوتگاه شهود راهش ندهند.

شاید آیات:

«يَجِبُهُمْ وَيَجْبُونَهُ، ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ، إِنَّكَ لَا تُهْدَىٰ مِنْ أَحِبِّتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ

يَشَاءُ.....»

و امثال این آیات اشاره به این معناست که نخست حب حق به خلق و جذب عشق او که اثر عشق به ذات خود اوست مبدء عشق عاشق است، سپس عشق و شوق عاشق سبب سیر و صعود او به درگاه شهود تواند بود. «1» وَ الَّذِينَ آمَنُوا

أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ

عشق لله

فیض کاشانی آن حکیم عارف، و فیلسوف واله و عاشق و شیدا در رابطه محبت و عشق لله می فرماید:

عشق به خدا، و محبت به حق منتها درجه‌ی مقامات معنوی و قله بلند درجات ملکوتی است، پس از درك محبت مقامی وجود ندارد مگر این که آن

(1) - توحید در نهج البلاغه 481.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 152

مقام میوه‌ای از میوه‌های محبت و تابعی از توابع عشق است، مانند شوق، انس، رضا و آنچه از این قبیل است، و پیش از محبت مقامی نیست مگر این که مقدمه‌ای از مقدمات محبت و عشق است مانند توبه، صبر، زهد و هر چه که از این مقوله است.

گرچه محبت پس از معرفت به جمال و کمال حضرت حق به صورت قهری در عرش دل تجلی می‌کند، ولی همین محبت فراهم آوردن مقدماتش بر عبد فرض و واجب است، به این خاطر فیض می‌گوید:

آگاه باش که اجماع امت بر این است که عشق‌ورزی به خدا و رسولش واجب است، و چیزی که وجود خارجی نداشته باشد وجوبی برای آن متصور نیست، و آنان که محبت را به طاعت تفسیر کرده‌اند راه درستی نپیموده‌اند زیرا طاعت تابع محبت و میوه آن است.

محبت به خدا و عشق به حق چنان که در روایات آمده از شروط ایمان است.

ابورزین عقیلی از رسول خدا پرسید

«یا رسول الله ما الایمان؟ قال: ان یکون الله و رسوله احب الیک مما سواهما:» «1»

ای پیامبر خدا ایمان چیست؟ فرمود: این است که خدا و رسولش نزد تو از غیر آنها محبوب‌تر باشند.

در روایت دیگر آمده:

«لا یؤمن احدکم حتی یکون الله و رسوله احب الیه مما سواهما:» «2»

احدی از شما مؤمن نیست مگر این که خدا و رسولش نزد او از غیر آنها محبوب تر باشد.

و در روایت دیگر می خوانیم:

(1) - مسند احمد ج 4 ص 11.

(2) - نسائی ج 8 ص 94.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 153

«لا يؤمن العبد حتى اکون احب اليه من ماله و اهله و الناس اجمعين:» «1»

عبد مؤمن نیست مگر این که من نزد او از مال و زن و فرزند و همه مردم محبوب تر باشد.

رسول حق فرمود:

«احبوا الله لما يغذوكم به من نعمه و احبوني لحب الله اياي:» «2»

عاشق خدا باشید زیرا شما را به وسیله انواع نعمت هایش رزق و روزی می دهد، و مرا دوست داشته باشید به خاطر این که خدا مرا دوست دارد.

در روایت بسیار مهمی درباره ی آثار محبت به خدا و رسولش که یکی از آنها صبر در برابر سختی ها و شدائد است آمده:

«نظر النبي الى مصعب بن عمير مقبلاً و عليه اهاب كبش قد تنطق به، فقال النبي انظروا الى هذا الرجل الذي قد نور الله قلبه لقد رأيت بين ابويه يغذوانه باطيب الطعام و الشراب «والين اللباس» فدعاه حب الله و حب رسوله الى ما ترون:» «3»

پیامبر اسلام در حالی که مصعب بن عمیر با پیراهنی از پوست گوسپند دباغی نشده به سویش می آمد نظر کرد و فرمود:

این مرد را بنگرید که خدا دلش را منور نموده، من او را نزد پدر و مادرش در مکه دیدم که وی را با پاکیزه ترین غذا و آشامیدنی پذیرائی می کردند، و نرم ترین لباس را به او می پوشانیدند، ولی عشق به خدا و رسولش او را به این وضعی که می بینید کشانیده است.

در روایت مشهوری است:

«ان ابراهیم قال لملك الموت اذا جاءه ليقبض روحه: هل رأيت خلیلاً یمیت خلیله؟ فاحی الله عزوجل الیه هل رأیت محبا یکره لقاء حبیبه؟» «4»

(1) - بخاری ج 1 ص 12.

(2) - حاکم در مستدرک ج 3 ص 150.

(3) - تنبیه الخواطر 125.

(4) - محجة البیضاء ج 8 ص 5.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 154

هنگامی که ملك الموت برای قبض روح ابراهیم آمد ابراهیم به او گفت: دوستی را دیده‌ای که دوستش را بمیراند؟! خداوند به ابراهیم وحی کرد آیا عاشقی را دیده‌ای که نسبت به لقاء محبوبش بی‌میل باشد؟!!

از رسول خدا دعای مهمی به این مضمون روایت شده است:

«اللهم ارزقنی حبك و حب من یحبك و حب ما یقرینی الی حبك و اجعل حبك احب الی من الماء البارد:» «1»

خداوندا محبتت، و محبت محبوبت و محبت آنچه مرا به تو نزدیک می‌کند نصیب من فرما، و محبت خود را در ذائقه‌ام از آب سرد محبوب‌تر قرار بده.

عربی به محضر رسول اسلام مشرف شد و عرضه داشت: ای پیامبر خدا قیامت چه زمانی برپا می‌شود؟ حضرت فرمود: چه توشه‌ای برای آن آماده کرده‌ای؟

گفت: نماز و روزه زیادی فراهم نکرده‌ام ولی عاشق خدا و رسول او هستم، حضرت فرمود

«المرء مع من احب»

انسان با همان کسی است که او را دوست دارد.

روایت شده: عیسی به سه نفر گذشت که بدنهایشان لاغر شده بود و رنگ از رخسارشان تغییر کرده بود، گفت شما را چه چیزی به این وضع دچار ساخته؟ گفتند ترس از دوزخ گفت بر خداست که ترسوی از عذاب را ایمی دهد.

سپس به سه نفر دیگر گذشت که لاغری و رنگ پریدگی آنان از گروه اول بیشتر بود، به آنان فرمود چه چیزی شما را به این حالت گرفتار کرده؟ گفتند: شوق به بهشت گفت: بر خداست حق است که آنچه را امید دارید به شما عطا کند.

(1) - محجة البيضاء ج 8 ص 6.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 155

پس به سه نفر دیگر گذشت که لاغری و رنگ پریدگی آنان از گروه دوم بیشتر بود و گوئی بر صورتشان آئینه‌هایی از نور وجود داشت، گفت شما را چه چیزی به این مرتبه رسانیده گفتند عشق خدای عزوجل، گفت: شما مقربون هستید، شما مقربون هستید. «1» هرم بن حیان گفته:

«المؤمن اذا عرف ربه عزوجل احبه و اذا احبه اقبل اليه و اذا وجد حلاوة الاقبال اليه لم ينظر الى الدنيا بعين الشهوة و لم ينظر الى الآخرة بعين الرغبة و هو بجسده في الدنيا و روحه في الآخرة:» «2»

مؤمن هنگامی که خدا را بشناسد عاشق او می‌شود، و چون عاشق او شود به سوی او می‌رود، و چون شیرینی رفتن به سوی او را بچشد دنیا را با چشم خواستن و آخرت را با دیده رغبت نظر نمی‌کند، او با بدنش در دنیا و با روحش در آخرت است.

از امیرمؤمنان (ع) روایت شده است:

«حب الله نار لا يمر على شيء الا احترق، و نور الله لا يطلع على شيء الا اضاء، و سماء الله ما ظهر من تحته من شيء الا اعطاه، و ریح الله ما تهب فی شيء الا حرکته و ماء الله یجی به کل شيء، و ارض الله ینبت منها کل شيء فمن احب الله اعطاه کل شيء من الملك و الملك:» «3»

محبت به خدا و عشق به حق آتشی است که بر چیزی نمی گذرد مگر آن که می سوزاند، و نور خدا بر چیزی طلوع نمی کند مگر آن که روشن می کند، و چیزی از زیر آسمان خدا ظهور نمی ماند مگر آن که او را می پوشاند، و نسیم خدا در چیزی نمی وزد مگر آن که او حرکت می دهد، و آب الهی مایه ای است که هر چیزی به آن زنده می شود، و زمین خدا واقعی است که هر چیزی از آن می روید، پس کسی خدا را دوست داشته باشد خدا همه چیز از مُلک و ملک به او عطا می کند.

(1) - محجة البيضاء ج 8 ص 7-6.

(2) - محجة البيضاء ج 8 ص 7-6.

(3) - محجة البيضاء ج 8 ص 7- مصباح الشریعة ص

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 156

از رسول خدا روایت شده است:

«اذا احب الله عبدا من امتی قذف فی قلوب اصفیائه و ارواح ملائکته و سکان عرشه محبته لیحبوه فذلک المحب حقا، طوبی له ثم طوبی له و له عند الله شفاعة یوم القيامة»

چون خدا بنده ای از امتم را دوست داشته باشد محبتش را در قلوب برگزیدگانش و ارواح فرشتگان و سکان عرشش می اندازد تا او را دوست داشته باشند در نتیجه چنین کسی عاشق حقیقی است، خوشا به حال او، خوشا به حال او، برای او در قیامت نزد خدا مقام شفاعت است.

این فقیر در توضیح وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ اگر مفصل وارد می‌شد به چند جلد کتاب قطور می‌رسید، ولی برای نشان دادن حقیقت و ارزش مسئله محبت و آثار آن به همین اندازه اکتفا می‌کنم، و شما را در این زمینه به کتاب‌های مربوطه ارجاع می‌دهم.

تفسیر آیه 168 - 169

يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ.
 إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَ الْفَحْشَاءِ وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ.

ای مردم از آنچه در زمین حلال و پاکیزه است استفاده نمائید و از فرهنگ شیطان پیروی ننمائید، زیرا او نسبت به شما دشمنی آشکار است.

فقط شما را به گناهان صغیره و معاصی کبیره فرمان می‌دهد، و این که جاهلانه اموری را در مسائل مادی و معنوی به خدا نسبت دهید.

شرح و توضیح

در دو آیه شریفه مورد بحث به تصرف حکیمانه در حلال و هزینه نمودن آن در امور مثبت امر شده، و از دنبال کردن حرام و به دست آوردن آن، و هزینه نمودنش به هر شکل ممکن که در حقیقت پیروی از فرهنگ شیطان است نهی

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 157

اکید شده است، و سپس به این مسئله هشدار داده شده که شیطان آنچه را از شما می‌طلبد ارتکاب سوء و فحشاء و تهمت زدن به حق در امور حلال و حرام است.

مسئله با عظمت حلال

آنچه در روی زمین برای بدن انسان و زندگی و معیشت او دارای منفعت واقعی است، و تصریحی به حرمت آن نشده است، و از نظر پاکیزگی ملائیم با طبع آدمی است حلال، و مصرف آن به صورت عاقلانه و بر اساس برنامه حکیمانه بی مانع و جایز است.

هیچ کس حق ندارد نعمت‌های حلال الهی را به عنوان زهد و سلوک الی الله بر خود حرام نماید.

حلال کردن حرام خدا بر خود و دیگران، و حرام نمودن حلال خدا بر خود و بر مردم بدون شك پیروی از فرهنگ شیطان و تهمت و افتراء بر خداست.

سفره طبیعت که بر اساس اراده و رحمت حق به وجود آمده، پاسخ‌گوی نیازهای مادی موجودات زنده و به ویژه انسان است، و امتناع از ارضاء نیازها کاری شیطانی و عملی غیر انسانی، و پیروی از فرهنگ ضد خداست.

حلیت اشیاء و عناصر و روئیدنی‌ها و حبوبات و سبزیجات و انواع میوه‌ها، و فرمان به مصرف آنها، و هزینه کردنشان در راه خدا و خدمت به خلق، از برنامه‌های اصولی آئین الهی و برای تأمین سعادت دنیا و آخرت انسان است.

خوردن حرام، و مصرف نمودن آنچه ذاتاً یا بالعرض ممنوع اعلام شده، و نهایتاً در ممنوعیت آنها صلاح و خیر انسان منظور گشته، پیروی از گام‌های شیطان، و دنباله‌روی از فرهنگ این دشمن آشکار است.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 158

حرام ضربه‌ای سنگین بر پیکر و جسم آدمی، و خسارتی شدید بر عقل و روح انسان، و مانع از رشد و ترقی معنوی، و سبب تیره‌بختی و شقاوت، و پرده‌ای از ظلمات بر صفحه پاک روح و آئینه نفس است.

مسئله حلال به اندازه‌ای مهم و تأثیرگذار است، که خدای مهربان در قرآن مجید می‌فرماید به همه پیامبران و فرستادگان فرمان دادم: ای پیامبران از خوردنی‌های پاکیزه و پاک بخورید و کار شایسته انجام دهید، مسلماً من به آنچه انجام می‌دهید دانم.

يا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ اعْمَلُوا صَالِحاً إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ. «1»

بی‌تردید حضرت حق با توجه به آیات قرآن و معارف الهیه، و گستردگی سفره‌ی طبیعت، از آب و هوا، و نور و عناصر لازم، و پهنای دریاها و اقیانوس‌ها، و زمین‌های قابل زراعت و چراگاه‌های عامل دام‌پروری بیش از حد مردم روی زمین در

همه دوره‌ها، روزی و رزق حلال تأمین کرده، و کمبودی در این زمینه وجود ندارد، ولی این قلدران و زورگویان و طاغوت‌ها و سرمایه‌داران زالوصفت هستند، که به سبب بی‌دینی و گریز از عدالت، و سنگدلی و بی‌مهری به دیگران، حق ضعیفان و مستضعفان را در سراسر جهان به غارت می‌برند، و همواره دست چپاول آنان به سفره دیگران، و معادن و ثروت‌های کشورهای استعمار زده دراز است.

بی‌تردید اگر مظلومان جهان، و طبقات محروم، و گرسنگان و فقیران و تهیدستان در همه جای دنیا بر ضد طاغوتیان و چپاولگران قیام کنند، و دست آنان را از سفره روزی خود قطع کنند، و حق به غارت رفته را بازگردانند، چهره شوم

(1) - مؤمنون 51.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 159

فقر و گرسنگی در محاق می‌رود، و همه انسان‌ها در زمینه امور مادی به حق خود می‌رسند.

قرآن مجید درباره‌ی روزی رسالی خدا و رزق طیب می‌فرماید:

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ مَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ مَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ: «1»

بگو: کیست که شما را از منابع آسمان و زمین روزی می‌رساند، و سفره شما را از انواع آنچه نیازمند به آن هستید رنگین می‌کند، یا کیست که بر گوش و چشم شما مالکیت و حکومت دارد، و کیست که زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می‌آورد، و کیست که همواره امور جهان هستی را تدبیر می‌کند؟

أَمَّنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أَلِلَّهِ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ. «2»

آیا بتان و معبودان انتحالی شما بهترند، یا آن که مخلوقات را می‌آفریند، سپس آنان را پس از مرگشان بازمی‌گرداند؟

و کیست آن که از آسمان و زمین به شما رزق و روزی می‌رساند، آیا با خدا معبود دیگری که برای شما کارگردانی کند هست؟! بگو اگر راستگوئید دلیل خود را بیاورید.

يا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنْتُمْ تُؤْفَكُونَ:
«3»

ای همه مردم جهان، نعمت خدا را که انواع گوناگونش را به شما ارزانی داد مورد توجه قرار دهید، آیا جز خدا آفریننده‌ای هست که از آسمان و زمین شما را روزی دهد؟ به یقین هیچ معبودی جز او نیست، پس چگونه توجه شما را از حق برمی گردانند؟!

(1) - یونس 31.

(2) - نمل 64.

(3) - فاطر 3.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 160

أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً «1»

آیا ندانسته‌اید که خدا آنچه را در آسمانها و زمین است مسخر و رام شما نموده و در اختیارتان قرار داده است؟ و نعمت‌های آشکار و نهانش را به شما به صورت فراوان و کامل ارزانی داشته؟

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَ لَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ.

وَ كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلالًا طَيِّبًا وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ: «2»

ای مؤمنان چیزهای پاکیزه‌ای را که خدا برای شما حلال کرده بر خود حرام و ممنوع نکنید، و از حدود خدا تجاوز ننمائید یقیناً خدا متجاوزان را دوست ندارد.

و از نعمت‌های حلال و پاکیزه‌ای که خدا روزی شما نموده مصرف کنید و از خدا که به او ایمان دارید در همه امورتان پروا داشته باشید.

وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ بَيْنًا وَ حَفَدَةً وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ: «3»

و خدا برای شما همسرانی از جنس خودتان قرار داد، و از همسرانتان، فرزندان و نوادگانی به وجود آورد، و از نعمت‌های پاکیزه و دلپذیر به شما روزی داد، با این همه لطف و رحمتش به انسان آیا به باطل ایمان می‌آورند، و نسبت به نعمت‌های خدا ناسپاسی می‌کنند؟!

فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَ اشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنَّ كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ: «4»

از نعمت‌های حلال و پاکیزه‌ای که خدا روزی شما نموده است بخورید و نعمت خدا را شکر و سپاس کنید، اگر فقط او را می‌پرستید.

آری باید از يك مسئله بسیار مهم غفلت ننمود، و آن مسئله این است که اگر مردم پس از فراوانی نعمت، و گستردگی رزق و روزی، به سپاس‌گزاری و شکر

(1) - لقمان 20.

(2) - مائده 87 - 88.

(3) - نحل 72.

(4) - نحل 114.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 161

نعمت که هزینه کردن آن در امور مثبت و کار خیر است اقدام نکنند، و نعمت‌های حق را در گناه معصیت، و خوش‌گذرانی‌های حرام و امور شیطانی مصرف نمایند به عذاب کمبود، و خشکسالی و قحطی و تنگی و مضیقه در معیشت، و سختی و شدت و بلا و مصیبت دچار می‌شوند.

وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ دِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَ نُحْشِرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى ... «1»

و هر کسی از هدایت و دین من روی گردان شود، برای او زندگی پر مزیقه و سختی خواهد بود و او را در قیامت نابینا محسوس می‌کنیم.

وَ لَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّيَرِ وَ نَقَصْنَا مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَكَّرُونَ: «2»

و به یقین فرعونیان را به خاطر فساد و گناه و معصیت و طغیان و روی گردانی از هدایت به قحطی و خشکسالی‌های متعدد و کمبود بسیار شدید بخشی از محصولات دچار نمودیم تا متذکر حقایق و مسئولیت‌های خود شوند.

بدون شك اگر ملتی و جامعه مملکتی مؤمن واقعی به خدا شوند و از همه محرمات و گناهان بپرهیزند، برکات حضرت حق از آسمان و زمین به آنان می‌رسد، و زندگی سالم همراه با رفاه و امنیت و فراوانی نعمت پیدا می‌کنند.

وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ: «3»

و اگر اهل شهرها و آبادی‌ها ایمان می‌آوردند، و از گناهان اجتناب می‌نمودند یقیناً درهای برکات را از آسمان و زمین بر آنان می‌گشودیم، ولی آیات حق و پیامبران و هدایت حق را انکار کردند، و به تکذیب حقایق برخاستند، ما هم آنان را به کیفر اعمالی که همواره مرتکب می‌شدند به عذابی سخت دچار کردیم.

در هر صورت نعمت خدا در هر دوره‌ای بر همه انسان‌ها کامل و فراوان بوده، و اضافه‌تر از حد لازم رزق و روزی مقرر گشته، ولی ستم ستمکاران عده‌ای را از

(1) - طه 124.

(2) - اعراف 130.

(3) - اعراف 96.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 162

حقوق مسلم خود محروم کرده، و گاهی فساد و گناهان دسته‌جمعی سبب مزیقه و بلا و مصیبت و تیره‌بختی شده است.

طلب حلال و اجتناب از حرام

از آنجا که بر پایه معارف الهیه، و تجربه حیات ثابت شده است که مال حلال آثار مثبتی در باطن وجود انسان و در فضای زندگی او دارد، و برعکس آن، مال حرام آثار زیانباری در باطن و در معنویت و در وضع خانوادگی و اجتماعی آدمی دارد، اسلام به شدت از همه امت می‌خواهد که به هر صورت ممکن در طلب حلال و اجتناب از تحصیل حرام بکوشند، و در این مسئله خیر دنیا و آخرت خود و زن و فرزندانشان را مورد توجه قرار دهند، و بدانند که طلب حلال و دوری کردن از کسب‌های حرام از اعظم عبادات است.

خدای مهربان روزی انسان را از طریق حلال طیب مقرر فرموده و راه به دست آوردن آن را کسب مشروع و فعالیت مثبت قلمداد نموده است، و برای زندگی چند روزه هیچ نیازی به تأمین معیشت از راه ربا، غصب، رشوه، دزدی، بردن مال مردم، خوردن ارث و ارثان به ناحق، غارت کردن بیت‌المال، خیانت در امانت، خوردن مال یتیم، و پامال کردن حقوق مردم نیست.

بدون تردید نتیجه خوردن لقمه حلال طیب قیام به بندگی و طاعت از حق و اجتناب از گام‌های شیطان و دور ماندن از معاصی و گناهان است، و شکی نیست که عمل صالح میوه شیرین لقمه طیب و غذای حلال است.

یقیناً طلب حلال به وسیله کسب مشروع از اخلاق و روش انبیا و سنت پاک پیامبران است.

انسان هنگامی که به تجارت، یا زراعت، یا حرفه‌های مشروع برمی‌خیزد، به سرمایه پاکش اضافه می‌شود، و با اضافه کسب و سود تجارتش می‌تواند به

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 163

کارهای خیر اقدام نماید، و مشکل دیگران را حل کند، علاوه بر این که قرار گرفتن در کار مثبت، عمر را از ضایع شدن و هدر رفتن حفظ می‌کند، و آدمی را از لغو و لُهو نگاه می‌دارد، و از فقر و تهیدستی که سیاه‌روئی در دنیا و آخرت است در امان می‌برد، و آن که برای تأمین معیشت اهل و عیالش به زحمت می‌افتد بدون شك زحمتش به عنوان عبادت به حساب می‌آید، و فرشتگان از دعای خیر بی‌نصیبش نمی‌گذرانند، و کوشش در این راه ذخیره قیامت و نور فردای محشرش

می‌شود، و از این طریق به تحصیل رضای حق و بدست آوردن جنت، و حفظ آبرویش در دنیا و آخرت موفق گشت و شرف و کرامتش پایدار می‌ماند.

آیات قرآن مجید و روایات مردم را به انواع کسب مشروع و کار مثبت برای به دست آوردن رزق حلال فرمان می‌دهند، و از انسان می‌خواهند در این گردونه که زمینه رویش برکات حق است قدم بگذارند و هرگز از تجارت و صنعت و زراعت و فنون پاک خسته و کسل نشوند:

وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا: «1»

و ما روز را برای شما زمینه کسب معاش و اداره امور زندگی قرار دادیم.

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ «2»

بر شما گناهی نیست که در ایام حج از پروردگارتان به وسیله تجارت و داد و ستد رزق و روزی و منافع مادی بطلبید.

فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ

چون نماز جمعه به پایان رسد، در زمین پراکنده شوید و از فضل و رزق خدا جویا گردید.

در این زمینه از رسول خدا (علیهما السلام) روایات بسیار مهمی نقل شده است.

«من الذنوب ذنوب لا يكفرها الا الهم في طلب المعيشة:» «3»

(1) - نبأ 11.

(2) - بقره 198.

(3) - محجة البيضاء ج 3 ص 139.

از گناهان گناهانی است، که آن را جز اندیشه در طلب معیشت به گذشت و بخشش نمی‌رساند.

«التاجر الصدوق یحشر یوم القيامة مع الصدیقین و الشهداء»

تاجری که در تجارت و کسب و کارش اهل صدق و صداقت است، در قیامت با صدیقین و شهداء محشور می‌شد.

«من طلب الدنيا حالاً لا تعففا عن المسأله، و توسیعاً علی عیاله و تعطفاً علی جاره لقی الله و وجهه كالقمر لیلة البدر»

«1»

کسی که دنیا را از طریق حلال دنبال کند، برای این که از گدائی بپرهیزد، و بر اهل و عیالش وسعت دهد، و با همسایه‌اش همدردی نماید، خدا را در حالی که صورتش چون ماه شب چهاردهم است ملاقات نماید.

روزی رسول خدا با اصحابش نشستند، به جوانی پر قدرت و قوت نظر کرد که صبح زود به سعی و کوشش برای تامین معاش برخاسته، اصحاب گفتند: خدا از او بگذرد، ای کاش جوانی و قدرتش در راه خدا هزینه می‌شد!

حضرت فرمود، این سخن را نگوئید، اگر کوشش و سعیش در این صبح زود برای این باشد که او را از گدائی باز دارد، و از مردم بی‌نیاز گردد یقیناً کارش فی سبیل الله است، و اگر کوشش برای پدر و مادر پیر یا فرزندان ناتوان باشد که آنان را بی‌نیاز کند و امورشان را کفایت نماید باز کارش فی سبیل الله است، و اگر کارش برای فخر فروشی و جمع کردن ثروت باشد، قدم در راه شیطان گذاشته است. «2» عیسی (ع) مردی را دید به او گفت: چه می‌کنی؟ گفت عبادت می‌کنم، فرمود چه کسی هزینه زندگیت را می‌دهد؟ گفت: برادرم، فرمود: برادرت از تو عابدتر است!

رسول خدا فرمود:

(1) - کافی ج 5 ص 78.

(2) - محجة البیضاء ج 3 ص 140.

«الاسواق موائد الله فمن اتاها اصاب منها:» «1»

بازارها سفره‌های خدا هستند، کسی که به جانب آن بازارها برود به سفره‌های خدا می‌رسد.

حضرت باقر (ع) روایت بسیار مهمی از رسول خدا نقل می‌کند، که اگر در باب کسب و تجارت روایتی جز این در کتاب‌های معتبر نبود برای همگان بس بود، متن روایت بنا به نقل کتاب با عظمت کافی در بخش فروع این است:

«قال رسول الله في حجة الوداع: الا ان الروح الامين نفث في روعي انه لا تموت نفس حتى تستكمل رزقها فاتقوا الله عزوجل و اجملوا في الطلب، و لا يحملنكم استبطاء شئ من الرزق ان تطلبوه بشيء من معصية الله جل و عز، فان الله تبارك و تعالی قسم الارزاق بين خلقه حالاً و لم يقسمها حراماً فمن اتقى الله عزوجل و صبر اتاه الله برزقه منه حله و من هتك حجاب الستر و عجل فاخذ من غير حله قص به من رزقه الحلال و حوسب عليه يوم القيامة:» «2»

پیامبر خدا در حجة الوداع فرمود: بدانید روح الامین در قلبم دمید که احدی از دنیا نمی‌رود مگر این که رزق خود را به طور کامل دریافت کند، از خدای عزوجل پروا کنید، و خود را برای طلب رزق به زحمت سنگین و کار طاقت فرسا نیندازید، و تأخیر و دیر کردن چیزی از رزق شما را وادار نکند که آن را با معصیت خدای عزوجل به دست آورید، بی‌تردید خداوند تبارک و تعالی ارزاق را میان بندگان به صورت حلال تقسیم کرده و به شکل حرام قسمت ننموده، پس کسی که از خدا پروا کند و در برابر معصیت استقامت ورزد خدا رزقش را از حلال به او می‌رساند، و کسی که پرده درمی‌نماید و شتاب ورزد تا از غیر حلال روزی خود را تأمین نماید به همان اندازه از رزق حلالش قیچی می‌کند، و از او در قیامت نسبت به آن حرام محاسبه می‌شود.

رسول خدا فرمود:

«ملعون من القى كلة على الناس:» «3»

(1)-

(2)- کافی ج 5 ص 80.

(3)- کافی ج 5 ص 72

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 166

از رحمت خدا دور است، کسی که بار معیشت خود را بر دوش مردم قرار دهد.

از امیرمؤمنان (ع) روایت شده است که:

آن حضرت درباره‌ی شخصی سؤال کرد که در چه وضعی به سر میرود؟ عرض شد:

«اصابته الحاجة قال: فما يصنع اليوم، قيل في البيت يعبد ربه فقال: فمن اين قوته؟ قيل: من عند بعض اخوانه فقال (ع) و الله، الذي يقوته اشد عبادة منه.» «1»

نیازمندی و تهیدستی به او رسیده، فرمود: امروز در چه کاری است، کسی گفت در خانه مشغول عبادت و بندگی است، فرمود معیشتش از کجا تأمین می‌شود، گفته شد از جانب برخی از برادران دینی‌اش فرمود: و الله کسی که او را اداره می‌کند از او عابدتر است.

فیض کاشانی می‌فرماید: از روایات اهل بیت افضل بودن کسب و تجارت به طور مطلق، حتی برای عابدان، عالمان و صاحبان مقام استفاده می‌شود. «2» حضرت صادق (ع) پرسید عمر بن مسلم در چه کاری است، پاسخ دادند روی به عبادت آورده و تجارت و کسب را ترك کرده! حضرت فرمود: خدا از او بگذرد آیا ندانست که دعای رهاکننده کسب و تجارت به اجابت نمی‌رسد!

با توجه به آیات و روایاتی که در سطور بالا گذشت، ارزش و فضیلت کار مشروع و فعالیت مثبت و تجارت و صناعت و زراعت روشن شد، اکنون به آیات و روایاتی که حلال و حرام کسی را مورد توجه قرار داده‌اند اشاره می‌کنم.

وَ لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَ تَدُلُّوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ: «3»

(1) - کافی ج 5 ص 78.

(2) - محجة البيضاء ج 3، ص 146.

(3) - بقره 188.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 167

و امواتان را میان خود به باطل و ناحق مخورید، و آن را به عنوان رشوه به سوی حاکمان و قاضیان سرازیر نکنید تا بخشی از اموال مردم را با تکیه بر قدرتمندان ظالم به گناه و معصیت بخورید در حالی که از زشتی کارتان آگاه هستید.

إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا: «1»

بی تردید کسانی که اموال یتیمان را به ستم می خورند، فقط در شکم های خود آتش می خورند، و به زودی در آتش فروزان درآیند.

«لهم في الدنيا حزی و لهم في الآخرة عذاب عظیم سماعون للكذب اكالون للسحت...» «2»

برای آنان که دستبرد به دین و حقوق مردم می زنند، در دنیا خواری و رسوائی و در آخرت عذابی بزرگ است آنان با آن که می دانند بسیاری از سخنان و شایعات دروغ است فوق العاده شنوای آن هستند، و به شدت خورنده مال حرام اند.

در رابطه با گناه بسیار بزرگ ربا خواری در آیات اواخر سوره بقره به خواست خدا بحث مشروحی خواهد آمد.

از رسول خدا و امامان درباره به دست آوردن حلال و اجتناب از حرام روایات بسیار مهمی در کتاب های معتبر وارد شده است که بخشی از آن روایات به این مضمون است:

اما روایات رسیده از رسول خدا (ص):

«طلب الحلال فریضة علی کل مسلم:» «3»

دنبال حلال رفتن فریضه الهی بر عهده هر مسلمانی است.

«من سعی علی عیاله من حله فهو کالمجاهد فی سبیل الله و من طلب الدنيا حلالا فی عفاف کان فی درجة الشهداء:»

«4»

(1) - نساء 10.

(2) - مائده 41 - 42.

(3) - مجمع الزوائد ج 10، ص 291.

(4) - محجة البيضاء ج 3، ص 203.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 168

کسی که برای معیشت خانواده‌اش از طریق حلال بکوشد، چون جهادگر در راه خداست.

و کسی که با حفظ عفت نفس دنیا را از راه حلال دنبال کند، در مرتبه شهادت.

«من اکل الحلال اربعین يوماً نور الله قلبه، و اجرى ینایع الحکمة من قلبه علی لسانه:» «1»

کسی که چهل روز حلال مصرف کند، خداوند دلش را نورانی می‌کند، و چشمه‌های حکمت را از دلش بر زبانش جاری می‌کند.

«ان سعداً سأل رسول الله ان يجعله مجاب الدعوة فقال له: اطب طعمتك، تستجب دعوتك:» «2»

سعد که یکی از اصحاب رسول خداست از حضرت درخواست کرد که زمینه مستجاب الدعوه شدن او را فراهم آورد، حضرت به او فرمود غذایت را پاکیزه و حلال کن، دعایت مستجاب می‌شود.

هنگامی که نزد پیامبر سخن از حریص بر دنیا به میان آمد فرمود:

«رب اشعث اغبر مشرد فی الاسفار مطعمه حرام و ملبسه حرام و غذی بالحرام یرفع یدیه فیقول: یارب یارب فانی یتجاب

لذلک؟» «3»

چه بسا پیریشان موی غبار آلود دریدر در سفرها که محل غذاخوری اش حرام و لباسش حرام و تغذیه اش حرام است و او به درگاه خدا دو دست برمی دارد و یا رب یا رب می گوید، چگونه دعای چنین کسی به اجابت برسد؟!

«من اشتری ثوباً بعشرة دراهم و فی ثمنه درهم حرام لم یقبل الله تعالی صلواته مادام علیه منه شیء:» «4»

کسی که لباسی را به ده درهم بخرد، و در ثمن آن لباس درهمی از حرام باشد، تا زمانی که چیزی از آن حرام در آن لباس است خدا نماز نمازگزار در آن لباس را نمی پذیرد.

«کل لحم نبت من حرام فالنار اولی به:» «5»

(1) - محجة البیضاء ج 3، ص 204.

(2) - الدر المنثور ج 1، ص 167.

(3) - الترغیب و الرهیب ج 2، ص 546.

(4) - محجة البیضاء ج 3، ص 204.

(5) - محجة البیضاء ج 3، ص 204.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 169

هر گوشتی که از حرام روئیده شود، آتش به آن گوشت سزاوارتر است.

«من اصاب مالا من مآثم فوصل به رحما او تصدق به او انفقہ فی سبیل الله جمع الله له ذلك جميعاً ثم قذفه فی النار:» «1»

کسی که از طریق گناه و کسب غیر مشروع به مالی برسد، و با آن مال صلہ رحم به جای آورد، یا صدقه بپردازد، یا در راه خدا انفاق نماید، خدا همه آن امور را برای وی جمع کرده سپس او را به آتش دورخ پرتاب کند.

حضرت باقر (ع) از رسول خدا روایت می کند:

«العبادة سبعون جزءاً افضلها طلب الحلال:» «2»

عبادت و بندگی در پیشگاه حق هفتاد جزء است برترین جزء آن دنبال حلال رفتن است.

و نیز حضرت صادق (ع) از پیامبر روایت کرده:

«ان اخوف ما اخاف على امتي من بعدى هذه المكاسب الحرام و الشهوة الخفية و الربا:» «3»

ترسناکترین چیزی که پس از خود بر امتم از آن می‌ترسم این کسب‌های حرام، و شهوت پنهانی و ربا است.

امام صادق (ع) می‌فرماید:

«اذا كتسب الرجل ما لا من غير حله ثم حج فلي؟؟ نودی لا لبیک و لا سعديك، و ان كان من حله نودی لبیک و

سعديك:» «4»

هنگامی که مرد ثروتی را از طریق غیر حلال به دست آورد سپس به حج رود و تلبیه بگوید، به او پاسخ دهند لا لبیک و لا سعديك، و اگر حج را با مال حلال انجام داد در پاسخ تلبیه‌اش گویند: لبیک و سعديك.

(1) - الترغيب و الرهيب 2، ص 548.

(2) - کافی ج 5، ص 78.

(3) - کافی ج 5، ص 124.

(4) - محجة البيضاء ج 3، 206.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 170

شبی از بخش اخبار علمی رسانه‌های خبری شنیدم که دانشمندان ثابت کرده‌اند معتادان به مشروبات الکلی تا هفت نسل خود را در معرض آثار منفی الکل قرار می‌دهند، با شنیدن این خبر به روایت زیر که در کتاب شریف کافی از حضرت

صادق نقل شده و نشانگر معجزه علمی امام ششم است بیش از پیش یقین پیدا کرده و بر این شگفت آور و نسبت به حرام خواران به طور جدی اعلام خطری سنگین به نظر رسید:

«كسب الحرام یبین فی الذریه:» «1»

به دست آوردن مال حرام و لقمه غیر مشروع، و خوردن آنچه که ممنوع و غیر مجاز است، آثارش را در نسل آن آشکار می کند.

غزالی از ابن عباس درباره آثار حرام روایت می کند که ابن عباس فرموده:

«لا یقبل الله صلاة امری فی جوفه حرام:» «2»

خداوند نماز کسی که در شکمش حرام باشد قبول نمی کند.

از سهل بن عبدالله شوشتری روایت شده:

«لا یبلغ العبد حقیقة الایمان حتی یکون فیہ اربع خصال:

اداء الفرائض بالسنة، واکل الحلال بالورع، واجتناب النهی فی الظاهر و الباطن و الصبر علی ذلك الی الموت:» «3»

عبد به حقیقت ایمان نمی رسد مگر به چهار خصلت آراسته شود:

فرائض را هماهنگ با سنت رسول الهی به جای آورد، و با حفظ پارسائی از مال حلال استفاده کند، و در آشکار و نهان از حرام بپرهیزد، و بر این امور تا لحظه مرگ پایداری کند.

(1) - کافی ج 5، ص 124.

(2) - محجة البیضاء ج 3، ص 207.

(3) - محجة البیضاء ج 3، ص 207.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 171

به خواست حق در آیه 173 سوره بقره که به برخی از محرمات اشاره شده در رابطه با خوردن حرامها و آثار شومش در جسم و جان و این که سبب محرومیت از سعادت دنیا و آخرت است بحث مفصلی خواهد آمد.

در زمینه اجتناب از حرام و بلکه احتیاط از شبهه، و بالاتر از آن قناعت به قدر ضرورت از حلال، باید از زندگی اولیاء الهی و عارفان آگاه، و صدیقین درس و پند گرفت.

حکایت شگفت‌انگیز علی بن معبد

علی بن معبد می‌گوید در خانه شخصی به نام بکر نشسته بودم، کاغذی با مرکب روان و سیاه نوشتم، خواستم خاک نرمی از دیوار خانه بگیرم و روی نوشته پاشم تا خشک شود، پیش خود گفتم: دیوار مال من نیست و تصرف در آن جایز نمی‌باشد، سپس گفتم خاک دیوار مگر چقدر است و چه ارزشی دارد؟ به اندازه نیاز از دیوار خاک گرفتم و روی نوشته ریختم، چون به خواب رفتم شخصی را دیدم ایستاده می‌گوید: فردا گفتار خود را گفتید خاک دیوار چقدر است و چه ارزشی دارد خواهید دانست! «1»

ابن عمر و کار با ارزش او

از ابراهیم بن هاشم به سند صحیح روایت شده که محمد بن عمیر مردی بزاز بود، بر اثر حوادث روزگار ثروتش نابود شد و دچار تهیدستی شدید گشت.

در عین تهیدستی ده هزار درهم از شخصی طلب داشت، مدیون خانه‌اش را به همان قیمت فروخت و پول خانه فروخته شده را درب خانه محمد بن ابی عمیر آورد، محمد بن ابی عمیر از خانه بیرون آمد و گفت: آنچه آورده‌ای

(1) - محجة الیضاء ج 3، ص 214.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 172

چيست؟ مديون گفـت: اين طلبـي است كه از من داري به او گفـت: اين مال از طريق ارث به تو رسیده مديون گفـت نه محمد بن ابـي عمير گفـت:

به تو بخشیده‌اند گفـت: نه اين پول خانه من است كه آن را فروخته و بابت طلب تو براي آورده‌ام تا از مديوني درآيم محمد بن ابـي عمير گفـت: ذريح محاربي از حضرت صادق (ع) برايـم روايت كرد كه انسان به خاطر قرضي كه به مردم دارد نبايد خانه مسكوني خود را از دست بدهد، پول‌ها را بردار و برو من به چنين پولي نياز ندارم سوگند به خدا در اين زمان به يك درهم نيازمندم ولي يك درهم از اين پول را كه مورد رضاي خدا و امام معصوم نيست نمي پذيرم! «1»

راه نجات از مال حرام

از علي بن ابـي حمزه روايت شده: دوستي داشتم از كاتبان بنـي اميه، به من گفـت از امام صادق برايـم اجازه ملاقات بگير، از حضرت اجازه خواستم، امام براي ديدار با او اجازه داد، هنگامي كه وارد بر حضرت شد سلام كرد و نشست و گفـت: من جزء افراد اداري بنـي اميه بودم و از طريق حكومت آنان به مال فراواني دست يافتم و از اينكه اين ثروت را از كجا به دست مي آورم چشم پوشي داشتم!

حضرت صادق (ع) فرمود: آگي بنـي اميه نبروئي نمي يافتند كه براي آن نويسندگي كند، و غنيمت بياورد، و به سود آنان بچنگد، و در گروهشان قرار گيرد حق ما را از ما غارت نمي كردند، و اهل بيت پيامبر را از حقشان محروم نمي نمودند، قطعاً اگر مردم آنان را با آنچه داشتند وا مي گذاشتند چيزي جز اندك مالي كه داشتند نصيبشان نمي شد، بي ترديد قدرت بنـي اميه ناشي از قدرت مردمی بود كه به آنان پيوستند، و در همه زمينه‌ها با آنان همكاري كردند!

(1) - من لايحضره الفقيه 262.

تفسير حكيم، ج 5، ص: 173

دوستم به حضرت صادق گفـت: براي من راه خروجي از اين بن بستي كه دچار آن هستم وجود دارد، روزنه‌اي براي نجاتم از بار سنگين كه به دوش خود قرار داده‌ام هست؟

حضرت فرمود: اگر تو را در این زمینه راهنمایی کنم می‌پذیری، و آنچه را بگویم انجام می‌دهی، می‌گفت: آری انجام می‌دهم، حضرت فرمود: از آنچه از دیوان بنی‌امیه به دست آورده‌ای جدا شو و از این گردونه حرام بیرون بیا، اگر صاحبان مال را می‌شناسی مالشان را به آنان برگردان، اگر نمی‌شناسی از جانب آنان صدقه بده، من نزد خدا برای تو بهشت را ضمانت می‌کنم.

علی بن ابی‌همزه می‌گوید: دوستم مدتی طولانی در سکوت فرو رفت سپس گفت: اماما فدایت شوم، آنچه را فرمان دادی به اجرایش گذاردم.

علی بن حمزه می‌گوید دوستم با ما به کوفه بازگشت، چیزی نزد او نماند مگر این که از آن بیرون شد، تا جائی که لباس‌های بدنش را نیز از خود دور کرد، من با کمک دوستانم لباسی برای او خریدم و مالی برای هزینه زندگی‌اش به او دادم، مدت کمی نگذشت که بیمار شد، با جمعی از دوستان به عیادتش رفتیم، در حال احتضار بود، دیده‌گشود، و به من گفت: به خدا سوگند حضرت صادق به ضمانتش وفا کرد، سپس از دنیا رفت، و من با دوستانم امور او را از غسل و کفن و دفن انجام دادیم، چون پس از این داستان خدمت حضرت صادق (ع) رسیدم به من نظر انداخت و فرمود: علی بن ابی‌همزه به خدا سوگند ضمانتم را نسبت به دوستت وفا کردم، گفتم فدایت شوم عین حقیقت است به خدا سوگند هنگام مرگش به این معنا اقرار کرد. «1»

(1) - کافی ج 5، ص 106.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 174

فضیل بن عیاض می‌گوید: از کسب‌هایی که در مسیر حکومت بنی‌عباس انجام می‌گیرد، از حضرت صادق (ع) پرسیدم، حضرت مرا از ورود به آن کسب‌ها به شدت نهی کرد و فرمود: ای فضیل به خدا سوگند زیان این حاکمان ستمگر که بر پا بودندشان در سایه کارهایی است که مردم برای آنان انجام می‌دهند، برای این امت از زیان ترک و دیلم بی‌دین و وحشی شدیدتر است، از حضرت درباره ورع پرسیدم که چه کسانی از مردم آراسته به ورع هستند؟ حضرت فرمود آنان که از محرمات خداوند بپرهیزند، و از کمک به این حکومت جائز به هر شکل ممکن اجتناب ورزند، جامعه اگر از شبهات دوری نکند در حرامی که به آن آگاهی ندارد می‌افتد، جامعه هنگامی که منکری را ببیند و در صورت قدرت در مقام جلوگیری

از آن برنیاید به یقین دوست داشته خدای عزوجل معصیت شود، و هر کس دوست داشته باشد خدا معصیت شود آشکار را به دشمنی با خدا برخاسته، و هر کس بقاء و دوام ستمگران را بخواهد، دوست داشته خدای عزوجل معصیت شود، حضرت حق خودش را بر نابودی ستمگران ستوده است آنجا که در قرآن فرموده: «1»

«فقطع دابر القوم الذين ظلموا و الحمد لله رب العالمين:» «2»

در نهایت ریشه کسانی که به آیات ما و به مردم ستم ورزیدند قطع شد، و همه ستایشها ویژه خدا مالك و مری جهانیان است.

تقوای شدید در تغذیه کودک

ابوالعالی دانشمندی است که پس از اقامت طولانی در مکه و مدینه به شهر نیشابور که در آن زمان حوزه علمی رایج و دارای کتابخانه‌ای معظم بود بازگشت.

(1)- کافی ج 5، ص 108.

(2)- انعام 45.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 175

زمان بازگشتش به نیشابور حکومت بر کشور ایران بر عهده الب ارسلان سلجوقی، و وزارت به دست خواجه نظام الملک بود.

خواجه دانشگاه نظامیه را بخاطر ابوالعالی ساخت، و خطابه و تدریس را در آن مرکز علمی به او تفویض کرد.

پدر ابوالعالی شیخ ابو محمد عبدالله از پرهیزکاران و باسوادان روزگار خویش بود و از طریق نویسندگی و نسخه برداری از کتابها تأمین معاش می نمود.

او از محصول زحمات و دسترنج خود که مالی پاک و حلال بود پولی پس انداز کرد و کنیزی خرید، کنیز زنی پاکدامن و پرهیزکار و دارای منشی نیک و اخلاقی پسندیده بود، و پس از مدتی حامله شد، شیخ ابو محمد پس از حامله شدن کنیز بیش از پیش در حلال بودن معیشت خانواده اش به مراقبت برخاست.

زمانی که کنیزش وضع حمل کرد، به شدت سفارش کرد، و اهتمام نمود که طفل از شیر زنهای دیگر تغذیه نشود، و در نهایت زحماتش برای پاک بار آمدن طفل ضایع نگردد.

شیخ یک روز وارد اطاق شد، مادر طفل در بستر بیماری قرار داشت، غافل از این که طفل به اندازه لازم از شیر مادر نخورده بود، و زنی از همسایگان که در آنجا حضور داشت برای ساکت کردن بچه مقداری شیر به او داده بود، شیخ پس از آگاه شدن به این داستان بسیار اندوهگین شد، بچه را برداشت و سرازیر کرد، و با دستش شکم طفل را فشار می داد و با انگشتش دهان بچه را باز می کرد تا هر چه شیر خورده بود از دهانش بیرون ریخت و در آن حال می گفت مردن فرزندم برای من آسان تر است از این که زنده بماند و طبیعت او آلوده به فساد و سرشته با شیر مجهولی گردد!

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 176

این طفل همان ابوالمعالی امام الحرمین است که بر اثر دقت پدرش در تغذیه از او مال حلال و تربیتش مطابق با اصول اسلام در آینده شخصیتی برجسته و از دانشمندان نامی شد. «1»

پرهیز از لقمه حرام

روزی هارون به وسیله غلام مخصوصش از غذای ویژه خود برای بهلول فرستاد، غلام غذا را نزد بهلول گذاشت، بهلول گفت: من از این غذا نمی خورم آن را نزد سگهای پشت حمام ببر، غلام به شدت عصبانی شد و فریاد زد: احمق این غذا غذای مخصوص هارون است، من اگر آن را نزد هر یک از امنای دولت و وزرای حکومت میبردم به من جایزه و صله می داد، تو آن را رد کرده گستاخی هم می کنی! بهلول گفت: آهسته سخن بگو که اگر سگها هم بفهمند این غذای خلیفه است از آن نخواهند خورد! «2»

حساب قیامت بسیار دقیق است.

هارون الرشید در دیداری با بهلول به این صورت آغاز سخن کرد: مدتی است آرزوی دیدارت را می کشیدم، بهلول گفت: من به دیدار تو هیچ میل و علاقه ای ندارم، هارون درخواست پند و موعظه کرد، بهلول گفت: نسبت به چه کاری و

برنامه‌ای تو را نصیحت کنم؟ سپس به جانب کاخ سر به فلک کشیده بغداد و عمارت‌های بلند و گورستان اشاره کرد و گفت: ای هارون این قصرهای بلند از کسانی بوده است که هم اکنون در زیر خاک‌های تیره این قبرستان خوابیده‌اند!

(1) - روضات الجنات ج 1 ص.

(2) - مجمع النورین 77.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 177

ای هارون چه حالی برای تو خواهد بود روزی که برای محاسبه اعمال در پیشگاه عدل الهی بایستی و حضرت حق به تمام حرکات دوران عمرت رسیدگی نماید!!

مالك روز قیامت با نهایت دقت از تو بازپرسی کند، و به حساب اعمالت برسد، راستی چه وضعی خواهی داشت آن روزی که خدای تو چنان به دقت به پرونده‌ات بنگرد، و در رسیدگی به پرونده‌ات به صورتی عدالت را بکار گیرد که حتی از هسته خرما و از پرده نازکی که آن هسته را فرا گرفته، و از آن نخ باریکی که در شکم هسته است، و از آن خط سیاهی که در کمر هسته نقش بسته باز خواست نماید و تو در مدت حسابرسی در میان اهل محشر روسیاه و دست خالی و گرسنه و تشنه و برهنه باشی، در چنان روزی بیچاره و زبون خواهی شد و همه از روی مسخره به تو خواهند خندید، هارون از سخنان بهلول متأثر شده اشک از دیدگانش به پهنای صورتش جاری شد.

تهیدست و بینوا

پیامبر بزرگوار اسلام به اصحاب خود فرمودند: تهیدست و بینوا کیست؟ پاسخ دادند کسی که درهم و دینار نداشته باشد، و فقر مالی بر دوشش سنگینی کند، حضرت فرمود: چنین کسی تهیدست و بینوا نیست، تهیدست و بینوا کسی است که وارد عرصه قیامت شود و از مردم حقوقی بر عهده داشته باشد، به این صورت که کسی را زده باشد، و به دیگری ناسزا گفته و فحش داده، و حق شخص سومی را ضایع کرده یا غضب نموده، اگر حسناتی داشته باشد در برابر حقوق مردم از او گرفته و به صاحبان حقوق دهند، و چنانچه حسناتی نداشته باشد از گناهان صاحبان حقوق برداشته و بر دوش او می‌نهد و نظر حق از این آیه شریفه، همین است. «1»

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 178

وَ لِيَحْمِلَنَّ أَثْقَالَهُمْ وَ أَنْتَقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ: «1»

و مسلماً بارهای سنگین گناهان خود را همراه با بارهای سنگین گناهان دیگران حمل خواهند کرد.

با توجه به این که زمان تحریر این تفسیر بسیاری از مردم نسبت به حلال و حرام الهی توجهی ندارند، و حرام خواری، در میان مردم رواج دارد، و غضب و ربا و رشوه و دزدی و بردن مال یکدیگر از راه نامشروع فرهنگ شده، و جامعه کمتر به مسائل الهی و مواعظ اهل بیت گوش می دهند لازم دانستم در زمینه مال حرام چند روایت بسیار مهم دیگر علاوه بر روایاتی که در سطور گذشته نوشته شد ثبت این دفتر شود، باشد که خواننده‌ای بخواند، یا از طریق مبلغان مطالعه کننده این دفتر به گوش مردم برسد و اثر مطلوبش را در زندگی بگذارد.

از رسول خدا روایت بسیار مهمی در باب لقمه حلال و حرام به این مضمون در کتاب‌های معتبر نقل شده است.

«من أكل الحلال قام على رأسه ملك يستغفر له حتى يفرغ من أكله، و قال اذا وقعت اللقمة من حرام في جوف العبد لعنه كل ملك في السماوات و الارض، و ما دامت اللقمة في جوفه لا ينظر الله اليه و من أكل اللقمة من الحرام فقد باء بغصب من الله فان تاب تاب الله عليه و ان مات فالنار أولى به:» «2»

کسی که از حلال ارتزاق کند، فرشته‌ای بالای سرش برای او استغفار می کند تا از خوردنش فارغ شود، و چون لقمه‌ای از حرام در شکم انسان قرار گیرد، تمام فرشتگان آسمانها و زمین او را لعنت کنند، و تا آن لقمه در شکم اوست خدا به او نظر رحمت نیندازد، و کسی که لقمه حرام بخورد دچار خشم خدا می شود، پس اگر با حرام قطع رابطه کند و گذشته را جبران نماید و در حقیقت توبه کند، خدا توبه‌اش را می پذیرد و اگر بی توبه بمیرد آتش به او سزاوارتر است.

از حضرت صادق (ع) در روایت بسیار با ارزشی نقل شده است:

(1) - عنكبوت 13.

(2) - بحار ج 63، ص 314، ج 6، روضة الواعظین، ص ... مكارم الاخلاق، ص.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 179

«فمن نال من رجل شيئاً من عرض او مال وجب عليه الاستحلال من ذلك و الانفصال من كل ما كان منه اليه، و ان كان قد مات فليتنصل من المال الى ورثته و ليتب الى الله مما اتى اليه حتى يطلع عليه عزوجل بالندم و التوبة و الانفصال:» «1»

کسی که به شخصی در مسئله مال و آبرو ستم کند و در این دو جهت ضربه و زیان به او بزند، واجب است از او حالیت بخواهد، و ذمه خود را از آن پاك و بری کند، هرگاه صاحب حق از دنیا رفته باشد باید با رد اموال به ورثه اش ذمه خود را آزاد نماید، و از آنچه مرتکب شده با پشیمانی و توبه واقعی و بریدن از اینگونه ستم پرونده اش را پاك نموده، خود را به حضرت حق بقبولاند.

«عن شيخ من النخع قال: قلت: لابي جعفر اني لم ازل والياً منذ زمن الحجاج الى يومي هذا فهل لي من توبة قال فسكت ثم اعدت عليه فقال: لا حتى تودی الى كل ذی حق حقه:» «2»

پیرمردی از قبيله نخع می گوید: به حضرت باقر گفتم: من از روزگار حجاج تا به امروز پیوسته حاکم و فرماندار بودم، آیا راهی به توبه دارم، حضرت سکوت کرد، برای بار دوم مطلبم را تکرار کردم حضرت پاسخ داد نه توبه ات پذیرفته نمی شود مگر حق هر صاحب حقی را به او بازگردانی.

محمد بن عذافر از پدرش که برای کارمندان رتبه اول بنی عباس کار می کرد و مزد قابل توجهی می گرفت روایت می کند که روزی حضرت صادق (ع) به من گفت:

«يا عذافر نبئت انك تعامل ابا ايوب و الربيع فما حالك اذا نودی بك في اعوان الظلمة قال: فوجم ابی فقال: ابو عبد الله لما رأى ما اصابه: اى عذافر انما خوفتك بما خوفنى الله عزوجل به قال محمد فقدم ابى فلم يزل مغموماً مكروباً حتى مات:» «3»

(1) - مستدرک الوسائل قدیم ص 343.

(2) - وسائل قدیم ص 524.

(3) - کافی ج 5 ص 106.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 180

ای عذافر به من خبر رسیده که برای ابا ایوب و ربیع کار می کنی، چه حالی خواهی داشت روزی که تو را به عنوان کمک دهنده به ستمکاران به دادگاه بخواهند، محمد می گوید پدرم بسیار اندوهگین شد، امام صادق وقتی در چهره‌ی او حزن شدید دید فرمود: ای عذافر من ترا به چیزی ترسانیدم که خدا مرا به آن ترسانیده، محمد می گوید پدرم آمد و همواره محزون و غصه‌دار بود تا از دنیا رفت.

حدید نامی می گوید: از حضرت صادق (ع) شنیدم می فرمود:

«اتقوا الله و صونوا دینکم بالورع و قووه بالتقیة و الاستغناء بالله عزوجل، انه من خضع لصاحب سلطان و لمن یخالفه علی دینه طلبا لما فی یدیه من دنیا، اخله الله عزوجل و مقته علیه و وکله الیه فاذا هو غلب علی شیء من دیناه فصار الیه منه شیء نزع الله جل اسمه منه البرکة و لم یأجره علی شیء ینفقه منه فی حج و لا عتق و لا بر:» «1»

از خدا پروا کنید، و تقوای الهی را در همه امورتان بکار گیرید، و دینتان را با پارسائی و پاکدامنی حفظ نمائید، و آن را با پنهان داشتن امورتان از دشمن تقویت کنید، به راستی کسی که به خاطر به دست آوردن ثروتی که نزد صاحبان زور و مخالفان فرهنگ اهل بیت است به آنان تواضع کند، و سر فروتنی به نزدشان به زیر اندازد، خدا او را از بزرگی و آبرومندی ساقط کند، و بر او خشم گیرد، و وی را به آن ستمکار و مخالف واگذارد، پس هنگامی که بر ثروت آنان ظفر یابد و چیزی از آن در اختیارش قرار گیرد خدای عزوجل برکت را از آن ریشه کن می کند، و بر هزینه‌ای که از آن مال برای حج یا آزاد کردن برده یا کار نیک می پردازد، پاداشی مقرر نمی کند!

از ابن ابی یعفور که از چهره‌های برجسته شیعه و مؤمن کم نظیری است روایت شده که: من نزد حضرت صادق (ع) بودم، مردی از شیعیان وارد بر حضرت شد و عرض کرد خداوند امورت را در برابر این حاکمان ستمکار بهتر نماید، چه

بسا که به شیعه‌ای از گروه ما مزیقه و سختی می‌رسد، پس او را به بنائی دعوت می‌کنند تا بنائی برای آنان بسازد، یا نهری حفر کند، یا وسیله تیز کننده‌ای را اصلاح نماید، نظر شما در این زمینه چیست؟

(1) - کافی ج 5 ص 105.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 181

حضرت صادق فرمود: ابداً دوست ندارم برای آنان گرهی به نخ یا طناب یا لباسی بزنم، یا نخی را برای دوختن همیان و کیسه برای آنان بیافم، گرچه برای من از طرف آنان میان دو جانب ثروت سنگینی باشد نه و دوست ندارم قلمی به نفع آنان در مرگب بزنم، بی‌تردید یاری دهندگان ستمکاران در قیامت در سرا پرده‌ای از آتش هستند تا خدا از حکم نمودن میان عباد فارغ گردد. «1» پیامبر از حرام خواران پس از خودش به ابن مسعود چنین خبر داد:

«یا بن مسعود و الذی بعثنی بالحق لیأتی علی الناس زمان یتحلون الخمر، یسمونه النبید علیهم لغتة الله و الملائكة و الناس اجمعین، انا منهم بری و هم منی براء.

یا بن مسعود الزانی بامه اهون عند الله ممن یدخل فی ماله من الریا مثقال حبة من خردل، و من شرب المسکر قليلاً او كثيراً فهو اشد عند الله من اكل الریا لانه مفتاح کل شر.

یا بن مسعود اولئك یظلمون الابرار، و یصدقون الفجار و الفسقة، الحق عندهم باطل و الباطل عندهم حق، هذا كله للدنيا و هم یعلمون انهم علی غیر الحق.....» «2»

پسر مسعود به خداوندی که مرا به حق مبعوث به رسالت کرد، زمانی بر مردم بیاید که ماده مست کننده را بخورند در حالی که نام نبید بر آن می‌گذارند، لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر آنان باد، من از آنان بیزارم، و آنان هم از من بیزارند.

پسر مسعود زنا کننده با مادرش نزد خدا گناهش از کسی که در مالش به وزن خردل ریا وارد می‌شود سبک‌تر است، و کسی که مایع مست کننده بنوشد چه کم، چه زیاد، گناهش نزد خدا از خورنده ریا سنگین‌تر است، زیرا مایع مست کننده کلید هر ضرر و زیانی است.

پسر مسعود، اینان به نیکان ستم روا می‌دارند، و بدکاران و فاسقان را تصدیق می‌کنند، حق نزد آنان باطل، و باطل نزد آنان حق است، همه این امور را بخاطر

(1) - کافی ج 4 ص 107 ح 7.

(2) - بحار ج 77 ص 104.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 182

تحصیل دنیا و کسب پول و ثروت انجام می‌دهند، در حالی که می‌دانند کارشان ناحق است.

فرهنگ شیطان

در آیه 34 سوره بقره درباره شیطان بحث بسیار مفصلی گذشت، در اینجا نیازی به بحث مشروح نمی‌بینم ولی باید بدانیم که حضرت حق به نفع ما انسان‌ها به طور مکرر در آیات قرآن و به زبان انبیاء دشمن بودن شیطان و فرهنگ خسارت بارش را گوشزد نموده و همه را از این جرثومه پلید، و موجود سرکش و این که او دعوتی جز به حرکت در مسیر گام‌های سه‌گانه‌اش ندارد بر حذر داشته است.

«در گام اول با انگیزش اعمال پست و افسون‌های گوناگون بدی و گناه را ناچیز می‌نمایاند و آرایش می‌دهد، و یا به غرور در انجام بعضی مسائل دینی و مقدس از توجه به گناهان بزرگ اجتماعی و خیانت‌ها منصرف می‌دارد، همین که راه‌های بینش و اندیشه مستقیم را بست به گام دوم می‌کشاند، در گام دوم ارتکاب فحشاء که گناهان رسوا و تجاوز به حقوق و حدود خلق است آسان می‌گردد، در گام سوم وادار به جعل احکام و قوانین و نسبت آنها به خداوند می‌نماید، تا هر بدی و زشتی و خیانتی را در لباس دین بیاراید، این منتهای خطوه‌ها و خطه‌های شیطان و آخرین مرحله واژگونی و سقوط است وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ «1»

مگر نه این است که احبار یهود و کشیش‌های نصرانی در همه امور قوانینی را از پیش خود، و به سود شکم و شهوت خود وضع کردند، و با نسبت دادنش به خدا وضع آن قوانین را در امت یهود و مسیح استحکام بخشیدند، و آنها را به

(1) - پرتوی از قرآن ج 2 ص 41.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 183

عنوان مقررات حق به مردم باورند، و مگر نه این است که در هر دوره‌ای مکتب سازان خائن قوانینی را از نزد خود ساخته و به آن رنگ مذهبی دادند و پای آن قوانین را به عنوان قوانین دینی ثابت و محکم کردند، و بسیاری از مردم را به عمل به آن قوانین باطل و ساختگی وادار ساختند، و از این راه چه خیانت‌ها و جنایت‌ها که بر دین حق و بر مردم روا داشتند.

آری شیطان که در اصطلاح قرآن انسان طاغی و مفسد، و عاصی و ملحد و مصّر بر گمراه کردن مردم است، و نیز موجود پنهانی است که پیوسته زمینه‌ساز وسوسه و خناس‌گری در درون آدمی است، جز دعوت به زشتی‌های عادی و معمولی و گناهان صغیره، و دعوت به گناهان کبیره، و مکتب‌سازی با رنگ و لعاب دینی کاری ندارد، و با این برنامه‌هایش نشان می‌دهد که نسبت به انسان دشمنی آشکار است.

رسول خدا در روایتی بسیار مهم بخشی از محصولات شوم فرهنگ او را که در حالات و اعمال بشر رخ نشان می‌دهد بیان می‌کند، و به آثار زیانبار پیروی از فرهنگ او اشاره می‌نماید:

«اذا كثر الزنا بعدى كثر موت الفجأة، و اذا طفف المكيال اخذهم الله بالسنين و النقص، و اذا منعوا الزكات منعت الارض برکاتها من الزرع و الثمار و المعادن، و اذا جاروا فى الحکم تعاونوا على الظلم و العدوان، و اذا نقضوا العهود سلط الله عليهم عدوهم، و اذا قطعوا الارحام جعلت الاموال فى ایدی الاشرار، و اذا لم يامروا بالمعروف و لم ينهوا عن المنکر و لم يتبعوا الاخيار من اهل بيتى سلط الله عليهم اشرارهم فيدعوا عند ذلك خيارهم فلا يستجاب لهم.» «1»

(1) - بحار ج 77 ص 157 ح 129.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 184

زمانی که پس از من زنا فراوان و زیاد شود، مرگ ناگهانی و سخته زیاد گردد، و هنگامی که کم‌فروشی به میان اهل کسب راه یابد، خدا مردم را به خشکسالی و کمبود دچار سازد، و چون از پرداخت زکات امتناع شود، زمین برکاتش را از زراعت و محصولات و معادن منع نماید، و چون در قضاوت و حکم ستم ورزند، نسبت به یکدیگر بر ستم و دشمنی کمک دهند، و چون پیمان‌شکن شوند خدا دشمنانشان را بر آنان چیره سازد، و هنگامی که از صلح دست بردارند، اموال و ثروت‌ها در دست اشرار قرار گیرد، و زمانی که امر به معروف و نهی از منکر را ترک کنند و خوبان از اهل بیتم را پیروی نمایند، اشرارشان بر آنان تسلط یابند پس در چنین وضعی خوبانشان دعا کنند ولی به اجابت نرسد.

حضرت صادق (ع) به روایت شیخ طوسی که در علم و عمل شخصیتی کم نظیر است امامان هدایت را ریشه همه خیرها، و شیاطین را با تعبیر دشمنان امامان ریشه هر بدی و آلودگی باطنی و ظاهری معرفی می‌کنند:

«نحن اصل كل خير و من فروعنا كل بر و من البر التوحيد و الصلاة و الصيام و كظم الغيظ و العفو عن المسيء و رحمة الفقير و تعاهد الجار و الاقرار بالفضل لاهله و عدونا اصل كل شر و من فروعهم كل قبيح و فاحشة فمنهم الكذب و النميمة، و البخل، و القطيعة، و اكل الربا و اكل مال اليتيم بغير حقه و تعدى الحدود التي امر الله عزوجل و ركوب الفواحش ما ظهر منها و ما بطن من الزنا و السرقة و كل من وافق ذلك من القبيح و كذب من قال انه معنا و هو متعلق بفرع غيرنا:» **«1»**

ما ریشه تمام خیرها هستیم، نماز، روزه، فرو خوردن خشم، گذشت از بدکار، مهرورزی به تهیدست، تفقد از همسایه، و اقرار به فضل و برتری نسبت به اهل فضل است.

و دشمنان ما که شیاطین داخل این امت‌اند ریشه هر شر و بدی و از فروع آنان هر زشتی و گناه بزرگی است، از جمله زشتی‌ها و گناهان عبارت است از دروغ، سخن‌چینی، بخل، قطع رحم، رباخوری، خوردن مال یتیم به ناحق و تجاوز از مقررات و حدودی که خدا به آن فرمان داده، و ارتکاب هر گناه کبیره آشکار و پنهان که بخشی از آن زنا و دزدی و هر قبیحی از این مورد است، و دروغ می‌گوید کسی که فکر می‌کند شیعه ماست ولی آمیخته به شاخ و برگ غیر ماست.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 185

امیرمؤمنان (ع) در بخشی از يك خطبه نهج البلاغه به اوضاع قمر در عقرب پیروان فرهنگ شیطان اشاره کرده می فرماید:

«اقْبَلُوا عَلَى حَيْفَةٍ قَدِ افْتَضَحُوا بِاَكْلِهَا، وَ اضْطَلَحُوا عَلَى حُبِّهَا، وَ مَنْ عَشِقَ شَيْئًا اَعْشَى بَصَرَهُ، وَ اَمْرَضَ قَلْبَهُ، فَهُوَ يَنْظُرُ بِعَيْنٍ غَيْرِ صَحِيحَةٍ، وَ يَسْمَعُ بِاُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ، قَدْ خَرَقَتِ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ، وَ اِءْمَاتَتِ الدُّنْيَا قَلْبَهُ، وَ وَلَّهَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ.

فَهُوَ عَبْدٌ لَهَا وَ لِمَنْ فِي يَدَيْهِ شَيْءٌ مِنْهَا، حَيْثُمَا زَالَتْ زَالَ اِلَيْهَا، وَ حَيْثُمَا اِءْتَبَلَتْ اِءْتَبَلَتْ عَلَيْهِ، لَا يَنْزِحُ مِنَ اللّهِ بِرَاجِحٍ، وَ لَا يَتَعَطَّ مِنْهُ بِوَاعِظٍ:» «1»

به مرداری چون حرام و ثروت باطل روی آوردند، و با خوردنش به عرصه افتضاح و رسوائی نشستند، بر دلبستگی به آن مردار اجتماع و اتفاق کردند، آری کسی که با همه وجود عاشق معشوق باطل و جیفه دنیا شود دیده اش مختل و دلش بیمار می گردد، در نتیجه با چشمی غیر صحیح می بیند، چشمی که هیچ چیز را همه چیز، همه چیز را هیچ چیز، محدود را نامحدود و زشت را زیبا و صحیح را باطل و باطل را صحیح می نگرد!

باگوشی غیر شنوا می شنود، شهوات عقلش را تباہ می کند، و دنیا قلبش را از کار می اندازد، وجودش نسبت به آن جیفه و مردار دچار سرگردانی و سردرگمی می شود، در نتیجه بنده او میشود، و بنده کسی که چیزی از آن جیفه در دست اوست، آن جیفه به هر جانب بگردد او همه به همان جانب می گردد، و به هر طرف روی آورد او هم به آن طرف روی کند، چنین عاشق بدبختی با هیچ عامل بازدارنده ای از معاصی و گناهان باز نمی ایستد و برای روی آوردن به حقایق از هیچ واعظی پند و نصیحت نمی پذیرد!

اینان بر خلاف اولیاء الهی، و پاکان روزگار، و بینایان راه، و سالکان مسلک معنا که می کوشند از همه چیز برنامه هائی بسازند که دستشان را بگیرد، و به راه نجات و سعادت رهنموشان گردد، و درهای خوشبختی را به رویشان باز کند، در فضای تیره بختی و ظلمت می کوشند عواملی فراهم آورند که پای بندشان شود، و بدون این که بفهمند به اسارتشان گیرد، و باری از گناهان و زشتی ها را بر

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 186

دوششان نهد و دنیا و آخرتشان را تباه سازد، و این همه چیز جز پذیرفتن دعوت شیطان و افتادن در پی او از گام‌های خطرناک او نیست.

اینان به قول قرآن مجید:

يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

نه این که از علم و دانش بی بهره باشند بلکه در هر روزگاری به تناسب وضع زمان از رشته‌های مختلف علمی بهره‌مند بوده و مدارس و مراکز و کتاب خانه‌های عریض و طویل در اختیار داشتند و دارند، ولی همه زحماتشان برای به دست آوردن انواع دانش در راه گسترده کردن سفره شهوات و لذات جسمی است، و به این خاطر از ارزش‌های الهی و انسانی تهی هستند، و جز به فرهنگ گناه نمی‌اندیشند، و اگر قدرتشان اقتضا کند به هر ظلم و ستمی به دیگران تن می‌دهند، و منابع مادی و معیشتی مظلومان و مستضعفان را در کمال بی‌رحمی غارت می‌کنند!

پیامبر اسلام درباره‌ی این پیروان بی‌چون و چرای شیطان به ابن مسعود فرمود:

«یا بن مسعود محاربه‌م نساءهم، و شرفهم الدارهم و الدنانیر و همتهم بطونهم اولئك شر الاشرار، الفتنة معهم و اليهم يعود:» «1»

محراب عبادتشان زنانشان، و سربلندی‌شان ثروت و پولشان، و همتشان شکمشان می‌باشد، اینان بدترین بدان هستند، فتنه با آنهاست و بازگشت فتنه به ایشان است.

و نیز درباره‌ی این پیروان تیره‌بخت فرهنگ شیطان و اجابت کننده دعوت این دشمن آشکار فرمود:

«سیأتی من بعدی اقوام یاکلون طیب الطعام و الواثما، و یرکبون الدواب، و تیزینون بزینة المرءة لزوجها، و یتبرجون تبرج النساء و زینهن مثل زی الملوك

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 187

الجبايرة و هم منافقوا هذه الامة في آخر الزمان، شاربون بالقهوات، لاعبون بالكعاب، راكبون الشهوات، تاركون الجماعات، راقدون عن القمات، مفرطون في العداوات...» «1»

پس از من گروه‌هایی می‌آیند که غذاهای بهداشتی و رنگارنگ می‌خورند، و بر مرکب‌های گوناگون سوار می‌شوند، و خود را به آرایشی که زن برای شوهرش آرایش می‌کند می‌آریند، و چون زنان در برابر دیگران خودآرائی می‌نمایند، زندگی و منش آنان مانند زندگی پادشاهان ستمگر است، اینان در آخر الزمان منافقان این امت‌اند، شرابی که از دانه قهوه گرفته می‌شود می‌خورند، با تخته نرد قمار می‌کنند، بر مرکب هر شهوت حرامی سوار می‌شوند، از اجتماعات کناره می‌گیرند و با مردم نیستند، بدون انجام عبادت سر به بالین گذراده به بستر خواب می‌روند، در تجاوز به حقوق مردم افراط می‌کنند.

بدون تردید غفلت از خدا، و بی‌توجهی به حقایق، و تعطیل عقل، و نشست و برخاست با فاسدان و مفسدان، و تسلیم شدن در برابر هوای نفس، همه و همه زمینه‌هایی است که انسان را به دام شیطان می‌اندازد، و به اسارت او درآورده تابع فرهنگ وی می‌کند، و راه سعادت دنیا و آخرت را به روی انسان می‌بندد، و سبب هلاکت و تیره‌بختی و شقاوت در دنیا و آخرت می‌شود.

انسان‌های عاقل و متفکر، و آنان که حکیمانه زندگی می‌کنند، هیچ‌وقت به دام شیطان نمی‌افتند یا کمتر گرفتار این سگ‌ها می‌شوند، و اگر گرفتار شوند به سرعت خود را نجات داده و به جبران آنچه بر آنان گذشته برمی‌خیزند، و زخمی که از او خورده‌اند معالجه می‌نمایند.

به گوشه‌ای از زندگی زنی که دارای تعقل و تفکر و آراسته به حکمت دینی بود از قول حضرت رضا (ع) اشاره می‌کنم باشد که مفید افتد.

راه زندگی صحیح

(1) - بحار ج 77 ص 98.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 188

حضرت رضا (ع) به شیعه سفارش اکید می‌فرماید:

«اتقوا الله و علیکم بالتواضع و الشکر و الحمد!»

در همه امورتان تقوای الهی و اجتناب از محرمات را مراعات کنید، و به شما را به فروتنی و شکر نعمت و سپاس‌گزاری سفارش می‌کنم.

حضرت پس از بیان این حقایق فرمودند:

مردی در بنی اسرائیل بود، که شبی کسی به خوابش آمد و گفت نیمی از عمرت در وسعت و راحت و بسط و گشایش رزقی، و نیم دیگر در مشقت و تنگدستی و تهیدستی از این دو نیمه کدام را انتخاب می‌کنی؟ گفت من در زندگی خود شریکی دارم، باشد تا از او مشورت کرده و صلاح و مصلحت خود را جویا شوم.

چون بیدار شد خوابش را برای همسرش گفت، همسرش پاسخ داد بگو نیمه اول عمرم را می‌خواهم در وسعت و گشایش باشم، به او در عالم خواب گفته شد مشکلی نیست دنیا به او روی آورد، و از هر طرف نعمت و ثروت به سویش سرازیر شد، همسرش مرتب او را تشویق به انفاق و صدقه و کمک به دیگران می‌کرد، از او جداً می‌خواست به همسایه نیازمند به اقوام تهیدست به مردم مشکل‌دار یاری بده و پیوسته خدا را به آن نعمت‌ها و بر توفیقی که در خدمت به خلق داشتند شکر می‌کردند و سپاس می‌گزاردند.

شبی از شب‌ها آن مرد به خواب وی آمد و گفت:

نیمی از زمان گذشت اکنون رأی تو چیست؟ باز گفت شریک دارم باشد از او مصلحت خواهی کنم چون صبح شد به همسرش جریان خواب را گفت، همسر آراسته به عقل و حکمتش به او گفت: خداوند به ما نعمتش را ارزانی داشت، و

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 189

ما به اندازه استطاعت شکرش را به جای آوردیم، خداوند نسبت به وفای به عهدش که فرموده: اگر شکر نعمت‌ها را به جای آورید حتماً نعمتم را بر شما افزون می‌کنم سزاوارتر است، آن مرد در شب دیگر به خواب صاحب نعمت آمد و گفت: در همه عمرت در وسعت و گشایشی، و دیو تهیدستی و فقر به سراغت نخواهی آمد. «1»

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَ لَا يَهْتَدُونَ

وَ مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَ نِدَاءً صُمُّ بِكُمْ عُمِّي فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ

و هنگامی که به مشرکان و کافران گویند: از آنچه خدا نازل کرده پیروی کنید می گویند: نه بلکه از آئینی که پدرانمان را بر آن یافتیم پیروی می کنیم، آیا هر چند پدرانشان چیزی نمی فهمیدند و راه حق را به سبب کوردلی نمی یافتند [آیا از این پدران غیر عاقل و گمراه کورکورانه تقلید و پیروی می کنند]

داستان دعوتکننده کافران به ایمان و عمل صالح مانند کسی است که به حیوانی برای رهاندیش از خطر بانگ می زند، ولی آن حیوان جز آوا و صدا آن هم آوا و صدائی که مفهومی را درک نمی کند نمی شنود کافران و مشرکان کر و لال و کورند به همین سبب درباره حقایق اندیشه نمی کنند.

شرح و توضیح

دو آیه شریفه به دو مسئله که در صد بالائی از مردم در همه زمانها دچارش بودند و خواهند بود اشاره دارد: 1- تقلید جاهلانه، 2- مسدود شدن راه هدایت بر اثر کثرت گناه و مخالفت با حقایق.

(1) - مشکاة الانوار 30.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 190

تقلید جاهلانه

از آنجا که قرآن مجید بر پایه مطابقت و هماهنگی با عقل سلیم و فطرت بیدار، و هم سوئی به حقایق هستی و واقعیات ملکوتی، و تأمین کننده سعادت دنیا و آخرت مردم نازل شده و سراسر آیاتش جز علم و حکمت و رحمت و شفاء و هدایت به سوی صراط مستقیم است همگان را دعوت می کند که در همه امور زندگی قرآن را سرمشق قرار داده و از آن پیروی کنند، که تقلید از قرآن مجید، و پیروی از عاقلانی چون انبیا و به ویژه رسول بزرگوار اسلام و اطاعت از چهره‌هائی

چون امیرمؤمنان و امامان معصوم و گام نهادن به جای گام صاحبان عقل و خرد و اندیشمندان دلسوز و ناصحان و مشعل‌داران هدایت امری بسیار پسندیده و دست مایه خیر دنیا و آخرت و سبب رشد و تکامل انسان است و قرآن مجید با توجه به پایان آیه مورد بحث: **لَا يَعْزِلُونَ شَيْئاً وَ لَا يَهْتَدُونَ** تقلید از خردمندان هدایتگر به سوی واقعیات را نیکو و مستحسن می‌شمارد.

ولی تقلید جاهلانه و پیروی کورکورانه را چه از نیاکان گذشته نیاکانی که در فضای شرک و کفر و جهل و بی‌خبری می‌زیستند و چه اربابان دچار هواپرستی، و فتنه‌گران گمراه‌کننده که معاصر انسان باشند عملی بسیار ناپسند و کاری زشت و سبب تخریب دنیا و آخرت می‌داند، و تقلیدهای متکی بر تعصب‌های قومی و جاهلی را از خطوات شیطان می‌شمارد.

اگر در هر روزگاری هر قوم مقلدی که تقلیدش بر پایه جهل و تعصب بوده است، عقل خود را به کار می‌گرفت، و از خردمندان و دلسوز و هدایت‌گران با بصیرت پیروی می‌کرد از بند شرک کفر و عادات و رسوم غلط، و انحرافات فکری و اخلاقی رهایی می‌یافت، و همای سعادت و نیک بختی را در آغوش می‌گرفت.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 191

کافران و مشرکان و یهود و نصاری و تابعان بسیاری از فرهنگ‌های غلط و برخی از به ظاهر مسلمانان دچار تقلید کورکورانه از گذشتگان بی‌خرد و نیاکان بی‌هدایت هستند و از این طریق به فساد و افساد دچار شده و نظام زندگی عاقلانه و حکیمانه را از هم پاشیده‌اند، چه خطر عظیمی است که انسان را تحرك عقل و آزاد اندیشی را برخود ببندد و عقب‌گرا و واپس‌گرا شود، و خود را از درك توحید، و آئین خدا، و پیروی از آیات حق، و قرار گرفتن در مسیر هدایت محروم نماید! و در عرصه تعصب‌های جاهلی و تقلید کورکورانه به محصولات جهل و بی‌دینی نیاکانش افتخار کند و پرچم شیطانی کفر و شرک و بت‌پرستی و آتش‌پرستی را در اهتزاز نگاه دارد!!

مسدود شدن راه هدایت

این مقلدان متعصب و منحرفان در گل مانده، و بی‌خبران درمانده بر اثر کثرت گناه، و اقامت طولانی در لجن‌زار عادات و رسوم زشت چشمشان از دیدن حقایق بسته شده و گوششان از شنیدن واقعیات به کری نشسته، و زبانشان از پرسش از حقایق و مشورت با عاقلان بسته شده و در نهایت راه هدایت را به دست خود به روی خود مسدود کرده‌اند.

داستان اینان در برخورد با قرآن و پیامبران و امامان که آنان را به هدایت و صراط مستقیم و تأمین خیر دنیا و آخرت و رهائی از گرگ هوای نفس، و اژدهای تقلید جاهلانه دعوت می کنند، داستان چوپان دلسوزی است که به گوسپندان می‌زد، و با آنان سخن می‌گوید تا به علف زارشان سوق دهد و از خطر درندگان و گرگان برهاند ولی گوسپندان جز صدائی که مفهوم آن را درک نمی‌کنند نمی‌شنوند، صدای دعوت قرآن و پیامبران و امامان و عالمان ربانی که جز سعادت اینان را نمی‌خواهند، صدائی که از مفاهیم معنوی و معانی ملکوتی هم چون دریا موج می‌زند، آوائی که نتیجه‌اش بسته شدن همه درهای شقاوت و باز شدن همه درهای سعادت به روی انسان است برای آنان هم چون نعیق چوپان برای چهار پایان است **صُمُّ بَكْمِ عُمِّي فَهَمْ لَا يَعْقِلُونَ** کر و لال و کورند و حاضر به تعقل و تفکر در مفاهیم دعوت حق نیستند و بر کفر و شرکشان، و

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 192

تقلید جاهلانه و متعصبانه خویش پافشاری اصرار دارند، و به چاهی از ضلالت و گمراهی در افتاده‌اند که نمی‌خواهند شعاع هدایت بر آنان بتابد و درب سعادت به روی آنان باز شود، و در آغوش نور قرار گرفته هم چون شجره طیبه، رشد و تکامل یابند، چندین چراغ چون عقل و فطرت و وجدان و نبوت و امامت و قرآن دارند ولی بیراهه می‌روند، بگذار تا بیفتند و ببینند سزای خویش!

تفسیر آیه 172 - 173

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ اشْكُرُوا لِلَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ

إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أَهَلَ بِهِ لَعْنَةُ اللَّهِ فَمَن اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَّحِيمٌ

ای مؤمنان از انواع میوه‌ها و خوردنیهای پاکیزه که روزی شما نموده ایم بخورید و خدا را شکر کنید، اگر فقط او را میپرستید. جز این نیست که خدا [برای مصون ماندن شما از زیانهای جسمی و روحی] مردار و خون و گوشت خوک و حیوانی را که هنگام ذبح نام غیرخدا بر آن برده شده بر شما حرام کرده است ولی کسی که برای نجات جانش از خطر به خوردن آنها

ناچار شود در حالی که لذت خواه نباشد و از حد لازم تجاوز نکند، گناهی بر او نیست، زیرا خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

شرح و توضیح

در دو آیه مورد بحث چهار مسئله بسیار مهم و اساسی مطرح است:

1- رزق طیب 2- وجوب شکر برای خدا 3- برخی از مواد حرام شده 4- مسئله اضطرار.

رزق طیب

از این که آیه شریفه خطابش به اهل ایمان است، چنین برداشت میشود که مؤمنان شایسته‌ترین بندگان برای استفاده از نعمتهای حضرت حقاند، زیرا اینان براساس ایمان به خدا و اعتقاد به قیامت رزق را از طریق کسب مشروع به می‌آورند، و در هزینه کردن از افراط و تفریط و اسراف و تبذیر می‌پرهیزند، و

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 193

مآزاد بر نیاز خود را در گردونه انفاق و صدقه و زکات و خمس و کمک به دیگران استحقاق می‌گذارند.

مؤمنان با دوری از زهد بیمورد، که بدعتی از بدعت‌های برخی از جوکیان هندی و صوفیان ناآگاه از اسلام ناب است، خود و زن و فرزندانشان را از نعمتهای حق و عطایای حضرت ربّ محروم نمیکنند.

اهل ایمان بدون این که تحت تأثیر مکتبهای انحرافی و جاهلی قرار بگیرند حلال خدا را حلال و حرام حق را حرام دانسته و میدانند که تسلیم بودن به خواسته‌های پروردگار از لوازم حقیقی بندگی و عبودیت است **إِنَّ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ** اهل ایمان میدانند که باید بنابر احکام شرعی و مصالح عرفیه از حلال پاکیزه و طیب استفاده کنند، و از حلالی که از عنوان طیب و پاکیزه بودن خارج است بپرهیزند و خلاصه به این معنا آگاهی دارند که لازم است در مورد خوراک و نوشیدنی و در دیگر موارد بهداشت را که سبب مهمی در حفظ سلامتی و صحت است رعایت نمایند.

اسلام و مسئله بهداشت

آئین مقدس اسلام برای طب و بهداشت ارزش و اهمیت خاص قائل شده و در هر دو بخش از طب و بهداشت دستورات و برنامه‌های قابل توجهی ارائه نموده است.

در حدیث مشهور منسوب به رسول خدا صلی الله علیه وآله آمده:

«العلم علمان علم الابدان و علم الاديان»

دانش دو دانش است، دانش مربوط به بدن و دانش مربوط به دین و چگونه زیستن.

در این روایت علم ابدان که طب و بهداشت است در متن روایت تقدم ذکر دارد، و این اشاره است به تقدم رتبی آن، زیرا که تأمین معاش مقدم است بر تأمین معاد و جمله:

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 194

«من لامعاش له لامعاده»

که از معصوم رسیده آن را تأیید میکند.

روایت العلم علمان ... در کتاب تمدن الاسلام ص 176 به این عبارت آمده:

«علم الابدان ثم علم الاديان»

یعنی اول باید به تحصیل علم ابدان روی آورد سپس به علم ادیان، و واژه «ثم» در متن روایت دلالت بر تأخیر و تراخی دارد، و حفظ ابدان بر حفظ ادیان مقدم است، به همین سبب واجبات شرعی و احکام الزامیه در صورت تراحم با صحت بدن به حکم دیگر که منافاتی با سلامت بدن نداشته باشد تبدیل میشود، از باب مثال اگر روزه واجب ماه رمضان تراحمی با حفظ الصحه و بهداشت بدن داشته باشد تبدیل به حکمی دیگر چون قضا در غیر رمضان یا کفاره میشود، و غسل و وضو به تیمم تبدیل میگردد و آیه شریفه

لا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ* بر این معنی دلالت دارد.

در طب قدیم بهداشت را که يك مسئله مهم پزشکی است حفظ الصحه و تدبیر الاصحاء میگفتند، و در فرهنگ امروز جهان آن را پیش گیری از درمان تعبیر میکنند، و این عبادت ضرب المثل پزشکی شده است: «پیش گیری از بیماری بهتر از بیمار شدن و درمان کردن است.»

باید به دستور اسلام بدن را در برابر حملات ناهنگام بیماریها چنان مجهز و قوی کرد که حتی الامکان آسیبی متوجه آن نگردد.

انسان باید بداند دشمنی خونخوارتر و بدتر از عوامل مضره برای بدن ندارد، و بر او لازم است خود را از هجوم این عوامل با رعایت بهداشت و دستورات مفید دینی حفظ نماید.

محافظت از دروازه‌های بدن: «چشم، گوش، دهان، بینی عورتین» در برابر هجوم میکروبها و دیگر عوامل زیانبار جداً لازم و واجب است، و گرنه

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 195

بهداشت و سلامت بدن تأمین نخواهد شد. فرمان اسلام به مسواک پس از غذا خوردن، سه بار شستن بینی و دهان به هنگام وضو، روی آوردن به آب زلال و پاک و به ویژه آب کر، و چشمهها و رودها برای شستن بدن، لباس، و وضو و غسل همه و همه برای این است که مبدا انواع میکروبها از دروازه‌های بدن وارد شوند و سنگرهای سربازان مدافع کشور بدن را اشغال و در سلامتی بدن اختلال ایجاد کنند.

از فرمایشات حکیمانه حضرت رضا (ع) در رساله بهداشتیاش موسوم به رساله ذهبیه که برای مأمون نوشت و ارسال داشت این است:

«بدن شما به منزله زمین زراعتی شما است که باید مواظب آن باشید، و آن را به دست حوادث نسپارید، هر چه بیش تر آن را حفظ کنید و به لوازم سلامت شما تیمم نمائید از آن بهره بیشتری خواهید گرفت.»

ارزشی که فرهنگ امروز جهان برای نظافت و بهداشت قائل است، و برای گسترش و حفظ آن در میان جوامع ادارات عریض و طویل به وجود آورده و نسبت به رعایت آن سخت گیر است بیش از ارزشی که اسلام برای نظافت و بهداشت قائل است نیست، اسلام در این زمینه از همه فرهنگهای امروز پیشرفته تر و قوانین بهداشتیاش از قوانین بهداشتی دنیای فعلی بیش تر و اصولی تر و جامع تر است.

مقررات و قوانین اسلام براساس نوامیس طبیعی و اصول فطری غیرقابل تغییر پایه گذاری و تشریح شده و از جمله آن قوانین قانون نظافت و بهداشت و وجوب حفظ الصحه است.

در اسلام به مسئله نظافت و بهداشت به اندازه‌های ارزش داده شده که این مسئله که در نگاه شارع با ایمان و دین به میزان سنجش درآمده است.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 196

در جایی آن را نصف ایمان خوانده:

«النظافة نصف الايمان» «1»

و در روایتی دیگر آن را وسیله ایمان نامیده:

«النظافة تدع الى الايمان» «2»

و جایی آن را پایه ایمان معرفی کرده

«بنی الاسلام» «الدين» علی النظافة» «3»

و در حدیثی آن را از لوازم لاینفک ایمان شمرده:

«النظافة من الايمان»

و در قرآن مجید اهل پاکی و طهارت و نظافت را محبوب خدا به حساب آورده است:

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ «4»

قوانین عالی اسلام درباره نظافت و بهداشت و پاکیزگی بدن و استحمام و نظافت لباس و منزل و ظروف و بهداشت غذا و به طور کلی در محیط زندگی از گردونه شماره بیرون و استقصاء آن کتاب مستقل قطوری را میطلبد.

در این سطور محدود از باب نمونه به بخشی از قوانین بهداشتی که بیشتر مورد حاجت و ابتلاء است اشاره میشود تا در ضمن دانسته شود که حساب مسلمانی که بهداشت و نظافت را رعایت نمیکند از اسلام جداست و مسلمان آلوده و کثیف مبعوض خدا و رسول است، چنان که منفور جامعه و خانواده و مردم است.

(1)-

(2)-

(3)- محجة البیضا (، ج 1، ص 283.

(4)- بقره 222.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 197

برای لزوم نظافت و پاکیزگی بدن در اسلام کافی است به تشریح غسلهای واجب و مستحب، و وجوب وضو برای نمازهای یومیه، و استحباب وضو در همه وقت که از آن تعبیر به نور علی نور «1» شده توجه شود، به ویژه آن که صحت غسل و وضو مشروط به وصول آب به سطح ظاهر بدن شده، تا انسان به رفع آلودگیها و کثافات و اوساخ و ادناس از بدن مجبور شود و در نهایت نظافت اجباری تحقق یابد، تشویق اسلام در مسئله استحمام با آب سرد و گرم مسئلهای مهم و قابل توجه است تا آنجا که استحمام يك روز در میان سنت شمرده شده، در این زمینه کتاب وسائل و بحار و حلیة المتقین در باب طهارت روایتی را به این مضمون از حضرت موسی بن جعفر نقل میکنند:

«الحمام یوم ویوم لا» «2»

همه روزه حمام نکنید، بلکه يك روز در میان برای شستشوی بدن و تحقق نظافت و بهداشت به حمام بروید که زیاده از آن علاوه بر اسراف در مصرف آب مضر و زیان آور است.

معجزه بودن کلام امام هفتم (ع) را در مطلب بسیار مهم زیرکه در دانش امروز ثابت شده است ملاحظه کنید:

«یکی از فوائد خورشید آن است که اشعه آن در سطح بدن ما تولید ویتامین D میکند و این نوع از ویتامین برای توزیع و تنظیم کلسیم که یکی از عناصر لازمه بدن است به شدت لازم است.

اشخاصی که پیوسته در سایه و دور از آفتاب زندگی میکنند فاقد ویتامین مزبور هستند، و در نتیجه عدم تنظیم کلسیم، ضعیف و زرد و رنجور و بیمار می

(1) - محجة البيضاء، ج 1، ص 302.

(2) - من لا یحضره الفقیه، ص 26 و محجة البيضاء، ج 1، ص 319.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 198

شوند، و شرط تحقق ویتامین در تابش آفتاب به سطح بدن آن است که در سطح بدن تا حدی چربی موجود باشد، اشخاصی که پیوسته در حمام کار میکنند، یا همه روزه حمام میروند و چربی سطحی در بدن آنان وجود ندارد فاقد ویتامین D میشوند و علیل المزاج هستند، این است فلسفه کلام حضرت موسی بن جعفر (ع) که حداکثر حمام را یک روز در میان قرار دهد تا کمی چربی در بدن باقی بماند و بدن از ویتامین D محروم نشود.»

تدبر و اندیشه در روایات وارده از اهل بیت عصمت و طهارت درباره پاکیزگی و بهداشت به ویژه ظروف ثابت میکند که شارع اسلام عنایت ویژه‌ای به پاکیزه بودن و نظافت ظروفی که برای خوردن و آشامیدن بکار گرفته میشود داشته، در کتاب آداب المتعلمین در روایتی آمده

«کنس الفناء و غسل الاناء و ترک الزنا مجلبة للغناء:» «1»

نظافت خانه و درب خانه و حفره‌های منزل از آلودگی‌ها، و شستن ظروف مورد استعمال، و اجتناب از عمل کثیف زنا هر سه موجب توانگری و غناست.

یقیناً ضد این سه مورد یعنی آلوده بودن خانه به زباله‌ها و عوامل میکروب‌زا، و غذا خوردن در ظروف نشسته و کثیف، و عمل منافی عفت و انسانیت هر کدام موجب فقر و فلاکت آدمی است.

آلودگیها گاهی انسان را دچار بیماریهای خطرناک و غیرقابل جبرانی میکند که باید برای رفع آنها همه ثروت و اندوخته را هزینه کرد در صورتی که ثروت هزینه میشود، و کابوس فقر نمودار میگردد ولی بیماری رو به صحت نمیرود و چه بسا که آدمی را از پای درآورد و او را به کام مرگ اندازد!

(1) - بحار، ج 73، ص 175 با تعابیر مختلفه در چند روایت.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 199

در روایت نقل شده در وسائل الشیعه از کلحة بن زید آمده که: رسول خدا دوست داشت از قدحهای شامی آب بنوشد، و میفرمود رازش این است که این نوع قدح از پاکیزهترین و نظیفترین ظروف است. «1» وسائل از حضرت باقر (ع) روایت کرده که در مورد ظرف آب خوری فرمود:

«لاتشرب من موضع اذنه ومن موضع کسره فانه مقعد الشیطان:» «2»

از محل دسته و محل شکستگی ظرف آب مخورید که محل شیطان است.

در زمان پیامبر و امامان که هنوز نامی از میکروب نبود، شارع مقدس و امام معصوم میکروب را که موجودی زیانبار است برای اعراب بیسواد به عنوان شیطان که به معنای موجود زیانبار است مطرح نموده اند.

در پاره‌های از روایات در رابطه با بهداشت و نظافت علل دوری جستن از آلودگیها را با عبارت: اجتناب از تصرفات شیطان و زیانهای او بیان نموده‌اند که مراد از شیطان قطعاً همان میکروب یا موجود زیان آور است.

این عبارت معجزه آسا در موارد عدیده وارد شده که به برخی از آنها اشاره شده عبارتی که پیامبر و امامان میکروب را در آن زمان شیطان نامیده‌اند.

1- زباله و خاکروبه را به در خانه نگاه ندارید، و از منزل بیرون ببرید زیرا شیطان در زباله منزل میگیرد.

2- در منازل و مسکن خود مگذارید تار عنکبوت بماند که جایگاه شیاطین است.

3- ظروف غذا را بدون درپوش نگذارید و گرنه شیطان در غذای داخل ظرف آب دهان میاندازد!!

(1)-

(2)-

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 200

4- امیرمؤمنان (ع) از رسول خدا روایت میکند که آن حضرت فرمود ظرفی که از قصابی در آن گوشت به خانه میآوردید در منزل مگذارید که آغل و محل آسایشگاه شیطان است.

5- دست اطفال را که با غذا تماس پیدا کرده، پیش از خواب بشوئید که شیطان آلودگی دست آنان را میلیسد!!

از این مقوله روایات که به یقین و بدون شك میتوانیم واژه شیطان را به واژه میکرب برگردانیم بسیار است، استدلال امام در پنج روایت فوق که در بحار و حلیة المتقین آمده مطابق علوم عصری و اکتشافات پاستور فرانسوی در اوائل قرن بیستم است، و تعبیری که امام در آن عصر از میکرب به شیطان نموده و حقیقت را به زبان مردم آن روز به مردم فهمانیده بهترین تعبیر است، و قال توجه آن که مضراب میکربها غالباً به واسطه مایع مسمومی است که از خود ترشح میکنند، و در روایت سوم این معنا به طور روشن در بیان امام آمده است که: ظرف غذا را بدون درپوش مگذارید و گرنه شیطان در آن وارد شده لانه میگذارد و در آن تف میکند، و عبارتی برای بیان حقیقت در آن عصر تاریک روشن تر از این تصور ندارد. «1» در رابطه با بهداشت و نظافت لباس، اثاث خانه، فرش، خانه، کوچه و خیابان، دهان و دندان، مراکز غذافروشی، ظروف غذا و آب در کتاب وسائل الشیعه و بحار الانوار، و فروع کافی، و من لایحضره الفقیه و حلیة المتقین به قدری روایت همراه با نکات ظریف و اشارات لطیف وارد شده که اگر بخواهم گوشهای آری فقط گوشهای از آنها را در این کتاب نقل کنم به چند جلد قطور میرسد، آنچه را

(1)- فلسفه احکام، ج 1، ص 210 بعد.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 201

نقل کردم گوشه اندکی از روایات معجزه آسای پیامبر و اهل بیت بود، تا با این نمونهها اثبات کنم که اسلام در همه برنامهها و دستوراتش برفراز اعصار و قرون و فوق علوم قرار دارد، و هر منصفی را پس از مطالعه در مقررات و قوانین اسلام وادار به اعجاب و تسلیم نموده از او مسلمانی عامل به مقررات اسلام میسازد، بسیار بسیار حیفم میآید که اصولی از اخلاق و بهداشت و نظافت در اسلام را که مبتلابه همه مردم است در این سطور نیاوردم.

این اصول و قوانین بسیار مهم اخلاقی و بهداشتی در کتاب باعظمت بحارالانوار در بخش السماء و العالم آمده است، امید است خوانندگان عزیز به دقت آن را مطالعه کرده و از این طریق پی به عظمت مقام عظمای نبوت و دانش بیکران پیامبر ببرند.

- 1- پروردگار بزرگ هیچ مرضی را بیدرمان نیافریده، جز بیماری سام که درمان ندارد.
- 2- آنان که اثری از آبله بر بدن دارند عمری طولانی خواهند گذرانید، این گروه را به طول عمر بشارت دهید.
- 3- اساس و پایه هر بیماری دردسر است.
- 4- تا در خود اشتهای به غذا احساس نکنید، دست به طعام نبرید، و هم چنان که در خود اشتهای احساس میکنید دست از طعام بردارید.
- 5- معده انسان کانون همه دردها است.
- 6- اساس هر مداوا گرم نگه داشتن موضع درد و بیماری است.
- 7- وجود خود را به هرچه «ازعبادت و کار خیر و غذای لازم است» عادت دادهاید به همان وابگذارید.
- 8- خداوند بزرگ آن سفره را دوست دارد که در اطراف آن خورنده بیشتری باشد.
- 9- در خوراک گرم برکت اندک، و در خوراکیهای سرد برکت فراوان یافت میشود.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 202

- 10- به هنگام غذا خوردن پای خود را از کفش درآورید، زیرا پایتان آسوده خواهد ماند، و این سنت، سنت زیبایی است.
- 11- با زبردستان غذا خوردن نوعی فروتنی است، بهشت به آنان که با زبردستان غذا میخورند مشتاق است.
- 12- غذا خوردن در ملاءعام نوعی پستی است.
- 13- مؤمن پیوسته به اشتهای اهل خانه خود غذا میخورد، اما منافق اهل خاتش را محکوم اشتهای خود میدارد به این معنی که تا خود غذا نخورد اجازه نمیدهد برای دیگران سفره پهن شود.
- 14- هنگامی که سفره چیده شده هر کس در هر جا نشسته از آنچه در کنار دستش قرار دارد تناول کند، و دست به آن سوی پیش نبرد.
- 15- تا همگان سیر نشدهاند دست از غذا مکشید زیرا این عمل برای هم سفره‌های شما مایه شرمساری خواهد شد.
- 16- برکت در وسط طعام قرار دارد، بنابراین به وسط دست دراز مکنید.
- 17- کسی که از دو چوب استفاده میکند «مسواک و خلال» از زحمت دو سگ «یعنی کلبتین که مراد از آن انبر دندان کشیدن است» محفوظ خواهد ماند.
- 18- پس از غذا بدون فاصله دندانهای خود خلال کنید، و دهانتان را به وسیله مضمضه با آب بشوئید تا دندانهای انیاب و ثنایای شما آرام گیرند.
- 19- از خلال استفاده کنید زیرا خلال کردن نوعی نظافت است، و نظافت از ایمان است، و ایمان به صاحب خود مؤمن در بهشت قرار خواهد داشت.
- 20- طعام مردم کریم دارو، و طعام مردم لئیم و فرومایه درد است.
- 21- باهم غذا بخورید زیرا خداوند برکت را در اجتماع نهاده است.

- 22- از خوردن غذاهای متنوع و گوناگون بر يك سفره پرهیزید زیرا این نوع خوراك نامبارك است.
- 23- کسی که گرسنه باشد و گرسنگی خود را پنهان کند، «یعنی عزت نفس نشان دهد» و از عض حاجت پرهیزد خداوند يك سال روزی حلال در حق از مقرر مینماید.
- 24- آن کس که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، باید مهمان خود را محترم بشمارد.
- 25- کسی که کمتر میخورد حسابش در قیامت سبکتر خواهد بود.
- 26- در حال ایستادن از نوشیدن پرهیزید.
- 27- احتکار «این عمل زشت و حرام که مردم را از نظر تغذیه در مضیقه قرار میدهد» در ده متاع تحقق پیدا میکند: گندم، جو، کشمش، ذرت، پیه، عسل، پنیر، گردو، روغن، خرما.
- 28- انسان هنگامی که جز تجارت خواربار تجارت دیگری نداشته باشد به طغیان و معصیت خواهد افتاد.
- 29- کسی که نوعی از غذا را به امیدگران شدن و گران تر فروختن چهل روز نگاه دارد، از خدا بیزار شده، و خدا هم از او بیزاری خواهد جست.
- 30- کسانی که طعام مردم را احتکار کنند، سرانجام به بیماری جذام «یعنی نفرت مردم از او» و افلاس دچار خواهند شد.
- 31- سحرخیز باشید تا برکت آسمانها را دریابید.
- 32- بهترین طعامتان نان و بهترین میوه شما انگور است.
- 33- نان را با کارد و چاقو نبرید، و آن چنان که خدا محترمش داشته احترامش کنید.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 204

- 34- آنان که پیش از غذا اندکی نمک میچشند از سیصد و سی بلا در امان خواهند بود.

- 35- غذای خود را با نمك آغاز کنید.
- 36- بهترین نوشیدنیها در دنیا و آخرت آب است.
- 37- هنگامی که تشنه شدید آن چنان آب بیاشامید که گوئی آب را میمکید، و هرگز آن را دفعة سرمکشید.
- 38- آنان که به زیاد خوردن و زیاد نوشیدن عادت کردهاند مردمی سنگین دل اند.
- 39- شیطان همراهان خود را ندا میدهد، و آنان را به خوردن گوشت و مسکرات دعوت میکند و میگوید: من گوشت و مسکر را کانون فسادها و شرور یافتهام.
- 40- بهترین خورشها در دنیا و آخرت گوشت و انگور است ولی من نه این دو خوراك را میخورم و نه حرامش میدارم.
- 41- تا میتوانید از گوشت گوسپند استفاده کنید.
- 42- گوشت مایه روئیدن گوشت است.
- 43- کسی که چهل روز لب به گوشت نزند خویش ناخوش خواهد شد.
- 44- کسی که به هنگام اضطراب و ضرورت و نیاز به حفظ جان از مردار و گوشت خوك و خون پرهیزد و بر اثر پرهیز از دنیا برود جایش در دوزخ خواهد بود.
- 45- کسی که از میوهها بخورد زیانی نخواهد دید.
- 46- روغنی که از عطر بنفشه معطر است بکار گیرید، زیرا این روغن در زمستان گرم و در تابستان سرد است.
- 47- به زنان حامله شیر بنوشانید، زیرا شیر در مشاعر كودك تأثیر نیکو خواهد داشت.
- تفسیر حکیم، ج 5، ص: 205**
- 48- هنگامی که شیر نوشیدید دهانتان را با آب بشوئید زیرا بقایای چربی آن در دهانتان خواهد ماند.
- 49- پینر را همراه با گردو بخورید.

- 50- شیر مایعی مفید است که استخوانها را قوی و مغز را کامل و ذهن را روشن خواهد ساخت، و عارضه فراموشی را از ضمیر انسان بیرون خواهد برد.
- 51- این چند خصلت مایه فراموشی است: پنیر خوردن، به نیم خوددهای موش دهان زدن، خوردن سیب ترش، میان دو زن راه رفتن، جسد به دار کشیده را تماشا کردن، سنگ قبرها را خواندن.
- 52- تنها چیزی که هم خوردنی و هم نوشیدنی است شیر است، که هم گرسنه را سیر میکند و هم تشنه را سیراب میسازد.
- 53- این سه عمل قلب را شادمان و جسم را فربه خواهد ساخت: استشمام بوی خوش - پوشیدن لباس نرم، نوشیدن عسل.
- 54- بهترین نوشیدنیها عسل است که به قلب نشاط میدهد، و سینه را گرم میسازد.
- 55- عسل مایه‌ای است که به قوه حافظه کمک میکند.
- 56- نخستین خوراک زنان زائو پس را وضع حمل خوب است خرما تر یا خشک باشد، چنان که خدای متعال مریم عذرا را پس از وضع حمل خرما خورانیده است.
- 57- وقتی خرما به بازار می‌آید به من تهنیت گوئید، و هنگامی که فصل خرما به سر میرسد مرا تسلیت دهید.
- 58- خداوند درختهای خرما و انار را از طینت آدم آفریده است.
- 59- نخله خرما عمه شماست، احترامش کنید.
- تفسیر حکیم، ج 5، ص: 206
- 60- خرما را ناشتا صرف کنید تا کرمهای درون شما را نابود کند.
- 61- به هنگام سحر از خرما استفاده کنید.
- 62- افطارتان را با خرما آغاز کنید، و اگر به خرما دسترسی ندارید اندکی آب بنوشید.

- 63- هرگز از نوشیدن عسل امتناع نورزید.
- 64- در میوه‌های نوبر فوایدی است، که آن فواید را در پایان فصل نمیتوانید بیابید، میوه‌های نوبر به بدن صحت میبخشد و اندوه را از قلب میبرد.
- 65- انجیر دوی بیماری قولنج است.
- 66- خوردن به نورچشم را میافزاید.
- 67- بهار امت من در فصل خرزبه و انگور فرا میرسد.
- 68- خرزبه میوه بهشتی است، از خوردن آن غفلت نورزید.
- 69- اگر خرزبه را با گاز زدن بخورید بهتر است، تا آن که با کارد و چاقو قطعه قطعه‌اش کنید.
- 70- ابن عباس این روایت را از رسول اکرم نقل کرده که: خرزبه مثانه را شستشو میدهد، و معده را سبک میکند، و به پوست بدن شادابی میبخشد.
- 71- آب انار اندرون آدمی زاده را پاک میکند.
- 72- ترنج به قلب و مغز نیرو میبخشد.
- 73- انجیر برای کسانی که به بیماری بواسیر و نقرس دچارند سودمند است.
- 74- کدو را غنیمت بشمارید، زیرا خدای بزرگ این سبزی را برای برادرم یونس مفید دانسته، که به خاطر او رویانده است.
- 75- کشمش بهترین خورش هاست.
- 76- کرفس سبزی پیامبران است.

- 77- سرکه چه خوب خورشی برای غذاهاست.
- 78- من در میان میوهها انگور و خربزه را دوست دارم.
- 79- کشمش صفرا را از جوشش فرو مینشانند، و بلغم را میزداید، و اعصاب را قوی میسازد، و قلب را به اعتدال میکشاند.
- 80- از کدو استفاده کنید زیرا این سبزی به مغز شما نیرو میدهد.
- 81- عتاب برای شفا از بیماریهای تب آمیز و خفقان و قلب سودمند است.
- 82- وقتی نوح از کدورت خاطر نالید به او وحی شد: خیار بخورد.
- 83- به زنان حامله خربزه بخورانید زیرا این میوه در زیبایی کودکان اثری به سزا خواهد داشت.
- 84- روزی يك بار گل نرگس بپوئید، اگر نشد هفتهای يك بار، و اگر مقدور نیست ماهی يك بار، و یا سالی يك بار، و حتی در عمرتان يك بار این شکوفه معطر را استشمام کنید زیرا عطر این گل شما را از جذام و جنون و برص حفظ خواهد کرد.
- 85- حنا خضاب اسلام است، دردسر را برطرف میسازد، و به روشنائی چشم نیرو میدهد و بر قدرت غریزه جنسی میافزاید.
- 86- از استشمام مرزن گوش غفلت نکنید.
- 87- آنکس که میخواهد بوی مرا بجوید گل سرخ را استشمام کند.
- 88- هیچ درخت را مثل درخت حنا دوست ندارم.
- 89- سفرههای خود را با سبزی بیارائید، زیرا سبزی شیاطین را «میکرهما» را از سفرههای شما میرانند.
- 90- پنیر بخورید زیرا پنیر خوابآور است.

91- از سیر تا میتوانید استفاده کنید زیرا این سبزی دوی هفتاد درد است، ولی کسی که سیر و پیاز خورده به مسجد نیاید و با مردم نزدیک نشود.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 208

92- به شهر غریبی که رسیدید از سبزی آن شهر بخورید.

93- از کرفس بسیار بخورید زیرا اگر غذائی در تقویت عقل مؤثر باشد کرفس است.

94- اگر در دوائی شفا نرفته باشد آن دوا سناست.

95- هلیله سیاه از درخت بهشتی گرفته شده و شفای بیماران است.

96- در نهم یا بیست و یکم ماه حجامت کنید.

97- در شب معراج مرا و امت مرا به حجامت سفارش کرده اند.

98- از خوردن خاک به طور مطلق بپرهیزید، خاکخواری برای امتم حرام است.

99- هیچ دردی بدتر از دردچشم نیست و هیچ غصه‌های با غصه قرض برابر نمیشود.

100- از زکام نترسید زیرا این عارضه شما را از جنون حفظ میکند.

101- بر هر برگ از برگهای کاسنی قطره‌های از آب بهشتی میلغزد.

102- شونیز دوی هر درد است، مگر بیماری سام که دوائی ندارد.

برای بدست آوردن حقایق بیشتر در امر نظافت و بهداشت به طب الصادق و طب الرضا و کتاب باارزش بیست و چند جلدی اولین دانشگاه و آخرین پیامبر مراجعه کنید، تا روشن شود که پیامبر و اهل بیت اولاً از چه دانش گسترده‌ای در همه زمینها برخوردار بودند، و ثانیاً چه ارزشی به بهداشت غذا و تغذیه پاک و حلال و خلاصه رزق طیب میدادند.

شکر حقیقی عظیم، و عبادتی بزرگ، و واقعی سترک است، که اداکنندهاش در میا بندگان، و در طول تاریخ اندک بوده است، چنان که قرآن مجید بر آن دلالت دارد.

وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ: «1»

و از بندگانی اندکی در مقام سپاسگزاری هستند.

(1) - سبا 13.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 209

همه شکر چنان که بسیاری از مردم تصور میکنند گفتند الفاظ شکر به زبان نیست بلکه به قول فیض کاشانی که روایت شناسی کم نظیر و مفسری محقق نسبت به آیات کتاب خداست شکر به زبان و گفتن الحمدلله در برابر نعمت و احسان حق بخشی از کل شکر است، شکر بنابر آیات قرآن عمل کردن به دستورات و احکام حق و رعایت حلال و حرام است:

اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا: «1»

ای خاندان داود به خاطر تحقق شکر نسبت به نعمتهای حق اقدام به عمل کنید، و خواستههای خدا را به اجرا بگذارید. شکر در مرحله دیگرش بنابر روایات نقل شده در معتبرترین کتابهای حدیث اجتناب و دوری از همه حرامها و گناهان و معاصی است:

از حضرت صادق (ع) در توضیح شکر روایت شده:

«شکر النعمة اجتناب المحارم و تمام الشکر قول الرجل: الحمد لله رب العالمین:» «2»

شکر نعمت دوری از همه حرامهاست و کامل کردن آن پس از اجتناب از حرامها گفتن الحمدلله رب العالمین است.

شکر سفرهای بسیار بسیار وسیع است که پهن کردن آن تا قیامت از عهده کسی بر نمیآید، و انجامش در قدرت و استطاعت کسی نیست، ولی تا جائی که میسر است باید به انجام آن قیام کرد، حضرت حسین (ع) در این زمینه در ابتدای دعای عرفه به پیشگاه حضرت حق عرضه میدارد:

(1) - سبا 13.

(2) - اصول کافی چاپ اسلامی، ج 3، ص 153، ح 10.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 210

«لوحاولت واجتهدت مدی الاعصار والاحقاب لوعمرتها، ان اودی شکر واحدة من انعمك ما استطعت ذلك الامنك الموجب علی به شكرك ابدًا جدیدًا وثناء طارفا عتیدا.»

اگر برابر امتداد زمانها و روزگاران، عمری به من داده شود، که شکر یکی از نعمت هایت را ادا کنم، بر آن قدرت نخواهم داشت، جز با کمک احسان تو، که آن هم سبب شکری جدید و ابدی و ثنائی تازه بر عهده من میگذارد.

نعمتهائی که از جانب حضرت حق به انسان عنایت شده هرگز قابل احصاء و شمارش نیست، و اگر همه عالمیان با همه امکاناتشان جمع شوند حتی به شمردن بخشی از آن موفق نخواهند شد، قرآن درباره غیرقابل شمارش بودن نعمتها میفرماید:

وَ اتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَ اِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللّٰهِ لَا تُحْصُوها ...

و از هر چیزی که [به سبب نیازهایتان به آن ها، چه در مرحله تکوین و چه در مرحله تشریح] از او درخواست کردید به شما عطا کرد، و اگر بخواهید نعمتهای خدا را بشمارید، نمیتوانید آنها را به شماره آوردی.

بنابراین هیچ قدرت برشمردن نعمتهای حق را ندارد، و بر احدی قدرت و استطاعت شکر نعمتها نیست، و شکر کامل به زبان تنها تحقق پیدا نمیکند، و شکر عبارت از هزینه کردن نعمتها در عمل به خواستههای خدا و دوری گزیدن از همه محرمات الهی است، اینها حقایقی است که در باب شکر از آیات قرآن و روایات استفاده میشود، اینک به توضیح شکر و تفسیر آن از آیات و روایات و نگاه اهل تحقیق توجه نمائید.

راغب اصفهانی در المفردات میگوید:

«اصل الشکر من عین شکر»

ریشه شکر از عین شکر است که به معنای چشم پر اشک است گرفته شده، و این حقیقت به این معناست که انسان از یاد خدا نسبت به نعمت هایش و توجه به این که همه نعمت را باید در همان راهی که خداوند ترسیم نموده پُر باشد،

تفسیر حکیم، ج5، ص: 211

هنگامی که انسان از این واقعیت پُر باشد بدون شك نعمتها را بیرون اسراف و تبذیر هزینه میکند و مازاد آن را در گردونه عطای به دیگران و جود و سخا و انفاق و هر کار خیری میگذارد.

راغب در ادامه تفسیر شکر میگوید: برای شکر سه مرتبه و سه درجه قرار دارد:

1- مرتبه قلبی

2- مرتبه زبانی

3- مرتبه عملی

مرتبه قلبی فهم نعمت است، و این که نعمت محصول عطا و لطف و رحمت خداست.

مرتبه زبانی اظهار نعمت و ثنا و حمد و سپاس گذاری بر آن است که بهترین مصداقش گفتن الحمد لله رب العالمین برای هر نعمت است.

مرحله عملی تلاقی کردن احسان حق به وسیله عبادت و خدمت به خلق به اندازه قدرت و استطاعت است.

خواججه نصیرالدین طوسی که از بزرگترین دانشمندان روزگار، و علمای کم نظیر امامیه است و در دانش نجوم و هندسه و ریاضیات و عرفان و فلسفه آراء محکمی دارد، در مسئله شکر مقالهای کامل و نگاهی جامع، به این مضمون دارد:

«الشکر اشرف الاعمال وافضلها، واعلم ان الشکر مقابلة النعمة بالقول والفعل والنية وله اركان ثلاثة:»

شکر شریفترین اعمال و برترین آهاست، و بدان که شکر تلافی کردن نعمت به گفتار و عمل و نیت است، برای شکر سه پایه و ستون است.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 212

«الاول معرفة المنعم وصفاته اللائقة به، ومعرفة النعمة بان يعرف ان النعم كلها جليها وخفيها من الله سبحانه وانه المنعم الحقيقي وان الاوساط كلها منقادون لحكمه مسخرون لامره:»

اول شناخت نعمت دهنده و صفات سزاوار به اوست، و نیز شناخت نعمت است به این که نعمت خورنده بدانند که همه نعمتهای آشکار و پنهان از جانب خداست و نعمت دهنده حقیقی فقط اوست و همه واسطه‌های میان خدا و نعمتها مطیع حکم او و مسخر و رام فرمان او هستند

«الثاني: و هي الخضوع والتواضع والسرور بالنعم من حيث انها هديه دالة على عناية المنعم بك، وعلامة ذلك ان لا تفرح من الدنيا الا بما يوجب القرب منه:»

دوم خاکساری قلبی و فروتنی ظاهری در برابر منعم، و خوشحال بودن به نعمت است از جهت این که هدیه‌های است که دلالت بر عنایت و لطف منعم بر تو دارد، و نشانه اینگونه برخورد با نعمت این است که نسبت به امور دنیا جز به آنچه که سبب قرب به سوی خداست خوشحال نگردی.

سوم از ارکان شکر عمل است، و این عمل در ارتباط با قلب و زبان و اعضاء است.

«اما عمل القلب فالقصد الى تعظيمه و تمجيده والتفكر في صنائعه و افعاله وآثار لطفه والعزم على اقبال الخير والاحسان الى كافة خلقه:»

عمل قلب توجه به تعظیم و تمجید و اندیشه در صنایع و افعال و آثار و لطف اوست، و عزم جدی بر رساندن خیر و احسان به همه مردم میباشد.

«و اما عمل اللسان فإظهار ذلك المقصود بالتمجيد والتسبيح والتهليل والامر بالمعروف والنهي عن المنكر:»

عمل زبان اظهار نعمت به حمد و تسبیح و تهلیل و امر به معروف و نهی از منکر است.

«و اما عمل الجوارح فاستعمال نعمه الظاهرة والباطنة في طاعته وعبادته والتوقى من الاستعانة بما في معصيته ومخالفته:»

عمل اعضا به این است که نعمتهای ظاهری و باطنی را در طاعت و عبادت به کار گیرد، و از این که از نعمتها در معصیت و مخالفت با خدا بهره گیری کند خودداری نماید.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 213

«فظهر ان الشکر من امهات صفات الکمال، و تحقّق الکامل منه نادر کما قال: وقليل من عبادى الشکور:»

از این حقایقی که بیان شد روشن گشت که شکر از امهات صفات کمال است، و تحقّق شکر کامل بسیار کم است چنانکه خداوند فرموده: بندگان شکر گزارم اندک هستند.

قرآن و مسئله شکر

قرآن مجید با این که ذکر را که حالتی قلبی و امر عملی مخلصانه است اکبر و بزرگ تر از هر حقیقتی دانسته، ولی شکر را به خاطر ارزش والايش و این که از امهات صفات کمال است با ذکر قرین و همراه آورده است:

فَادْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَ اشْكُرُوا لِي وَ لَا تَكْفُرُونِ: «1»

پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم و مرا شکر نمائید و به کفران نعمت برنخیزید.

مسئله باعظمت ذکر در آیه 152 سوره مبارکه بقره به طور مشروح گذشت.

خداوند بزرگ عدم عذاب بندگان را مشروط به شکرگزاری و ایمان نموده است.

از این که اعلام میکند شاکران را عذاب نمیکند معلوم میشود شکر يك حقیقت قلبی و عملی و زبانی است، چنان که از آیه **اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا** و روایت امام صادق که فرموده «شکر النعم اجتناب المحارم» و مقاله خواجه نصیرالدین طوسی استفاده میشود، و مردم و صاحبان نعمتها تصور نکنند که با دوری از عبادت رب، و بخل از خدمت به خلق، و تنها با گفتن الحمد لله شکر محقق میشود و از عذاب قیامت و دچار شدن به جرمههای دنیائی در امان میمانند.

مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَ آمَنْتُمْ وَ كَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا: «2»

(2) - نساء 147.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 214

اگر شما سپاسگزار نعمتهای حق باشید و ایمان آورید خدا را با عذاب شما چه کار، خدا همواره پاداش دهنده و داناست.

خداوند مهربان به شاکران وعده داده که یقیناً به آنان پاداش مناسب خواهد داد، و او خدائی نیست که مزد پاکان و نیکوکاران را تباه نماید.

وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ: «1»

و قطعاً گزاران را پاداش خواهیم داد.

عظمت شکر و ارزش آن در حدی است که ابلیس در داستان هبوط و طردش از مقام ارجمندش و در مرحله خوار شدنش تهدید کرد که بندگان را از حرکت در صراط مستقیم باز دارد و در آن صورت حضرت حق انسانها را شاکر نیابد، بدون تردید این شکری که در زبان ابلیس مطرح شده گفتن يك الحمد لله ساده نیست، که نگفتنش انسان را جزء حزب ابلیس نماید و در قیامت به دوزخ بکشاند.

قَالَ فِيمَا أُعْوِيْتَنِي لِأَفْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ.

ثُمَّ لَا يَأْتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ وَ لَا يَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ. «2»

گفت: به سبب آن که مرا از رحمت محروم نمودی «3» و به بیراهه انداختی یقیناً به سر راه راست تو [که رهرو دانش را به سعادت ابدی میرساند] در کمین آنان خواهم نشست، سپس از پیش رو و پشت سر و اطراف راست و از جانب چپشان بر آنان میتازم و تا جائی آنان را به وسوسه و اغوا و گناه و معصیت دچار میکنم که بیشترشان را شاکر نخواهی یافت.

(1) - آل عمران 145.

(2) - اعراف 16- 17.

(3) - مجمع البیان ج ص.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 215

خداوند قطعیت ازدیاد نعمت را که نتیجه شکر و سپاسگزاری است وعده داده و استثنائی در این زمینه قائل نشده است، و جمله «اگر بخواهد را» در ازدیاد نعمت پس از شکر که به عربی ان شاء میشود بکار نگرفته است، ولی در پنج مورد جمله:

ان شاء را یا ان شاء الله را به کار گرفته است:

1- در بینای نمودن به وسیله ثروت، 2- در اجابت، 3- در رزق، 4- در مغفرت، 5- در توبه.

به ترتیب فرموده است:

فَسَوْفَ يُعْطِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ: «1»

پس خدا اگر بخواهد شما را از فضل و احسانش بینای میکند.

فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ: «2»

او اگر بخواهد آسب و گزندى که به سبب گناهانتان به شما رسیده بر طرف میکند.

لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ: «3»

کلیدهای آسمانها و زمین فقط در سیطره مالکیت اوست رزق و روزی را برای هر کس که بخواهد وسعت میدهد.

وَ يَعْفُرُ مَا دُونِ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ: «4»

و برای هر کس بخواهد گناهان غیر شرک را میآمرزد.

وَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ

و برای هر کس بخواهد توبه را قبول میکند.

(1) - توبه 28.

(2) - انعام 41.

(3) - شوری 19.

(4) - نساء 48.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 216

شکر صفتی از اوصاف پروردگار مهربان است چنان که کراراً در قرآن مجید به این حقیقت اشاره شده، یعنی خداوند با صفت شاکر و شکور ستوده شده است.

شکر شروع سخن اهل بهشت است چون وارد شوند میگویند:

«الحمد لله الذي صدقنا وعده:»

خدای را سپاس که به وعدهاش در بهشت بردن ما وفا کرد. «1»

شکر در روایات

روایات باب شکر در حدی است که اگر همه آنها با شرح و توضیح لازم نوشته شود کتابی قطور یا چند جلد کتاب خواهد شد، به ناچار به بخشی از آن روایات برای نشان دادن عظمت شکری که مورد توجه حق و اولیاء اسلام است اشاره میشود:

شکر پیامبر بزرگوار اسلام

عطاء از راویان حدیث و معاصر با رسول با کرامت اسلام است میگوید به نزد عایشه همسر رسول خدا آمدم و به او گفتم شگفت آورترین چیزی که از رسول خدا دیدی به من خبر ده، عایشه گریه کرد و گفت: کدام برنامه پیامبر عجیب و شگفت نبود، شیئی نزد من آمد و در بستر من قرار گرفت بدن مبارکش کنار بدن من بود که پس از چند لحظه به من گفت دختر ابوبکر مرا رها کن که میخواهم پروردگارم را بندگی کنم به حضرت گفتم دوست دارم نزدیک تو باشم ولی خواسته تو را بر خواسته خودم مقدم میدارم، او را آزاد گذاردم، برخاست و با آب کمی وضو گرفت سپس به نماز ایستاد، و چنان گریست که اشکش به سینه‌اش جاری شد، سپس در رکوع و سجودش گریست و پس از

(1) - آیات به ترتیبی که تحریر شد در محجة البیضاء ج 7، ص 142 و توضیحاتش از محرّر این تفسیر است.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 217

برخاستن از سجده گریه‌اش را ادامه داد، به همین وضع بود تا بلال آمد و آن حضرت را به رسیدن وقت نماز خبر داد، به رسول خدا گفتم سبب گریهات چیست در حالی که گذشته و آیندهات غرق معرفت و آمرزش است؟ پاسخ داد آیا بنده شاکر خدا نباشم و چرا خدا را عبادت و بندگی نکنم؟! «1» از رسول خدا روایت شده:

«بنادی مناد یوم القيامة ليقم الحمادون فيقوم زمرة فينصب لهم لواء فيدخلون الجنة قيل ومن الحمادون فقال: الذين يشكرون الله تعالى على كل حال وفي لفظ آخر: الذين «يشكرون الله على السراء والضراء»: «2»

ندا دهندهای در قیامت ندا میدهد شکرگزاران قیام کنند، پس گروهی بر میخیزند، و پرچی برای آنان نصب میشود، و در نهایت وارد بهشت میشوند پرسیدند شکرگزاران کیانند؟ فرمود آنان که خدا را در هر حال و وضعی شکر میکردند و در عبارتی دیگر در این روایت آمده:

آنان که خدا را در خوشی و سختی شکر میکردند.

همه روایات زیر در کتاب شریف اصول کافی جلد دوم عربی و سوم مترجم از صفحه 150 بیعد نقل شده است.

حضرت صادق (ع) از رسول خدا روایت میکند:

«الطاعم الشاكر له من الاجر كاجر الصائم المحتسب، والمعافي الشاكر له من الاجر كاجر المبتلى الصابر، والمعطى الشاكر له من الاجر كاجر المحروم القانع:»

(1) - محجة البيضاء، ج 7، ص 142.

(2) - محجة البيضاء، ج 7، ص 143.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 218

خورنده شکرگزار، اجر و پاداش روزه داری را دارد که در پی رضای خداست، و تندرست شاكر مزد گرفتار و دردمند صابر را دارد، و عطاکننده شکرگزار پاداش محروم قانع را دارد.

امام ششم از رسول الهی روایت میکند:

«مفتاح الله على عبد باب شكر فحزن عنه باب الزيادة:»

خدای مهربان بر بندهای دری از شکر باز نکند، که دری از افزایش را بر او ببندد.

از حضرت صادق (ع) روایت است که فرمود

«مكتوب في التورات: اشكر من انعم عليك وانعم على من شكرك، فانه لازوال للنعماء اذا شكرت ولابقاء لها اذا كفرت، الشكر زيادة في النعم و امان من الغير:»

در تورات نوشته است، سپاسگزاری کن نسبت به هر که به تو نعمت داده، و نعمت بخش بر کسی که از تو سپاسگزاری نموده، زیرا با شکر نعمت نابود نشود و با کفران نعمتی نماند.

شکر مایه افزایش نعمت است، و مصون ماندن از دگرگونی.

از حضرت صادق (ع) روایت شده است:

«ثلاث لا يضر معهن شئى: الدعاء عند الكرب، والاستغفار عند الذنب، والشكر عند النعمة:»

سه چیز است که با وجود آنها چیزی زیان به انسان نرزد، دعا هنگام گرفتاری، آمرزش خواهی هنگام گناه، و شکر گزاری به وقت نعمت.

و نیز از آن حضرت روایت شده:

«ما انعم الله على عبد من نعمة فعرفها بقلبه وحمدالله ظاهراً بلسانه فتم كلامه حتى يؤمر له بالمزيد:»

خداوند هر نعمتی به بندهای عنایت کند و او از دل آن را بشناسد و با زبانش آشکارا خدا را سپاس گوید، تا سخنش تمام شود خدا فرمان افزایش نعمت برای او صادر کند.

امام صادق (ع) در پاسخ کسی که از آن حضرت پرسید برای شکر اندازه‌های هست که چون عبد آن را انجام دهد شاکر باشد فرمود: آری، آن شخص گفت آن چیست؟ امام فرمود:

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 219

«يحمدالله على كل نعمة عليه في اهل و مال، وان كان فيما النعم عليه في ماله حق اذاه...»

خدا را از هر نعمتی که دارد مانند اهل و مال سپاس گوید، و اگر در مالی که به او داده شده حقی «از خمس، زکات، صدقه» باشد آن را بپردازد.

معمربن خلاء میگوید از حضرت ابوالحسن (ع) شنیدم میفرمود:

«من حمدالله على النعمة فقد شكره وكان الحمد افضل من تلك النعمة:»

هر که خدا را بر نعمتی حمد کند او را شکر کرده و حمد عبد از نظر ارزش از آن نعمت برتر است.

مجلسی در توضیح این حدیث میگوید: توفیق ادای حمد هر نعمتی نعمت بهتری است و شکر دیگری را میطلبد که از عهده کسی بر نمیآید.

صفوان جمال از امام صادق روایت میکند که آن حضرت به من فرمود:

«ما انعم الله على عبد بنعمة صغرت او كبرت فقال: الحمد لله الا ادى شكرها:»

خداوند هر نعمتی به بندهای دهد کوچک یا بزرگ و آن بنده بگوید: الحمد لله شکر آن نعمت را ادا کرده است.

عمر بن یزید میگوید: به حضرت صادق گفتم:

«انی سألت الله عزوجل ان يرزقني مالا فرزقني، وانی سألت الله ان يرزقني ولداً فرزقني ولداً وسألته ان يرزقني داراً فرزقني و قد خفت ان يكون ذلك استدراجاً فقال: اما والله مع الحمد فلا:»

از خدای عزوجل خواستم مالی را نصیب من کند پس نصیب فرموده و از خدا خواستم فرزندی به من عنایت کند، عنایت نمود، و خواستم خانهای به من دهد، خانه داد ترسیدم که اندک اندک مرا به عقوبت دچار کند حضرت فرمود:

به خدا سوگند با شکرگزاری چنین وضعی پیش نخواهد آمد.

حماد بن عیسی میگوید: حضرت صادق از مسجد بیرون آمد درحالی که مرکوب او گم شده بود، فرمود اگر خدا آن را به من برگرداند شکر کنم چنان که شایسته شکر اوست، حماد میگوید درنگی نشد که مرکوب را آوردند آن

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 220

حضرت فرمود: الحمد لله گویندهای به حضرت گفت: فدایت نفرمودید چنان که شایسته شکر اوست شکر کنم حضرت فرمود: نشنیدی گفتم الحمد لله.

از امام ششم روایت شده:

«كان رسول الله اذا ورد عليه امر يسره قال الحمد لله على هذه النعمة واذا ورد امر يغتم به قال: الحمد لله على كل حال:»

رسول خدا را عادت بر این بود که چون امری شادکننده برایش پیش میآمد میگفت: خدا را بر این نعمت سپاس، و چون امر غم آوری برایش رخ میداد میگفت: خدا را به هر حال حمد.

از حضرت صادق (ع) روایت است:

«اذا ذكر احدكم نعمة الله عزوجل فليضع حذو على التراب شكراً لله، فان كان راكبا فلينزل فليضع حذو على التراب وان لم يكن يقدر على النزول للشهرة فليضع حذو على قريوسه وان لم يقدر فليضع حذو على كفه ثم ليحمدالله على ما انعم الله عليه:»

هرگاه یکی از شما نعمت خدای عزوجل را یاد کند به شکرانه از خداگونه بر خاک نهد، و اگر سوار باشد پیاده شود و گونه بر خاک نهد، و اگر از بیم شهرت نتواند پیاده شود گونه بر غاشیه زین نهد و اگر نتواند بر کف دست خود نهد، سپس خدا را به آنچه نعمت بر او بخشیده سپاس گوید.

حضرت صادق (ع) فرمود: در آنچه خدای عزوجل به موسی وحی کرد فرمود:

«ياموسى اشكرنى حق شكرى فقال: يا رب وكيف اشكرك حق اشكرك وليس من شكر اشكرك به الا وانعمت به على قال: يا موسى الآن شكرتني حين علمت ان ذلك مني.»

ای موسی حق شکر مرا به جای آور، عرض کرد پروردگارا چگونه حق شکر را به جای آورم درحالی که شکرى نگزارم جز آن که همان شکر هم نعمتی است که تو به من عنایت فرمودی، خطاب رسید: ای موسی اکنون حق شکر مرا ادا کردی که دانستی آن شکر هم از من است.

در روایتی آمده: عیسی (ع) بر مردی گذشت که از چشم نابینا بود، بدنش مبتلا به جذام بود، برص بر پوستش نشسته بود، و عارضه فلج داشت ولی خدا را شکر

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 221

میکرد و میگفت: خدا را سپاس که مرا از بلائی که اکثر مردم به آن گرفتارند سلامت و صحت داد، عیسی گفت: بلائی نمانده که به تو نرسیده است، مرد بیمار گفت: خدا مرا از بزرگترین بلاها که کفر است به سلامت داشته، عیسی به بدن او دست کشید و خدا او را از همه بیماریها شفا داد، صورتش نیکو شد، و همراه مسیح به عبادت خدا مشغول گشت.

ابوبصیر از حضرت صادق (ع) روایت میکند که رسول خدا با برخی از اصحابش در راهی از راههای مدینه عبور میکرد، ناگهان پای مبارک از رکاب مرکب درآورده و به حال سجده به زمین افتاد و سجدهاش طولانی شد سپس سر برداشت و سوار مرکب شد، یاران به حضرت گفتند: پای از رکاب گرداندی، سپس به زمین افتاده سجده کردی و سجدهات طولانی شد! فرمود جبرئیل نزد من آمد و از جانب خدا به من سلام رسانید و به من بشارت داد که مرا در اتمم خوار و کوچک

نخواهد کرد «کنایه از این که خواسته هایم را نسبت به امتم میپذیرد» من به خاطر این بشارت مالی ندارم که آن را صدقه دهم، و غلام و کنیزی ندارم که در راه خدا آزاد کنم، دوست داشتم به این صورت پروردگارم را شکر نمایم.

از امیرمؤمنان (ع) روایت شده است:

«شکر کل نعمة الوریع عما حرم الله:» «1»

شکر هر نعمتی دوری گزیدن از همه حرامهای خداست.

از حضرت باقر (ع) روایت شده:

«العبد بین ثلاثة: بلا و قضاء و نعمة: فعلیه فی البلاء من الله الصبر فریضته، وعلیه فی القضاء من الله التسلیم فریضته، وعلیه فی النعمة من الله عزوجل الشکر فریضته:» «2»

(1) - خصال، ج 1، ص 11.

(2) - خصال، ج 1، ص 43.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 222

عبد میان سه برنامه است: بلا و قضا و نعمت، بر او واجب است در بالای از جانب حق صبر کند، و در قضای از طرف خدا تسلیم باشد، و در نعمت از سوی خدا سپاس گزاری نماید.

از حضرت صادق نقل شده مردی به امیرمؤمنان گفت:

«بماذا شکرتم نعماء ربك؟ قال: نظرت الی بلاء قد صرفه عنی و ابلا به غیرى، فعلمت انه قد انعم علی فشکرته:» «1»

به چه چیزی نعمتهای پروردگارت را شکر کردی؟ حضرت فرمود: به گرفتاری و مشکلی نظر کردم که از من گشته و دیگری را مبتلا نموده، دانستم که خداوند به من انعام کرده است، پس شکرش را به جای آوردم.

از حضرت رضا درباره سپاسگزاری از کسی که نعمتی به انسان داده روایت شده:

«من لم يشكر المنعم من المخلوقين لم يشكر الله عزوجل:» «2»

کسی که نعمت بخشی مخلوقین را شکر نکند خدای عزوجل را شکر نکرده است.

و نیز از حضرت رضا روایت شده:

«اخذ الناس ثلاثة من ثلاثة: اخذوا الصبر عن ايوب والشكر عن نوح، والحسد عن بنى يعقوب:» «3»

مردم سه چیز را از سه نفر گرفته اند: صبر را از ایوب، شکر را از نوح، حسد را از فرزندان یعقوب.

آری کسی که صابر است هم اخلاق ایوب، و آن که شاکر است هم روش نوح، و حسود در زمره آزار دهندگان به یوسف است.

داستان عجیب سلمان و ابوذر

(1) - بحار، ج 68، ص 24.

(2) - عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 45.

(3) - عیون اخبار الرضا.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 223

حضرت عبدالعظیم حسنی از حضرت جواد و حضرت جواد از پدران معصوم و بزرگوارش روایت میکنند:

سلمان ابوذر را به خاتماش دعوت کرد و دو قرص نان جهت پذیرائی از میهمان بر سفره گذاشت، ابوذر دو قرص نان را برداشت و به زیر و رو کردن آن دو پرداخت، سلمان به ابوذر گفت: چرا دو قرص نان را زیر و رو میکنی؟ ابوذر گفت: ترسیدم که کاملاً پخته نشده باشد سلمان به شدت خشمگین شد و گفت: چه چیزی تو را به این جرأت و جسارت

واداشته، به خدا سوگند آب زیر عرش در این نان مؤثر بوده، فرشتگان برای آن باد را به حرکت آورده، و باد ابر را جا به جا نموده، و ابر بر زمین باران ریخته و رعد و ملائکه فعالیت کرده تا آن را در جای خود قرار داده‌اند، و زمین و چوب آهن و چهارپایان و آتش و هیزم و نمک و آنچه که قابل شمردن نیست در کار بوده‌اند تا این قرص نان سر این سفره قرار گرفته، چگونه میتوانی به شکر این همه نعمت برخیزی؟ ابوذر گفت به پیشگاه خدا توبه میکنم و از آنچه پیش آمده طلب مغفرت مینمایم، و از آنچه ناخوشایند تو بود و من سبب آن شدم از تو پوزش میخواهم.

حضرت میفرماید روزی سلمان ابوذر را به میهمانی دعوت کرد، تکه نانی خشک را از کیسه چرمی بیرون آورد، و با آب کوزه به آن تکه نان رطوبت داد تا نرم شود، ابوذر گفت چه نان پاکیزهای است اگر در کنار آن نمکی بود، سلمان از جای برخاست و از خانه بیرون رفت و کوزه‌اش را در برابر گرفتن مقداری نمک به گرو گذاشت و به نزد ابوذر بازگشت تا نان را با نمک بخورد، ابوذر نمک را به نان میپاشید و میخورد میگفت:

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 224

خدای را شکر و سپاس که قناعت به نان و نمک را نصیب ما فرمود، سلمان گفت: اگر قناعتی در کار بود کوزه ما به گرو نمیرفت. «1» در هر صورت از آیات و روایات و نظرات محققین و عالمانی چون خواجه نصیرالدین طوسی که تحقیقاتشان برگرفته از آیات و روایات است روشن شد که شکر کامل با عمل و گفتار، و نیت و اجتناب از محرمات و تشکر از مردم در برابر احسانشان صورت میپذیرد، و در برابر نعمتهای بیشمار حق، قناعت کردن به الحمدلله تنها شکر نخواهد بود، و جنبه سپاس واقعی نخواهد داشت.

برخی از مواد حرام شده

پیش از آن که به گوشه‌های از حکمت و فلسفه حرکت میتنه و خون و گوشت خوک و آنچه به دست کفار و مشرکان در راه بتان و دیگر مقاصد شوم کشته میشود و به یقین از خبائث و امور زیان بار است اشاره شود لازم است به مقدمه‌های توجه شود.

فرض کنید کارخانهای برای تولید روغن از دانه‌های نباتی، به وسیله صنعت گرانی ماهر و دانشمندی آگاه ساخته میشود، و به چند یا يك سرمایه دار میفروشند، قطعاً کارخانهای که برای تولید روغن ساخته شده باید در دهانها و لوله‌های آن دانه‌های روغنی ریخته شود تا کارخانه به تناسب خوراکی که به آن داده‌اند منظم و سالم کار کند، و صاحب یا صاحبان کارخانه و دیگر مردم از تولید کارخانه بهره مند شوند، چنانچه احمق و نادانی به جای ریختن دانه‌های روغنی در کارخانه

ریگ و سیمان و خاک بریزد و کارخانه را روشن کند، به نظر آورید که چه بلائی سر کارخانه و دیگها و دستگاههای آن خواهد آمد؟!

(1) - بحار، ج 68، ص 45.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 225

کارخانه بدن را علیمی حکیم، صانعی قادر، مهربانی دانا و توانا، رؤوفی بصیر ساخته و پرداخته، و با دانش بینهایتش به مصالح و مفاسد و منافع و زیانهای آن احاطه دارد و میداند چه موادی به سود این بدن و عامل سلامت و رشد آن، و چه موادی به زیان و ضرر بدن و عامل تخریب و بیماری و فاسد شدن آن است، و نیز احاطه کامل به این حقیقت دارد که چه موادی از طریق هضم شدن در بدن، به صورت مثبت یا منفی در روح و روان و خلقیات انسان اثر میگذارد و سبب سعادت یا شقاوت او میشود، براین اساس همه طبییات را بر انسان حلال، و همه خبائث را بر آدمی حرام نموده است، زیرا طبییات در بدن و روان و خلقیات اثر مثبت میگذارد، و خبائث در بدن و روان و خلقیات اثر منفی مینهد و این واقعیتی است که تجربه تاریخ حیات انسان نیز به اثبات رسانده است.

آیا انصاف است که انسان به دستورات خدای مهربانش و پروردگار رؤوفش توجه نکند، و برای يك سلسله لذات خیالی به موادی روی کند که آن چنان به بدن و روان زیان برساند که گاهی تا پایان عمرقابل جبران نباشد و از این طریق نیز خانواده و جامعه خود را مبتلا نموده و به آنان هم خسارت وارد کند.

حضرت باقر (ع) از قول خداوند مهربان نقل میکند که حضرت حق به همه بنی آدم خطاب نموده:

«یا بن آدم اجتنب ما حرمت علیک تکن من اروع الناس.» «1»

فرزند آدم از آنچه بر تو حرام کردهام دوری کن تا پارساترین مردم باشی.

از حضرت صادق (ع) پرسیدند پارساترین مردم کیست؟ حضرت پاسخ داد

«الذی یتورع عن محارم الله:»

کسی است که از محرمات خدا بپرهیزد.

(1) - بحار چاپ بیروت، ج 67، ص 308.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 226

از حضرت صادق (ع) روایت شده خداوند در مناجاتش با موسی به موسی فرمود:

«یاموسی ماتقرب الی المتقربون بمثل الورع عن محارمی فانی امنهم جنات عدنی، لاشرك معهم احداً:» «1»

ای موسی مقربان به چیزی مانند دوری از محرماتم به من تقرب نجستند، من بهشتهای جاویدانم را به آنان عطا میکنم و احدی را در پاداششان با آنان شریک نمیکنم.

زیدبن علی از پدر بزرگوارش حضرت زین العابدین روایت میکند که آن حضرت فرمود:

«الورع نظام العبادة، فاذا نقطع الورع ذهبت الدیانة، كما اذا نقطع السلك اتبعه النظام:» «2»

پارسائی و دوری از محرمات نظام عبادت و بنگی نسبت به حق است، هنگامی که پارسائی و روح پرهیز از محرمات از زندگی و حیات انسان قطع شود، دیانت و دینداری قطع میشود، چنان که وقتی نخ تسبیح قطع شود، دانهها از هم گسسته میگردند.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«اتقواالله اتقواالله علیکم بالورع وصدق الحدیث واداء الامانة وعفة البطن والفرج تکنونوا معنا فی الرفیع الاعلی:» «3»

تقوای الهی پیشه کنید، تقوای الهی پیشه کنید، شما را به پارسائی و دوری از همه محرمات و راستگوئی و اداء امانت، و پاکی شکم و غریزه جنسی سفارش میکنم تا با ما در مقام رفیع اعلی قرار گیرید.

و نیز از امام ششم (ع) روایت شده:

(1) - مشکاة الانوار 45.

(2) - امالی طوسی، ج 2، ص 314.

(3) - امالی طوسی، ج 1، ص 226.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 227

«اورع الناس من وقف عند الشبهة، اعبد الناس من اقام الفرائض، ازهد الناس من ترك الحرام، اشد الناس اجتهاد امن ترك الذنوب:» «1»

پارساترین مردم کسی است که در امور شبههناک توقف کند، عابدترین مردم کسی است که واجبات را بجای آورد، زاهدترین مردم کسی است که حرام را ترک کند، و کوشاترین مردم کسی است که گناهان را ترک کند.

امام صادق (ع) فرمود:

«عليكم بالورع فانه لا ينال ما عند الله الا بالورع:» «2»

شما را به پارسائی و ورع سفارش میکنم زیرا جز با ورع به رضوان و رحمت و بهشت خدا نمیتوان رسید.

با ملاحظه آیات قرآن و روایاتی که نقل شد و دقت در مفاهیم آنها به این نتیجه میرسیم که سلامت بدن و روان، و رشد تربیتی و رسیدن به کمال، و تحقق سعادت دنیا و آخرت در گرو اجتناب از محرّمات و دوری گزیدن در معاصی و تسلیم شدن در برابر خواستههای حق و فرمانهای پروردگار مهربان عالم است، پروردگاری که جز خیر و سلامت و مصونیت انسان را از خطرات نمیخواهد.

در میته هر حیوان و جاننداری مواد آلی سریع الفسادی قرار دارد بسیار خطرناک، که به سرعت عفونت در آن ظهور میکند، و هر چه به گرما نزدیک تر باشد فسادش بیشتر و بوی عفونت آن آزار دهنده تر، و موجب تولید میکرب خسارت بار وباست.

(1) - خصال، ج 1، ص 11.

(2) - کافی، ج 2، ص 76.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 228

در میدانهای جنگ که بدن کشتهها روی زمین مانده و عفونی شده، فراوان دیده شده که بیماری وبا در آن نواحی شایع گشته، و به منطقه و به مردم زیان و ضرر رسانده است.

به این خاطر شارع اسلام با رعایت شرایط فرمان داده شتابانه کشتهها را دفن کنند و اگر وقتی برای رعایت شرایط نباشد همه را زیر خاک پنهان کنند تا خطری از این ناحیه متوجه محیط و احدی از مردم نشود.

زمانی که روح در بدن حیوان یا انسان است، ابزارهای دفاعی بدن در برابر میکربهای خطرناک، مانند گلبولهای سپید به شدت درفعالیتاند، تا با جنگی سخت دشمنان بدن را مغلوب نمایند، ولی هنگامی که جان از بدن بیرون میرود و ابزار دفاعی با نبود جان از کار میافتند، میکربها برای فعالیت خود در همه کشور تن میدان را خالی میبینند و با تمام قدرت به ضربه زدن به تمام نواحی جسم مشغول میگردند، از این جهت در قانون الهی میته محکوم به نجاست است و در خصوص بدن انسان موجب غسل مس میت میشود، با توجه به این فعل و انفعالات منفی که در میته حاصل میشود که از طرفی موجب نجس شدن آن و از طرف دیگر منبع آلودگیها و فسادها و انواع میکربهای خطرناک میگردد خوردن آن از طرف حضرت حق حرام اعلام شده زیرا موجب فساد بدن انسان، و سبب پدید آمدن اختلالات روانی و اخلاقی است، و بدون تردید طبع سالم انسانی از خوردن آن نفرت دارد، و به آن میل و اشتها پیدا نمیکند، مگر انسانی که در گردونه لج بازی با قانون الهی باشد، و از روی بیخردی به دشمنی با خود برخیزد، و به عمد به تخریب بدن، و ایجاد اختلال در روان و اخلاق اقدام کند، که در این صورت چنین انسانی از آن میته فاسدتر و در آلودگی اخلاقی بدتر است.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 229

در میان تمام ملت‌هایی که اندک توجهی به حق داشتند، میته را پلید میدانستند و از آن دوری می‌جستند.

در مذهب یهود حتی در برابر با تورات فعلی میته را چه از حیوان، چه از انسان نجس میدانند، و در این حکم به اندازه‌های به افراط رسیده‌اند که در تورات فعلی تحریف شده میخوانیم: هر کس نزد مختضر باشد پس از فوت او همه حاضران نجس هستند گرچه دستی به میت نگذاشته باشند. «1» در مذهب زردشتیان برای میته حیوان و انسان مقررات بیشتر و سخت‌تر و افراطی‌تر از مذهب یهود وجود دارد، انداختن مرده را در رودخانه جنایت بزرگ به حساب می‌آورند، به این عنوان که رودخانه مقدس است به چه سبب آن را آلوده کرده‌اند، روی این حساب انجام دهنده آن را محکوم به اعدام میدانند، زردشتیان نه تنها میت را نجس میدانند، بلکه نظرشان این است که تمام اشیاء متعلق به میت حتی کسان نزدیک به او نجس میشوند، گرچه در شهری دیگر باشند و اطلاعی از مردن وی نداشته باشند.

کتاب اسلام و علم امروز میگوید: ما نمیتوانیم اصول طهارت اسلام را محدود به میکرب بدانیم، زیرا میکرب چیزی است که در این چند قرن کشف شده، و هنوز خیلی رموز و دقایق نامعلومی در این زمینه مانده که کشف آن به عهده دانشمندان عصرهای آینده است.

ما دانسته‌ایم که اسلام در دستور طهارت خود در نظر داشته که میکربها زدوده شود، و فهمیدیم که در روزگار پیدایش اسلام این کشف مهم یعنی کشف میکرب را که امروز دانشمندان با علوم تجربی دانسته‌اند مورد توجه قرار داده

(1) - مطهرات در اسلام 128 فلسفه احکام، ص 152.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 230

است، ولی نباید دستورات دین اسلام را که برای تمام قرون لحاظ شده و حقایقی را در زمینهای گوناگون بیان نموده با کشفیات یک قرن محدود کرد.

آری آنچه در اسلام بعنوان نجاسات شناخته شده مانند میته - خون - گوشت خوک و ... چیزهایی هستند که منبع میکربهای بیماری‌زاست و برای تندرستی و سعادت انسان زیانبارند.

اما در باطن این دستورات ممکن است فوائد دیگری منظور شده باشد که هنوز بر دانشمندان پوشیده است و ممکن است کسانی که پس از ما پا به دایره زندگی میگذارند و فکر و علمشان از ما بیشتر است آن را بیان نمایند.

خون

خود از مواد آلی حیوانی تشکیل شده و مواد ازتی فراوانی دارد و کانون میکرب هاست، تا جایی که طیبیان حاذق برای تشخیص بیماری و پیدا کردن سبب اصلی آن به آزمایش خون بیمار متوسل میشوند، تا روشن شود چه نوع میکربی در خون جای گرفته و به فعالیت برضد بدن میکوشد.

میکرب هنگامی که وارد خون در گردش میشود تکثیر پیدا میکند و اگر علاجی در کار نباشد انسان از پای میافتد و چه بسا هلاک میشود.

شارع مقدس اسلام، روزی که میخواست اسلام را تبلیغ کند آن هم در روزی که همه جهان نسبت به اینگونه حقایق بهداشتی و طبی و دیگر حقایق مهم در جهالت و تاریکی به سر میرد، از زیانهای خون کاملاً آگاه بود، و به مفساد و مضرات و خطرات آن وقوف کامل داشت، درحالی که مردم آن روزگار خون را از غذاهای رسمی و لذیذ میدانستند!!

آن روز خون را نجس و خوردن آن را حرام اعلام کرد، در کتاب تمدن الاسلام ص 185 میخوانیم: پروست که از فلاسفه غرب است در کتاب خود می

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 231

نویسد زمانی در آمریکای شمالی با خون تغذیه میکردند، ولی در این دوره کشف شده که خوردن خون زیان فوق العادهای دارد.

بی شك زمانی که از طرف حضرت حق و شارع مقدس قوانین اسلامی خون جزء نجاسات اعلام شد و خوردن آن حرام گشت يك نفر در آن روزگار پیدا نمیشد که مضرات خون را بداند، بلکه در آن روزگار خون را مانند گوشت و سایر مواد خوردنی از جمله غذاهای رسمی و مفید میدانستند و به این سبب خون گوسپند و گاو و دیگر حیوانات را میگرفتند و در روده ریخته روی آتش بریان کرده میخوردند.

گوسپند را سر نمیریدند که مبادا خونش بریزد و از بین برود، و به قتل صبر که در اسلام حرام شد آن را میکشتمند.

در تورات در سفر تثئیه باب 12 آیه 17 آمده: ولی خون را مخور و آن را مثل آب روی زمین بریز.

از این آیه معلوم میشود که خون در ادیان الهی گذشته هم حرام بوده، ولی جاهلان لذت پرست که اکثر مردم جهان را تشکیل میدادند و میدهند حدود دینی را رعایت نکرده و نمیکند و از حرامی که موجب زیان بدن و اختلال روح میشود پرهیز نمیکند و ورع و پارسائی به خرج نمیدهند.

گوشت خوک

در آئین مقدس اسلام چنان که در آیات صریح قرآن و روایات آمده گوشت خوک که دیرباز است خوراک غریبان و برخی مسلمان نماهائی که میمون وار مقلد آناناند شده نجس و خوردن آن موکداً حرام اعلام شده و حرمت آن چون سایر محرمات تا قیامت باقی است.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 232

شریعت پاک و حکیمانه اسلام به سود بدن و روان انسان، خوک را از اعیان نجسه به شمار آورده و خوردن گوشت و شیر آن را ممنوع، و خرید و فروش آن را حرام نموده است.

فلسفه حرمت گوشت خوک خسارهای زائدالوصف و زیانهای زیادی است که از این حیوان به محیط زندگی سرایت، و موجب ضررهای سنگین بر بدن و روان انسان است.

محافل علمی دنیای این زمان متوجه زیانها و خسارهای این گوشت شده، در اندیشه این هستند که انسان را از این منبع ضرر و خطر نجات دهند.

بیان همه زیانهای گوشت خوک در این سطور نمیگنجد از باب نمونه فقط به چند بخش از زیانهای آن اشاره میشود.

1- خوک در تغذیه خودش از خوردن پلیدیها و کثافات حی از نجاسات خود امتناع نمیکند.

«متأسفانه بعضی از انسان نماها به طبیعت خوک دچار شده، از خوردن هرگونه کثافات و نجاسات مالی چون رشوه، غصب، ربا، دزدی، خیانت، کمفروشی، حق یتیم باکی ندارند»

2- خوک غیرت ناموسی ندارد، و دچار پلیدی دیوثی است تا جائی که جفت خود را در معرض خوکهای نر دیگر قرار داده و از این عمل علاوه بر این که باک ندارد لذت هم میبرد! و این صفات و اخلاق بدون شک در گوشت او تأثیر دارد، از این جهت اشخاصی که عادت به خوردن گوشت خوک دارند تحت تأثیر این صفات زشت قرار میگیرند.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 233

3- بیماری خطرناک لادری «ladrerie» از گوشت خوک تولید میشود، در مناطق مسیحی نشین این بیماری فراوان است، ولی در بلاد مسلمان نشین و در میان یهودیان که از خوردن گوشت خوک میپرهیزند ابداً یافت نمیشود.

اسلام و علم امروز در ص 403 میگوید: این بیماری از میکرب تنیابه وجود میآید، که از گوشت خوک که لانه این میکرب است به انسان سرایت میکند و آن را تنیاسلیوم میگویند.

تنیاسلیوم که از آن به حب القرع یا کرم کدو تعبیر مینمایند در بدن خوک لانه دارد.

این کرم هنگامی که وارد امعاء انسان میگردد، قلابهایی در سر دارد که به جدار روده بند میکند، و یک بخش از حب القرع است که بسا به چهل متر میرسد و هرچه از سر دورتر و به دم نزدیک تر میگردد ضخیم تر میشود، و بدن آن بنبند است، بند آخرین که از همه بزرگ تر است به اندازه یک لویپاست، هنگامی که سیر تکاملی به انجام رسید جدا شده وارد مدفوع انسان میگردد، و بند متصل به آن در نوبت تکامل مینشیند تا بزرگ شده جدا شود با مدفوع خارج گردد.

هر یک از این بندها چندین هزار از تخم همین میکرب را در درون خود دارند که اگر وارد خاک زراعت، یا محیط باغها گردد، در صورتی که محصول چیده شده را به آن گونه که باید شستشو نکنند، یا مواد لازم میکرب کش را به آن نزنند، خورندگان از خطر این میکرب مصون نخواهند بود.

4- از زیانهای قابل توجه گوشت خوک تولید بیماری تریکینوز است که میکرب آن به نام تریکین یا تریشین است که در گوشت خوک لانه میگذارد به طوری که در یک کیلو گوشت خوک بسا 400 میلیون نوزاد تریکین موجود است.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 234

این حیوان به صورت کرم کوچک از یک میلی متر تا سه میلی متر طول دارد، و در هر ماه میتواند از ده تا پانزده هزار تخم بگذارد، و زیانهای حاصله از آن به مراتب شدیدتر و مفاسدش بیشتر از میکرب تنیاسلیوم است.

عوارض حاصله در بدن انسان به خاطر خوردن گوشت خوک و داخل شدن تریکین به معده انسان کم نیست اول مرتبه گلبولهای قرمز را آسیب میرساند، در نتیجه تولید بیماری کم خونی میکند و سپس سرگیجه و امراض و عوارض دیگری را برای انسان به ارمغان میآورد و نهایتاً در برخی از موارد به مرگ میانجامد، و این است فلسفههای حرمت گوشت خوک از دیدگاه اسلام. «1» حیوانات حلال گوشتی که به وسیله کافران و مشرکان پای بتان و برای مقاصد شیطانی قربانی میشوند، جزء محرمات الهی است و حکم میتة را دارد و باید از آن اجتناب کرد، اجتناب از این نوع قربانیها از جلوههای مهم مبارزه آئین توحید با مظاهر شرك است، یقیناً در این نوع قربانیها که میتة به حساب میآید آثار سوئی در روح و روان باقی میگذارد.

اگر غریبان و غرب زدهها و مقلدان میمون صفت آنان بگویند امروز با پیشرفت علوم و اختراع دستگاههای گوناگون صنعتی گوشتهای حرام به ویژه گوشت خوک را میتوان از میکرب پاک کرد، و جلوی تولید زیانهای آن را گرفت و راه حرمت را به روی آن که سببش آلودگی گوشت به میکربهای خاص است بست، در پاسخ باید گفت در علم و دانش امروز ثابت شده که همه خوراکیها بر روح و روان و خلیات انسان اثر میگذارد، آثار سوء این نوع گوشتها را با چه دستگاه صنعتی میتوان از آن زدود؟

(1) - مشروح بحث این محرمات را در کتاب فلسفه احکام ج 1 و اسلام علم امروز و مطهرات در اسلام ملاحظه کنید.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 235

مسئله اضطرار

اگر انسانی بدون انجام ظلم و تجاوز به اضطرار دچار شد و در فضای اضطرار جانش به خطر افتاد به حکم غفران و رحمت خدا که در پایان آیه مورد بحث آمده، با توجه به قناعت کردن به مقدار ضرورت یعنی به اندازههای که جانش را از خطر برهد جایز است از محرمات ذکر شده در آیه استفاده کند، البته این مسئله در موقعیتی است که کاملاً از یافتن حلال ناامید باشد، این قانون حکیمانه یعنی جواز بهره گیری از محرمات به هنگام اضطرار از دلایل انعطاف پذیری احکام حق و توجه شارع مقدس به ضرورتها و نیازهای آدمی در جعل قانون است.

جمله **غَيْرِ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ** بیان شرط برای حکم اضطرار است، یعنی حلال شدن محرمات برای انسان مضطر مشروط به این است که شخص مضطر در حال ستم و تجاوز نباشد و یا ستم و تجاوز او سبب اضطرار او نشده باشد، در کتاب شریف من لایحضره الفقیه به عنوان ارزش جان و ارزش حفظ آن و حرمت به هلاکت انداختن خویش روایت مهمی از حضرت صادق (ع) به این مضمون نقل شده

«من اضطر الى الميتة والدم ولحم الخنزير فلم يأكل شيئاً من ذلك حتى يموت فهو كافر:» «1»

کسی که به واسطه نخوردن مردار و خون و گوشت خوک در حالی که به خوردن آنها ناچار شده بمیرد کافر است. در باب فلسفه حرمت این گونه محرمات و جواز حلیت آن برای مضطر روایت بسیار با ارزشی از حضرت باقر (ع) روایت شده آنجا که از حضرت میپرسند:

«لم حرم الله عزوجل الخمر و الميتة و الدم و لحم الخنزير؟»

(1) - من لایحضره الفقیه، ج 3، ص 218، ح 98.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 236

به چه سبب خدای عزوجل مستکندها و میتة و خون و گوشت خوک را حرام نموده، آن حضرت پاسخ داد

«لکنه عزوجل خلق الخلق فعلم ما یقوم به ابدانهم وما یصلهم فاحل لهم وباحه وعلم ما یضرهم فنهاهم عنه وحرّم علیهم ثم احل للمضطر فی الوقت الذی لا یقوم بدنه الا به:» «1»

آری خداوند بزرگ انسان را آفرید و برای او آنچه که قوام و مصلحت بدنشان به آن بود معلوم و روشن بود، در نتیجه آنها را برای آنان حلال و مباح فرمود، و روشن و معلوم بود که چه عواملی برای بدن آنان زیانبار است، پس آنان را از آنها نهی کرده و بر آنان حرام نمود، سپس برای مضطر در زمانی که بدن او جز به حرام حفظ نمیشد حرام را مباح کرد.

تفسیر آیه 174 - 175 - 176

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَ يَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَى وَ الْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَّلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ

یقیناً آنان که آنچه را خدا از کتاب تورات و انجیل به عنوان حلال و حرام نازل کرده برای پر کردن جیب خود از عوام یهود و نصاری پنهان میکنند و در برابر این پنهان کاری بهای اندکی به دست میآورند جز آتش در شکمهای خود نمیخورند و خدا روز قیامت با آنان سخن نمیگوید و از گناهان و زشتیها پاکشان نمیکند و برای آنان عذاب دردناکی است. اینانند که گمراهی را به جای هدایت و عذاب را در برابر آمرزش خریده اند.

آن عذاب به خاطر این است که خدا کتاب آسمانی را به حق نازل کرد ولی اینان کتاب خدا را واگذاشتند و در انکارش کوشیدند و آن را مایه اختلاف قرار دادند و بیشک کسانی که در مفهوم و محتوای کتاب اختلاف کردند تا حقایق از مردم پنهان بماند در دشمنی دور و درازی و فاصله بسیار زیادی از حق قرار دارند.

(1) - علل الشرایع، ص 483، ح 1.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 237

شرح و توضیح

مسئله کتمان حق که کار بسیار خطرناک عالمانی یهودی و نصرانی بود، و به سبب آن بسیاری از مردم را به گمراهی انداختند و مانع مسلمان شدن تعداد زیادی از آنان شدند در آیه 42 سوره مبارکه بقره گذشت.

اینان در برابر بهای ناچیزی از قلدران و ستمکاران و حاکمان ظالم وقت و عوام مردم میگرفتند حق را که سبب هدایت مردم بود و آنان را به رحمت و رضوان الهی میرسানید پنهان میکردند.

آنان به این مسئله توجه نمی‌کردند که ثروت و متاع دنیا و ابزار مادی به هر مقدار باشد در برابر دین فروشی آنهم دینی که ضامن نجات انسان در دنیا و آخرت است و نیز در مقابل کتمان حقایق کتابهای نازل شده بیارزش و بسیار اندک است و در این خرید و فروش خسارتهای غیرقابل جبران وجود دارد.

خداوند مهربان براساس رحمت و لطفش، و به منظور حفظ سلامت و صحت بدن و روان انسان و رعایت مصالح حیات بشری در کتابهای آسمانی حلال و حرام را بیان کرد، ابلاغ حلال و حرام الهی در هر روزگاری بر عهده علما و آگاهان به آیات کتاب خداست، و توده مردم برای شناخت حلال و حرام جز این راهی ندارند، ولی با کمال تأسف علما یهود و نصاری علاوه بر کتمان آثار نبوت رسول اسلام، و مانع شدن از مسلمان شدن عوام یهود و نصاری فقط و فقط به انگیزه هواهای نفسانی خویش، و طمع به ثروت مردم، و جذب و جلب هواهای عوام و متنفذین و قدرت مندان حلال و حرام را ناگفته گذاردند، یا به تحریف مقررات حق دست زدند یا کتمان نمودند، اینان هرچه به دست آورند که جز ثمن قلیل و متاع اندک چیزی نبود، در برابر رضایت خدا و سعادت ابدی

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 238

را از دست دادند، و سعادت خلق خدا را در برابر هواهای بت صفت خویش قربانی کردند.

«این بزرگ منشان که به عنوان دین، حدود حلال و حرام را کتمان مینمایند و مردم را سرگردان و منحرف میسازند، چون خود کانون هواها میباشند، و دین حق را حرفه خود و کالای زندگی نموده‌اند، و با این روش انحرافی فطرتشان خاموش و درونشان تیره و دوزخی گردید، هرچه در این معامله خطیر بیندوزند و بخورند مایه ذخیره‌های و هیمه چنین دوزخی خواهد شد:

أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ

قید و ظرف **فِي بُطُونِهِمْ** و جمع آن چنین انبار عمیق و درونی و تودرتوی دوزخی را مینمایاند» که سراسرش پر از آتش است و این نابکاران به جرم عظیم کتمان آیات حق باید شکم خود را از آن پر کنند!

علمای یهود و نصاری به خاطر هوای نفس و روح مادی‌گری در مورد ارزش‌گذاری به متاع دنیا دچار انحراف فکری بودن، انحرافی که فضای سیاه و ظلمانی و شیطانی آن تا این زمان بر فکر بسیاری از مردم دنیا سایه انداخته و در آینده هم ادامه دارد، و براین اساس زمینه دین‌فروشی و کتمان حقایق در آنان فراهم آمد، و خود و بسیاری از مردم زمان خویش و روزگاران خود را به تباهی کشیدند و در سعادت را به روی خود و مقلدانشان بستند.

اگر متولیان تبلیغ دین، و آنان که در این زمینه مسئولیت خطیری برعهده دارند حریص به دنیا و دلبسته به پول و ثروت نباشند، یقیناً چنین خطری که دور نگاه داشتن مردم از حقایق الهیه باشد پیش نیاید.

چهره‌های مخلص و دلسوز، و آنان که برای نجات امت، و سعادت ملت دغدغه دارند، و قلبشان برای رهائی انسان از قیود شیطانی می‌تپد در هر شرایطی

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 239

گرچه خود به مضیقه مالی گرفتار آیند، یا جانشان در معرض خطر قرار گیرد از اعلام مسائل دین و حلال و حرام الهی دریغ نمیکنند و در این زمینه از قلدران و زورگویان و ثروتمندان حرفهای نمیهراسند.

جمله **مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ** پس از **تَمَنَّا قَلِيلًا** دلالت قطعی بر این حقیقت دارد که ثروت تحصیل شده از راه دین فروشی و کتمان حقایق آتشی است که دین فروشان آن را بلعیده به شکم فرو میریزند، و این آتش از باب تجسم عمل که در آیه 25 سوره بقره بسیار مفصل و مشروح و مستدل و استوار بحث شد در قیامت ظهور عینی خواهد کرد.

خداوند مهربان که رحمت و واسعهاش نسبت به کل شیعی فراگیر است در قیامت با این خائنان دین فروش که وجودشان مانع قرار گرفتن بندگان در صراط مستقیم بود سخن نمیگوید **وَ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ** و این عدم سخن گفتن دلالت بر خشم و غضب حضرت حق از آنان دارد، و نوعی اهانت و استخفاف به آنان است که حکایت از عذاب سخت روحی نسبت به آنان دارد.

آنان تا ابد از مغفرت حضرت رب العزه که سبب پاک شدن از گناهان و تزکیه وجود انسان از معاصی است محروماند، و از مفهوم آیه شریفه استفاده میشود که عالمان و آگاهان و دانشمندان متعهد و دلسوز جامعه از تزکیه برخوردار و در قیامت مورد سخن گفتن حضرت حق هستند و مورد لطف و رحمت ویژه پروردگارانند.

چه معامله و بیع و شرا و خرید و فروش خسارت باری است که هدایت و دین فروخته شود و به جای آن ضلالت و گمراهی اتباع گردد، و مغفرت از دست برود و در برابر آن عذاب ابد خریده شود، اینجا باید از صبر و تحمل دوزخیان که بخشی از آنان عالمان دین فروشانند در برابر عذاب دوزخ که در

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 240

دعای کمیل آمده همه آسمانها و زمین در برابرش مقاومت ندارند شگفت زده شد

فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ

«اینان که شریعت و کتاب نازل شده صعود دهنده را کتمان و دگرگون میکنند، و به خود و هواهای خود میگردانند و روی خود و خلق خدا را در این دنیا از سخن خدا بر میگردانند در روز قیامت که حجابها و موانع از میان میروند، خداوند با آنان روی سخن ندارد، و هر کس روی به سوی خدا و سخن حق و خدائی دارد از آنان روی میگرداند، و چون قابلیت رشد و تزکیه روحشان تباہ گشته، خداوندی که هر مستعدی را پاک مینماید و رشد میدهد آنان را تزکیه نمیکند و به پستی شان میرد

يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ... وَ لَا يُرْكَبُهُمْ وَ عَذَابِي بَسْ جَانِغِدَاذ دَارِنْد وَ هُمْ عَذَابُ أَلِيمٍ اینان با علم و اختیار ضلالت را به جای هدایت و عذاب را به جای مغفرت گرفتند، به راستی با چه قدرتی عذاب گناهان خود و دیگران را تحمل میکنند فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ؟!

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَّلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ... ذَلِكَ اِشَارَه بَه مَجْمُوعِ عَوَاقِبِ سَنَكِينِ وَ عَذَابِهَاي كَتْمَانِ اسْتِ كَه شَكْفَتِ آوَرِ وَ بَرَايِ مَرْدَمِي، بَه دُورِ از باور میباشد.

این آیه رازی را بیان میکند تا شاید چنین عواقب و آثار به ذهنها نزدیک شود و باور آورد: این عاقبتها و آثار برای آن است که خداوند کتاب را به حق نازل کرده، حق نمودار واقعیت ثابت و اراده خداوند میباشد، و گرایش به آن گرایش به نظام هستی است، پس اگر حق کتمان یا تحریف شود حقوق خلق که مورد عنایت خاص پروردگار است دگرگون شده و راه تکامل بسته میشود، و این اصل و ریشه هر دگرگونی و گناه و عذاب میباشد، و نیز حق و عمل به آن

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 241

منشأ هماهنگی قوای نفسانی و قوای اجتماعی با نظام برتر است، همان نظامی که زمین و آسمانها و پدیدهها را برپا و هماهنگ نگهداشته، پس اگر با تحریف و کتمان، در کتاب که زبان حق است اختلاف راه یافت انسان از خود و افراد و اجتماع جدا میشود و همه با هم در این جهان هماهنگ ناهماهنگ و جدا جدا میگردند.

إِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ

خلاصه این آیات به صورت قیاس برهانی چنین است: کتاب به حق نازل شده، پس کتمان کتاب کتمان حق است، کتمان حق منشأ ناهماهنگیها و جدائیها و در نتیجه دوزخها و محرومیتها میگردد. «1»

آنان که اهل زهد یعنی دوری کنندگان از گناهان و معاصی هستند، و به حلال خدا قناعت دارند، از وجود خود برای دنیا و آخرتشان خیر میبینند و برای دیگران هم منبع منفعت و سود میباشند و به سبب زهد و قناعتشان از دچار شدن به خسارت‌هایی که محصول معاصی است در امان به سر میبرند.

حکایت میکنند که حضرت ذوالقرنین بر قومی گذشت که دنیای حرام را رها کرده بودند، و قبر و مردگان‌شان را کنار خانه‌های خود قرار داده، و از گیاهان سالم زمین غذا پخته و تغذیه میکردند، و در گردونه طاعت و عبادت خدا قرار داشتند، ذوالقرنین دنبال بزرگ آنان فرستاد تا با او درباره زندگی پاکشان گفتگو کند.

بزرگ قوم گفت: مرا به ذوالقرنین نیازی نیست، ذوالقرنین خودش نزد آن بزرگ آمد و به او گفت چرا در میان شما طلا و نقره و ثروت جمع شده نیست؟

(1) - پرتوی از قرآن، ج 2، ص 47.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 242

پاسخ داد در میان ما عاشق و خواهان دنیا نیست، مادیات چیزی است که احدی از آن سیر نمیشود، بنابراین قوم ما به قناعت سیر هستند، ما قبور مردگانمان را درب خانه‌ها قرار داده ایم تا مسئله مرگ و سفر به عالم آخرت را فراموش نکنیم، سپس جمجمه انسانی را روی دست گرفت و به ذوالقرنین گفت این جمجمه و سر شاهی از شاهان است که پیوسته به رعیت ستم مینمود، و از طریق ستم و حرام ثروت جمع میکرد، خدا به عمرش خاتمه داد و روحش را گرفت درحالیکه گناهان و ستم هایش در پرونده‌اش باقی ماند و همه ثروتش ازدست رفت، آنگاه جمجمه دیگری را نشان ذوالقرنین داد و گفت: این جمجمه سلطان عادل است که به رعیت مهربان بود، خدا پس از پایان مهلت عمرش جان او را گرفت و در بهشت جای داد و به او رفعت درجه عنایت فرمود، سپس دست بر سر ذوالقرنین گذاشت و گفت سر تو کدام يك از آن دو سر است، ذوالقرنین به شدت گریست و به بزرگ آن قوم گفت: اگر در همراهی با من رغبت داری مملکت خود را در همه امورش با تو نصف کرده و وزارت حکومتم را به تو تسلیم مینمایم، آن مرد بزرگ گفت ابداً چنین کاری را نمیپذیرم،

ذوالقرنین گفت: چرا این مرد بزرگ گفت: من حکومت و وزارت نمیخواهم؟ زیرا معنی نفی او این است که مردم به سبب مال و حکومت دشمن تو هستند، و همه جامعه به سبب قناعت عاشق من میباشند. «1» به فرموده سعدی:

در گوشه قناعت نان پاره و پینه حج

در پیش اهل معنی بهتر ز صد خزینه ج

تفسیر آیه 177

(1) - روح البیان، ج 1، ص 349.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 243

لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْكِتَابِ وَ النَّبِيِّينَ وَ آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ السَّائِلِينَ وَ فِي الرِّقَابِ وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ وَ الْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ

نیکی این نیست که روی خود را به سوی مشرق و مغرب کنید، بلکه نیکی [واقعی و کامل که شایسته است در همه امور شما ملاک و میزان قرار گیرد منش و رفتار و حرکات] کسانی است که به خدا و روز قیامت و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران ایمان آورده‌اند، و مال و ثروتشان را در حالی که دوست دارند به خویشان و یتیمان و درماندگان و در راه ماندگان و سائلان و در راه آزادی بردگان می‌دهند، و نماز را با همه شرائطش برپا می‌دارند، و زکات می‌پردازند و چون پیمان می‌بندند به پیمان وفادارند و در تنگدستی و تهیدستی و رنج و بیماری و هنگام جنگ شکیبایند، اینانند که در دینداری و پیروی از حق راه صداقت پیمودند، و اینانند که اهل تقوا و پرهیزکاری اند.

شرح و توضیح

آیه شریفه ویژگی مؤمنان باتقوا را در ده مورد بیان میکند، و آراستگان به این اوصاف را مؤمن صادق و اهل تقوا می‌شمارد، و با اشاره به این ده مسئله انحراف فکری و خطای عملی یهود و نصاری و تابعان آنان را که تصور میکردند و خیال میکنند رو به مشرق و مغرب آوردن و خواندن اذکاری چند ایمان واقعی و نیکی حقیقی است اعلام میدارد، تا بدانند بندگی حق و نیکی مورد نظر خداوند این نیست که آنان انجام میدهند، بلکه بندگی و نیکی آراسته بودن به سه حقیقت ایمان، عمل صالح و اخلاق حسنه است که در ده مورد در آیه شریفه مطرح است، کسی که از این سه اصل دور و محروم است، یعنی از ایمان به پنج حقیقتی که در آیه بیان شده و عمل صالحی که پایبند انفاق و نماز و زکات است و از اخلاق حسنه‌ای که دو مورد مهم آن وفای به عهد و صبر و استقامت در حوادث است توخالی است مؤمن صادق و متقی پرهیزکار نیست.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 244

مسائلی از قبیل ایمان و نماز و زکات و پرداخت مال به اقوام و ایتام و تهیدستان و صبر در حوادث شرح و توضیح‌اش به ترتیب در آیات 82 و 43 و 83 و 153 سوره مبارکه بقره گذشت، ولی بخاطر این که پارهای از این موارد و دیگر مسائل آیه شریفه نیاز به توضیح بیشتری دارد به خواست حضرت حق و به توفیق او که رفیق راه است به شرح و توضیح‌اش میپردازم.

آنچه را مورد بحث و شرح قرار میدهم عبارت است از ایمان، پرداخت مال در راه خدا، بردگان، زکات، وفای به عهد، و شما را به دیگر موارد بیان شده در آیه که شرحش در آیات گذشته گذشت ارجاع میدهم.

بی تردید «این آیه نمونه جامع و کامل تربیتی را نشان داده که: عقل به مرتبه ایمان رسیده، و ایمان منشأ انفاق و اقامه نماز و دادن زکات شده، و در میان ایمان و این اعمال خوی وفای به عهد و صبر در مصائب تکوین یافته، تا انسانی موزون و راست و متقی پدید آورده است، تربیت به هر معنا و به هر صورت جز این باشد ناقص و يك جانبه و ناهماهنگ میباشد، احکام و شرایع آسمانی مقدمه یا وسیله برای پرورش چنین انسانی است:

لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجْوهَكُمْ ...

پس از شخص مرئی خاتم و کامل آیا این آیه مصداقی بارزتر و جامع تر از امیرمؤمنان علی (ع) دارد؟»

مسئله ایمان به قیامت و فرشتگان و کتابهای آسمانی به ویژه قرآن مجید و نبوت پیامبران در آیات گذشته سوره بقره تا اندازه‌های توضیح داده شد لذا از پنج بخش مربوط به ایمان، بیش از پیش به مسئله بسیار مهم ایمان به خدا میپردازم: انسان اگر عقل خود را به کار گیرد و با کمک این گوهر بینظیر خزانه هستی تا جائی که مسیر است، نگاهی اندیشمندانه به جهان خلقت و به موجوداتی که در دسترس اوست و به آفرینش خود بیندازد، یقیناً به این حقیقت مؤمن میشود

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 245

که جهان هستی و موجوداتش که براساس نظمی خاص به وجود آمده و با تکیه بر نظم خاص ادامه حیات میدهند و هر یک از کمترین ذره تا گستردهترین آسمان با حسابی معین در جای خود قرار گرفته‌اند دارای موجدی عالم، عادل، حکیم، حسابگر، توانا، بصیر، کریم و مهربان است، و به هیچ عنوان نمیتوان پذیرفت که جهان خلقت با میلیاردها موجودات متنوع و گوناگون و رنگارنگش تصادفاً به وجود آمده و در گردونه این نظم ویژه شگفت انگیز قرار گرفته و بدون محرکی قدرتمند دارای حرکت اند.

اگر حرکت و نظم و قوانین حساب شده، سرمایه ذاتی موجودات بود باید همه موجودات از ازل میبودند، و تا ابد هم بقاء و دوام داشتند، ولی برای همگان ثابت است که موجودات نبودند و به وجود آمده‌اند، و در این گردونه دنیائی و مادی برای آنها بقاء و دوامی وجود ندارد و روزی به کام مرگ در میافتند، پس باید ماورای وجود آنان قدرتی باشد که آنها را به وجود بیاورد، و سپس به هنگام سرآمدن مهلتشان آنها را از دایره حیات بیرون ببرد.

عقل به همین مقدار میتواند به درک حقیقت موفق شود، و از این که در فضای علوم و معارف ماورای مادی به جزئیات و حقایق لازم پی ببرد عاجزاست.

او نسبت به درک بخشی از کلیات و مقدار اندکی از جزئیات توانائی دارد، ولی قدرت احاطه به همه حقایق هستی به ویژه احاطه به ماوراء طبیعت کار او نیست مگر این که در این زمینه احکام نورانی آسمانی، و حقایق اصیل دینی، و آئین جاودان الهی و اسلام ناب که در آیات قرآن و روایات صادره شده از اهل بیت طلوع دارد به کمک عقل آید و او را در درک صفات موجد جهان، و شئون او و نیز درک قیامت و فرشتگان و سایر حقایق یاری دهد.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 246

اینجاست که اهل فضل و بصیرت میگویند عقل جز به حقایق نورانی شرع هدایت و راهنمایی نمیشود، و لطائف و اشارات و واقعیات شرع جز با نگاه عقل روشن نمیشود، عقل مانند پایه و شرع چون ساختمان و بناست، هنگامی که پایه نباشد بنا سرپا نمیشود و ثابت و استوار نمیگردد، و اگر بنا نباشد پایه را چه مکانیت و جایگاهی است؟

عقل هم چون چشم است، و شرع مانند شعاع و نور است، اگر شعاع و نور نباشد برای چشم سود و منفعتی نخواهد بود، لذا خدای مهربان از شرع و دین تعبیر به نور فرموده است:

قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ (15) يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَ يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ: «1»

بی تردید از سوی خدا برای شما نور و کتابی روشنگر آمده است، خدا به وسیله آن نور و کتاب کسانی را که از خوشنودی او پیروی میکنند به راههای سلامت راهنمایی میکند و آنان را به توفیق خود از تاریکیهای جهل، کفر، شرك و ظلم و نفاق به سوی نور معرفت، بصیرت ایمان و عمل صالح بیرون میبرد.

و نیز عقل مانند چراغ است و شرع مانند روغنی که به آن روشنائی میدهد و احتمالاً معنی نور علی نور «2» در آیه شریفه سوره نور همین حقیقت باشد.

و به عبارت دیگر شرع عقل بیرونی و عقل شرع درونی است و این دو قدرت یار و کمک یکدیگر بلکه دو متحد باهم هستند، و چون شرع عقل بیرونی به حساب آمده خداوند در مواضعی از قرآن کافر را مسلوب العقل دانسته است:

صُمُّ بُكْمٌ عُمِّي فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ. «3»

(1) - مائده 15 - 16.

(2) - نور 35.

(3) - بقره 171.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 247

و چون عقل شرع درونی به شمار آمده در وصف عقل فرموده:

فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ: «1»

پای بند بر سرشت خدا که مردم را بر آن سرشته باش، برای آفرینش خدا هیچ گونه تغییر و تبدیلی نیست، این است دین درست و استوار، ولی بیشتر مردم به این حقیقت معرفت و دانش ندارند.

خدا عقل درون را در این آیه دین نامیده و چون عقل بیرون و درون متحد باهم هستند نور علی نور فرموده یعنی: نور عقل و نور شرع، سپس فرموده:

«يَهْدِي اللَّهُ لِنُورٍ مَنِ يَشَاءُ.»

خدا هرکه را بخواهد به سوی نورش هدایت میکند، آری هر دو نور را از يك حقیقت و جنسی متحد باهم به حساب آورده است، بنابراین وقتی عقل بدون شرع حرکت کند از دریافت بیشتر حقایق عاجز میگردد، چنان که چشم بدون بودن نور از دیدن اشیاء عاجز است. «2»

نگاه عقل درونی به هستی

در سطور گذشته به این معنا اشاره شد که حرکت ذاتی موجودات و مواد و عناصر نیست، بلکه همه موجودات در حرکاتی که دارند محرك خارجی پیشخوانه حرکت آنهاست و این حقیقتی است که عقل هر انسانی آن را درك میکند اما این که این محرك کیست و دارای چه اوصافی است از حوزه نگاه عقل خارج است، و وجود محرك و اوصافش را باید عقل بیرونی یعنی شرع مقدس و اسلام ناب توضیح دهد، که البته در فصل بعد به این مسئله اشاره خواهد شد.

(1) - روم 30.

(2) - محجة البيضاء، ج 1، ص 187 باب اول.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 248

برای اثبات وجود حق و ایمان به حضرت او به بیش از این مسئله کلی که در حوزه درك عقل است یعنی حرکت ذاتی موجودات نیست، بلکه حرکاتشان محرك خارجی دارد تکیه نمیکنم.

«طبیعی بودن حرکت برای ماده، به طوری که محرك خارجی در کار نباشد يك تئوری است که ثابت نشده است و صرف ادعاست که نیاز به دلیل دارد و دلیلی برای آن یافت نشده است.

اگر حرکت لازم ذات ماده باشد، محال است که از ماده جدا شود و بایستی سکونی در جهان یافت نشود، زیرا جدائی ذاتی از ذات محال است، چون جدائیش ذات را نابود خواهد کرد.

امر طبیعی هیچ گاه از طبیعت جدا نمیشود.

آیا ممکن است نور، روشنائی نداشته باشد؟

پیدایش سکون در جهان نشان میدهد که حرکت، طبیعی ماده نیست و نیروئی که خارج از ذات ماده است محرك ماده است.

چنانچه اگر سکون برای يك موجود طبیعی باشد، محال است که بر آن جنبشی عارض شود زیرا اجتماع ضدین میشود.

اگر حرکت ذاتی ماده باشد، یا تکاملی خواهد بود یا تناقصی، و به عبارت دیگر یا ماده همیشه در حال افزایش خواهد بود یا همیشه در حال کاهش.

اگر حرکت ماده افزایشی باشد باید هیچ گاه نقصی در جهان یافت نشود، با آن که نقص بسیار فراوان است، و اگر حرکت ماده، کاهشی و تناقصی باشد، بایستی پیشرفتی در جهان برای هیچ کس و هیچ چیز حاصل نشود، بایستی میلیونها سال باشد که ماده ازلی نابود شده باشد، زیرا کاستن در زمان بینهایت مساوی است با نابودی.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 249

اگر حرکت برای ماده طبیعی باشد، بایستی یکنواخت باشد، بایستی دارای يك گونه حرکت باشد، چون سیر طبیعی هر موجود دوگونگی ندارد، ولی جهان از حرکت‌های گوناگون پر است، بلکه يك پدیده جهانی دارای چندین گونه حرکت است.

درخت را بنگرید! تنه‌اش بالا می‌رود و ریشه‌اش پائین می‌رود، شاخه‌ها و برگ‌ها به چپ و راست می‌روند، تنه درخته از چند جهت بزرگ می‌شود حجمش افزوده می‌گردد، در مکان خود توسعه می‌دهد، بهار دارد، خزان دارد، برگ ریزان دارد، شکوفه دارد، رنگ می‌گیرد، زنگ می‌دهد، سبز می‌شود، سرخ می‌شود، رنگ‌های گوناگون پیدا می‌کند، پر رنگ می‌شود، کم رنگ می‌شود، هوا را می‌گیرد، نور را می‌گیرد، خاک را می‌گیرد، آب را می‌گیرد، چوب می‌سازد، برگ می‌سازد، گل می‌سازد، میوه می‌سازد، پوست می‌سازد، مغز می‌سازد، نورس را می‌رساند، ترش را شیرین می‌کند، کال را رسیده می‌کند، سفت می‌شود، سخت می‌گردد، شل می‌شود، سست می‌گردد، اجزای درخت پیوسته در حال تحویل و تحول هستند، تنها در يك درخت این همه حرکت موجود است و بیش از این.

پس در همه جهان هستی، در پدیده‌های گیتی، چندین گونه حرکت موجود خواهد بود!

اگر حرکت در جهان، گوناگون نبود، انسانی نبود، جانوری نبود، گیاهی نبود و گوهری نبود.

اگر حرکت گوناگونی نداشت، نادان دانا نمیشد و شاگرد استاد نمی‌گردید.

گوناگونی حرکت نشان می‌دهد که حرکت طبیعی ماده و ذاتی عنصر نیست.

اگر حرکت برای ماده طبیعی و ذاتی باشد، بایستی تضادی در حرکتها نباشد، در صورتی که عالم پر است از تضادها.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 250

تضادها در اثر حرکتها پدید می‌آیند، يك موجود دارای حرکتی متضاد است:

ایستاده مینشیند، و نشسته می‌ایستد، لاغر چاق می‌شود، و چاق لاغر می‌گردد، مرده حیات پیدا می‌کند و زنده می‌میرد.

تهی پر می‌شود، و پُر، تهی می‌گردد، تند، کند می‌گردد و کند، تند، سیر، گرسنه می‌شود، و گرسنه، سیر، تشنه سیراب می‌گردد و سیراب تشنه می‌شود، خوابیده بر می‌خیزد، و برخاسته می‌خوابد، تندرست بیمار می‌گردد و بیمار تندرست.

تضاد در حرکت، نشان می‌دهد که محرك دیگری در کار است که خارج از طبیعت است، چون يك طبیعت نمیتواند دو ضد را به طور طبیعی در برداشته باشد، آتش نمیتواند گاهی سرد باشد و گاهی گرم، نور نمیتواند گاهی روشن کند و گاهی تاریک سازد.

اگر حرکت برای ماده طبیعی باشد، نبایستی جهشی در جهان پدید آید، نبایستی موجودی دفعی الحصول پیدا شود، نبایستی وضع ناگهانی پیش آید.

چرا؟ زیرا تدریج ذاتی حرکت است و حرکت بدون تدریج وجود ندارد.

البته حرکت سرعت و کندی دارد و تند و بطیعی میشود، ولی محال است بدون تدریج تحقق یابد.

جهش و دفعی الحصول بودن، پدیده‌های ناگهانی بدون تدریج هستند و هر کدام از اینها ضد حرکت و با حرکت جمع نمیشوند، جهش که آمد، حرکت میرود، اگر حرکت باقی بماند جهش میرود، جهش با تدریج تضاد دارد، اجتماع دوزد در يك جا محال است.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 251

اگر حرکت، ذاتی ماده باشد، بایستی در جهان، انواع گوناگون و اجناس رنگارنگ یافت نشود، زیرا ماده يك طبیعت است و هیچ طبیعی در سیر طبیعیش، تغییر طبیعت نمیدهد.

در گذشته یاد شد اگر حرکت لازم ذاتی و طبیعی ماده باشد، بایستی ذات ماده، هم محرك باشد و هم متحرك و این مستلزم اجتماع بود و نابود است.

زیرا محرك بخشنده حرکت است و بخشندگی، دارندگی است، و متحرك، گیرنده حرکت است و گرفتن از نداشتن است، پس ماده بایستی در ذات خود هم داشته باشد، هم نداشته باشد، هر يك از این فرزودها برای ما ثابت میکند که حرکت برای ماده ذاتی نیست، و نیاز به نیروی دارد که حرکت را به ماده ببخشد و آن نیرو خارج از ذات ماده است.

آن نیرو همان قدرتی است که خودش ماده را پدید آورده و جنبش را به او عنایت کرده است، چون ماده ازلی نیست و پدید آورنده دارد، موجود ازلی، موجودی است که ثابت و تغییر ناپذیر است. نمیزاید و زائیده نمیشود، دگرگونی در ذاتش راه ندارد، محتاج و نیازمند نیست، کاستی نمیپذیرد و افزایش نمییابد، همیشه فاعل است، و انفعال را در ذات او راه نیست،

مؤثر است نه متأثر، اکتیو است، نه پاسیو، میان پر است نه میان تهی، حرکت برای آن مستحیل است، چون حرکت از فقدان گریختن و به سوی وجدان روی آوردن است.

موجود ازلی، هیچ گونه فقدان ندارد، سر تا پا وجدان است، پس ماده نمیتواند ازلی باشد، زیرا هیچ يك از این ویژگیها را ندارد، ماده تغییر پذیر است، میزاید و زائیده میشود، دگرگونی در پی دارد، محتاج و نیازمند است، کاستی میپذیرد و افزایش مییابد، میان تهی است نه میان پر، و حرکت دارد و در

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 252

جستجوی وجدان هاست، وجدانها را یکایک و پشت سرهم به دست میآورد و فقدانها را از دست میدهد.

و هر چه وجدان به دست آورد، باز هم میان تهی است، و نمیتواند خود را میان پر سازد. «1» بی تردید عقل برای یافتن خالق هستی، و اثبات مالک جهان وجود، و سازنده موجودات که درک کلی مسئله است توان و قدرت بیشتری در پیش رفتن در این راه با عظمت توحیدی را ندارد، در این نقطه معنوی است که شرع یا به عبارت دیگر اسلام ناب و آئین وحی شده از طرف خالق عقل به کمک عقل میآید و این عصاره وجود، و عالیترین نیروی باطنی انسان را یاری میدهد تا به درک اسماء حسنی و صفات علیا و حقایق جمالی و جلالی حضرت حق نایل آید و به این معنا برسد که ذات الله مستجمع جمیع صفات کمال و وجودی بینهایت، و بدون شریک و ضد وند، و لیس کمثله شیئی و ازلی و ابدی، و تنها مالک و فرمان روی هستی، و برپاکننده قیامت برای محاسبه اعمال بندگان، و خالق فرشتگان، و نازل کننده کتابهای آسمانی، و فرستنده پیامبران برای هدایت بندگان، و منبع رحمت واسعه و غفران و عفو و لطف و کرامت به عباد، و رزاق، و روزی بخش به همه موجودات عالم هستی و بپا دارنده خیمه حیات و خانه خلقت است.

گردش در چمن افسردگی را میرود و دل را باز میکند چرا؟

چون گیاهان، اغلب رنگ سبز دارند، اگر همه گیاهان به رنگ سرخ میبودند، گردش در چمن، در باغ و چنگل فرح بخش نبود، بلکه برای اعصاب زیان داشت، آیا اگر نباتات سیاهرنگ مینمودند افسردگی را میردند؟ یا آن که دل

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 253

مردگی میآورند؟ آیا بشر در این هنگام تفریح گاهی داشت؟ آیا دلتنگی بشر دائمی نمیشد؟ اگر رنگ همه گیاهان زرد میبود و منظره پائیز همیشگی بود بشر چه میکرد؟

اگر گیاهان همه سپید رنگ بودند، دیگر چشمی صحیح و سالم یافت میشد؟ شما نمیتوانید، برای مدتی به بیابانی پر برف نگاه کنید، رنگ سپید برف، چشم شما را میزند، پزشکان برای زندگی در برف عینک مخصوصی را برای چشم لازم میدانند.

آیا انتخاب رنگ سبز برای گیاهان، در میان رنگها نشانه عقل و حکمت سازنده گیاهان نیست؟
او گیاهان را برای زندگی و نشاط بشر آفریده است.

اگر گیاهان به رنگ دیگر میبودند، نقص غرض در خلقت آنها پیدا میشد، پس سازنده گیاه و انسان یکی است که داناست، تواناست، مهربان و حکیم است. «1» 72% از کره زمین را آب فرا گرفته است، آنجا که دریاها و اقیانوسها را تشکیل میدهد. 28% از کره زمین خاک و خشکی است که قارههای پنج گانه زمین از آن تشکیل میشوند.

آب دریاها و اقیانوسها، مادر بارانها و برفهای زمین هستند، چون بر اثر تبخیر آنها باران و برف پدید میآید و این درست به مقدار احتیاج زندگان زمینی است.

اگر وضع کره زمین برخلاف این بود چه میشد؟ اگر 28% سطح آن، آب بود و 72% خاک بود، باران و برف يك سوم میشدند، اگر آب و خاک در زمین به نسبت پنجاه پنجاه بود، باران و برف از نصف مقدار موجود، کمتر بود، سطح زمین تبدیل به بیابانی خشک و صحرائی سوزان میگشت، نه گیاهی در آن می

(1) - نشانه هائی از او 67.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 254

روئید و نه مرغزاری حرم در آن یافت میشد، نه باغی و نه بوستانی دیده میشد، نه محصولی بود و نه مزروعی، نه بیشه‌های بود و نه جنگلی که انساها و جانوران از آنها تغذی کنند، تشنگی و گرسنگی همگان را فرا میگرفت و همه نابود میشدند و جاننداری در روی زمین باقی نمیماند. «1» ای اهل عقل و خرد آیا برای باور کردن او و این که جهان هستی دارای کارگردان است بهتر از این نشانه‌های برای او میخواهید که در میان هزاران نسبت میان آب و خاک، نسبتی را آورده که دهنده حیات است؟ آیا بهتر از این گواهی برای دانائی او، توانائی او، مهربانی او، میخواهید اگر انصاف حکومت کند نه مردم میگویند: باران میآید، برف میآید، ولی حقیقت حال چنین نیست، باران نمیآید، برف نمیآید، نیروی جاذبه زمین است که بارانها را به سوی خود میکشد و برفها را از بالا به سوی خود سرازیر میکند.

اگر زمین بارانها و برفها را نمیتوانست جذب کند، آنها در فضا میماندند و همان جا پخش میشدند، آیا در این صورت جاننداری در زمین یافت میشد؟ آیا اگر جاننداری یافت میشد میتوانست زیست کند؟ چه کسی به زمین جاذبه داده است؟ او، نیروی جاذبه زمین نشانه عقل او، حکمت او، دانش او، توانائی او، مهربانی او، به بشر است.

گودی اقیانوسها به هزاران متر میرسد، ولی نور خورشید، بیش از چهارصد متر از سطح دریا پائین تر نمی‌رود، پس دریا به دو بخش تاریک و روشن تقسیم میشود، گیاهان دریائی به طور معمول در بخش روشن دریا هستند، در اینجا پرسشی پیش میآید که ماهیانی که در بخش تاریک دریا زندگی

(1) - نشانه های از او 69.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 255

میکند و از نور خورشید محروماند و برای فعالیتهای حیاتی به نور احتیاج دارند چه میکنند؟

آن هم ماهیهای نیرومندی که میتوانند صدها تن سنگینی آب را تحمل کرده و در عمق دریا زندگی کنند.

ولی او این پرسش را پاسخ داده و این ماهیان هرچه نور بخواهند در اختیارشان گذارده است.

ماهیانی در آنجا آفریده که اشعه نورانی از خود پخش میکنند مانند کرم شب تاب در زمین و پشه نوری در هوا.

این ماهیان قعر دریا را روشن میکنند، در برابر دستگاه نور پاش آنها صفحه شفافی قرار دارد تا نور بهتر منعکس شود، این ماهیان نورافکن اقسامی دارند و دارای نورهای رنگارنگ هستند، از گروهی نور قرمز، از گروهی نور سبز، از گروهی نور زرد می‌تابد، عجب اینجاست که برخی دارای چراغهای متعددی هستند.

در پشت ماهی قزل آلاهی کف دریا از سر تا دم دکمه‌هایی است که مانند لامپهای کوچک نور میدهد.

ماهیان سیاه رنگی هستند که بر پوست آنها صدها نقطه قرمز رنگ روشن، دیده میشود، ستاره دریائی را از عمق نهد متری بالا آوردند، نوری سبز رنگ و تند و درخشان به صورت پنچ پره از بدنش تراوش میکرد.

این کارخانجات الکتریکی در پیکر این ماهیان در عمق دریا چگونه قرار داده شده؟ چگونه آب دریا این چراغها را خاموش نمیکند؟ لامپ این چراغها از کدام شیشه ساخته شده که فشار آب چهارصد متری آن را نمیشکند؟ حجم این کارخانجات الکتریکی چقدر است؟ مواد سوختنی آنها چیست و از می‌آید؟ چه

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 256

کسی آنها را به کار میاندازد و بر کار آنها نظارت میکند که از کار نیفتند؟ آیا ماده بیشعور میتواند تاریکی را از روشنائی تشخیص دهد تا برای تاریکی چراغی درست کند؟ «1» غذائی که خورده میشود، دارای موادی گوناگون و اجزائی مختلف است، اعضای پیکر ما نیز گوناگون و مختلف هستند و هر عضوی از آنها غذائی مخصوص به خود لازم دارد و غذای این عضو به درد آن عضو نميخورد.

غذائی که وارد پیکر انسان میشود، تجزیه میگردد، به رنگهای گوناگون در می‌آید، غذای هر عضوی درست میشود و خدمت آن عضو تقدیم میگردد تا ایشان میل فرموده، نقیصهای را که بر اثر حرارت غریزی برای ایشان پیدا شده جبران کنند.

در این پیکر کوچک، چند کارخانه شیمیائی و مکانیکی و چند آزمایشگاه موجود است؟ مهندسان و کارگران این دستگاهها کیانند و چند تن هستند، متخصصان این دستگاهها در کدام دانشگاه تحصیل کرده‌اند و هرگز اشتباه نمیکند و هیچ يك از تجزیههای آنها خطا نمیشود و همه مواد را میشناسند؟

مأموران ایصال غذا به هر عضو چگونه اشتباه نمیکند که غذای این عضو را به عضوی دیگر بدهند؟

این اعضاء چگونه غذای خود را میشناسند که غذائی دیگر را نميخورند؟

اینها پرسشهایی است که همه کس از پاسخ آنها ناتوان است، پاسخ قطعی آن است که سازندهای دانا و گردانندهای بسیار توانا همه این کارها را انجام میدهد، کارهایی که عقل و علم بشر در برابر انجام دهندهاش سرتعظیم فرود میآورد.

«2»

(1) - همان مدرک 76.

(2) - همان مدرک 58.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 257

راستی انسان وقتی با کمک عقل به اندیشه و تفکر در جریانات شگفت آور آسمانها و زمین، و گیاهان، و حیوانات و آفرینش خودش برخیزد به این نتیجه میرسد که هستی با همه موجوداتش و با همه فعل و انفعالاتش و با همه اوضاع و احوالش و با همه شگفتی هایش دارای خالق قدرتمند، حکیم، توانا و داناست.

عقل بیش از این اشراف و احاطه و سیطره به این حقیقت و دیگر حقایق به ویژه حقایق ماورای طبیعت ندارد، دین برای کمک به عقل جهت کامل نمودن حوزه فعالیتش از جانب خداوند مهربان تشریح شد، تا روغنی برای برافروخته شدن نور آن در اوج رفعت و کمال باشد، و بتواند با کمک آن به حقایق بیشتر و درک جزئیات حقایق، و احاطه بر واقعیات، و لمس شعون حق و نهایتاً ایمان و یقین به ذات مستجمع جمیع صفات کمالیه برسد.

انسان با کمترین توجهی به کمک عقل و فطرت، و با اندک نگاهی به موجوات اطرافش، و با کمی تأمل در حوادث و جریانات طبیعی به این حقیقت میرسد که هیچ شکی در این مسئله نیست که جهان هستی صانع و خالق دارد، که در همه شعون یکتا و بیشریک است، چنان که پیامبران الهی به امتهای خود گفتند:

أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ: «1»

آیا در وجود خدا که آفریننده آسمانها و زمین است شکی هست؟

حضرت حق در آیات قرآن برای برطرف کردن پرده غفلت از بسیاری از موجودات به عنوان نشانه‌های وجود خود و قدرت و حکمتش نام میبرد، و مردم را برای ایمان به حضرتش به علم و تعقل و تفکر و تفقه و تدبر میخواند،

(1) - ابراهیم 10.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 258

در این زمینه به آیات شریفه سوره مبارکه انعام 95-99 و سوره یونس آیات 5-6 و سوره رعد آیه 3 و 4 و سوره نحل آیات 66-69 و سوره نحل آیه 79 و سوره روم آیات 20-25 و سوره نوح آیات 17 و 18 و سوره واقعه آیات 58-59-73 و سوره نبأ آیات 6-16 مراجعه نمائید.

قرآن و روایات پس از بیان نشانه‌های حق به اوصاف آن وجود ازل و ابد اشاره مینمایند تا مطالعه کنندگان توحیدشان کامل و به گردونه ایمان و یقین درآیند.

مسئله وجود خدا چنان روشن و معلوم است که صاحب نظران پاك دل و عارفان سالک، و عاشقان واله میگویند: تصدیق و اقرار قلبی به وجود خدا حقیقتی فطری است و نیاز به دلایل پیچیده فلسفی و براهین سنگین علمی ندارد، لذا مردم را میبینی که در پیش آمدهای مهم و حوادث سخت به حسب فطرت خویش بر حضرت الله، آن قدرت بینهایت و حلال مشکلات تکیه میکنند، و از طریق غریزه طبیعی و حقیقت باطنی به مسبب الاسباب، و آسان کننده امور سخت توجه مینمایند گرچه تفصیلاً و مشروحاً از اوصاف و شئون او خبر نداشته باشند و در این زمینه به درك کامل حقیقت نایل نشده و به معرفت لازم آراسته نباشند.

در قرآن مجید آمده: اگر از مشرکان و هر غافل و بیخبری بپرسی آسمانها و زمین را چه کسی آفریده با زبان عقل و دل و لسان فطرت و طبیعت درون میگویند: **وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ «1»** در تفسیر امام

(1) - لقمان 25.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 259

عسگری این روایت جالب که بیان کننده توجه فطرت و طبیعت و عقل انسان به خداست نقل شده است:

از حضرت صادق (ع) درباره خدا سؤال شد، حضرت به پرسش کننده فرمود: ای بنده خدا تاکنون سوار کشتی شده ای؟ گفت: آری فرمود آیا کشتی تو در حالی که کشتی نجات نبوده درهم شکسته؟ گفت آری حضرت فرمود: در آن حال قلب تو به این حقیقت توجه نموده که در این موقعیت چیزی هست که تو را از دام هلاکت برهانند؟ گفت: آری حضرت فرمود همان چیزی که قلب تو متوجه آن شده خداست که قدرت دارد تو را نجات دهد درحالی که هیچ نجات دهنده‌ای نیست، و توانائی دارد به فریادت برسد، درحالی که در آن موقعیت هیچ فریادرسی نیست. «1» برخی از اهل حال در توضیح آیه شریفه **أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ** «2»

می گویند: این پرسش در حقیقت پرسش از عقل و فطرت باطنی انسان است، که عقل و فطرت جز این که پاسخ گویند آری پروردگار ما توئی پاسخی دیگر ندارد.

سرشت همه انسانها بنابر آیات قرآن مجید سرشت توحیدی است و این مسئله برای رسول الهی که آگاه به همه حقایق بوده در مرحله‌ای از وضوح و روشنائی قرار داشت که فرمود:

«لاتضرَبوا اطفالکم علی بکائهم فان بکائهم اربعة اشهر شهادة ان لا اله الا الله، و اربعة اشهر الصلاة علی النبی وآله (ص)، و اربعة اشهر الدعاء لوالدیه.» «3»

(1) - معانی الاخبار 45.

(2) - اعراف 172.

(3) - توحید صدوق 343 - کافی، ج 6، ص 53.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 260

فرزندانان را به خاطر گریه کردنشان نزنید، زیرا چهار ماه گریه آنان شهادت به وحدانیت خداست، و چهار ماه درود بر من و آل من، و چهار ماه دعا برای پدر و مادر است.

در حدیثی مشهور از رسول خدا نقل شده:

«كل مولود یولد علی الفطرة...» «1»

هر مولودی براساس فطرت و توحید متولد میشود.

وحدانیت حق

نظام هستی و اتصال جریانات خانه خلقت به صورت حلقه‌های به هم پیوسته، نشان میدهد که صانع مصنوعات و خالق مخلوقات یعنی حضرت الله یکی است و برای او به هیچ عنوان شریکی وجود ندارد، «اشهدان لالهالاالله وحده لاشریک له.»

قرآن مجید میگوید اگر کنار خدا خدائی دیگر بود تجلی وحدت در نظام آفرینش طلوعی نداشت:

وَ مَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذًا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَ لَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ: «2»

و هیچ معبودی همراه او نیست [اگر جز الله معبودی بود] در این صورت آن معبود دیگر برای این که به تنهایی و مستقل از دیگری تدبیر امور کند آفریده‌های آفریده‌های خود را به خود میبرد و از تصرف معبود دیگر خارج مینمود، و بر یکدیگر برتری میجستند، خدای واحد و بیشریک و همراه پاک و منزّه است از آنچه مشرکان او را به آن توصیف میکنند.

آری تعدد صانع اقتضا دارد که مخلوق هر يك از دیگری تمیز داشته باشد، و هر کدام در جهان داری مستبد به رأی باشند و نهایتاً میانشان جنگ و درگیری و غلبه بر هم واقع شود، چنان که اخلاق ملوک دنیاست و در نتیجه در کل آفرینش

(1) - توحید صدوق 341.

(2) - مؤمنون 91.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 261

فساد و بهم خوردگی پیش آید، ولی نظام متین و محکم و استواری که میلیاردها سال است بر جهان حکومت میکند، و کمترین اثری از فساد در مجموعه هستی دیده نمیشود.

دلالت دارد که خالق و حاکم و مدبر و کارگردان هستی یکی است، و ذره ذره عالم خلقت بر وحدانیت او گواهی میدهد.

هر گیاهی که از زمین روید حجج

وحده لاشریک له گوید جاز حضرت صادق (ع) پرسیدند:

«ماالدلیل علی ان الله واحد؟ قال: اتصال التدبیر وتمام الصنع کما قال عزوجل: لوکان فیهما آلهة الاالله لفسدتا:» «1»

بر وحدانیت خدا چه دلیلی است؟ حضرت فرمود ارتباط و اتصال واحد در همه نظام آفرینش و کمال خلقت، در این زمینه خدای عزوجل فرموده: اگر در سماوات و زمین دو معبود وجود داشت، و غیر از خدا خدائی دیگر بود همه آسمانها و زمین فاسد و تباه میشدند.

امیرمؤمنان در وصایایش به فرزند با کرامتش حضرت مجتبی فرمود:

«واعلم یابنی انه لوکان لربك شريك لاتتک رسله ولرأیت آثار ملکه وسلطانہ ولعرفت افعاله وصفاته ولکنه اله واحدکما وصف نفسه، لایضاده فی ملکه احد...» «2»

پسرم بدان اگر برای پروردگارت شریکی بود، رسولان آن شریک به سویت میآمدند، و قطعاً آثار مملکت داری و سلطنتش را میدیدی، و کارها و صفاتش را میشناختی، ازاین که هیچ خبری از این امور نبوده و نیست روشن است که حضرت رب چنان که خود را وصف فرموده یکتا و واحد است، و احدی در جهاندارباش با او ضدیت ندارد.

دورنمائی از صفات او

(2) - نَحج البلاغه، نامه 31.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 262

وجود مقدسش صمد است، یعنی همه موجودات آفرینش در نیازمندی خود رو به حضرت او دارند، و تنها اوست که قدرت بر رفع نیازمندی نیازمندان را دارد، برای او شبیهی وجود ندارد، و چیزی مانند او نیست، او سمیع و بصیر است.

سمیع است بدون ابزار شنوائی، بصیر است بدون ادوات و آلات بینائی، دوری صداکننده مانع از شنیدن او نیست، و تاریکی حجابی برای دیدن او نمیباشد، صدائی هر چند پنهان باشد از او مخفی نیست، و چیز دیدنی هر چند بسیار دقیق و ظریف باشد از دید او دور نیست، صدای آشکار و پنهان را میشنود، و آنچه زیر خاک هر کره‌ای است میبیند، حرکت ذره‌ای را در هوا که از هر بیننده‌ای پنهان است میداند، خزیدن و ردّ پای مورچه سیاه روی سنگ سخت خارا در شب تاریک و ظلمانی برای او معلوم است، از آن دقیق تر و پنهان تر هم در معرض مشاهده اوست، ذره‌ای در همه آسمانها و زمین از علم او پنهان نیست، آنچه را در زمین فرو می‌رود، و از زمین بیرون می‌آید، و هرچه از آسمان فرود می‌آید و به سوی آن بالا می‌رود، و آنچه در خشکی و دریاست میداند، برگی از درخت نمیافتد مگر آن که در علم او منعکس است.

میوه‌هایی که از خوشه‌ها و ثمراتی که از غلافها بیرون می‌آید برای او معلوم است، هیچ جنس ماده‌ای حامله نمیشود، و حملش را به دنیا نمی‌آورد مگر این که میداند، به همه شعون جنین در شکم مادران و آنچه را رحم زنان میکاهد و یا میافزاید آگاه است، هر چیزی نزد او دارای اندازه معین و معلومی است، دانای به غیب و شهادت و مُلک و ملکوت و آشکار و پنهان میباشد، برای فرقی نمیکند که کسی گفتارش را آشکار کند یا پنهان نماید در هر صورت به آن گفتار عالم است، راه پیمائی راه پیمان در روز، و حرکات مخفیانه روندگان در شب را میداند، خطورات ذهنی و اندیشه‌های قلبی هر کس برای حضرتش معلوم است، در ملک و

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 263

ملکوت جریانی واقع نمیشود مگر این که خبرش نزد اوست، پیش روی انسانها را تا انتهای نظام خلقت دنیا و پشت سرشان را تا ابتدای آفرینش عالم است، به تمام شعون زمانی و مادی و وزن و حجم و کیفیت و کمیت همه موجودات آگاهی دارد، او لطیف و خبیر، رحیم و کریم، غفور و ودود، و علیم و شکور است.

قدیمی است ازلی، و باقی دائمی است، زنده‌های است بیمرگ، پابرجائی است که چیزی از دستش نمی‌رود، چرت و خواب او را نمی‌گیرد، نمی‌زاید و زائیده نشده، هیچ کس در ذات و صفات هم کفو او نیست، عقول و افکار به درك ذاتش نمی‌رسند، چشمها که فوق العاده محدودند او را نمی‌بینند، ذاتش منزله از مکان، جهات، زمان و حرکات است، از اتحاد با چیزی و از حلول و تغییر و افول منزله است، دائمی است که ضدی ندارد، حقی است که فساد و بطلان را در او راهی نیست غیر حضرت او ناقص و عاجز و محتاج است، صفاتش عین ذات است و میان ذات و صفات دوئیتی وجود ندارد.

کار قبیح و زشت انجام نمی‌دهد، بر ترك قبیح قادر است، و به انجام قبیح نیازی ندارد، اگر عمل زشت انجام دهد اطمینان به وعده و وعیدش، و اتکاء به انبیا و رسولانش از میان می‌رود، او ظالم به بندگان نیست، برای بندگانش راضی به کفر نمی‌باشد، وعده خلافی ندارد، آنچه انجام می‌دهد فقط براساس عدل و حکمت و مصلحت است، اگر چه در این زمینه از جهانیان بی‌نیاز است، او نسبت به بندگانش مهربانترین مهربانان است، از پی رحمتش بندگان را هدایت می‌کند، و براساس رحمتش آنان را مجبور به گناه نمی‌کند.

حضرت باقر (ع) می‌فرماید در تورات موسی است:

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 264

«ياموسى انى خلقتك واصطفيتك وقويتك وامرتك بطاعتى، ونهيتك عن معصيتى فان اطعتنى اعتتك على طاعتى وان عصيتى لم اعنك على معصيتى، ولى المنته عليك فى طاعتك، ولى الحجة عليك فى معصيتك لى:» «1»

ای موسی تو را آفریدم و انتخاب کردم و نیرو دادم و به طاعتم فرا خواندم و تو را از عصیان نسبت به خود نهی نمودم، اگر مرا اطاعت کنی تو را بر طاعتم یاری می‌دهم، اگر از من سرپیچی نمائی تو را بر معصیتم یاری نمی‌دهم، در طاعتم بر تو منت دارم و نسبت به معصیت از خواسته‌هایم بر ضد تو دلیل و برهان دارم.

برای درك صفات و شئون حضرت حق جهت طلوع ایمان به حق و تحصیل یقین و آراسته شدن به نیکی حقیقی پس از آیات کتاب خدا و روایات به دعای جوشن کبیر، دعای کمیل، دعای عرفه و دعای ابوحمزه ثمالی مراجعه کنید، تا معارف الهیه و اسلام ناب و آئین الهی برای درك حق و توحید او و شناخت صفاتش به عقل شما یاری دهد، که بدون کمک گرفتن از معارف اسلامی جز به درك کلی مسئله به حقیقت دیگر نایل نخواهید شد.

پرداخت مال در راه خدا

خداوند مهربان از این که مردم فقط او را با نماز و روزه و حج و جهاد و سایر واجبات و مستحبات عبادت و بندگی کنند رضایت نداده، به مردم فرمان آکید در بسیاری از آیات قرآن و به زبان پیامبر و ائمه دستور شدید داده که با مال و ثروت خود از طریق زکات و خمس و انفاق و صدقه به انواع افراد مستحق حتی آنان که هم کیش مؤمنان و مسلمانان نیستند کمک کنند، و مشکلات مشکل داران را حل کرده، و از مضیقه و سختی و پریشانی نجاتشان دهند، تا با خدمت به خلق عبادت رب کامل گردد، و شایسته رضایت و جنت حق شوند.

(1) - امالی صدوق 185.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 265

بعضی از موارد مالی مانند زکات و خمس از واجبات، و پاره‌های از آنها مستحب و مستحسن شمرده شده است در این بخش مسئله پرداخت مال در عین این که اصل مال مورد علاقه و محبت مردم است، و دل کندن از آن برای هزینه کردن در راه خدا و پرداخت به طوایفی مانند: اقوام، ایتم، مساکین، از راه ماندگان، سؤال کنندگانی که از آبروی خود مایه میگذارند، و در راه آزادی بردگان نوعی عبادت و از مصادیق خدمت به خلق، و گره گشائی از مشکلات آنان است مورد شرح قرار میگیرد، تا به خواست حق در سطور بعد در رابطه با زکات و خمس بحث لازم بیاید.

قرآن مجید به طور مکرر به انفاق یعنی پر کردن خلأ زندگی مشکل داران البته با توجه به این که مکلف زکات و خمس واجبش را پرداخته اشاره میکند و از مکلف به تکالیف شرعی میخواهد که به پرداخت زکات و خمس تنها قناعت نکند، بلکه از ثروتش تا جائی که میتواند در راه خدا بهره ببرد، و به ساختن قیامت آبادتر اقدام کند، و در اضافه کردن قروت و تکاثر با بخل ورزی از آن گول هوای نفس را نخورد، و به وسوسه‌های شیاطین آلوده به فریب نگردد، و در دام حرکات و حالات ابلیسی نیفتد.

فرار از انفاق و صدقه، و بخل ورزیدن از کمک و یاری به مردم در حقیقت شتاب گرفتن به سوی هلاکت به دست خویش، و محروم ماندن از رحمت و لطف و به ویژه محبت خداست، محبتی که مشتاقانه نیکوکاران را در آغوش میگیرد، به آیه زیر با دقت کامل توجه نمائید، تا این حقایق برای شما روشن گردد:

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 266

وَ أَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ: «1»

و در راه خدا از ثروت خود انفاق نمائید، [و با ترك این كار پسندیده، یا خرج کردن مال در راه نامشروع] خود را به هلاکت نیندازید و نیکی کنید که بتردید خدا نیکوکاران را دوست دارد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَ لَا خُلَّةٌ وَ لَا شَفَاعَةٌ وَ الْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ: «2»

ای مؤمنان از آنچه به شما روزی کرده ایم انفاق کنید، پیش از آن که روزی بیاید که در آن نه داد و ستدی است و نه دوستی و نه شفاعتی و فقط کافران و ناسپاسان ستم کارند.

آیه شریفه بخلورزان از انفاق را ناسپاسان ستمکار معرفی کرده، و این دلیل بر این است که هزینه کردن مال برای رفع مشکلات مردم نوعی شکر و سپاس، و نپرداختن آن نوعی ناسپاس و نهایتاً ستم کاری است.

وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ: «3»

و هر نفقه‌ای که انفاق کردید، و هر نذری را که بر عهده گرفتید یقیناً خدا آن را میداند، [در نتیجه فرمان بر را پاداش میدهد، و ستمکار به آیات خدا و حقوق مردم را عذاب میکند] و برای ستمکاران در قیامت هیچ یآوری نیست.

فَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَ الْمِسْكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ ذَلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَ أَوْلِيكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ: «4»

پس با توجه به فراه بخشی خدا در مال و ثروت حق اقوام و خویشان، و مسکین و در راه مانده را بده، این انفاق برای آنان که خوشنودی و رضای خدا را میخواهند بهتر است، و اینان که از مال خود به بندگان خدا میپردازند همان رستگارانند.

(1) - بقره 195.

(2) - بقره 254.

(3) - بقره 270.

(4) - روم 38.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 267

أَمْ يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ: «1»

آیا مردم ندانسته‌اند که فقط خداست که توبه را از بندگان می‌پذیرد، و صدقات و مالی که به مستحقان می‌دهند از آنان دریافت می‌کند؟ و یقیناً خداست که بسیار توبه پذیر و مهربان است.

قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ لَهُ وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَ هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ: «2»

بگو: یقیناً پروردگام روزی را برای هر کس از بندگان بخواهد وسعت می‌دهد و یا تنگ می‌گیرد، و هرچه را انفاق کنید «چه کم و چه زیاد» خداوند عوضی را جایگزین آن می‌کند، و او بهترین روزی دهندگان است.

حضرت باقر (ع) از پدرانش از علی (ع) از رسول خدا روایت می‌کند که آن حضرت فرمود:

«قراءة القرآن في الصلاة افضل من قراءة القرآن في غير الصلاة وذكر الله افضل من الصدقة والصدقة افضل من الصوم والصوم اجنه»: «3»

خواندن قرآن در نماز برتر از خواندن آن در غیر نماز است، و یاد و توجه به خدا بجز از صدقه است و صدقه از روزه «مستحبی» بجز است و روزه سپری در برابر آتش دوزخ است.

از امیرمؤمنان روایت شده:

«ان العبد اذا مات قالت الملائكة: ما قدم وقال الناس: ما اخر؟ فقدموا فضلاً يكن لكم، ولا تؤخروا كلاً يكن عليكم، فان المحروم من حرم خير ماله، والمغبوط من ثقل بالصدقات والخيرات موازينه، واحسن في الجنة بما مهاده، وطيب على الصراط بما مسلکه»: «4»

(1) - توبه 104.

(2) - سبا 39.

(3) - بصائر الدرجات 11.

(4) - بحار، ج 96، ص 114.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 268

انسان هنگامی که میمیرد فرشتگان میگویند برای آخرتش چه سرمایه‌های پیش از خود فرستاد، و مردم میگویند: از او چه مال و ثروتی باقی ماند، برای خود سرمایه پیش فرستید تا پس از مردن از آن سود ببرید، و بار سنگین به جای مگذارید که به زیان شماست، محروم کسی است که از بهترین مالش یعنی مالی که باید هزینه خدا و رفع مشکلات مردم شود محروم بماند، و مورد حسرت مردم کسی است که ترازوی اعمالش به صدقات و کارهای خیر سنگین باشد، و به آن خاطر آسایشگاهش در بهشت نیکو، و بر اثر صدقات و خیراتش به خوبی از صراط بگذرد.

امیرمؤمنان (ع) فرمود:

«ان فی الجنة لشجرة یخرج من اعلاها الحلل، ومن اسفلها خیل بلق مسرحة ملجمه ذوات اجنحة لاتروث ولا بتول فیرکبها اولیاءالله فتطیرهم فی الجنة حیث شاءوا، فیقول الذین اسفل فهم:

یا ربنا ما بلغ عبادک هذه الکرامة؟ فیقول الله جل جلاله: انهم كانوا یقومون اللیل ولاینامون، ویصومون النهار ولایاکلون، و یجاهدون العدو ولایجبنون ویصدقون ولایخیلون:» «1»

در بهشت درختی است که از بالاترین مرحله آن دُر و گوهر بیرون می‌آید، و از پائینترین بخش آن اسب خاکستری رنگ خارج می‌شود، اسبی زین کرده دارای دهنه بند، و صاحب بال، که نه سرگین میریزد و نه بول می‌کند، اولیاء خدا بر این اسب سوار می‌شوند و به هر جای بهشت بخواهند پرواز می‌کنند، آنان که مقامی پائین تر از مقام اولیاء الهی دارند از حضرت حق می‌پرسند چه عملی این بندگان والای تو را به این کرامت رسانید؟ خداوند می‌فرماید: شب را به عبادت بر می‌خواستند و نمی‌خواستند، روز را روزه می‌گرفتند و از خوردن امتناع می‌کردند، با دشمنان می‌جنگیدند و نمی‌ترسیدند، و از مال و ثروت خود صدقه میدادند و بخل نمی‌ورزیدند.

از رسول خدا روایت شده:

«الا ومن تصدق بصدقة فله بوزن كل درهم مثل جبل احد من نعيم الجنة:» «2»

آگاه باشید هر کس صدقهای بپردازد، برای او از نعمتهای بهشت به وزن هر درهمی مانند کوه احد است.

(1) - امالی صدوق 175.

(2) - بحار، ج 96، ص 115.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 269

اثر مثبت صدقه

امام صادق (ع) میفرماید: عیسی روح الله به گروهی گذشت که هلله میکردند: فرمود: اینان را چه شده؟ گفتند: فلانه دختر فلان شب گذشته هدیه‌های برای فلان بن فلان فرستاده، عیسی گفت امروز هی هی و هلله میکنند و فردا به عزا مینشینند، یکی از یاران گفت: چرا ای رسول خدا؟ فرمود برای این که همسر این خانواده امشب از دنیا می‌رود و به کام مرگ می‌افتد، عده‌ای گفتند خدا و رسولش در گفتار خود راست گویند و گروهی اهل نفاق گفتند فردا نزدیک است یقیناً خبری نخواهد شد.

چون صبح آمد، کنار آن خانه و نزدیک آن قوم آمدند، مشاهده کردن اوضاع و احوال عادی است و حادثهای پیش نیامده، به مسیح گفتند شما گفتی زن صاحب خانه می‌میرد ولی نمرده! عیسی گفت: خدا آنچه خواهد انجام میدهد، سپس فرمود: به سوی آنان برویم، همه حرکت کردند درحالی که برای رسیدن به آن خانه از هم پیشی می‌جستند، تا به درب خانه رسیدند و در زدند شوهر زن بیرون آمد، عیسی به او گفت برای من به خاطر ملاقات با همسرت اجازه بگیر، شوهر به میان خانه رفت و به همسرش خبر داد که روح الله و کلمه خدا با گروهی درب خانه هستند، زن خود را در پوشش و حجاب قرار داد، آنگاه عیسی وارد خانه شد و به او گفت شب گذشته چه عملی انجام دادی، گفت: من شب گذشته جز آنچه شبهای دیگر انجام میدادم کاری انجام ندادم، هر شب جمعه سائلی بدون این که چیزی به طلبد خود را در معرض کار خیر ما میگذارد، و ما هم آنچه او را سیر کند به او میدهیم و قوت لازم را به او می‌رسانیم، شب گذشته نزد من آمد، من سرگرم کارم بودم، و مشغله‌های گوناگونی برای خانواده داشتم، او وقتی از خانواده خیری ندید فریاد زد کسی پاسخ نداد، دوباره فریاد زد ولی

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 270

پاسخی نشنید فریادش را مکرر کرد، وقتی صدایش را شنیدم به صورتی ناشناس برخاستم و همان گونه که در شبهای جمعه قوتی به او می‌رساندم قوتی به او رساندم.

عیسی فرمود از جای نشستنت کناره بگیر، ناگهان ماری خطرناک هم چون شاخه خار گازگیرنده از زیر لباس زن در آمد و رفت، عیسی فرمود به خاطر کاری که شب گذشته در حق آن سائل کردی، خدا این خطر را از تو برگردانید. «1» امام صادق (ع) فرموده:

«ان الرب تبارك وتعالى ينزل كل ليلة جمعه الى السماء الدنيا من اول الليل وفي كل ليلة في الثلث الاخير وامامه ملكان ينادى: هل من تائب يتاب عليه، هل من مستغفر ليستغفر له؟ هل من سائل فيعطى سؤله، اللهم اعط كل منفق خلفا، وكل ممسك تلفا، فاذا طلع الفجر عاد الرب الى عرشه فقسم الارزاق بين العباد، ثم قال للفضيل بن يسار، يا فضيل نصيبك من ذلك و هو قول الله:» «2»

وَمَا أَنْفَعُكُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ. «3»

خداوند تبارك و تعالی هر شب جمعه از اول شب فرمانش را به آسمان دنیا نازل میکند و در هر شب در يك سوم پایان شب، و دو فرشته پیشاپیش فرمان خدا فریاد بر می‌آورند:

آیا توبه کننده‌ای هست که تو او را بپذیرند، آیا آمرزش خواهی هست تا او را بیامرزند، آیا خواهنده‌ای هست تا خواستهایش را بدهند، خداوندا به هر انفاق کننده‌ای در برابر مالی که میدهد جایگزینی عطا میکند، و ثروت بخیل را به

(1) - امالی صدوق 299.

(2) - تفسیر قمی 541.

(3) - سبا 39.

ورطه نابودی بینداز، چون صبح طلوع کند، حضرت حق براساس فرمان روائی و حکومتش بر جهان هستی ارزاق را میان بندگان تقسیم میکند.

سپس حضرت صادق فرمود ای فضیل بن یسار نصیب تو از رزق تقسیم شده خداست که فرمود:

آنچه را از چیزی در راه خدا انفاق کنید او برای آن جایگزین قرار میدهد و حضرت حق بهترین روزی دهندگان است.

در تفسیر علی بن ابراهیم قمی در مورد نزول آیات:

فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَ اتَّقَى (5) وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَى (6) فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى (7) وَ أَمَّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَعْنَى (8) وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنَى (9) فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى «1»

آمده است مردی از قبیله انصار درخت خرمائی را در محوطه خانه مردی از اهالی مدینه مالک بود، و گاه گاهی بدون اجازه صاحب خانه برای دیدن نخله خرما به خانه او میآمد، صاحب خانه به رسول اسلام شکایت کرد، حضرت به مالک نخله فرمود: نخله خود را در برابر نخلهای در بهشت به من بفروش گفت: نمیفروشم، فرمود: در برابر باغی از بهشت به من بفروش گفت نمیفروشم و از نزد رسول خدا بیرون شد، ابود حداح نزد مالک درخت رفت و آن را خرید، سپس به محضر پیامبر آمد و آن را به رسول خدا وا گذاشت و گفت این نخله در برابر آنچه به آن مرد وعده دادی و او نپذیرفت! حضرت فرمود: برای تو در بهشت باغها و باغهایی است. «2» حضرت صادق از پدرانش از رسول خدا روایت میکند:

«ان المعروف يمنع مصارع السوء، وان الصدقه تطعي غضب الرب:» «3»

(1) - لیل 5 - 10.

(2) - تفسیر قمی 728.

(3) - بحار، ج 69، ص 118.

بی تردید کار خیر، انسان را از افتادن در افتادنگاههای مصیبت بار مانع میشود، و صدقه خشم خدا را فرو مینشانند.

از رسول خدا روایت شده:

«الخلق کلهم عیال الله فاحبهم الی الله عزوجل انفقهم لعیاله:» «1»

همه خلق روزی خور خدا هستند، محبوبترین مردم نزد خدای عزوجل کسی است که بیشتر به روزی خواران انفاق کند.

امام ششم از رسول خدا روایت میکند:

«کل معروف صدقه، والدال علی الخیر کفاعله، والله یحب اغائة اللهفان» «2»

هر کار خیری صدقه است، دلالت کننده به خیر مانند انجام دهنده خیر است، و خداوند به فریاد اندوهگین رسیدن را دوست دارد.

راه محافظت از مال

حضرت عسگری (ع) از پدراناش از موسی بن جعفر روایت میکند که حضرت صادق همراه گروهی در راهی بودند که با آن گروه اموالی بود، گفته شد دزدانی مسلح در این راهاند، که جلوی مردم را میگیرند و اموالشان را میبرند، همه همراهان امام از ترس به لرزه افتادند، حضرت به آنان فرمود:

شما را چه میشود؟ گفتند: اموالی داریم که میترسیم دزدان مسلح از ما بگیرند، آیا این اموال را از ما قبول میکنی که نزد شما باشد، شاید بدانند مربوط به شماست دست از آن بردارند، حضرت فرمود شاید آنان غیر مرا هدف نداشته باشند، و امکان دارد اموال شما در نزد من در معرض تلف قرار گیرد، گفتند: پس چه کنیم آیا آنها را زیر خاک پنهان نمائیم؟ حضرت فرمود: پنهان کردنش زیر خاک بدتر از این است که دست دزدان بیفتد، و چه بسا بیگانهای به آن دست یابد

(1) - قرب الاسناد 75.

(2) - خصال، ج 1، ص 106.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 273

و همه آنها را ببرد و شما به اموالتان نرسید، گفتند چه کنیم، فرمود: آن را به کسی بسپارید که حفظش میکند، و خطر را از آن دور مینماید، و رشدش میدهد، و هر واحدی از آن را از دنیا و هرچه در آن است بزرگتر میکند، سپس به شما باز میگردد، و بر شما بیش از آنچه به آن نیازمندید میافزاید، گفتند او کیست؟ فرمود: رب العالمین، گفتند چگونه به او بسپاریم؟ فرمود: به تهیدستان و فقیران مسلمان صدقه دهید، گفتند: اکنون که نیازمندان مسلمان نزد ما نیستند، حضرت فرمود: ثلث آن را نیت کنید به تهیدستان دهید تا خدا دو سوم بقیه را از شر آنان که از ایشان میترسید حفظ کند، گفتند: نیت کردیم، حضرت فرمود: شما در امان خدا هستید به حرکت خود ادامه دهید.

قافله حرکت کرد، دزدان مسلح در برابر قافله ظاهر شدند، همه به ترس افتادند، امام فرمود چرا میترسید شما در امان خدا هستید، دزدان پیش آمدند و پیاده شدند و دست حضرت صادق را بوسیدند و گفتند شب گذشته پیامبر را خواب دیدیم، به ما فرمان داد خود را به تو معرفی کنیم، ما در محضر شما هستیم و در کنار شما و قافلهایم تا دشمنان و دزدان را از آنان برانیم، حضرت فرمود نیازی به شما نیست آن که شر شما را از ما برطرف کرد، شر دیگران را نیز برطرف میکند.

قافله به سلامت راه را طی کرد، و ثلث مال را صدقه داد، در تجارتشان سود فراوان بردند، به هر دره‌می ده درهم نصیب آنان شد، و گفتند: چه بسیار بود برکت وجود حضرت صادق (ع) حضرت فرمود: شما به برکت معامله با خدا پی بردید، پس بر داد و ستد با خدا ادامه دهید. «1»

(1) - عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 4.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 274

فرمان کریمانه حضرت رضا به حضرت جواد (علیهما السلام)

بزنطی میگوید: نامه حضرت را به حضرت جواد به این مضمون خواندم: ای اباجعفر به من خبر رسیده که وقتی برای بیرون رفتن از خانه سوار مرکب میشوی، غلامان تو را از درب کوچک خانه بیرون میبرند، این کار نتیجه بخل آنان است که از جانب تو خیری به کسی نرسد، به حقی که بر تو دارم از تو میخواهم که بیرون رفتن و ورودت جز از درب بزرگ

خانه نباشد، و چون برای بیرون رفتن سوار میشوی با خود درهم نقره و دینار طلا بردار، آنگاه هیچ سائلی را محروم مکن، اگر عموهایت از تو درخواست داشتند که به آنان نیکی کنی کمتر از پنجاه دینار طلا به آنان مده، و افزون تر هم به اختیار خود توسست، و اگر عمه هایت از تو درخواست عطا داشتند کمتر از بیست و پنج دینار طلا به آنان مده، پرداخت بیشتر باز به اختیار توسست، من میخواهم خداوند با انجام این بخشش تو را به مرتبه بلندی برساند، انفاق کن که خدا عنایت میکند، تنگدستی را بر صاحب عرش مترس. «1» امام صادق (ع) از حضرت باقر و حضرت باقر از رسول خدا روایت میکند:

«ان الصدقة تزيد صاحبها كثرة فتصدقوا يرحمكم الله، وان التواضع يزيد صاحبه رفعة فتواضعوا يرحمكم الله، وان العفو يزيد صاحبه عزا فاعفوا يعزكم الله.» «2»

صدقه به ثروت صاحبش میافزاید، پس صدقه دهید خدا شما را مورد رحمت قرار دهد، و فروتنی به صاحبش سربلندی و رفعت میافزاید، پس فروتنی کنید خدا شما را رحمت نماید، و گذشت به عزت صاحبش میافزاید، پس گذشت کنید تا خدا شما را عزت دهد.

امیرمؤمنان از رسول خدا روایت میکند:

(1) - عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 8 بحار، ج 96، ص 121.

(2) - امالی طوسی، ج 1، ص 14.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 275

«كل معروف صدقة الى غنى او فقير، فتصدقوا ولو بشق تمر، واتقوا النار ولو بشق التمرة، فان الله عزوجل يريها لصاحبها كما يري احدكم فلوه او فصيله حتى يوفيه اياها يوم القيامة، حتى يكون اعظم من الجبل العظيم.» «1»

هر کار نیکی نسبت به غنی یا فقیر صدقه است، پس صدقه دهید گر چه به نصف خرما باشد، و خود را گرچه به نصف خرما باشد از آتش دوزخ حفظ کنید، خداوند صدقه را رشد میدهد چنان که یکی از شما کره اسب یا شتر بچه را رشد میدهد، شما صدقه رشد داده را در روز قیامت دریافت میکنید تا جائی که از کوه بزرگ بزرگ تر است.

خیر در برابر خیر

از حضرت رضا (ع) روایت شده: در بنی اسرائیل قحطی شدید پی در پی اتفاق افتاد، زنی بیش از يك لقمه نان نداشت، آن را در دهان گذاشت تا بخورد، فقیری فریاد زد ای کنیز خدا وای از گرسنگی، زن گفت در چنین زمان سختی صدقه دادن رواست، لقمه را از دهان بیرون آورد و به فقیر داد، زن فرزندی کوچک داشت که در صحرا هیزم جمع میکرد، گرگی رسید و طفل صغیر را با خود برداشت و برد، مادر به دنبال گرگ دوید، خداوند جبرئیل را مأمور نجات طفل فرمود، جبرئیل پسر بچه را از دهان گرگ گرفت و به سوی مادرش انداخت و به مادر گفت: ای کنیز خدا از نجات فرزندت راضی شدی، لقمهای در برابر لقمه ای. «2»

منافع عجیب صدقه

معلی بن خنیس میگوید امام صادق (ع) در يك شب بارانی از منزلش به قصد سایبان بنی ساعده بیرون آمد، من دنبال حضرت راه افتادم ناگهان چیزی از دست حضرت افتاد، حضرت گفت: بسم الله خدایا آن را به ما برگردان، جلو آمدم و

(1) - بحار، ج 96، ص 122.

(2) - ثواب الاعمال 126.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 276

سلام کردم حضرت فرمود: معلی گفتم بله فدایت شوم، حضرت فرمود با دست جستجو کن، آنچه یافتی به من بده، من نان زیادی را یافتم که روی زمین پخش شده بود، دانه دانه یا دو دانه دو دانه به حضرت میدادم، کیسهای که در اختیار حضرت بود پر از نان شد، گفتم: فدایت شوم کیسه را به من بده تا آن را بیاورم فرمود من به حمل این بار شایسته ترم ولی همراه من بیا.

به سایبان بنی ساعده رسیدم، گروهی در خواب بودند، حضرت بالای سر هر کدام يك نان یا دو نان گذاشت تا نان آخرین نفر را که کنارش گذاشت برگشتیم، به حضرت گفتم اینان به تشیع معرفت دارند؟ فرمود نه اگر معرفت داشتند بر ما واجب بود که در نمک طعام هم با آنان مواسات کنیم، خداوند چیزی را نیافریده مگر این که برای آن خازنی هست که آن

را هزینه میکند مگر صدقه، که خود حضرت حق متولی آن است، پدرم هر گاه صدقهای در دست سائل میگذاشت آن را بر میگرداند و میبوسید و میبویید دوباره در دست سائل میگذاشت، چون صدقه پیش از آن که در دست سائل قرار گیرد در دست خدا قرار میگیرد، دوست داشتم خودم عهده دار پرداخت صدقه باشد چون خدا آن را مستقیماً به عهده میگیرد و پدرم نیز خود عهده دار پرداخت صدقه بود.

صدقه در شب غضب رب را مینشانند، و گناه بزرگ را از پرونده محو میکند، و حساب را آسان مینماید، و صدقه روز ثروت را رشد میدهد و به عمر میافزاید. «1»

انواع صدقه

ابن فهد حلی که از علمای برجسته و دانشمندان مشهور شیعه است میگوید: صدقه پنج نوع است:

(1) - بحار، ج 96، ص 127.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 277

اول: صدقه مالی

دوم صدقه آبروست و آن شفاعت کردن نزد مردم برای حل مشکلات مشکل داران است، پیامبر فرمود: بهترین صدقه، صدقه زبان است، گفتند یا رسول الله صدقه زبان چیست؟ فرمود: گفتاری که به آزادی اسیری منتهی شود، و خون انسانی در امان بماند، و خیری به برادر دینیات برسد، و رنج و مشکلی از او برطرف کند.

سوم: صدقه عقل و رأی است که عبارت از مشورت دادن است، رسول خدا فرمود با دانش خود به برادر دینی خویش صدقه دهید تا با این صدقه به مقصد مثبت راه یابد و نظری دهید که او را به صواب و برنامههای مفید رهنمون گردد.

چهارم صدقه زبان است و آن واسط شدن بین مردم برای خاموش کردن آتش اختلاف و اصلاح ذات البین است.

پنجم صدقه علم است، و آن بخشش علم به مردمی است که سزاوار آن هستند، و نشر و پخش آن به اهل استحقاق دانش است از رسول خدا روایت شده یاد گرفتن علم و یاد دادنش به مردم از موارد صدقه است و نیز آن حضرت فرمود: زکات علم یاد دادن آن به کسی است که آن را نمیداند. «1»

بردگان

برده گرفتن و برده داری برنامه‌های مربوط به هزاران سال پیش از طلوع اسلام بوده، و در فرهنگ ملت‌ها به ویژه قلدان و زورگویان قانونی برای آزادی آنان وجود نداشت، انسان از اصل و اساس آزاد آفریده شده و باید آزاد زیست کند، و سلب آزادی از او عملی خلاف و کاری نادرست است.

(1) - بحار، ج 69، ص 136.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 278

هنگامی که اسلام طلوع کرد، اصل آزادی و اختیار را اعلام نمود و چون دفعتاً با فرهنگ برده داری راهی برای مبارزه نییافت، به تدریج مردم را در این زمینه بیدار کرد، و راه آزاد شدن بردگان را به صورتهای گوناگون قانونی نمود، و به هر بهانه مثبتی راه آزاد شدن و آزاد زیستن بردگان را باز کرد.

آنان که جاهلانه به اسلام تهمت میزنند که اسلام ذاتاً با برده داری موافق است، عقل خود آنان اسیر هوا، و نفس آنان گرفتار گناه، و وجودشان در بند فرهنگ شیطان است، اگر عقل را آزاد کنند، و نفس را پالایش نمایند و از قید فرهنگ شیطان درآیند، و با بینائی و بصیرت به مقررات آسمانی اسلام بنگرند، به این حقیقت واقف و آگاه میشوند که تنها فرهنگی که زمینه از میان رفتن بردگی را حاکم کرد اسلام است.

«اینان بدون دقت و مطالعه و به خاطر کوه فکری ممکن است قوانین مربوط به بردگان را در اسلام حمل به ناقص بودن قوانین اسلامی کنند و بگویند: اگر دین اسلام اصل آزادی را پذیرفته و آن را توسعه داده، و به شدت به آزادی احترام گذاشته پس چگونه شیوه آقائی و بردگی را به يك باره الغاء نکرده و در شرایط محدودی آن را تأیید کرده است.»

در پاسخ این پرسش لازم است مقدمتاً يك مطالعه اجمالی در نظام بردگی که قرنها پیش از ظهور اسلام در همه جامعههای بشری رسوخ یافته بود به عمل آورد، تا معلوم گردد که اسلام در این موضوع که يك باره نتوانست آن را الغاء نماید با چه مشکلاتی مواجه بوده، و تا چه حد میتواند است با آن مبارزه کند و با جنبه مثبت و طریق عملی به تدریج آن را حل نماید.

عوامل بردگی

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 279

تا آنجا که تاریخ نشان میدهد، نظام بردگی و رقیت از همان مراحل اولیه تشکیل و پیدایش وضع اجتماعی در میان بشر پدید آمده و هزاران سال یکی از لوازم! و شئون اجتماعی! شناخته شده است.

و اینک عوامل آن را میتوان بدین گونه خلاصه کرد:

- 1- تفاوت غیرقابل انکار قوای عقلی و جسمانی میان افراد، منتهی به اینجا شد که قدرتمندان ضعیفان را از راه مکر و خدعه و یا به طور قهر و اجبار به دلخواه و نفع خودشان به کار ببرند.
- 2- خوی تبعیت و دنباله روی از افراد نیرومند، يك نوع حالت شبیه به غریزه است که در همه حیوانات در مراحل ابتدائی زندگانی، کمابیش وجود دارد، و انسان نیز از این قاعده مستثنی نمیشد، و منشأ اصلی آن ترس از حوادث و آفات محیط، و احتراز از آسیب موجودات دیگر، و عجز از به دست آوردن غذا، و سایر نیازمندی هاست، که در هر دو صورت او را به جستجوی مأمن و پشتیبانی وادار کرده، آنگاه به حکم عادت به يك موجود طفیلی مبدل گشته و به تدریج حس استقلال را از دست داده است، و شخص حامی و پشتیبان نیز از این موقعیت سوء استفاده کرده و به صورت حاکم و ارباب درآمد است.
- 3- جنگهای قبیلهای طبعاً متضمن تلفات نفوس از غالب و مغلوب میشده، و غالب به خیال خود نزدیکترین راه جبران خسارات خویش را در این دانستند که همه و یا عدهای از افراد مغلوب را به اسارت خویش در آورند و آنان را به کارهایی که بر عهده مقتولین قبیله خود بوده است بگمارند، و هم در جنگهای بعدی در صف مقدم از آنان استفاده کنند.

تا تکرار این عمل و اقتباس قبائل از یکدیگر رفته رفته «استرقاق» و تملك انسانها از حقوق مسلمة غالبین به شمار رفته و هنگامی که متجمعات بشری

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 280

توسعه یافت و قبایل به ملتها تبدیل شدند، این رویه هم به همان تناسب رائج گشت، چنان که هنوز هم به صورت «اردوگاههای کار اجباری و مستعمرات» بدون این که نام بردگی بدان گذارده شود ماهیت خود را حفظ کرده است!

4- به نسبت توسعه دامنه اجتماع، روابط بین افراد و اصطكاك منافع نیز فزونی یافته، و دستاویزهای جدیدی که بعدها به صورت قانونی به خود به وجود آمد. مثلاً در مجازات سرقت، صاحب مال سارق را به بردگی خود کشانید: گفتند: کیفر دزد آن است که بردگی صاحب مال را قبول کند.

قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وُجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ «1»

و هم چنین طلبکار، مدیون عاجز از ادای دین را تملك نموده، و در جنایت جرح و قتل، مُنجحی علیه و یا ورثه او استرقاق قاتل را حق خود پنداشتند، و هر گاه کسی به یکی از این عناوین برده شناخته میشد، اولاد او نیز به همین سرنوشت محکوم بود و در ردیف بندگان در میآمدند، و رقیت یگانه ارثی بود که از پدر و مادر به فرزندانشان میرسید، و بدین عوامل نظام بردگی به طور روز افزون پیش میرفت تا آنجا که در میان ملل به اصطلاح متمدن دنیای قدیم رسماً مبنای طبقه بندی شد.

فلاسفه یونان معتقد بودند که بشر اساساً بر دو قسم هستند!

نخست آزادان و دوم بردگان و این نوع اخیر فقط برای خدمت کردن به نوع اول آفریده شده اند!

(1) -1 یوسف.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 281

ارسطو نظام بردگی را یکی از ضروریات مجتمع بشری دانست و گفت: در کارهایی که به نیروی جسمانی بیشتری نیاز دارد، باید دولت تنها از بردگان استفاده کند، نهایت آن که به بهبود زندگانی آنان هم توجه نماید!

از این جهت نظام طبقاتی یونان قدیم مقرر داشت: مشاغل اداری و مناسب دولتی و پارلمانی، از امتیازات یونیان اصیل، و در انحصار آنان باشد، و کارهای پست از قبیل زراعت و استخراج معدن و پل سازی و بارکشی و خلاصه کلیه اعمال شاقه بر عهده بردگان که غالباً از اسیران جنگی و یا از نسل آنان بودند محمول گردد.

و اما رومانیها اساساً بردگان را به حساب يك فرد بشر که حق زندگی دارد و احساس درد و رنج میکند نمیآوردند و در نظرشان چیزی شبیه به متاع و کالا و آلت کار، بدون حس و اراده بود، و میبایست همه کارهای سنگین را حتی اگر فوق حد توانائیش میبود انجام بدهد.

همزمان آن که آقای رومانی در سطح عالی زندگی قرار داشت و به عیاشی و میگساری و رقص و عشق بازی با پری رویان ماه پیکر سرگرم بود و یا در کاخهای مجلل در میان بستر قاقم و پرنیان تن آسائی میکرد، خیل بردگان در رنجیهای گران که به منظور جلوگیری از فرار به پا و گردنشان استوار بود، به کارهای طاقت فرسا گماشته میشدند و با ضربات تازیانه مأموران و سربازان جان میکندند، و اگر غذائی از نوع پست به آنان داده میشد، نه به حد کافی و نه از نظر آن که استحقاق آن را دارا بودند، بلکه محض حفظ رمق برای بیگاری روز بعد بود، و شبانگاه هرچند نفر آنان را با همان غل و زنجیر در يك سیاه چال تنگ و تاریک و کثیف و بدتر از لانه هر حیوانی جای میدادند.

و حتی رومانی نجیب میتوانست بدون هیچ جهتی و محض تفریح وحشیانه، يك یا چند نفر از آنان را به دلخواه خود به قتل برساند، بدون آن که وجدانش از

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 282

این جنایت ناراحت شود، و یا کسی به درنده خوئی او اعتراض نماید، و از این همه ظلم و قساوت آن تیره بختان را نه زبان گله بود و نه مرجع شکایت، زیرا گله و شکایت از حقوق انسان هاست، بردگان که از نظر ارباب رومانی انسان نبودند!!

هندیان معتقد بودند که چون بردگان از قسمت پای خدایان آفریده شدهاند، پس طبعاً موجودات پست و سزاوار تحقیر میباشند، و میباید به انواع خواری و شکنجه تن در دهند تا مگر به قانون «تناسخ» روح پست آنان در اثر زجر و شکنجه ترفیع یافته و پس از مرگ بتوانند در کسوت موجودات فاضله درآیند! خلاصه آن که، هم باید مورد اهانت و تحقیر قرار بگیرند، و هم به آن رضایت دهند!!

در میان ملل کلد و آشور و مصریان قدیم و پارسها و یهود نیز وضع اسیران جنگی کمابیش بدان سان بوده و رفتارشان با بردگان نرم تر و انسانی تر از دیگران نبود.

عربها هم اسیران جنگی را حتی اگر از نژاد خوشان میبود به بردگی میبردند، برخلاف رومانیها که استرقاق رومانی را جایز نمیشمردند.

میتوان گفت نیمی از افراد بشر به عناوینی که ذکر شد تحت تسلط و تملک نیم دیگر قرار داشتند و نظام بردگی در همه مجتمعات بشری یکی از ضروریات اجتماعی و اقتصادی شناخته شده بود و بازار خرید و فروش انسان در همه جا گرم و ماده کسب و تجارت مهم به شمار میرفت، و هیچ کسی در صدد آن نبود که تعدیلی در این وضع ناهنجار به عمل آورد و دست کم از فشار آن تا حدی بکاهد.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 283

شکنجهها و جرمهها و عذابهای دردآور، و جنایاتی که با ناحق و گاهی برای خوش گذرانی، انواع ملتها به بردگان روا میداشتند در کتابهای مفصل آمده، به آنها مراجعه کنید، قلم من از نوشتن آنها شرم دارد، وقتی سطور گذشته را به دقت خواندید، و جنایات بر بردگان را در کتابهای مفصل دیدید به درستی موضع اسلام ناب نسبت به این مسئله برای شما روشن خواهد شد، آن وقت است که از عمق جان هزاران آفرین بر شارع مقدس اسلام نثار میکنید، و با همه وجود از این که به صورتهای گوناگون زمینه آزادی بردگان و برچیده شدن این سفره را فراهم آورد سپاس گزاری مینمائید.

در چنان وضع و شرایط نامساعدی اسلام به طرف داری از خیل محرومان برخاست و قریب یازده قرن پیش از انقلاب فرانسه و اعلان حریت و مساوات در دوره جمهوری اول و دوازده قرن قبل از الغاء بردگی در آمریکا که به فرمان ابراهام لینکلن صورت گرفت، و هم چنین چهارده قرن جلوتر از نشر اعلامیه حقوق بشر به وسیله سازمان ملل به دفاع از حقوق آنان قیام نمود.

ولی البته نمیشد با عجله و در طی يك ماده قانون خشك بدون این که از درون وجود اشخاص ضمانت اجرائی داشته باشد، يك چنین مشکل اجتماعی ریشه دار را حل نمود، و ناچار میبایست با دوراندیشی و با قدمهای آرام و ثابت، و توجه داشتن به جنبه‌های مختلف موضوع، به عمل مثبت پرداخته و به تدریج آن را از میان بر میداشت.

بنابراین اسلام ابتدا از راه ایجاد انقلاب فکری در هر گروه: اربابان و بردگان وارد عمل شده و در طی نصوص کتاب و سنت این معنا را در وجدان مردم نفوذ میداد که برخلاف تصور آنان بشر بر دو نوع خلق نشده‌اند و بردگان نیز مانند دیگران بشر هستند و در اصل انسانیت مساوی و شریک‌اند و همه افراد بشر از

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 284

یک پدر و مادر به وجود آمده‌اند، و طبعاً برادر یکدیگر می‌باشند، و بدین وسیله خودخواهی و غرور و نخوت اربابان را در هم شکسته و نیز حس حقارت و سرشکستگی را از مخلیه بردگان طرد میکرد.

قرآن خطاب به همه افراد بشر فرمود:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ: «1»

ای مردم ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و ملت‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید، بپزدید گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست.

و رسول اکرم (علیهما السلام) اصل مساوات را بدین گفتارها گوشزد همگان می‌ساخت

«لا فضل لعربی علی اعجمی ولا لاعجمی علی عربی ولا لاسود علی احمر ولا لاحمر علی اسود الا بالتقوی:»

هیچ نژادی را بر نژاد دیگر، و هیچ رنگی را بر رنگ دیگر جز به فضیلت و تقوا برتری نیست.

«کلکم لآدم و آدم من تراب:» «2»

همه شما از آدم هستید و آدم از خاک به وجود آمده.

و در اصل اخوت بشری فرمود:

«اخوانکم خولکم فمن کان اخوه تحت یده فلیطعمه مما یطعم و لیلبسہ مما یلبس ولا تکلفوهم ما یغلبهم فان کلفتموهم فاعینوهم:» «3»

اینان برادران شما هستند که زیر دست شما قرار گرفته‌اند، پس هر کس برادر خود را زیر دست دارد از آنچه که خوراك خود اوست به او بخوراند، و از آنچه که پوشاك

(1) - حجرات 13.

(2) -

(3) -

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 285

اوست به او ببوشاند، آنان را به کاری پرمشقت وادار نکنید و اگر کاری به آنان رجوع کردید خودتان هم به یاری آنان بشتابید.

«لا یقل احدکم هذا عبدی وهذه امتی ولیقل فتای وفتاتی» «1»

و کسی از شما با الفاظ موهن و تحقیرآمیز «بنده من و کنیز من» آنان را صدا نکند و باید آنان را به پسر بچه من یا دختر بچه من بخواند.

امیرمؤمنان در منشور حقوق انسانی نوشت:

«فانهم صنفان اما اخ لك فی الدین او نظیر لك فی الخلق.»

مردم از دو صنف و دو دسته بیرون نیستند، یا برادر دینی تو هستند و یا نظیر تو، انسان میباشند.

و بدین سان بردگان را که تا آن روز جزء «امتعه» و «اشیاء» محسوب میشدند، و از همه حقوق بشری محروم بودند، تحت حمایت قانون درآورد، و نیز عملاً به پرورش روح استقلال و شخصیت آنان همت میگماشت و فرصت ابراز استعداد و ابتکار را جهت همگان فراهم مینمود تا بدین وسیله برای کسب آزادی و حفظ آن آماگی پیدا کنند.

رفتار حضرت رسول با زرخريد خود زيد بن حارثه نمونه عمل و سرمشق آموزندهای برای ديگران بود، چه او را به پسرخواندگی برگزيده، و دختر عمه خود زينب دختر جحش را که از زنان آزاده و به نام قریش بود به ازدواج او درآورد، و هم او را در جنگ موته به سپهسالاری لشکر اسلام منصوب نمود.

و بار ديگر پسرش اسامة بن زيد را بدین سمت معين کرده، و بزرگان مهاجرین و انصار را تحت فرماندهی او قرار داد، و در پاسخ معترضین به این مسئله فرمود: پسر نیز مانند پدر شایستگی این منصب را دارد.

و به این صورت فاصله میان دو گروه را بتدریج کوتاه کرده و عصبیتهای طبقاتی را از میان برداشت.

(1)-

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 286

و اگر پایه آزادی را به مبنای تحول فکری و تطور اجتماعی نمیگذاشت و به ایجاد علاقه و تحریک حس آزادیگ و استقلال و تقویت اراده صنف بردگان نمیپرداخت، انشاء و اعلان حرسیت مانند برجسب برخی از دولتها که بدون اقدام به تربیت و توجه دادن مردم به مبانی عدل و انصاف و نیز بدون مطالعه در اصول اقتصادی: عرضه و تقاضا و معادله میان تولید و مصرف روی اجناس میگذارند نه ارزش قانونی داشت، و نه قابل اجرا میشد.

چنان که تجربه و تاریخ این حقیقت را اثبات کرد، و پس از آن همه جنگ داخلی و خونریزی که به سال 1861 میلادی در زمان ریاست جمهوری ابراهام لینکلن بر سر موضوع الغاء بردگی به وقوع پیوست، و سرانجام صورت رسمی و قانونی پذیرفت، عده زیادی از همان بردگان با رضا و رغبت نزد اربابان خود بازگشته و التماس مینمودند که دوباره به همان وضع سابق بردگی از آنان نگهداری شود، چه مردانی که به مرور زمان قدرت استقلال تصرف را از دست داده و در نتیجه تبعیت اراده، مانند اطفال، شخصاً قادر به عمل مثبتی نبودند، نمیتوانستند از این قانون استفاده نمایند.

همچنین ملتھائی که قرنها تحت سیطره استعمار زندگی نموده، و فاقد روح استقلال گشتهاند، اگرچه اسماً و عنواناً مستقل و آزاد شمرده شوند، به این زودبها دنباهروی از استعمارگران را ترك نگفته و تکیه به خودشان نمیتوانند نمود، حتی در شئون

شخصی خود از آنان الهام گرفت. و بیان که نیک و بد را تشخیص دهند و فکر خود را به کار بیندازند. عادات و رسوم آنان را فرا میگیرند.

اسلام به موازات عمل تربیتی، و کوشش در تحول فکری جامعه، از طرف دیگر دایره استرقاق را تنگ تر میساخت و سرچشمه‌های آن را یکی پس از دیگری خشک میکرد، چنان که در مورد سرقت، مجازات دیگری جز بردگی

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 287

درباره سارق مقرر فرمود، و بدهکاران غیرمتمکن را به حال خود گذاشت که هر وقت توانستند، بدهی خود را ادا نمایند و هیچ گونه مزاحمت و تضییق را حتی به صورت مطالبه دین درباره آنان جائز نشمرد:

وَ إِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ: «1»

در صورتی که مدیون تنگدست باشد باید به او مهلت دهند تا متمکن از ادای دین خود شود.

و هم چنین جنگهایی را که به منظور جهان گشائی و استعمار و استیلا صورت میگرفت، و منجر به بردگی ملل مغلوب میشد به کلی ممنوع ساخت، و جنگ مشروع را منحصر به دفاع از حوزه اسلام و ایجاد امنیت برای مسلمانان و یا به منظور رفع مانع از پیشرفت نهضت اصلاحی و بسط معارف اسلامی، و اصول حق و عدالت نمود، آن هم به شرط آن که به فرماندهی امام عادل و با رعایت کامل مسئله عدل و انصاف صورت گیرد.

و با این حدود دستور داد: مادامی که دشمنان دین به هجوم پرداخته و یا از مقاومت دست برنداشته‌اند، مسلمانان به جنگ ادامه داده، و تلفات سنگینی به دشمن وارد نمایند تا دیگر قدرت مقاومت و مقابله پیدا نکنند، و در این مرحله نباید از افراد دشمن اسیر بگیرند.

مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يُكُونَ لَهُ أُسْرَىٰ حَتَّىٰ يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ «2»

هیچ پیامبری را نسزد و نشاید که پیش از جنگ و پیروزی بر دشمنان اسیران جنگی بگیرد، تا زمانی که دشمن را به طور کامل در زمین از قدرت و توان بیندازد.

زمانی که دشمن شکست خورد و از پای درآمد بقیة السیف طبعاً به اسارت خواهند افتاد، در این صورت امام عادل مخیر است چنانچه مقتضی بداند به آنان

(1) - بقره 280.

(2) - انفال 67.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 288

منت نهاده رهاشان سازد، و اگر صلاح بداند در مقابل مالی که به عنوان فداء و به عبارت دیگر به رسم غرامت جنگ از آنان دریافت میکند آزادشان بنماید، و یا با اسیران جنگی که از مسلمانان در دست دشمنان افتاده‌اند مبادله کند.

فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَنتَحْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا:

«1»

پس زمانی که در میدان جنگ با کافران روبرو شدید گردن هایشان را به شدت بزنید تا آن گاه که بسیاری از آنان را با سختی و غلظت از پای درآورید، در این هنگام از دشمن اسیر بگیرید و آنان را برای این که فکر فرار به مغزشان خطور نکند محکم ببندید، پس از اسیر گرفتن یا بر آنان منت نهاده آزادشان کنید، یا از آنان در برابر آزادشدشان فدیة و عوض بگیرید تا جائی که جنگ بارهای سنگینش را زمین نهد.

چنان که ملاحظه میکنید در دستور اساسی قرآن استرقاق وجود ندارد، و در صدر اسلام تنها به حکم ضرورت و به اقتضای شرایط و احوال، گاهی به آن متوسل میشدند، چه روزگاری که استرقاق اسیران جنگ از حقوق مسلمة فاتحین به شمار میرفت، و مسلمانان مدام در مبارزه و پیکار با دشمنان مختلف به سر میبردند و عدهای از آنان قهرا به چنگ دشمن افتاده و به بردگی کشانده میشدند، چاره‌ای جز این نبود که به عمل متقابل پرداخته و اسیران را استرقاق نمایند.

و معامله متقابل، خاصه در حالت جنگی یکی از قوانین بین المللی بوده و از اصول عدالت به شمار میرود.

فَمَنْ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ: «2»

پس بر هر که بر شما تعدی کرد، شما هم مانند آن بر او تعدی کنید.

به شرحی که بیان شد، اسلام از يك طرف منابع رقيت را به تدریج خشك ميكرد، و از توسعه آن جلوگیری مینمود و از طرف دیگر وسائلی بر میانگینخت که منجر به آزادی بردگان موجود میشد.

(1) - محمد 4.

(2) - بقره 194.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 289

وسائل آزادی بردگان

اسلام آزاد ساختن بندگان زبردست را که به رایگان و در راه خدا صورت بگیرد، یکی از عبادات و وسیله تقرب به درگاه خدا معرفی کرده، و پاداش بیشتری درباره آن نوید داد، و هم چنین مردم را تشویق نمود بردگان را در برابر مال و یا عملی به توافق طرفین که در اصطلاح فقه آن را «مکاتبه» مینامند آزاد کنند:

فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَ آتُوهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ: «1»

هر کدام از بردگان که قدرت کسب و تحصیل مال دارند و میتوانند به استقلال زندگی کنند، با آنان قرار داد ببندید با پرداخت مال و یا انجام عمل نیک آزادی خود را بازستانند و از مال خدا که در اختیار شما قرار داده به آنان کمک کنید.

اسلامی سهمی از بیت المال را جهت آزاد کردن آنان تخصیص داد، و نیز مقرر نمود در صورتی که برده از جنس زن بوده و از مالک خود فرزندی بیاورد پس از فوت مالک از سهم الارث فرزند خویش به طور طبیعی آزاد گردد، و اگر کسی عمداً یکی از اعضاء بدن برده خود را ناقص کند از رقيت او خارج شود.

و هم چنین اگر کسی به طور خطا و بدون قصد، فرد مسلمان و یا یکی از هم پیمانان مسلمین را به قتل میرسانید، میبایست علاوه بر پرداخت خون بها به ورثه مقتول، بردهای را در راه خدا آزاد کند، و در مقابل نفس محترمهای که از بین برده است نفس دیگری را بدین وسیله احیا نماید، یا اگر به عمد و بدون عذر روزه ماه رمضان را شکسته و یا کلمه ظاهر

«طلاق دوران جاهلیت» به زبان آورد و یا خُلف نذر کند و یا برخلاف عهد و سوگند خود مرتکب کاری شود قبول توبه او در درجه اول و یا در ردیف کفارات دیگر مشروط به آزاد کردن برده می‌باشد.

(1) - نور 33.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 290

خلاصه اسلام به صورتهای گوناگون و با دوران‌دیشی در آزاد ساختن بردگان سعی بلیغ نموده و آن را یکی از مشکلات اجتماعی و در ردیف فقر و گرسنگی شمرده است، که میبایست به دست خود اجتماع، تحت تعالیم و تربیت دینی حل گردد، و کسانی را که در این راه قدمی برندارند سخت نکوهش کرده است:

فَلَا افْتَحِمِ الْعَقَبَةَ (11) وَ مَا اَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ (12) فَكُ رَقَبَةً (13) اَوْ اِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْعَبَةٍ (14) يَتِيماً ذَا مَقْرَبَةٍ (15) اَوْ مَسْكِيناً ذَا مَقْرَبَةٍ: «1»

پس چرا شتابان و با شدت به آن گرده سخت وارد نشد، و تو چه میدانی آن گرده سخت چیست؟ آزاد کردن برده، یا طعام دادن در روز گرسنگی و قحطی، به یتیمی خویشاوند، یا مستمندی از کار افتاده خاك نشین.

با توضیحی که داده شد واضح گشت که اگر اسلام به حکم ضرورت و در تحت شرایط بسیار محدود، عنوان بردگی را رد نکرده است، به کلی خالی از هرگونه تحقیر بوده و در حفظ کرامت و شخصیت انسانی آنان کوشش همه جانبه نموده و زمینه آزادی کامل بردگان را فراهم ساخته است، و کسانی که تحت تأثیر تبلیغاتی دشمنان به ویژه تبلیغات مستشرقان و غریبان و غرب زدگان بر اسلام خورده میگیرند و به عنوان دلسوزی و یا ریاکارانه به حال غلامان و کنیزانی که در حمایت مسلمانان پاک سرشت و معتقد به اصول انسانیت به سر میبرند غمخواری مینمایند، چنان که منصفانه روش اسلام را با رفتار ملل به اصطلاح مترقی امروز جهان با سیاهان آمریکا و ملل آفریقا مقایسه کنند مشاهده خواهند کرد که اسلام به عمل پرداخته ولی آنان تنها يك مشت الفاظ فریبنده مانند: حریت و مساوات تحویل جامعه بشری داده‌اند، و عملاً خط بطلان بر همه گفتهها و نوشتههای مصلحین جهان و علمای اجتماع و حقوق کشیده‌اند، و

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 291

هنوز تبعیض نژادی و استثمار افراد و ملل ضعیف با همان شدت و قساوت قرون وسطی، با اندک تغییر صورت و عنوان در همه کشورها در جریان است، و هم اکنون که این سطور نوشته میشود در سرزمینهای طالب استقلال و آزادی آفریقا و آسیا به خصوص افغانستان و عراق و فلسطین چه فاجعهها که رخ نمیدهد؟!!

تذکر این نکته در پایان این مقال لازم است که مقصود از این مقاله و مقالههای مشابه آن، همانا دفاع از آئین مقدس اسلام و قوانین نورانی قرآن میباشد، و از عمل مسلمان نماها در هر عصر و تحت هر عنوان که بوده و میباشد و غالباً در جهت مخالف دین گام برداشتهاند، و به قول یکی از بزرگان عمل آنان حجاب و مانع از جلوه گری خورشید تابناک اسلام شده است بیزار میجوئیم.

بنابراین فجایعی که سلاطین بنی امیه و بنی العباس و آل عثمان و امثال آنان ظاهراً به نام دین و در واقع به قصد جهان گشائی و استبداد و استثمار مرتکب شده و لکلهای سیاه و ننگینی در تاریخ اسلام به وجود آوردهاند، مطلقاً مربوط به آئین پاک اسلام و دستور قرآن نبوده، و مسئولیت جنایات آنان بر عهده خود آنان و طرفدارانشان میباشد، چنان که انجیل و حضرت مسیح (ع) نیز هیچ گاه مسئول رفتار مدعیان مسیحیت نخواهد بود، که فجایع اعمال آنان از صدر اسلام تا به امروز روی بشریت را سیاه کرده است. «1»

گوشه‌های از نگاه اسلام بردگان

یکی از غلامان حضرت حسین کار بدی کرد، دیگر غلامان برای زدن او هجوم کردند، غلام اشتباه کار گفت:

«و الكاظمین الغیظ»

حضرت فرمود او را رها کنید من خشمم را فرو خوردم، غلام گفت:

(1) - اسلام و نظام بردگی 109.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 292

«و العافین عن الناس»

فرمود: کاری به او نداشته باشید من او را بخشیدم، عرضه داشت:

«و الله یحب المحسنین»

حضرت پس از عطا کردن پول قابل توجهی به او فرمودند: برو در را خدا آزادی. «1»

ادای قرض برده بیمار

حضرت حسین برای عیادت اسامة بن زید که خود و پدرش برده بودند آمد، چون حضرت حسین را کنار خود دید به گریه افتاد، امام از سبب گریه‌اش پرسید، گفت: این بیماری منجر به مرگ من میشود، شش هزار دینار قرض به عهده من است و من از پرداختش ناتوانم چاره‌ای جز این که از غصه بنالم ندارم، حضرت برخاست و فرمود غصه مخور من الآن میروم و دین تو را ادا میکنم. «2»

آثار عجیب محبت حضرت حسین به يك غلام

حضرت حسین (ع) میفرماید: این گفتار پیامبر اسلام نزد من گفتار صحیح و محکمی است.

«افضل الاعمال بعد الصلاة ادخال السرور فی قلب المؤمن بما لاثم فیه:»

وارد کردن خوشحالی در قلب من در صورتی که گناهی در آن نباشد پس از نماز بهترین عمل است.

سپس امام (ع) دنبال این روایت داستانی را نقل کرده میفرماید:

يك بار غلامی را دیدم نشسته و به سگی غذا میدهد، به او گفتم چه میکنی؟ گفت: محزون و غصه دار هستم، ناراحت و گرفتهام رنج گرسنگی سگ را میزدایم شاید دلم به شادی او شاد شود، غصهام از این است که اربابم یهودی است، مشتاق

(1) - احقاق الحق ج 11 ص 431.

(2) - احقاق الحق، ج 11، ص 433.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 293

و علاقه مندم که از بند رقیبت و بردگی از آزاد شوم، حضرت میفرماید دویست دینار نزد یهودی بردم که غلام را خریدم آزاد نمایم، یهودی گفت غلام فدای آمدنت به درب خانهایم غلام را به تو بخشیدم و باغی که غلام در آن کار میکند مال غلام، و دویست دینار هم برای خود شما، حضرت فرمود: من این دویست دینار را به تو بخشیدم یهودی گفت قبول کردم و آن را به غلام واگذار نمودم، حضرت فرمود من هم غلام را در راه خدا آزاد کرده و پول و باغ را به او واگذاشتم، زن یهودی چون این اوضاع را دید گفت: مهریهام حلال، من مسلمان میشوم یهودی گفت: من هم این خانه را به همسرم بخشیدم و خود هم مسلمان میشوم!! «1»

ارزشهای عامل آزادی

گروهی اسیر نزد پیامبر آوردند، حضرت «به علت این که نخواستند از زمینهای آزادی خود استفاده کنند» فرمان قتل همه آنان جز یکی را صادر کرد، اسیر از این که پیامبر او را از کشته شدن استثناء کرد شگفت زده شد و پرسید چرا فرمان آزادی مرا صادر نمودی؟ پیامبر پاسخ داد امین وحی به من خبر داد که پنج خصلت در تو وجود دارد که خدا آنها را میپسندد:

«الغیرة الشدیدة علی حرمك، والسخاء، وحسن الخلق وصدق اللسان والشجاعة:»

غیرت شدید نسبت به ناموست، سخاوت و بخشندگی، اخلاق نیک، راستگوئی، شجاعت.

اسیر پس از این خیر مسلمان شد، و در جنگی در رکاب رسول خدا به شرف شهادت رسید. «2»

(1) - بحار، ج 44، ص.

(2) - بحار، ج 69، ص.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 294

رفتار با زبردست

امیرمؤمنان (ع) با این که حاکم کشور پهناور اسلامی بود، مانند فردی عادی به بازار آمد تا برای خود و غلامش قنبر پیراهن بخرد، وارد مغازه پارچه فروشی شد، مغازه دار گفت: یا امیرالمؤمنین هر چه بخواهید در مغازه موجود است، حضرت با توجه به این که مغازه دار او را شناخت، از این که مبادا در قیمت جنس ملاحظه‌های بکند از آن مغازه گذشت، تا به مغازه جوانی نرسید، از او دو پیراهن خرید یکی را به سه درهم و دیگری را به دو درهم و جمعاً پنج درهم پرداخت و از مغازه بیرون آمد.

در میان راه به غلامش قنبر فرمود: لباس سه درهمی را تو باید بپوشی آن را از من بگیر، قنبر گفت: شما برای مردم به روی منبر سخنرانی میکنید، شاسیته تر هستید که لباس بهتر بپوشید.

امام فرمود: نه، تو از من جوان تری و شور و شوق جوانی بر سر داری، تو باید جامه بهتر را بپوشی، وانگهی من از خدامم شرم دارم که از تو برتری جویم! من شنیده‌ام پیامبر میفرمود: از همان لباسی که خود میپوشید به غلامان خود بپوشانید و از همان خوراکی که خودتان میخورید به آنان بخورانید، آنگاه لباس ارزان تر را بپوشید و آستینش را که مقداری از حد معمول بلندتر بود کشید و دستور داد آن را بریده تا برای فقیری کلاهی درست شود، جوان مغازه دار گفت: بیائید تا اطراف قسمت جدا شده را بدوزم فرمود: آن را رها کن کار از این زودتر میگذرد، آنگاه پدر جوان که صاحب اصلی مغازه بود از راه رسید، امام را شناخت دو درهم آورد و گفت مولایم ببخشید، فرزند من شما را نمیشناخت این دو درهم سود معامله است، آن را از من بگیرید، زیرا من از شما سود نمیخواهم، حضرت فرمود: من این

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 295

دو درهم را نمیدیریم ما حرف هایمان را زدیم، من با فرزند تو چانه زدم و او هم چانه زد و نهایتاً هر دو بر این مبلغ توافق کردیم. «1»

یاری دادن به کنیز

روزی امیرمؤمنان به بازار خرما فروشان آمد، در آنجا کنیزی را گریان دید، فرمود: چرا گریه میکنی؟ با زبانی تضرع آمیز به امیرمؤمنان گفت: این مغازه دار مقداری خرما به يك درهم به من فروخته، مولایم آن را از من نپذیرفته و مورد پسندش واقع نشده است، من آوردهام تا آن را پس دهم و درهم را بگیرم ولی او قبول نمیکند امیرمؤمنان فرمود: ای مرد مگر نمیبینی این کنیز را چاره‌ای نیست و خدمتگذار دیگری است، و کاری از دستش بر نیاید، حرمانیت را بگیر و درهمش را برگردان، خرما فروش باز هم نپذیرفت، کسی که شاهد جریان بود پیش آمد و به خرما فروش گفت: تو این آقا را نمیشناسی؟ نه مگر او کسیت؟ آقا علی بن ابیطالب امیرمؤمنان است.

خرما فروش فوراً ادب کرد، و خرماهای کنیز را گرفت، روی توده خرمایش ریخت و درهم را به کنیز رد کرد، آنگاه به حضرت گفت: مولای من میخواهم از من راضی شوید، امام فرمود: من هنگامی از شما راضی میشوم که به حقوق مردم وفادار باشید، سپس در حالی که از بازار خرما فروشان عبور میکرد به آنان خطاب فرمود: از این خرماها به بینوایان بخورانید تا خداوند کسب شما را برکت دهد. «2»

(1) - بحار، ج 40، ص 324.

(2) - بحار، ج 40، ص 331.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 296

در زمانی که اغلب ظروف آب گلی یا مفرغی بود کنیز حضرت سجاد برای حضرت آب میریخت تا آن بزرگوار وضو بگیرد، در حال آب ریختن خوابش گرفت و ابریق از دستش افتاد و سر مبارك حضرت را شکست، آن جناب سر برداشت و به کنیز نگاه انداخت، کنیز به حضرت گفت: خدای عزوجل فرمود: **وَ الْكَافِرِينَ الْعَظِيمَ** حضرت فرمود خشمم را فرو خوردم، کنیز گفت: «والعافین عن الناس»، حضرت به او فرمود: خدا از تو گذشت کند، کنیز گفت: **وَ اللَّهُ يُجِبُّ**

الْمُحْسِنِينَ حضرت فرمود برو تو در راه خدا آزادی «1» امام (ع) یکی از غلامانش را دوبار صدا زد پاسخ نداد، و بار سوم به حضرت جواب داد، امام فرمود: صدایم را نشنیدی؟ گفت: چرا، فرمود به چه سبب جوابم را ندادی؟ گفت: امان داشتیم را از طرف تو یقین داشتم، حضرت فرمود: خدا را سپاس که غلامانم را از طرف من در امان قرار داده است.

«2» عبدالله بن عطا میگوید یکی از غلامان حضرت سجاد گناهی مرتکب شد که استحقاق عقوبت برایش مسلم بود، حضرت برای عقوبتش تازیانه به دست گرفت و این آیه را خواند:

قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ

به اهل ایمان بگو: از کسانی که به روزهای خدا «چون روز آزمایش بندگان، روز پیروزی اهل ایمان، روز شکست دشمنان و روز قیامت» امید ندارند گذشت کنند

(1) - محجة البيضاء، ج 4، ص 235.

(2) - محجة البيضاء، ج 4، ص 235.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 297

غلام گفت: من اینگونه نیستم، من به رحمت خدا امید دارم و از عذابش میترسم، امام تازیانه را از دست انداخت و فرمود: تو در راه خدا آزادی. «1» انس میگوید: نزد حضرت حسین (ع) بودم، کنیزی وارد شد و دسته ریحانی به حضرت هدیه داد، حضرت فرمود: تو در راه خدا آزادی، به امام گفتم دسته ریحانی به تو هدیه کرد، در حالی که مهم نبود و قیمتی نداشت و تو او را به آن خاطر آزاد کردی! حضرت فرمود: خداوند اینگونه ما را ادب فرموده: «2» وَ إِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها: «3»

و هنگامی که به شما درود گویند، شما درودی نیکوتر از آن یا همانندش را پاسخ دهید.

کلمه زکات به معنی پاکی و رشد و نمو و ... آمده است، و مقصود از آن در حقوق مالی این است که از سرمایهها و درآمدها، یعنی محصولات تولیدی مثلاً از طریق کشاورزی و دامداری و هم چنین از سرمایه نقدی که يك سال بدون این که در جریان افتد در تصرف کسی باشد، در صورتی که به اندازه معینی، حد نصاب برسد، مقداری از آن به صندوق اسلامی برای مصارف معین شده پرداخت میشود.

مقداری که بایستی پرداخت شود 2/5 تا ده درصد در محصولات کشاورزی است، بسته به این که محصول دیمی باشد که زحمت کمتری دارد، یا آبی باشد که مستلزم مشقت و مخارج بیشتری است.

(1) - محجة البیضاء، ج 4، ص 236.

(2) - محجة البیضاء، ج 4، ص 227.

(3) - نساء 86.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 298

از سرمایه راکد «طلا و نقره» حدود يك چهلم آن است و در همین حدود است در مورد حیوانات اهلی که غالباً از گوشت آنها برای خوراك استفاده میشود.

زکات یکی از پایهها و ستونهای پنج گانه معرفی شده است که اسلام روی آنها قرار گرفته و استوار است.

«بنی الاسلام علی خمس: الصلاة والزکاة والصوم والحج والولاية...»

در قرآن مجید از زکات به عناوین گوناگون یاد شده است و عنایت خاصی به آن مبذول گشته، در بسیاری از آیات قرآن زکات را هم ردیف با نماز که از امور اساسی اسلام است نام برده است.

لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَ آمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَ عَزَّزْتُمُوهُمْ وَ أَفْرَضْتُمُ اللّٰهَ قَرْضًا حَسَنًا لَّا كُفْرًا عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ ... «1»

اگر نماز را بپا دارید و زکات بپردازید و به پیامبران ایمان آورید، و آنان را تقویت و یاری کنید و به خداوند وامی نیکو دهید مسلماً گناهانتان را محو میکنم.

خداوند رسیدن رحمت و واسع خود را بر کسی واجب میدانند که اهل تقوا و پرداخت زکات باشد.

و رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ الَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ: «2»

و رحمت همه چیز را فرا گرفته است، بپردازید آن را برای کسانی که از شرك و کفر و ارتداد و معاصی میپرهیزند و زکات میپردازند و به آیات ایمان میآورند مقرر و لازم میدارم.

عیسی (ع) به عنایت و اذن حق در گهواره سخن گفت و در ضمن سخن گفتن سفارشات خداوند را بر خود برشمرد از جمله:

وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا «3»

(1) - مائده 12.

(2) - اعراف 156.

(3) - مریم 31.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 299

خداوند به من تا زندهام سفارش نماز و زکات نموده است.

قرآن در وصف اهل بیت علیهم السلام میگوید:

رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ إِقَامِ الصَّلَاةِ وَ إِتَاءِ الزَّكَاةِ: «1»

مردانی که تجارت و داد و ستد آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات باز نمیدارد.

الَّذِينَ يُتَّقُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ: «2»

آنان که نماز برپا میدارند، و زکات میپردازند.

قرآن پرداختن زکات را از نشانه‌های مشرکین و کافران به آخرت میداند:

وَ وَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ (6) الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ: «3»

وای بر آنان که برای خدا شریک قرار میدهند، آنان که زکات نمیپردازند و به آخرت کافر هستند.

موارد زکات

پس از اعلام وجوب زکات به وسیله آیات قرآن محصولات غذایی گیاهی مانند: گندم، جو، خرما، کشمش، و حیوانات مورد استفاده مانند، گوسپند، گاو و شتر، و نیز نقدینه راكد و ذخیره شده پول رائج مانند طلا و نقره مشمول پرداخت زکات شدند.

بدیهی است که با توجه به جامعیت و خاتمیت اسلام و نیز با در نظر گرفتن این که در آیات قرآنی موارد خاصی به عنوان موارد وجوب زکات ذکر نشده است، این موضوع تا حصول نتیجه نهائی و رفع محرومیت‌های انسانی در هر منطقه و در هر زمانی به صورت متناسب آن عملی خواهد بود، و رهبران واقعی اسلامی مشخصات آن را بیان خواهند کرد.

(1) - نور 37.

(2) - لقمان 4.

(3) - فصلت 7.

پیامبر اسلام پس از این که آیات مربوط به زکات را برای مردم قرائت کرد مواردی را که درباره آنها اشاره شد نام برد و بقیه را آن روز از موارد عفو قرار داد، و میتوان گفت: که اموال مشمول زکات منحصر به همین چند مورد از منابع درآمد نیست.

مصارف زکات

اموالی که از طریق زکات جمع آوری میشود، چنان که در قرآن آمده است برای مصرف در موارد هشت گانه زیر است:

1- به نفع مستمندان 2- درماندگان که توانائی انجام کار ندارند و از کار افتادهاند 3- اداره امور کسانی که برای وصول آن فعالیت میکنند، و نیز تهیه وسائل و نگاهداری و مقدمات مصرف کردن در راه شایسته و خدایپسند 4- جلب آشنائی مردم به اسلام و مقررات آن و علاقه مند ساختن عامه به نظامات اسلامی

5- آزاد ساختن بردگان و اسیران و گرفتاران.

6- پرداخت بدهی بدهکاران و حفظ آبروی ورشکستگان که توانائی پرداخت بدهی خود را ندارند.

7- در هر راهی که برای خدا باشد «که شامل خدمات عامه با تمام وسعت و گسترشی که دارد میشود».

8- رسیدگی به امور مسافران و کسانی که آواره و درمانده شده اند.

به خوبی روشن است که میتوان از محل وجوه پرداختی به عنوان زکات، هر اقدامی لازم و مؤثری را در راه رفع فقر و مسکنت و درماندگی و محرومیت و خدمات عامه به تناسب نیاز هر جامعه در هر زمان و مکانی انجام داد.

زکات فطره

علاوه بر زکاتی که به اموال در صورت وجود داشتن شرایط تعلق میگردد، يك منبع ساده و عادی نیز برای رفع نیازهای فردی و اجتماعی در نظر گرفته شده است که آن را زکات فطره میگویند.

زکات فطره این است که هر فرد مسلمان که توانائی اداره کردن زندگی خود و اشخاص تحت اداره خود را داشته باشد و برای تأمین نیازهای سالانه خویش نیازی به غیر ندارد، مکلف است بابت خود و هر کس دیگری که مخارج آنان را به عهده دارد، از افراد خانواده و غیر آنان مقداری از خوراک معمولی یا معادل آن را از نظر قیمت بپردازد.

این مقدار بابت هر یک نفر حدود سه کیلوگرم است، و راه مصرف آن همان راه مصرف زکات مال است.

خصوصیتی که این منبع دارد این است که اگر چه بنظر ناچیز میرسد اولاً مشقتی در آن احساس نمیشود، و ثانیاً مقرر است که در روز معینی از سال یکجا جمع آوری شده و پرداخت گردد، تا در رفع نیازمندیهای متناسب در هر جامعه و محیط و زمان نقش مؤثری داشته باشد.

پس از تمام شدن ماه رمضان هر سال در شب اول ماه شوال همه کسانی که تمکن پرداخت این مقدار ناچیز از ارزاق عامه یا بهای آن را دارند، آن را حاضر کرده و اول صبح روز اول ماه شوال که روز عید فطر است، پیش از ادای نماز عید آن را پرداخت خواهند کرد.

این نکته را باید در نظر گرفت که: چنانچه با نظم صحیحی در هر محیط از محل کار و قصبه و شهر و کشوری این منابع جمع آوری شود، و با مطالعات قبلی که در راه سازندگی و تأمین نیازهای اساسی مورد استفاده شایسته قرار گیرد، چه نقش سازنده و مؤثری در بهبود وضع جامعه خواهد داشت، مثلاً در شهری مانند تهران که امروز که این سطور نوشته میشود دارای بیش از 12 میلیون جمعیت است، و قوت اغلب آنان برنج یا نان است قیمت سه کیلو برنج که اکنون نزدیک به هفت هزار تومان پول رایج کشور است یا قیمت سه کیلو نان

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 302

که قابل توجه است با احتساب ضربدر در دوازده میلیون در یک روز جمع شود چه مشکلی را از جامعه نمیتواند حل کند، و چه دردی و نیازی را برطرف نماید؟! «1»

زکات در روایات

روایات عذاب مانع زکات را که در قرآن مجید کلی بیان شده است توضیح میدهد، و نوع عذاب توضیح داده شده نشان دهند جاییگاه با عظمت زکات و گناه عظیم بخیل از پرداخت این حقوق واجب مالی است.

از حضرت صادق (ع) در روایتی با سند صحیح نقل شده است:

«ما من ذی مال ذهب اوفضة يمنع زكاة مال الاحبه الله يوم القيامة بقاع قرقر، وسلط عليه شجاعا اقرع، يریده وهو یحید عنه، فاذا رأى انه لا یتخلص منه امکنه من یده فقمضها كما یقضم الفحل، ثم یصیر طوقا فی عنقه وذلك قول الله عزوجل: سیطوقون ما یخلوا به يوم القيامة.

وما من ذی مال ابل او بقر او غنم یمنع زكاة ماله الاحبه الله يوم القيامة بقاع قرقر تطؤه کل ذات ظلف بظلفها، وتنهشه کل ذی ناب بناهما.

وما من ذی مال نخل او کرم او زرع یمنع زکاته الاطوقه الله عزوجل ربعة ارضه الی السبع ارضین الی يوم القيامة: «2»

صاحب طلا و نقرهای زکاتش را نمیپذیرد مگر این که خداوند او را در قیامت در زمینی صاف حبس میکند، و مار پرستی را بر او مسلط مینماید، که دائم به او حمله میکند و او به هر طرف فرار میکند، چون رهائی از او میسر نمیبیند با دستش او را پس میزند ولی او دستش را چون شتر قدرتمند میشکند، سپس آن را چنان که در قرآن در سوره آل عمران آیه 180 فرموده طوق گردنش میکند.

(1) - خطوط اصلی در نظام اقتصادی اسلام 132.

(2) - من لایحضره الفقیه، ج، ص 151.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 303

و صاحب شتر و گاو و گوسپندی زکاتش را نمیپردازد مگر این که خداوند او را در زمینی هموار حبس میکند و هر صاحب شمی با سمش او را لگدمال مینماید، و هر نیش داری با نیشش او را میزند.

و صاحب کشمش یا زراعتی زکاتش را نمیدهد مگر این که زمین کشتش را تا طبقه هفتم زمین تا روز قیامت برگردنش به صورت طوق میآویزد!

و نیز از آن حضرت روایت شده است:

«اذا منعت الزكاة منعت الارض برکاتها:» «1»

هنگامی که زکات پرداخته نشود، زمین برکاتش را از مردم باز میدارد.

از حضرت صادق (ع) روایت شده است:

برای هر جزئی از اجزاء وجودت بخاطر خداوند زکاتی واجب است، بلکه بر هر مویت و هر نگاهت زکاتی مقرر است.

زکات چشم نگاه به عبرت، و فرو بستن آن از نگاه حرام و مشابه آن است.

زکات گوش شنیدن دانش و حکمت و قرآن و موعظه و نصیحت است، و اعراض از اموری که مانند دروغ و غیبت و تهمت و ... راه نجات را به رویت میندد.

زکات زبان خیرخواهی برای مسلمانان، و بیدار نمودن غافلان، و فراوان ذکر و تسبیح گفتن است.

زکات دست: بذل و بخشش، عطا و سخا به مردم با نعمتهای عنایت شده حق است، و بکارگیری آن برای تألیف کتابهای علمی و اسلامی، و منافی است که مسلمانان از آنان بفرماند شوند، و از همه مهمتر باز داشتن دست از شر و ایذاء و اذیت به مردم است.

زکات قدم کوشش در ادای حقوق حق، زیارت صالحان، شرکت در مجالس علم و ذکر، و حرکت برای اصلاح میان مردم، و رفتن به صله رحم و جهاد در

(1) - کافی، ج 1، ص 505.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 304

راه خداست، و خلاصه شرکت نمودن در هر کاری و هر مجلسی که صلاح قلب و دینت در آن است. «1» امام صادق

(ع) از پدرانیش از رسول خدا روایت میکند که آن حضرت فرمود:

«اسخى الناس من ادى زكاة ماله، وابخل الناس من بخل بما افترض الله عليه:» «2»

سخیترین مردم کسی است که زکات مالش را بپردازد، و بخیلترین مردم کسی است که از ادای واجبات الهی بخل ورزد.

حضرت صادق (ع) در روایت بسیار بسیار مهمی میفرماید:

«السراق ثلاثة: مانع الزكاة، و مستحل مهوور النساء، وكذلك من استدان ولم ينوقضاه:» «3»

دزدان سه نفرند: آن که از پرداختن زکات امتناع کند، آن که مهریه زن را حلال خود دانسته و نپردازد، آن که از مردم وام گیرد و نیت بازگرداندنش را نداشته باشد.

از حضرت رضا (ع) روایت شده:

«ان الله عزوجل امر بثلاثة مقرون بما ثلاثة اخرى: امر بالصلاة والزكاة فمن صلى ولم يترك لم تقبل منه صلته، و امر بالشكر له وللوالدين فمن لم يشكر والديه لم يشكر الله، و امر باتقاء الله وصلته الرحم، فمن لم يصل رحمه لم يتق الله عزوجل:» «4»

خداوند عزوجل به سه چیز فرمان داده که سه چیز دیگر را مقرون به آن نموده است: به نماز و زکات فرمان داده، پس کسی که زکات نپردازد، نماز او پذیرفته نخواهد شد، به شکر خود و پدر و مادر دستور داده، پس کسی که از پدر و مادر شکر نکند خدا را شکر نکرده است، و به تقوا و صلح رحم فرمان داده پس کسی که صلح رحم نکند تقوای الهی را رعایت ننموده است.

(1) - مصباح الشریعه 17 - 18.

(2) - امالی صدوق 14.

(3) - خصال، ج 1، ص 55.

(4) - خصال، ج 1، ص 70.

از حضرت رضا از پدرانش از رسول خدا روایت شده:

«اول من یدخل النار امیر متسلط لم یعدل، و ذو ثروة من المال لم یعط المال حقه وفقیر فخور:» «1»

اول کسی که وارد آتش دوزخ میشود حکمرانی است که در حکومتش عدالت نوزد، و ثروتمندی است که حقوق مالیش را نپردازد، و تمیّدستی است که دچار ناز و فخر است.

و نیز از آن حضرت روایت شده

«لاتزال امتی بخیر ماتحابوا وادّوا الامانة، وآتوا الزکاة فاذا لم یفعلوا ذلك ابتلو بالقحط والسنین:» «2»

پیوسته امتم به خیر و خوبی هستند، تا به یکدیگر محبت ورزند، و امانت را ادا کنند، و زکات بپردازند، چون از این امور دست بردارند، مبتلای به قحطی و خشکسالی میشوند.

از حضرت ابوالحسن اول (ع) روایت است:

«من اخرج زکاة ماله تا ما فوضعها فی موضعها لم یسأل من این اکتسب ماله:» «3»

کسی که زکات مالش را تمام و کامل از دارائیش جدا کند و آن را در جایگاههای خودش قرار دهد، در قیامت از او نمیپرسند که ثروتش را از کجا آورده.

راوی میگوید: از حضرت صادق (ع) شنیدم که میفرمود:

«حصنوا اموالکم بالزکاة، و دارو مرضاکم بالصدقه، وماتلف مال فی بر ولاجر الامنع الزکاة:» «4»

ثروت خود را با پرداخت زکات از نابود شدن حفظ کنید، و بیماران خود را با صدقه مداوا نمائید، و مالی در زمین و دریا از بین نرود مگر به امتناع از زکات.

(1) - بحار، ج 96، ص 13.

(2) - ثواب الاعمال ص 225.

(3) - ثواب الاعمال 42.

(4) - ثواب الاعمال 210.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 306

از امام ششم (ع) روایت شده:

«من منع قیراطا من الزکاة فلیمت ان شاء یهودیا وان شاء نصرانیا:» «1»

کسی که از پرداخت قیراطی از زکات امتناع ورزد، مرگش به دلخواه خودش یا بر فرهنگ یهودیت یا مسیحیت است.

از حضرت باقر (ع) روایت شده:

«ان الله عزوجل یبعث یوم القیامة ناسا من قبورهم مشدودة ایدیهم الی اعناقهم، لایستطیعون ان یتناولوها قیس ائمة، معهم ملائكة بعیروهم تعییرا شدیدا یقولون: هؤلاء الذین منعوا خیراً قلیلاً من خیر کثیر، هؤلاء الذین اعطاهم الله عزوجل فمنعوا حق الله عزوجل فی اموالهم:» «2»

خداوند عزوجل گروهی از مردم را در قیامت از قبورشان برانگیخته مینماید، درحالی که دستانشان به گردنهایشان بسته شده، به اندازه سرانگشت قدرت حرکتی برای آنان نیست، فرشتگانی همراه آنان است که آنان را به شدت سرزنش میکنند، میگویند: اینانند که از خیر کثیر و نعمت فراوان خیر کمی را منع کردند، اینانند که خداوند عزوجل به آنان عطا کرد ولی از پرداخت حق خدا در اموالشان امتناع ورزیدند!

سود یاری رسانیدن به مردم با مال خویش

از حضرت باقر (ع) روایت شده:

در بنی اسرائیل مردی ثروتمند میزیست که جز يك فرزند به او عنایت نشده بود، عاشق فرزند بود و نسبت به او مهربانی شدید داشت، چون سن پسر به زمان ازدواج رسید، پدر دختر عموی پسر را به همسری او درآورد، کسی به خواب پدر

آمد و به او گفت: فرزندات امشب وارد بر عروس میشود و میمیرد، غم شدید و غصه جانکاهی پدر را فراگرفت ولی خوابش را پنهان کرد، پدر شب

(1) - بحار، ج 96، ص 20.

(2) - ثواب الاعمال 210.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 307

عروسی در وارد شدن فرزندش به حجله عروس طفره میرفت تا جائی که همسرش و کسانش و خانواده عروس برای ورود داماد به حجله پافشاری میکردند، وقتی چاره‌های ندید از خدا طلب خیر و خوبی و سلامت فرزندش را نمود و گفت شاید آن خواب شیطانی باشد، اجازه وارد شدن داماد را بر عروس داد.

شب را به عبادت گذرانید و به انتظار حادثه ماند، چون صبح شد فرزندش را به نیکوترین حال دید، خدا را بر این نعمت حمد و ثنا کرد، شب آن روز دوباره آن شخص را در خواب دید که به او گفت: خداوند عزوجل حادثه را از پسرت دفع کرد، و مرگش را به خاطر کاری که برای سائل تهیدست انجام داد به تأخیر انداخت.

فردای آن شب به فرزندش گفت پسرم شب عروسی برای سائل و تهیدست کاری انجام داده ای، به پدر گفت از این پرسش چه قصدی داری، پدر گفت: فرزندم مرا به کار خود خبرده، فرزند از گفتن کارش شرم میکرد ولی پدر به او اصرار کرد، فرزند به ناچار گفت: پدر زمانی که از دادن ولیمه عروسی به مهمانان فارغ شدم برای ما طعام فراوانی به خاطر اضافه آمدن غذا بجا ماند، مهمانان رفتند، عروس را به من سپردند، چون به خلوت حجله رفتم و به او نزدیک شدم سائلی کنار درب خانه ایستاد و ناله زد ای اهل خانه از آنچه خدا به شما روزی داده به من کمک کنید، من در هیجان حال خود نسبت به عروس از جا برخاستم، در را باز کردم، دست سائل را گرفته به خانه آوردم و بر سفره نشاندم و گفتم: بخور، خورد تا سیر شد به او گفتم: اهل و عیال داری، گفت: آری به او گفتم آنچه میخواهی برای اهل و عیالت غذا ببر، او هم تا جائی که توان داشت با خود

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 308

غذا برد و من هم به سوی عروس بازگشتم، پدر خدا را سپاس گفتم و فرزندش را از خواب خود در دو شب خبر داد.

«1»

اثر كمك به نیازمندان

حضرت سجاد در سفری به مکه به کبوتران حرم چشم دوخت و فرمود: ای مردم علت بودن این کبوتران را در حرم میدانید چیست؟ گفتند: پسر رسول خدا علت چیست؟ حضرت فرمود ابتدائی که اینجا به وجود آمد مردی خانهای داشت که در آن درخت خرمائی بود، کبوتری در سوراخ یکی از شاخه‌های آن نخل پناه گرفت و مشغول زندگی شد، وقتی از آن کبوتر جوجه به عمل آمد، آن مرد بالای درخت رفت و جوجه کبوتر را گرفت و آن را ذبح کرد! زمان طولانی گذشت و برای کبوتر نسلی نبود تا به خداوند از عمل ظالمانه آن مرد شکایت کرد، به او گفته شد اگر این بار پس از جوجه دار شدن این مرد بالای درخت آمد و نسبت به جوجه‌ها دست اندازی کرد، از درخت میافتد و میمیرد.

چون جوجه کبوتر بزرگ شد، مرد بالای درخت رفت، کبوتر ماده به نظاره نشست که چه وضعی برای آن مرد پیش می‌آید، چون شاخه را گرفت، گدائی درب خانه آمد و اظهار حاجت کرد، مرد از درخت پائین آمد و چیزی به گدا داد و دوباره به بالای درخت رفت و جوجه را گرفت و ذبح کرد و حادثه‌های هم متوجه او نشد.

کبوتر که دوباره جوجه‌هاش را از دست داده به پروردگار نالید که این چه مسئله‌های است؟ به کبوتر گفته شد: این مرد حادثه مرگش را با صدقه تلافی کرد لذا مرگ از او برطرف شد، ولی تلافی حادثه تو به این است که خداوند در آینده نسلت را زیاد خواهد کرد، و تو و نسلت را در جایگاهی قرار خواهد داد که تا

(1) - بحار، ج 96، ص 24.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 309

قیامت کسی از آدمیان حق برانگیختن شما را نخواهد داشت، و این کبوتران حلیف حرم شدند و تا قیامت در امن و

امانند. «1»

وفای به عهد

قرآن مجید و معارف اهل بیت در مرحله‌های به وفای به عهد امر کرده و انجام پیمان را بر هر مکلفی واجب دانسته‌اند، و در جهت دیگر از وفاکنندگان به عهد ستایش نموده و آنان را دارنده ارزش و کرامت اخلاقی معرفی کرده‌اند، و در مرتبه دیگر از عهد شکنان به شدت مذمت نموده و آنان را فاسق و مستحق عذاب دانسته‌اند.

منظور از عهد در آیات و روایات دو عهد مثبت است: عهد با خدا، و عهد با مردم، که وفای به هر دو عهد واجب شرعی و فریضه اخلاقی است، و شکستن و نقض هر يك گناه بزرگ و سبب خفت و خواری در دنیا و عذاب و جریمه در آخرت است.

فرمان به وفای به عهد

وَ أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ: «2»

و به عهدم وفا کنید تا به عهدتان وفا کنم و تنها از من بترسید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ ... «3»

ای اهل ایمان به همه قرار دادهای «فردی، خانوادگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی نذرها، سوگندها» وفا کنید.

وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ: «4»

و چون با خدا پیمان بستید به پیمان خود وفادار باشید.

وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا: «5»

(1) - بحار، ص 96، ص 25.

(2) - بقره 40.

(3) - مائده 1.

(4) - نحل 91.

(5) - اسراء 34.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 310

و به عهد و پیمان وفا کنید زیرا عهد حقیقی است که در برابر آن مسئول هستید.

وفاکنندگان به عهد

بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَ اتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ: «1»

آری هر کس به عهد خود نسبت به خدا و مردم وفا کند و تقوا ورزد بداند که بپتردید خدا تقوا پیشگان را دوست دارد.

«الذین یوفون بعهد الله و لا ینقضون المیناق:»

خردمندان کسانی هستند که به عهد خدا که همانا قرآن و نبوت و امامت است وفا میکنند و تا پایان عمر به پیمان شکنی روی نمیاوردند.

وَ مَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا: «2»

و کسی که به پیمانی که با خدا بسته است وفا کند، خداوند به زودی پاداش بزرگی به او میدهد.

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَجْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا: «3»

از مؤمنان مردانی هستند که به آنچه با خدا بر آن پیمان بستند «و آن ثبات قدم و دفاع از حق نا نثار جان بود» صادقانه وفا کردند، برخی از آنان پیمانشان را به انجام رسانیدند، و به شرف شهادت نایل آمدند، و برخی از آنان شهادت را انتظار سپردند و هیچ تغییری در پیمانشان ندادند.

پیمان شکنان

الذین ینقضون عهد الله من بعد ميثاقه و يقطعون ما أمر الله به أن يوصل و يُفسدون في الأرض أولئك هم الخاسرون:

«4»

(1) - آل عمران 76.

(2) - فتح 10.

(3) - احزاب 23.

(4) - بقره 27.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 311

فاسقان کسانی هستند که عهد خدا را «که وحی و نبوت و امامت است» پس از استواریاش با دلایل عقلی و براهین منطقی با روی گردانی از آن میشکنند و آنچه را خداوند پیوند خوردن به آن را فرمان داده «مانند پیوند با پیامبران و کتاب آسمانی و اهل بیت پیامبر و خویشان و اقوام» قطع مینمایند، و در زمین فساد و تباهی مرتکب میشوند تنها آناناند که در خسارتانند.

و الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَ يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ اللَّعَنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ: «1»

کسانی که عهد خدا را پس از استواریاش میشکنند و پیوندهائی را که خدا به برقراری آن فرمان داده میگسلند و در زمین فساد میکنند لعنت بر آنان است، و فرجام سختی در آخرت برای آنان مقرر است.

فِيمَا نَقَضُوا مِيثَاقَهُمْ وَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ قَتَلُوا الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ قَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا: «2»

پس به کیفر پیمان شکنی یهود و کفرشان به آیات خدا، و کشتن پیامبران با ناحق، و گفتار بیدلیلشان که گفتند دلهای ما در پوشش و حجاب است از این رو سخن حق را درک نمیکنیم لعنتشان کردیم، بلکه به سبب کفرشان بر دلهایشان مهر محرومیت از فهم معارف زدیم به همین خاطر جز اندکی ایمان نمیآوردند.

فِيمَا نَقَضْتُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعْنَاهُمْ وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً: «3»

بنی اسرائیل را به سبب شکستن پیمان هایشان لعنت کردیم، دل هایشان را بسیار سخت گردانیدیم.

روایات باب عهد

جایگاه عهد و وفای به آن از نظر عظمت در حدی است که در این زمینه در جوامع حدیث فصل مستقلی برای آن مقرر شده، در این سطور به پارهای از آن روایات اشاره میشود، مفصل آن را در کتابهای حدیث ملاحظه کنید.

رسول خدا میفرماید:

(1) - رعد 25.

(2) - نساء 155.

(3) - مائده 13.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 312

«تقبلوا الی بست خصال، اتقبل لکم بالجنة، اذ احدثتم فلا تکذبوا واذ وعدتم فلا تخلفوا واذ ائتمتم فلا تخونوا و غضوا

ابصارکم، واحفظوا فروجکم وکفوا ایدیکم والستنکم عن الناس:» «1»

شش خصلت را از من بپذیرید، تا بهشت را برای شما بپذیرم، چون سخن گوئید از دروغ بپرهیزید، چون وعده دهید از وعده تخلف نکنید، چون امین شناخته شدید خیانت نوزید، چشم از حرام فرو پوشید، شهوت جنسی را از آلوده شدن به گناه حفظ کنید، دست و زبان از آزرده مردم نگاه دارید.

امیرمؤمنان (ع) در عهدنامه مالک مینویسد:

«... وان تعدهم فاتبع موعدك بخلقك فان المن يبطل الاحسان والتزید يذهب بنورالحق، والخلف يوجب المقت عندالله و عندالناس قال الله سبحانه كبر مقتا عندالله ان تقولوا مالا تفعلون:» «2»

مبادا به مردم وعده دهی، و آن را بشکنی و خلاف کنی، منت نهادن کار نیک را باطل و بی نتیجه می کند، و زیاد شمردن عمل خوب نور حقیقت را از بین می برد، وعده خلافی سبب خشم خدا و مردم میشود، خداوند در قرآن میفرماید: خشم خدا بر گفتن چیزی که آن را انجام نمیدهید بسیار است.

از حضرت رسول بنا به روایت امام صادق آمده:

«من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليوف اذاه وعد:» «3»

کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد باید هنگامی که وعده میدهد به وعدهاش وفا کند.

پیامبر اسلام در روایت بسیار مهمی میفرماید:

«ثلث من كن فيه كان منافقا وان صام وصلی وزعم انه مسلم، من اذاتمن خان، واذا حدث كذب، واذا وعد اخلف «4»، ان الله تعالى قال في كتابه: ان الله لا يحب

(1) - خصال باب شش گانه.

(2) - نهج البلاغه عهد نامه مالك.

(3) - وسائل جلد حج، ص 286.

(4) - وسائل الشيعه كتاب الجهاد 513.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 313

الخائنين «1»

و قال: لعنة الله على الكاذبين «2» و في قوله واذكر في الكتاب اسماعيل انه كان صادق الوعد:

«3»

سه خصلت است در هر که باشد منافق است، گرچه نماز بخواند و روزه بگیرد و گمان کند مسلمان است.

کسی که او را امین بشمارند ولی به امانات مردم خیانت کند، کسی که به هنگام سخن گفتن دروغ بگوید، و زمانی که وعده میدهد از وعده خود تخلف نماید، در قرآن مجید اعلام شده: خداوند خائنان را دوست ندارد، لعنت خدا بر دروغگویان باد، اسماعیل را به یاد آر که پیامبری درست پیمان بود.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«عدة المؤمن اخاه نذر لا كفارة له فمن اخلف فيخلف الله بدء و لمقته تعرض:» «4»

آزادی پس از وفای به عهد

حاج میرزا خلیل تهرانی طبیبی دانشمند، و دکتری حاذق و بصیر بود، که در روزگار مرجعیت صاحب ریاض در شهر مقدس کربلا به طبابت اشتغال داشت.

می گوید زمانی که به خاطر شغلم در کربلا اقامت داشتم مادرم در شهر تهران میزیست.

شبی در عالم رؤیا دیدم مادرم خطاب به من گفت: فرزندم من از دنیا رفتهام جنازهام را نزد تو آوردند ولی دماغم شکست.

چیزی از این ماجرا نگذشت که نامه یکی از دوستانم به دستم رسید، در آن نوشته بود: مادرت از دنیا رفت، جنازه اش را همراه دیگر جنازه ها به کربلا

(1) - انفال 58.

(2) - آل عمران 61.

(3) - مریم 54.

(4) - وسائل کتاب الحج، ص 286.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 314

فرستادم وقتی جنازهها وارد عراق شد مراجعه به کاروان نمودم گفتند ما به تصوراین که شما ساکن نجف هستید جنازه مادرت را در رباط ذی الکفل گذاردم.

همواره مسئله شکستن دماغ مادرم در نظرم بود، بلاخره جنازه او را تحویل گرفتم، وقتی کفن را از روی صورتش کنار زدم دیدم دماغش شکسته است، علت را جویا شدم گفتند: اگر این جنازه بالای جنازههای دیگر بود، اسبها میان رباط درهم آمیختند و به جنازهها برخورد کردند، این جنازه از بالا به زیر افتاد، ما بیش از این اطلاعی نداریم!

پیکر مادرم را به حریم مطهر قمر بنی هاشم آوردم و به آن حضرت توسل جسته گفتم پسر امیرمؤمنان مادرم آن گونه که باید از عهده نماز و روزه بر نیامد، و نمیتوانست به خوبی انجام وظیفه کند، اکنون به شما پناه آورده، او را امان داده و فریادش برسید، من با شما پیمان میندم پنجاه سال به نیابتش نماز و روزه بخرم و سپس مادر را دفن کردم.

مدتی گذشت، شبی در خواب دیدم از درب خانها داد و فریادی زیادی بلند است، از در بیرون رفتم دیدم مادرم را به درختی بستهانند و او را با تازیانه میزنند، گفتم تقصیر این پیره زن چیست که او را میزنید؟ گفتند: به ما دستور دادهاند او را بزنیم تا مبلغی که تعهد نموده پردازد.

وارد منزل شدم و مبلغی که میخواستند آوردم، پس از پرداخت مادرم آزاد شد، او را به منزل آورده و مشغول خدمت به او شدم، وقتی از خواب بیدار شدم حساب کردم مبلغی که در خواب از من گرفته بودند کاملاً با پنجاه سال نماز و روزه مطابق است، آن مبلغ را برداشته نزد صاحب ریاض بردم و جریان را به

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 315

طور مفصل برای او نقل کردم و از وی خواستم به نیابت از مادرم پنجاه سال نماز و روزه بگیرد. «1»

نجات از قتل در سایه پیمان

هرمزان از حاکمان منطقه اهواز در زمان حکومت ساسانیان بود. مسلمانان هنگامی که ایران را فتح کردند و به اهواز دست یافتند هرمزان را به اسارت گرفته به مدینه فرستادند، در دیدار با حاکم منطقه اسلامی به این صورت مورد خطاب قرار گرفت: اگر رهائی از کشته شدن را می‌خواهی ایمان بیاور و گرنه به قتل میرسی.

هرمزان گفت: اکنون که مرا خواهی کشت فرمان بده مقداری آب برایم بیاورند که به شدت تشنه‌ام عمر گفت برایش آب بیاورید، در کاسهای چوبین مقداری آب آوردند، گفت من از این قدح چوبین آب نمی‌خورم، زیرا همیشه در قدحهای جواهر آگین آب خورده‌ام امیرمؤمنان (ع) فرمود این خواسته زیادی نیست.

میان جامی از آبگینه آب ریخته نزد هرمزان آوردند، آن را گرفت و در دست خود نگاه داشت و لب به آن نهاد، عمر گفت: من پیمان بستهام تا این آب را نخوری تو را نکشم، در این هنگام هرمزان جام را به زمین زد و شکست، آب به زمین ریخت و از میان رفت، عمر از حيله او شگفت زده شد، روی به امیرمؤمنان کرد و گفت: اکنون وظیفه من چیست؟ حضرت فرمود چون قتل او را مشروط به نوشیدن آب کرده‌ای و بر آن تعهد بستهای نمیتوانی او را به قتل برسانی، اکنون به

(1) - دارالسلام، ج 2، ص 245.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 316

او جزیه مقرر کن، هرمزان گفت: جزیه قبول نمیکنم، ولی با خاطر آسوده و بدون ترس از کشته شدن مسلمان میشوم، در حال شهادتین گفت و مسلمان شد. «1»

داستانی شگفتانگیز از وفای به عهد

رئیس شهربانی دولت مأمون میگوید: روزی وارد بر مأمون شدم، مردی را نزد او بسته به زنجیرهای گران دیدم، مأمون به من گفت این مرد را ببر و از او کاملاً مواظب کن مباد از دستت بگریزد، آنچه در توان داری در حفظ او به کار بند، به چند نفر سفارش دادم او را ببرند، در دل خود گفتم با این همه سفارش مأمون، جز این که او را در اطاق خود زندانی کنم، از این جهت دستور دادم او را در اطاق خودم زندانی کنند.

هنگامی که به خانه بازگشتم از وضع او و علت گرفتاریاش جويا شدم، گفتم: از کدام شهری، گفت: از دمشق، گفتم: فلان کس را میشناسی؟ پرسید شما از کجا او را میشناسید؟ گفتم: من با او داستانی دارم، گفت: من حکایت خود را نمیگویم مگر این که تو داستانت را با آن مرد بگوئی.

توضیح دادم: چند سال پیش در شهر شام با یکی از حاکمان همکاری میکردم، مردم شام بر آن مرد شوریدند تا جائی که به وسیله زنبیلی از قصر حکومت پائین آمد و با یارانش فرار کرد، من هم با گروهی گریختم، در حالی که در میان کوچه میدویدم مردم مرا تعقیب میکردند، به کوچهای رسیدم مردی را بر در خانه نشسته دیدم، گفتم: اذن میدهی وارد خانه شوم و با این کار جان مرا نجات دهی؟ گفت: وارد شو مرا داخل خانه نمود و در یکی از اطاقها جای داد و به همسرش گفت: نهایتاً وارد اطاق شخصی من شود، از شدت ترس یارای

(1) - ناسخ التواریخ، جلد خلفا، ص.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 317

نشستن به روی زمین را نداشتم، مردم وارد خانه شدند و مرا از او خواستند، گفت: وارد هر جای خانه خواستید شوید و همه جا را بگردید.

رسیدند به اطاقی که من در آن بودم، همسر صاحب خانه بر آنان نهب سختی زد و گفت: حیا نمیکنید، شرم نمینمائید که میخواهید وارد اطاق خصوصی من شوید؟ مردم بخاطر آن نهب خانه را ترك کرده و رفتند، زن گفت: نترس همه رفتند، پس از ساعتی خود آن مرد آمد و گفت: از این پس مطمئن باش، سپس در میان منزل اطاقی ویژه من قرار داد و در آنجا از من به بهترین صورت پذیرائی میشد.

روزی به او گفتم اجازه دارم از منزل خارج شوم و از حال غلامان خود خبری بگیرم، بینم آیا کسی از آنان هست؟ اجازه داد ولی از من تعهد گرفت که باز به خانه برگردم!

بیرون رفتم لی هیچ يك از غلامان را پیدا نکردم، باز به همان منزل بازگشتم، پس از مدتی يك روز از من پرسید چه خیال داری؟ گفتم: میخواهم عازم بغداد شوم، گفت قافله بغداد سه روز دیگر حرکت میکند اگر خیال داری به تنهایی به بغداد بروی من راضی نیستم این سه روز هم توقف کن سپس با آن کاروان روانه بغداد شو.

من از او بسیار عذرخواهی کردم بخاطر این که در این مدت نسبت به من نهایت اکرام و پذیرائی را کرده ای، ولی با خدای خویش عهد میکنم که از شما فراموش نکنم و بالاخره این خوبیها را پاداش دهم.

روز حرکت کاروان رسید، هنگام سحر نزد من آمد و گفت: قافله در حال حرکت است، من با خود گفتم این راه طولانی را چگونه بدون مرکب و غذا به پایان برسانم، در این هنگام زوجهایش آمد و يك دست لباس با کفش در میان پارچههای پیچید و به من داد، شمشیر و کمربندی را نیز به دست خودشان بر

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 318

کمرم بستند، اسبی با يك قاطر برایم آورده و صندوقی که محتوی پنج هزار درهم بود با يك غلام به عطایای خود افزودند تا آن غلام به قاطر و اسب رسیدگی کرده و برای سایر نیازمندیها آماده باشد.

همسرش بسیار عذرخواهی کرد، مقداری از مسافت را از من مشایعت کردند تا به کاروان رسیدم، وقتی به بغداد وارد شدم به این منصبی که اکنون در اختیار من است مشغول شدم، دیگر مجال نیافتم که از او خبر بگیرم، یا کسی را بفرستم از حالش جويا شود، و به من خبر دهد، بسیار دوست دارم او را دیدار کنم تا اندکی از خدماتش را پاداش دهم و زحماتش را جبران نمایم.

زندانی گفتم: خداوند بدون زحمت شخصی را که جستجو مینمودی در کنارت قرار داده، من همان صاحبخانه هستم، سپس شروع به تشریح واقعه نمود و جزئیات آن را توضیح داد به طوری که به یقین رسیدم راست میگوید، آنکه با لحنی حزین گفتم: اگر بخواهی به عهدت که جبران خدمات من است وفا کنید، من وقتی از خانوادهام جدا شدم وصیت نکردم، غلامی به همراهم آمده و در فلان محل است، فقط او را نزد من آر تا وصیت کنم، گفتم چگونه شد که به این بلا دچار شدی؟ گفتم: فتنهای در شام مانند شورش زمان تو به وقوع پیوست، خلیفه لشگری فرستاد تا امنیت به شهر بازگشت، مرا همراه دیگران گرفتند، به اندازههای زند که نزدیک مردن رفتن، سپس بدون این که فرصت دیدن خانوادهام دست دهد مرا به بغداد آوردند.

رئیس شهربانی میگوید: شبانه فرستادم آهنگری آوردند و زنجیرهایش را باز کردم، همراه خود او را به حمام برده و لباس هایش را عوض کردم، کسی را فرستادم غلامش را آورد، همین که غلام را دید به گریه افتاد و شروع به وصیت کردن نمود، من معاونم را خواستم، فرمان دادم ده اسب و ده قاطر و ده غلام و ده

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 319

صندوق و ده دست لباس و به همین مقدار غذا برایش آماده نموده و او را از بغداد خارج کند، گفت: این کار را مکن زیرا گناهم نزد خلیفه بسیار بزرگ است و مرا خواهد کشت، اگر خیال چنین کاری داری مرا در محل مورد اطمینانی بفرست که در همین شهر باشد، تا فردا اگر حضورم نزد خلیفه لازم شد مرا حاضر کنی، هر چه اصرار کردم که خود را نجات ده نپذیرفت، ناچار او را به محل امنی فرستادم، و به معاونم گفتم اگر من سالم ماندم تو بیتزید وسیله رفتن او را به شام فراهم میکنم، و اگر خلیفه مرا به جای او به قتل رسانید تو او را نجات بده و راه رفتن به شام را برای او هموار ساز.

فردا صبح هنوز از نماز فارغ نشده بودم که گروهی آمدند و فرمان خلیفه را دایر بر بردن زندانیام نزد خلیفه به من اعلام کردند، نزد خلیفه رفتم، چون چشمش به من افتاد گفت: به خدا سوگند اگر بگوئی اسیر فرار کرده تو را میکشم! گفتم: فرار نکرده، اذن بده داستانش را بگویم، گفت: بگو، تمام گرفتاریام را در دمشق و جریان شب گذشته را برای خلیفه شرح دادم و اعلام کردم میخواهم به عهدی که با او کردم وفا کنم، یا خلیفه مرا به جای او میکشد اینک کفنم را پوشیده و آماده مرگم، یا مرا میبخشد که در این صورت منی بر غلام خود نهاده، مأمون وقتی داستاتم و داستان آن مرد را شنید گفت خداوند خیرت ندهد، این کار را درباره آن مرد میکنی در صورتی که او را میشناسی ولی آنچه او نسبت به تو در دمشق انجام داد بدون این که تو را بشناسد انجام داد، چرا پیش از این حکایتش را به من نگفتی تا پاداش خوبی به او دهم.

گفتم: خلیفه او هنوز اینجاست، من هر چه از او خواستم خود را نجات دهد نپذیرفت، سوگند یاد کرد تا از حال من آگاه نشود از بغداد بیرون نرود!

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 320

مأمون گفت این هم منی بزرگ تر از کار اول اوست که بر تو نهاده، اکنون برو و او را نزد من بیاور، رفتم و به او اطمینان دادم که خلیفه بدون شك از تو گذشته و من دستور داده تو را نزد او برم، چون این خبر را شنید دو رکعت نماز شکر خواند و با هم نزد خلیفه آمدم مأمون نسبت به وی بسیار مهربانی نمود، و او را نزدیک خود نشانید و با گرمی با او

مشغول صحبت شد تا وقت غذا رسید، با هم غذا خوردند، سپس به او پیشنهاد فرمانداری دمشق را کرد، از پذیرفتن حکومت دمشق پوزش خواست، نهایتاً از وی خواست که همواره از وضع دمشق به او خبر دهد، این کار را پذیرفت مأمون فرمان داد ده اسب و ده غلام و ده بدره زر و ده هزار دینار به او بدهند، و به فرماندار شام نوشت که مالیاتش را نگیرد و سفارش نمود با او به خوبی رفتار کند، به شام رفت، پس از رفتنش مرتب به مأمون نامه مینوشت، هر وقت نامه‌اش می‌آمد مرا میخواست و میگفت از دوستت نامه آمده است. «1»

حکایتی از وفای به عهد

هنگامی که یعقوب لیث به نیشابور رسید حاکم آنجا محمدطاهر با یعقوب به مخالفت برخاست و از تسلیم شدن به او امتناع کرد.

یعقوب نیشابور را به محاصره گرفت، ارکان دولت محمدطاهر پنهانی به یعقوب نامه نوشتند و آمادگی خود را برای اطاعت از یعقوب اعلام نمودند مگر ابراهیم صاحب وزیر دربار محمدطاهر که بر وفاداری خویش و صدق پیمان‌ش با رئیس خود ثابت قدم بود.

(1) - ثمرات الاوراق ابن حجت حموی ص.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 321

چون نیشابور به تصرف یعقوب درآمد ابراهیم وزیر دربار را خواست و به او گفت چرا همه بزرگان و سرداران نامه برای من نوشتند و اعلام اطاعت کردند ولی تو با آنان هماهنگ نشدی؟ ابراهیم گفت: مرا با شما سابقه دوستی و محبت نبود تا به وسیله نامه عهد گذشته را تجدید کنم و از محمدطاهر هم گله و شکایت نداشتم تا با او مخالفت کنم، جوانمردی نیز به من اجازه نداد که ناسپاسی ورزم و با شکستن پیمان حق الطاف او را تباه کنم!

یعقوب به او گفت تو شایسته‌های که مورد توجه و تربیت واقع شوی و به منزلت و مقام ارجمندی برسی، او را به درجه‌های بالا مفتخر نمود، و کسانی که به ولی نعمت خود خیانت ورزیده، و نسبت به وی ناسپاسی کرده بودن به انواع عقوبت‌ها کیفر داد. «1»

پیمان بر عبادت

شیخ طوسی در تعریف از صفوان بن یحیی که از اصحاب حضرت رضا و حضرت جواد است میگوید: از همه اهل زمانش بیشتر مورد وثوق و اعتماد بود.

در هر شب و روز صد و پنجاه رکعت نماز میخواند و هر سال سه ماه روزه می‌گرفت و سه بار زکات مال میداد این برنامه به خاطر این بود که با عبدالله بن جندب و علی بن نعمان در خانه خدا پیمان بسته بودند که هر يك زودتر از دنیا رفت کسی که زنده است نماز و روزه و زکات و حج و سایر اعمال خیر او را انجام دهد.

عبدالله و علی پیش از صفوان از دنیا رفتند، بنا به پیمان و عهدی که با آن دو بسته بود صفوان تا حیات داشت برای آنان نماز و روزه و زکات و حج انجام میداد.

(1) - اخلاق محسنی 10.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 322

صفوان به سال 210 در مدینه وفات کرد، حضرت جواد (ع) برای او وسایل غسل و کفن فرستاد و دستور داد اسماعیل بن موسی بن جعفر بر او نماز بخواند. «1»

تفسیر آیه 178 - 179

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحَرْبِ بِالْحَرْبِ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنثَى بِالْأُنثَى فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أُخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبَعِ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنْ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ

وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

ای اهل ایمان در مورد کشته شدگان بر شما قصاص مقرر شده است: آزاد در برابر آزاد، برده به جای برده، زن به قصاص زن، پس کسی که مرتکب قتل شده چنانچه از سوی برادر دینپاش ولی مقتول است مورد چیزی از عفو قرار گرفت که به جای قصاص دیه و خون بها پرداخت گردد، بنابراین پیروی از روش شایسته و پسندیده نسبت به وضع مادی قاتل بر عهده عفو کننده است، و پرداخت دیه و خون بها با نیکوئی و خوش روئی بر عهده قاتل است این حکم تخفیف و رحمتی است از سوی پروردگارتان پس هر که بعد از عفو تجاوز نماید و با قصاص برخیزد برای او عذاب دردناکی است.

ای صاحبان خرد! برای شما در قصاص مایه حیات و زندگی است باشد که از ریختن خون مردم بدون دلیل شرعی بپرهیزید.

شرح و توضیح

دو آیه مورد بحث در رابطه با حقی بسیار مهم از حقوق انسانی که عبارت از حق ولی دم در مسئله قصاص یا دیه است و این که اجرای قصاص مایه برپا بودن حیات آراسته به امنیت و سلامت جان مردم در برابر خطر است مطالب با ارزشی ذکر شده است.

(1) - تَمَّةُ الْمُنْتَهَى.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 323

شأن نزول

در میان اعرابی که در فضای بسیار تاریک جاهلیت میزیستند براساس قاعده ابلیسی «الحق لمن غلب» عادت بر این جریان داشت که اگر کسی فردی از قبیله و قوم دیگر را به قتل می‌رسانید، و قبیله مقتول از قبیله قاتل قوی تر و پر زورتر بود، بدون رحم و رعایت اخلاق انسانیت چند نفر از افراد خانواده و قبیله قاتل را میکشت، و اگر برده و غلامی از آنان یا زنی به وسیله طرف مقابل کشته میشد، در برابر برده فردی آزاد و به جای زن مردی از قبیله قاتل را میکشند، اسلام به

آیه شریفه **الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَ الْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَ الْأُنْثَى بِالْأُنْثَى** که قانونی حکیمانه و عادلانه به آن عادت زشت و ناروا پایان داد، و صراحتاً اعلام کرد که فقط قاتل باید در برابر مقتول قصاص شود و تجاوز از این حد ظلم و بیدادگری است.

2- دو قبیله از عربهای روزگار جاهلیت، روزگاری که روی تاریخ را سیاه کرده، و ننگی بر پیشانی انسان است، با هم به نزاع برخاستند، و افرادی از طرفین کشته و مجروح شده، بردگانی و زنان و مردانی به قتل رسیدند و یکی از آن دو قبیله که از دیگری قوی تر بود سوگند خورد که جز با کشتن افراد آزاد و مردان طرف مقابل در برابر بردگان و زنان کشته شده از قبیلهاش رضایت ندهد، هر دو قبیله مسلمان شدند و قضاوت جریان را به عهده رسول بزرگوار اسلام گذاردند که در این زمینه این آیه شریفه که براساس عدالت نظام گرفته است نازل شد.

«خداوند مهربان در آیه نخست، مؤمنان را مورد خطاب قرار داده تأکید میکند که: در مورد کشتگان باید مساوات را از لحاظ آزاد و برده و زن مراعات نمایند، یعنی آزاد در برابر آزاد، برده در مقابل برده، زن در عوض زن باید قصاص شود، برخلاف عادتی که در جاهلیت حاکم بود که چند نفر را در برابر یک نفر و آزاد در مقابل برده و مرد را عوض زن میکشند!

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 324

درست است که خداوند حق قصاص را به ورثه مقتول داده است تا آدم کشی سبک و عادی جلوه نکند و هر کس اقدام به این کار زشت نماید، ولی همه جا خون را با خون نمیشویند، چه بسا ممکن است قاتل آدم خوبی باشد، اما تحت تأثیر احساسات و هیجان غضب قرار گرفته دست به این جنایت زده و اکنون به شدت پشیمان است و اگر به او فرصت دهند میتوانند با کارهای خیر آن را جبران نمایند، به این خاطر قرآن سفارش میکند، که اگر از ناحیه ورثه مقتول که برادران دینی قاتل هستند قاتل مورد عفو قرار گیرد کارهای پسندیده است ولی اولیاء دم نباید فکر کنند که اکنون که قاتل در محمه قرار دارد حق دارند او را در گرفتن دیه در مضیقه قرار دهند و بیش از مقدار مقرر از او دیه بگیرند و یا همه را یکجا به طور نقد و یا از متاع ویژه و امثال آن اخذ نمایند بلکه باید راه پسندیده را در این زمینه انتخاب کنند «فاتباع بالمعروف»

قاتل نیز نباید از این بزرگواری سوءاستفاده کرده در پرداخت آن کندی ورزد و فردا کند و یا کمتر از حق واقعی و یا جنس پستی به آنان بپردازد، بلکه واجب است حق آنان را به نیکی ادا کند «واداء الیه باحسان»

باید توجه داشت که این تبدیل قصاص به دیه، تخفیفی است از ناحیه خدا و رحمتی است از جانب حضرت او در حق طرفین فاجعه- قاتل و ورثه مقتول- و باید از آن حسن استفاده کرد نه سوءاستفاده، به این خاطر اگر پس از عفو و گرفتن دیه اقدام به قتل قاتل کنند چنان که در جاهلیت میکردند، برای ورثه مقتول عذاب دردناک خواهد بود.

آنگاه درباره بیان حکمت قصاص تأکید میکند که: قصاص مایه حیات اجتماعی شماسست، وقتی اقدام کننده بر قتل بداند در برابر کشتن افراد بیگناه کشته خواهد شد طبعاً این حکم، افراد جسور و بیباک و مغرور را که در برابر

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 325

مسئله کوچکی دست به اسلحه و کارد و چاقو میزنند و انسان بیگناهی را میکشند و يك خانواده بلکه جامعه‌های را عزادار مینمایند، از ورود به این کار قبیح باز میدارد و امنیت جامعه را حفظ میکند **وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ** .. و البته فلسفه و حکمت این قانون متعالی را خردمندان و نکته سنجان درک مینمایند

اولی الالباب

و گرنه افراد سطحی نگر ممکن است اعتراضی هم داشته باشند که: قاتل يك انسان مریض و بیمار است باید او را معالجه کرد، با قتل که يك نفر از بین رفته و جامعه از وجود يك نفر محروم شده با کشتن قاتل از وجود يك نفر دیگر محروم خواهد شد و امثال این ایرادات که ناشی از جهل به واقعیات است، ولی خردمندان میدانند که این گونه توجیحات از وسوسه‌های شیطانی است.

این بخش از آیه شریفه: **فَمَنْ عَفِيَ لَهُ مِنْ أُخِيهِ شَيْءٌ** چند مطلب اخلاقی و انسانی را تعلیم میدهد.

1- برخلاف آئین یهود که فقط قصاص را در مورد قتل لازم میشمارد چنان که در فصل 20 و 24 از سفر خروج و 31 از سفر اعداد آمده، و آئین نصاری که آئین رأفت است و عفو را شعار خود قرار داده قاتل را مورد عفو قرار میدهد، چنان که در انجیل متی باب پنجم آیات 38 تا 43 آمده است، اسلام اصل در مجازات قاتل را قصاص قرار داده کتب علیکم القصاص ولی گاهی ممکن است قصاص مفسده بیشتری داشته باشد مثل این برادری برادرش را کشته، یا فرزندی پدر و مادرش را به قتل رسانیده باشد و نظائر اینها، در این موارد اسلام عفو بدون گرفتن خون بها و یا حق عفو کردن با گرفتن خوب بها را قرار داده است.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 326

2- ذکر کلمه برادر «من اخیه» در مورد ولی دم که او را برادر قاتل شمرده برای این است که میخواهد عاطفه، محبت، و رأفت اسلامی را برانگیزاند، و با اقدام به مورد عفو قرار دادن قاتل، انگیزه‌های حقد و دشمنی را کاهش داده جامعه را به صلح و اخوت برگرداند و این عمل را عمل انسانی و برادرانه معرفی نماید.

3- کلمه شیئی که در اینجا نکره آورده شده و منظور از آن حق قصاص است برای تعلیم این حقیقت است که اگر يك نفر از ورثه از حق قصاص خود بگذرد، دیگر قاتل کشته نمیشود و همه باید دیه بگیرند.

منظور از قَاتِبَاعٍ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ مربوط به ورثه مقتول و دیهای است که بر عهده قاتل است به این صورت که ورثه باید از اصول شایسته و پسندیده پیروی کند، یعنی سخت‌گیری بر قاتل ننماید و بیش از دیه مطالبه نکند و اگر قاتل فقیر و ندار است به او مهلت دهد و یا کمتر بگیرد و امثال این امور. و جمله دوم وَ أَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ مربوط به قاتل است که از محبت ورثه سوءاستفاده نکند، یعنی در پرداخت دیه سهل‌انگاری نکرده بدهی خود را به طور کامل و به موقع ادا نماید.

تخفیف و رحمت

حکم قصاص و مخیر قرار دادن ورثه در عفو قاتل و یا گرفتن دیه از يك سو تخفیفی در حکم و از سوی دیگر رحمتی از ناحیه حضرت حق برای مکلفین است، چراکه یهود فقط موظف به قصاص و نصاری مکلف به عفو بوده، و هر کدام در مواردی دشواری‌هایی به دنبال داشت.

مخیر قرار دادن ورثه و انتخاب راه مناسب و دور از مفسده میان قصاص و عفو، هم تخفیف است و هم رحمت.

تفسیر حکیم، ج5، ص: 327

تخفیف است برای این که انتخاب راه مناسب تر و اصلاح به عهده مکلف است و مجبور به انجام تکلیف نیست، و رحمت است به خاطر این که با انتخاب راه مناسب تر مصلحت بیشتری عاید جامعه میشود، یا با قتل ریشه فسادکننده میگردد و یا با عفو دشمنیها به دوستی مبدل و چه بسا از حیات قاتل جامعه بهره مند میشود.

حیات در آیه شریفه

چنان که میدانیم حیات در لغت به معنی زندگی است و آن دارای انواعی است:

1- حیات طبیعی مثل زنده شدن زمین در بهار:

يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا: «1»

2- حیات معنوی که نتیجه پذیرش دعوت خدا و پیامبر است:

اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ: «2»

3- حیات اخروی که مردم پس از مرگ در عالم برزخ و قیامت از آن بهره مند میشوند

تَمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ: «3»

4- حیات اجتماعی که در سایه امنیت و عدالت به دست می‌آید.

وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ «4»

بدیهی است جامعهای که از امنیت و عدالت برخوردار نیست جامعهای مرده است و قصاص عامل امنیت اجتماعی است.

(1) - روم 50.

(2) - انفال 24.

(3) - بقره 28.

(4) - بقره 179.

همان گونه که از آیه مورد بحث، خردمندان را مورد خطاب قرار میدهد و اعلام میدارد که برای شما خردمندان در مسئله قصاص حیات اجتماعی است فهم حکمت و فلسفه قصاص برای بسیاری از مردم به خصوص برای غرب زدهها روشن نیست لذا ایراهائی به آن وارد کرده اند.

اول: قصاص يك نوع آدم كشی است، چگونه همان امر زشت میتواند مایه حیات باشد؟

پاسخ: کسی که روی انگیزه‌های مادی و شیطانی، انسان بیگناهی را کشته، شك نیست که در میان همه مذاهب و اقوام، چنین آدمی، جانی و متجاوز و بر هم زننده حیات اجتماعی است، هیچ وقت کشتن چنین آدمی مساوی با کشتن يك آدم بیگناه نیست.

همان گونه که شاخه‌های هرز درختان را که برای رشد دیگر شاخ و بالهای درخت میچینند، و همان گونه که عضو فاسدی از بدن را برای باقی ماندن دیگر اعضا قطع مینمایند و همان گونه که علفهای هرز باغات کشاورزی را برای بهره دهی و بالندگی بوته‌های مفید از بین میبرند، فردی را که از روی اراده شیطانی حیان انسان بیگناهی را از بین برده باید از میان بردارند و این برنامه يك عمل پسندیده عقلی جهت حفظ امنیت اجتماعی است.

دوم: قصاص از قساوت و حب انتقام سرچشمه میگیرد و باید با تربیت و تذکر آن را از بین برداشت نه با اجرای قصاص آن را تشدید کرد.

پاسخ: انتقام مظلوم از ظالم و جریمه کردن ستمکار جهت برقراری عدل در جامعه زشت نیست بلکه مصداق روشن عدالت خواهی و ممدوح است، به علاوه تشریح قصاص، تنها براساس انتقام جوئی نیست بلکه این کار، برای تربیت جامعه و سدّ باب فساد و تجاوز است.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 329

سوم: کسی که آدم میکشد، بیمار روانی است، باید درمان شود و دوايش اعدام نیست.

پاسخ: اگر همه قاتلان را با این عذر، رها کنیم بیشك آمار آدم كشی زیاد، و امنیت اجتماعی از بین خواهد رفت به علاوه اگر این استدلال را در مورد آدم كشی درست بدانیم، درباره همه متجاوزان و کسانی که به حقوق دیگران تعدی میکنند باید صحیح باشد، زیرا آدمی که دارای سلامت کامل عقل است هرگز به حقوق دیگران تجاوز نمیکند و به این

ترتیب تمام قوانین جزائی را باید از میان برداشت و همه متعدیان و متجاوزان به جای زندان و مجازات به بیمارستانهای روانی روانه شوند!

چهارم: با اعدام قاتل، برای همیشه جامعه از تجربه و نیروی انسانی او محروم میشود، آیا بهتر نیست او را زندانی کنیم و از تجربه و نیروی انسانیش بهره بگیریم؟

پاسخ: اگر این کار مشروعیت پیدا کند همان عدم امنیت اجتماعی باز خواهد گشت، بخصوص که زندانها و کار اجباری در آن، برای بسیاری میتواند روح تجاوز را تقویت کند چرا که از يك سو زندان برای آنان تبدیل به آسایش گاهی میشود، و از سوی دیگر چه بسا مورد بخشودگی قرار میگیرند و به جامعه بر میگردند و به کار خود ادامه میدهند، چنان که تجربه بازگشت مجرم به جامعه در همه کشورها این مسئله را ثابت کرده است.

پنجم: ممکن است قصاص برای زمانهای گذشته که مردمشان از لحاظ رشد فرهنگی عقب بودهاند، و از تربیت درستی برخوردار نبودند خوب و پسندیده بوده، ولی برای دنیای کنونی که از لحاظ فرهنگی و تربیت در وضعیت بالائی قرار دارد مطلوب نیست، و وجدان بشر امروزی آن را نمیپسندد.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 330

پاسخ: این شبهه از شبهات پیشین بسیار سست تر است چرا که اولاً جرم و جنایت در عصر ما از گذشته بیشتر است، کیست که از جنایات آمریکا و اسرائیل و برخی از دولتهای اروپائی مثل انگلیس و فرانسه نسبت به ملت مظلوم فلسطین و عراق و افغان، و جنایات برخی از دولتها به ملت هایشان بیخبر باشد، کیست که از افزایش جرم و جنایت و کشتار مردم بیگناه به دست آدم کشان حرفهای و جنگ افروزان بین المللی بیاطلاعی باشد؟

و ثانیاً اگر روزی به جایی رسیدیم که مردم از لحاظ تربیتی آدم کشی را زشت و از اقدام به آن نفرت داشتند برای موارد استثنائی، اسلام این دین استوار و محکم راه عفو را نیز قرار داده، طبعاً در آن وقت اصل *فَمَنْ عَفِيَ لَهُ مِنْ أَحِبِّهِ* اعمال خواهد شد. «1»

تفسیر آیه 180 - 181 - 182

كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْأُولَادِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ

فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

(1) - آیات الاحکام، ج 12، ص 194 با اختصار.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 331

فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ

بر شما مقرر و لازم شده چون یکی از شما را مرگ در رسد، اگر مالی از خود به جا گذاشته است، برای پدر و مادر و خویشان به صورتی شایسته و پسندیده وصیت نماید، این حقی است بر عهده پرهیزکاران.

پس کسانی که بعد از شنیدن وصیت آن را تغییر دهند گنااهش فقط بر عهده دهنندگان است، یقیناً خدا شنوا و داناست.

نهایتاً کسی که از انحراف وصیت کننده در مورد حقوق ورثه، یا از گناه او به کار نامشروعی وصیت کند بترسد و با تغییر دادن وصیت براساس احکام اسلام میان ورثه صلح و دوستی برقرار نماید، بر او گناهی نیست، بتردید خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

شرح و توضیح

در سه آیه مورد بحث به چند مسئله بسیار مهم که به هم پیوند دارد توجه دقیق داده شده، که جدا سازی مسائل را نیازی نمی بینیم، به خواست حضرت حق در ضمن توضیح آیات به ترتیبی که مسائل ذکر شده به توضیح آن قناعت می کنیم.

لزوم وصیت

وصیت به اموری که لازم است از مصادیق عالی نظم در زندگی است.

عاقل منظم اولاً برای این که ورثه اش پس از خودش دچار مشکلات زمان و قوانین پیچیده وضع شده دولتها نشوند، در زمان حیات خودش به آنچه که می خواهد برای بعد از خود وصیت کند عمل میکند و در حقیقت خودش وصی خود در

اجرای وصیت نامه میشود، یا مطابق آیات ارث، یا چون در زمان حیاتش اختیار مال خود را دارد برابر قانون عدل و احسان و رعایت حقوق اهل و عیال ثروت منقول و غیرمنقول خود را میان ورثه تقسیم میکند، و مقدار قابل توجهی هم برای اداره امور زندگی در ملکیت خودش باقی میگذارد، و اگر از ورثه ترسی داشته باشد، پس از اینکه از اموال خود به نام آنان نمود میتواند از

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 332

همه وکالت بگیرد که تا زنده است حق تصرف و فروش اموال واگذار شده به ورثه را داشته باشد.

در زمینه این گونه برنامه، یعنی عمل به وصیت خود در زمان حیات خود امیرمؤمنان (ع) میفرماید:

«یابن آدم کن وصی نفسك واعمل فی مالک ماتؤثران یعمل فیه من بعدک:» «1»

ای فرزند آدم خود وصی خود باش، در ثروت آنگونه که میخواهی پس از خودت در آن عمل شود عمل کن.

اگر کسی نخواست در زمان حیات خود وصی خود باشد و خود در کمال آزادی و اختیار ثروتش را به اندازه‌های که میخواهد به ورثه ببخشد، تا پس از مرگش ورثه به زحمت نیفتند و نهایتاً از او ناخشنود شوند، واجب است به دستور شارع مقدس اسلام وصیتی برابر با آیات قرآن و روایات تنظیم کند، و شخصی از اهل بیتش یا دوستانش را که به او در عمل به وصیت اعتماد و اطمینان دارد به عنوان وصی تعیین نماید، و توانمندی را ناظر بر وصیت معرفی کند تا پس از مرگش دو سوم مال او را که حق مسلم ورثه است میان ورثه برابر با حکم خدا تقسیم نماید، و همانطور که قرآن فرموده: بالمعروف به طور شایسته و پسندیده نسبت به پدر و مادر و اهل و عیال و اقوام وصیت کند، بیترید وصیت به معروف همان وصیت براساس آیات الهی و فقه اهل بیت است.

وصیت چنان که در آیات قرآن مجید آمده از روش انبیاء و اولیاء الهی است، و چه نیکوست که انسان در همه موارد زندگی به ویژه برای پس از مرگ خودش از پیامبران حضرت حق پیروی کند تا به فضای سعادت و خوشبختی وارد گردد، و همای نجات از غضب خدا و آتش دوزخ را به آغوش گیرد.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 333

این مردم با تقوا و پرهیزکارند، که به حکم خدا گردن مینهند، و با کمال اشتیاق حکم شارع رای نسبت به وصیت عمل میکنند، و راه آسانی رای پس از مرگ خود برای ورثه باز مینمایند حقا علی المتقین

تعبیر از ثروت به خیر

امیرمؤمنان کلمه خیر را در این آیه شریفه به ثروت فراوان تعبیر کرده اند «1»، که پس از میت پدر و مادر و ورثه او بهره مند گردند و آن ثروت فراوان وسعت و گشایشی برای آنان ایجاد نماید، و کلیدی برای حل مشکلات آنان باشد.

از اطلاق کلمه خیر هم استفاده میشود که ثروت به دست آمده با کتیمین و عرق جبین، ثروتی که از راه مشروع کسب شده و حقوق مالی آن پرداخت گشته و مصداق مال حلال است، در نگاه قرآن خیر است، خیری که ضامن خوشبختی در دنیا و در آخرت است.

ثروت حرام شرّ است و باید پیش از آن که انسان بمیرد به دست خود انسان به صاحبانش برگردد، و یقیناً به پدر و مادر و ورثه تعلق ندارد، و تعلق نمیگیرد چه رسد به این که مورد مصیبت واقع شود!

يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ (3) كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ (4) وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ (5) نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ (6) الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ «2»

(1) - مجمع البيان، ج اول، ص.

(2) - همزه 3 - 7.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 334

بدکار فاسد به گمان واهی و باطلش بر این تکیه دارد که ثروتش او را جاودانه خواهد کرد، این چنین نیست، یقیناً او را در آن نیروی شکننده اندازند، و تو چه میدانی آن نیروی شکننده چیست؟ آتش برافروخته خداست، آتشی که بر دلها برآید و چیره شود.

ثروتی که نتیجه‌اش در افتادن در آتش برافروخته خداست جز شرّ چیزی هست؟!!

آیه شریفه به نکته بسیار بسیار مهمی توجه میدهد و آن این که انسان نسبت به پدر و مادرش و خویشاوندان و اقوانش حتی پس از مرگش دارای مسئولیت و تکلیف است، و نمیتواند بگوید: پس از مرگم پدر و مادر و اقوام من به من چه ربطی دارند، و پس از من به من چه که چه وضعی برای آنان پیش خواهد آمد؟!!

و از این که والدین را پیش از اقربا و اقوام ذکر نموده است دلالت بر این حقیقت دارد که والدین نسبت به وصیت مال برای آنان بر اقوام و خویشان اولویت دارند، و آیه نشان از این معنا دارد که والدین و خویشان از ارزش والائی برخوردارند، و در حوزه مسئولیت انسان قرار دارند.

تغییر در محتوای وصیت

انسان وقتی از طرف کسی وصی قرار گرفت که پس از مرگ او به انجام وصیتش اقدام کند، باید توجه داشته باشد که وصیت کننده او را امین دانسته، و به اعتماد بر این که پدر و مادرش و ورثه‌اش را با اجرای صحیح وصیت رعایت میکند او را به وصایت انتخاب نموده است، امین باید تا پایان کار امین بماند، که خیانت نسبت به وصیت و تغییر محتوای آن گناه سنگینی است و این گناه قطعاً بر عهده تغییر دهنده است، و کاری است حرام و موجب عذاب خدا در دنیا و آخرت است، ولی تغییر وصیت در صورتی که هماهنگ با حدود الهی نباشد جایز است، و باید تغییر صورت گیرد تا والدین و ورثه به حق شرعی و قانونی خود برسند.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 335

حضرت صادق (ع) در روایتی وصیت اضافه بر ثلث را تجاوز از حدود الهی دانسته و آن را گناه به حساب آورده است. «1» میت در صورتی که وصیت داشته باشد نسبت به [دو سوم] مال هیچ حقی ندارد، آنچه مربوط به اوست [یک سوم] مال است، و اگر اضافه بر [یک سوم] وصیت کند گناه است و وصیتش نافذ نیست، و وصی در این زمینه و موارد دیگری که خلاف شرع است میتواند وصیت را تغییر دهد و آن را با حدود شرع و خواسته‌های حق هماهنگ نماید.

خدای مهربان به دلیل پایان آیه 182 **إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ** گناه وصیتکنندهای که وصیتش را اصلاح نمایند میآمرزد و به او رحم میکند زیرا خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است، و یا گناه کسی که در تغییر عادلانه آن اشتباهی کند میبخشد و او را مورد رحمت قرار میدهد.

این بود دورنمایی از شرح و توضیح سه آیه شریفهای که در مورد وصیت، و ارث برندگان، و تغییر غیر عادلانه وصیت و تغییر عادلانه وصیت به نفع امت نازل شده است، امید است خوانندگان این سطور، و دل بستگان به قرآن، برای تأمین خیر دنیا و آخرت خود مشتاقانه به این آیات عمل کنند.

روایات و وصیت

حضرت صادق (ع) از پدران بزرگوارش از رسول خدا روایت میکند که آن حضرت فرمود:

«من لم يحسن الوصية عند موته كان نقصاً في عقله و مروته» کسی که هنگام مرگش نیکو وصیت نکند، در عقل و جوانمردیاش کمبود وجود دارد، به پیامبر

(1) - نور الثقلین، ج 1، ص 161.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 336

گفتند: وصیت چگونه است؟ فرمود: چون زمان مرگش برسد و مردم گرداگردش جمع باشد بگوید:

«اللهم فاطرالسموات والارض، عالم الغيب والشهادة الرحمن [الرحيم] اني اعهد اليك اني اشهد ان لا اله الا انت وحدك لا شريك لك، وان محمداً عبدك و رسولك، و ان الساعة آتية لا ريب فيها، وانك تبعث من في القبور، وان الحساب حق، وان الجنة حق، وما وعدالله فيها من النعيم و من المأكل والمشرب والنكاح حق، وان النار حق، وان الايمان [حق] وان الدين كما وصفت وان الاسلام كما شرعت، وان القول كما قلت، وان القرآن كما انزلت وانك انت الله الحق المبين.

واني اعهد اليك في دارالدنيا اني رضيت بك ربا وبالاسلام دنيا و بمحمد صلى الله عليه وآله نبيا و بعلى (ع) اماما، وبالقرآن كتابا وان اهل بيت نبيك عليه و عليهم السلام ائمتي، اللهم انت ثقتي عند شدتي، و رجائي عند كرتي و عدتي عند الامور

التي تنزل بي وانت وليي في نعمتي والهي و آله آبائي صل على محمد وآله، ولا تكلني الى نفسي طرفة عين ابداً وأنس في قبرى وحشتي واجعل لي عندك عهداً يوم القاك منشوراً.»

این است عهدیت روزی که به خاطر نیازش به این حقایق وصیت میکند، و وصیت حق هر مسلمانی است.

پیامبر به امیرمؤمنان فرمود: این وصیت را فراگیر، و به اهل بیت و شیعیان پیاموز که این متن را جرئیل به من آموخته است. «1» رسول خدا فرمود:

«ماينبغي لامرء مسلم ان يبيت ليلة الا و وصيته تحت رأسه.» «2»

(1) - بحار، ج 103، ص 193.

(2) - روضة الواعظین، ص.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 337

برای هیچ مسلمانی سزاوار نیست که شیئی بخوابد جز این که وصیت مکتوبش زیر سرش باشد.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«ما من میت تحضره الوفاة الارذاللة عليه من سمعه وبصره وعقله للوصيته، اخذالوصية او ترك، وهى الراحة التى يقال لها: راحة الموت، فهى حق على كل مسلم.» «1»

هیچ میتی نیست جز این که وقتی مرگش فرا میرسد، خداوند تا اندازه‌های گوش و چشم و عقلش را برای وصیت به او باز میگرداند، چه وصیت کند، چه وصیت نکند، این مهلت همان چیزی است که میگویند مرگ راحت، وصیت حق هر مسلمانی است.

و نیز از آن حضرت روایت شده است:

«من عدل فى وصيته كان منزلة من تصدق بما فى حياته، ومن جار فى وصيته لقي الله يوم القيامة وهو عنه معرض.» «2»

کسی که در وصیتش نسبت به ما ترکش عدالت و انصاف به خرج دهد، مانند کسی است که همه مالش را در حیاتش صدقه داده باشد، و کسی که در وصیتش ستم ورزد، خدا را در قیامت در حالی که از او روی گردان است ملاقات کند. پذیرفتن وصایت از طرف وصیت کننده کاری بس نیکو، و در حقیقت یاری دادن به برادر دینی و خوشحال کردن اوست، چه کاری از این بهتر که انسان به شخصی اطمینان دهد که پس از مرگ او از جانب او به انجام وظایف لازم و عمل به وصیت، و تمشیت دادن به امور ورثه پردازد و همه امورش را به صورتی که از او خواسته شده سر و سامان دهد.

(1) - بحار، ج 103، ص 195.

(2) - قرب الاسناد، ص 30.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 338

وصی بر اساس آیات و روایات باید بداند که به عهده گرفتن وصیت برادر مؤمن، و اجرای مفاد آن از ثواب عظیمی برخوردار است، و معطل گزاردن وصیت، و شانه خالی کردن از عمل کردن به آن، و انحراف در مسائل وصیت گناه پس بزرگی است، در این زمینه به روایت بسیار مهمی که از رسول خدا روایت شده دقت نمائید:

«من ضمن وصية الميت ثم عجز عنها من غير عذر لا يقبل منه صرف ولا عدل، ولعنه كل ملك بين السماء والارض، ويصبح ويمسي في سخط الله، وكلما قال يا رب نزلت عليه اللعنة وكتب الله ثواب حسناته كله كذلك الميت فان مات على حاله دخل النار، فان قام به كتب له كل يوم وليلة عتق رقبة، وله عند الله بكل درهم مدينة وستون حوراء ويمسي ويصبح وله بابان مفتوحان الى الجنة فان مات بينه وبين القابل مات مغفوراً له واعطاه الله يوم القيامة مثل ثواب من حج واعتمر ويكون في الجنة رفيق يحيى بن زكريا.» «1»

کسی که اجرای وصیت میتی را ضامن شود، سپس بدون عذر از عمل به وصیت دست بردارد، خداوند واجب و مستحبی را از او نخواهد پذیرفت، و همه فرشتگان میان آسمان او را لعنت کنند، و روز و شب را در خشم خدا بسر میبرد، و هر وقت بگوید: یا رب، لعنت بر او نازل میشود، و خدا همه حسناتش را برای آن میت مینویسد، و اگر بر آن حال بمیرد وارد دوزخ میشود، ولی اگر به انجام وصیت قیام کند به هر روز و شبی ثواب آزاد کردن يك برده برای او ثبت میشود، و به هر

درهمی که از وصیت هزینه میکند شهری در بهشت به او میدهند، و شصت حوریه در اختیارش میگذارند، و شب را به روز میآورد و صبح را به شب، در حالیکه دو در به سوی بهشت به رویش باز میشود، و اگر میان عمل به وصیت و آینده از زمان بگذرد آمرزیده از دنیا میروود، و خدا در قیامت مانند ثواب کسی که حج و عمره بجا آورده به او عنایت مینماید، و فردای قیامت در بهشت رفیق یحیی بن زکریا خواهد بود.

از حضرت باقر (ع) روایت شده است:

(1) - جامع الاخبار، ص 90.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 339

«ان الله تبارك وتعالى يقول: ابن آدم تطولت عليك بثلاث: سترت عليك مالو يعلم به اهلك ما واروك، واوسعت عليك فاستقرضت منك فلم تقدم خيراً، وجعلت لك نظرة عند موتك في ثلثك فلم تقدم خيراً.» «1»

خداوند میفرماید: ای فرزند آدم با سه چیز به تو احسان و محبت کردم: گناهانی را بر تو پوشاندم که اگر خاندانت از آن آگاه میشدند بر تو نمیپوشانیدند، در ثروت و مال به تو گشایش و وسعت دادم، و از تو خواستم بخشی از آن را به قرض دهی، ولی تو به این کار خیر برنخاستی، و به تو هنگام مرگ برای وصیت به ثلث مال و ثروت مهلت دادم ولی تو برای خود خیری پیش نفرستادی.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«ان رجلا من الانصار توفي وله صبيرة صغار وله ستة من الرقيق فاعتقهم عند موته وليس له مال غيرهم فاتي النبي فاحبر، فقال: ما صنعتكم بصاحبكم؟ قالو: دفناه قال: لو علمت مادفنته مع اهل الاسلام، ترك ولده يتكفنون الناس.» «2»

مردی از انصار که دارای دخترانی کوچک بود و از دارائی دنیا جز شش غلام نداشت، هنگام مرگش همه غلامان را آزاد کرد و مرد، نزد پیامبر آمدند و حضرت را از این داستان خبر دادند، فرمود با دوستان چه کردید؟ گفتند: او را دفن کردیم، فرمود اگر خبر مرگش به من میرسید او را در میان مسلمانان دفن نمیکردم فرزندان را بدون مال و منال رها کرد، تا دیگر از مردم متکفل بخارج آنان شوند.

از رسول خدا روایت شده:

«من مات علی وصیته حسنة مات شهيداً وقال: من لم یحسن الوصیة عند موته كان ذلك نقصا فی عقله و مروته و الوصیة حق علی کل مسلم:» «3»

کسی که بر وصیت خوب و نیکوئی بمیرد، شهید از دنیا رفته، و کسی که هنگام مرگش وصیت خوبی نکند، دلیل بر نقص عقل و جوامردی اوست، وصیت حق هر مسلمانی است.

(1) - بحار، ج 103، ص 198.

(2) - علل الشرایع 566.

(3) - بحار، ج 103، ص 200.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 340

از نکات بسیار جالبی که در پایان این فصل به نظر رسید، و دریغ کردن از آن را ابداً بر خود نمیخشم این است: که پیامبر بزرگ اسلام همه امت را از مرد و زن تا قیامت نسبت به ماترك خود که قرآن و اهل بیت است وصی خود قرار داد، و از آنان مصرأً خواست که حق ماتركش را با جان و دل رعایت کنند، تا با انجام این وصیت، هرگز روی گمراهی و ضلالت را نبینند، و با عمل کردن به این وصیت برای همیشه از رضای خدا و پیامبر و حیات طیبه و بهشت جاویدان بهره مند گردند.

ماترك معنوی پیامبر که در کتب حدیث به عنوان ثقلین ذکر شده با سندهای گوناگون و عبارات مختلف و در مهمترین کتابهای اهل سنت و شیعه روایت شده، به حدی که از مرز تواتر گذشته و در صدور آن از پیامبر هیچ شك و تردیدی نیست.

شما برای اسناد این حدیث، و رجالی که آن را ذکر کرده‌اند می‌توانید به کتابهای بسیار باارزش «احقاق الحق، عبقات الانوار، الغدير، المراجعات، حلیة الاولیاء، کفایة الطالب، نصرۃ الصحاح، کنز العمال، الدر المنثور، فیض القدير، صواعق، مشکل الآثار، مستدرک صحیحین، خصائص نسائی و...» مراجعه کنید.

مسلم در کتاب صحیح خود که یکی از معتبرترین صحاح سته و مورد اعتماد همه اهل تسنن است حدیث ثقلین را در بخش فضائل الصحابة به شماره 4425 از یزید بن حیان به اتفاق حُصَین بن سَبْرَة و عمر بن مسلم از صحابی معروف زید بن ارقم روایت میکند که پیامبر در آخرین سفر حج در منطقه غدیر خم فرمود:

«... انا تارك فيكم ثقلين اولهما كتاب الله فيه الهدى والنور فخذوا بكتاب الله واستمسكوا به فحث على كتاب الله و رغب فيه ثم قال: و اهل بيتي اذكرکم الله في اهل بيتي، اذكرکم الله في اهل بيتي...»

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 341

من پس از خود دو چیز گران قدر و باارزش در میان شما باقی می‌گذارم، که اولین آن دو کتاب خداست، کتابی که در آن هدایت و نور است، آن را با عمل به آیاتش بگیرید و به آن با قلب و اجرای برنامه هایش تمسک جوئید، آن گاه به روی آوردن به قرآن و عمل به آن تحریص و ترغیب کرد، سپس فرمود: و اهل بیتم، خدا را نسبت به رعایت حق اهل بیتم به شما یادآوری میکنم، خدا را نسبت به رعایت حق اهل بیتم به شما یادآوری میکنم، خدا را نسبت به رعایت حق اهل بیتم به شما یادآوری میکنم!!

حصین از زید بن ارقم میپرسد که منظور از اهل بیت چه کسانی هستند و آیا زنان پیامبر هم از اهل بیت به شمار می‌آیند؟ زید پاسخ میدهد نه زیرا زنان ممکن است پس از مدتی مطلقه شوند و به اهل و قبیله خود بازگردند، ولی اهل بیت رسول خدا اصل و نسب اویند که صدقه پس از پیامبر بر آنان حرام است.

خوانندگان محترم انصاف دهید امت جز قلیلی از آنان پس از پیامبر با اهل بیت او چه کردند، اگر پیامبر مؤکداً سفارش و وصیت میفرمود که پس از من از هیچ شکنجه و آزاری نسبت به آنان نیز، و قتل اهل بیت من و غارت اموالشان و پایمال کردن حقشان، و گرفتن حکومت و بیت المال از آنان، و رها کردن ایشان و اقتدای به دیگران، و حاکم قرار دادن مشتی بیسواد و ستمکار تا قیامت بر امت ابداً دریغ نوزید، بیش از آنچه پس از مرگ پیامبر تا امروز نسبت به اهل بیت او انجام دادند، انجام میدادند، و جائی برای بیشتر ستم کردن به آنان باقی مانده تا ستم نمایند؟!!

با وجود این روایت و بیش از هشتاد روایت در کتب اهل سنت که بر جانشینی و خلافت بلافصل امیرمؤمنان پس از پیامبر دلالت دارد، شورای سقیفه در حالی که بدن مطهر پیامبر دفن نشده بود، بدون حضور همه مردم مدینه، و حضور مسلمانان نواحی دیگر که هیچ کدام به اصحاب سقیفه برای تعیین حاکم وکالت نداده بودند، حاکمی را که به ادعای خوش بختین نبود، و قدرت اجرای سنت پیامبر را نداشت، و شیطانی او را احاطه کرده بود، با کنار زدن خلیفه واقعی

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 342

پیامبر و پشت کردن به وصیت آن حضرت به حکومت انتخاب نمودند، و زمینه انحراف امت را از مفاهیم واقعی قرآن و فرهنگ اهل بیت فراهم آوردند، و موج آن انحراف تا به امروز امت را به فرقه‌های مختلف و مکتب‌های گوناگون، و رواج مادی‌گری، و دچار شدن به انواع مفاسد، و خواری و ذلت در برابر حکومت‌های داخلی اموی مسلک و عباسی مذهب، و سر تعظیم خم کردن در برابر طاغوت‌های اروپا و آمریکا، و دچار شدن به فرزند حرام زاده آنان اسرائیل و زخم‌های غیر قابل علاج، دچار کرده، و در آینده هم جریان خواهد داشت، و معلوم است که فردای قیامت در دادگاه عدل الهی نسبت به ظلمی که به قرآن و اهل بیت و امت شده چه کسانی باید پاسخ گو باشند، و بدون شك پاسخی نخواهند داشت، و عذر قابل توجهی برای آنان نخواهد بود.

حاکمی که شورای سقیفه بدون حضور امت در آن روز، و حضور چهره‌های ایمانی بر امت مسلط نمود نسبت به وضع خودش در کمال آزادی و اختیار، و بدون مجامله، و بدون توسل به دروغ، بلکه در اوج راستگویی و صداقت همان گونه که پیروانش او را صدیق میخوانند به این صورت با سوگند با لفظ جلاله اقرار مینماید:

«اما والله ما انا بخیرکم، ولقد كنت لمقامی هذا کارها ولوددت ان فيکم من یکفینی، افتظنون انی اعمل فيکم بسنة رسول الله؟ اذن لا اقوم بها ان رسول الله كان يعصم بالوحي وكان معه ملك وان لی شیطاناً یعتزینی فاذا غضبت فاجتنبونی» «1»

(1) - مدارك این روایت از کتب اهل تسنن: مسند احمد حنبل ج 1، ص 14؛ مجمع الزوائد، ج 5، ص 183؛ الامامة والسياسة، ص 16؛ صفوة الصفوة ج 1، ص 99؛ عيون الاخبار ابن قتيبة، ج 2، ص 234؛ كنز العمال، ج 3، ص 126 و 135 و 136؛ تاريخ طبری، ج 3، ص 203 و 210؛ تاريخ ابن كثير، ج 5، ص 247؛ تاريخ الخلفاء، ص 47 و 48؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1، ص 134 و ج 3، ص 8 و 14 طبع چهار جلدی.

از منابع شیعه: الطرایف، ج 2، ص 402؛ الصراط المستقیم، ج 2، ص 294 و 296؛ كشف المحجة، ص 67؛ الغدير، ج 2، ص 42 و ج 7، ص 104 و 105.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 343

آگاه باشید به والله سوگند! من بهترین شما نیستم و به دست آوردن حکومت بر شما را خوش نداشتم.

به حقیقت دوست داشتم که در میان شما کسی بود که کار مرا به جای من کفایت میکرد، آیا گمان میکنید که من بتوانم در این حکومتی که به عهده گرفتهام به روش و سنت رسول خدا عمل کنم؟ اگر چنین فکر میکنید بدانید که من تاب و توان آن را ندارم، بدون شك رسول خدا به پشتیبانی وحی کار میکرد و پیوسته فرشتهای برای یاری دادن به او همراهش بود، ولی مرا شیطانی است که احاطهام نموده، پس هرگاه در کارم خشمگین شدم از من دور شوید، تا زبانی متوجه شما نگردد.

مرتبه کسی که میگوید: من بهترین شما نیستم، من قدرت اجرای سنت پیامبر را ندارم، شیطانی بر من محیط و مسلط است، اهل خشم و هیجان روحی و عدم تعادل روانی هستم کجا؟ و مرتبه خلیفه واقعی پیامبر، مفسر قرآن، دریای دانش و بصیرت، عدل قرآن امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه طالب (ع) کجا که معتبرترین کتب اهل سنت درباره او روایت کرده اند:

قتیبة بن سعید بلخی و هشام بن عمار دمشقی میگویند ما را حاتم از بکیر بن مسمار، از عامر بن سعد بن ابی وقاص روایت کرده که معاویه به سعد فرمان داد امیرمؤمنان را را سب کند به او گفت:

«ما يمنعك ان تسب ابا تراب؟ قال: ذكرت ثلاثا قالهن له رسول الله (عليهما السلام) فلن اسبه لان تكون لي واحدة منها احب الي من حمرا لنعيم:

سمعت رسول الله يقول له وقد خلفه في بعض مغازيه فقال له علي يا رسول الله اتخلفي مع النساء والصبيان؟ فقال له رسول الله اما ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لانبوة بعدى.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 344

وسمعه يقول في يوم خيبر: لاعطين الراية غداً رجلاً يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله فتناولنا اليها فقال: ادعوا لي علياً فأتى به ارمداً فبصق في عينيه ودفع الراية اليه.

ولما نزلت: انما يريد الله ليذهب عنك الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيراً «1» دعا رسول الله (عليهما السلام) علياً وفاطمة و حسناً و حسيناً فقال اللهم هؤلاء اهل بيتي.»

پیش از آن که به ترجمه روایت توجه کنید به مدارك آن از طریق اهل سنت بنگرید. «2» ای سعد تو را از سب و ناسزای به ابوتراب چه چیزی منع نموده است، سعد به معاویه گفت: سه حقیقت را به یاد میآورم که هر سه را پیامبر درباره علی فرمود، و من هرگز چنین وجود شایسته‌های را سب نمیکنم، اگر یکی از آنها اختصاص به من داشت از اشتراک سرخ موی گران قیمت برایم محبوب تر بود.

از رسول خدا زمانی که او را در برخی از غزوات به جای خود در مدینه جانشین کرد و او به پیامبر گفت: مرا در کنار زنان و کودکان جانشین خود قرار

(1) - احزاب 33.

(2) - صحیح مسلم، ج 4، ص 187؛ ترمذی، ج 5، ص 301؛ مسند احمد حنبل، ج 1، ص 185؛ حاکم نیشابوری در مستدرک، ج 3، ص 180؛ شواهد التنزیل، ج 2، ص 21؛ مناقب خوارزمی، ص 59، فرائد السمطين، ج 1، ص 377؛ الغدير، ج 1، ص 38 و 50؛ فضائل الخمسة، ج 1، ص 220، سنن ابن ماجه، ج 1، ص 30؛ حلیة الاولیاء، ج 4، ص 356؛ کفایة الطالب، ص 16؛ صحیح مسلم به سند دیگر، ص 175؛ ترمذی، ج 10، ص 228؛ ابن ابی عاصم فی السنة 1336؛ ابن بخار ذیل تاریخ بغداد، ج 2، ص 113؛ مسند بزاز، ج 1، ص 122؛ جامع الصحیح باب مناقب علی، ج 5، ص 638، حدیث 3724.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 345

میدهی شنیدم به او فرمود: آیا خوشحال نیستی که نسبت به من بمنزله هارون از جانب موسی باشی، جز این که پس از من برای کسی مقام نبوت نیست.

و روز خبیر شنیدم فرمود: فردا پرچم را به دست کسی میدهم که خدا و رسول را دوست دارد، و خدا و رسول هم او را دوست دارند، ما به جانب رسول خدا سرکشیدیم، حضرت فرمود علی را به نزد من بخوانید، علی با چشم درد سختی آمد، پیامبر آب دهان به دو چشمش کشید و پرچم را پس از رفع چشم دردش به او داد.

و هنگامی که آیه تطهیر که دلالت بر پاکی همه جانبه افرادی که آیه بخاطر آنان نازل شد به پیامبر وحی شد، پیامبر علی و فاطمه و حسن و حسین را خواست و گفت: خداوندا اینان اهل بیت من هستند.

رسول خدا درباره امیرمؤمنان فرمود:

«ان تولوا علیا تجدوه هادیا مهدیا یسلک بکم الطریق المستقیم:» «1»

اگر علی را سرپرست و حاکم خود بپذیرید، او را راهنما، راه یافته و هدایتگر شما امت به راه راست خواهید یافت. و نیز آن حضرت فرمود:

«مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینة نوح، من رکبها نجا ومن تخلف عنها غرق:» «2»

جایگاه اهل بیت من در میان شما هم چون کشتی نوح است که هر کس آن را وسیله نجات خود قرار داد از طوفان نجات یافت و هر کس از آن کناره گرفت و به آن پناهنده نشد در گرداب هلاکت غرق شد.

جابر بن عبدالله انصاری از رسول خدا روایت میکند که فرمود: علی بهترین بشر است و هر که در این حقیقت شك کند کافر است. «3»

(1) - اسنی المطالب، 74.

(2) - مناقب ابن مغازلی شافعی 132.

(3) - تاریخ بغداد، ج 7، ص 471 - تهذیب التهذیب، ج 9، ص 419 - الاصابة، ج 1 بخش 4، ص 217.

و نیز از رسول خدا روایت شده:

«الائمة من بعدی اثنا عشر، تسعة من صلب الحسين و التاسع مهديهم:» «1»

پیشوایان پس از من دوازده نفرند، که نه نفر آنان از نسل حسین و نهمین آنان مهدی است.

ابو نعیم از علمای مشهور اهل سنت در کتاب حلیة الاولیاء از ابن عباس از پیامبر اسلام روایت میکند:

«من سره ان یحیی حیاتى و يموت مماتى و يسكن جنة عدن فرسها ربي فليوال عليا من بعدى، و ليوال و ليسه و ليقتد بالائمة من بعدى، فاهم عترتى، خلقوا من طينتى رزقوا فهما و علماً و ويل للمكذبين بفضلهم من امتى، القاطعين فيهم صلتى لا انا لهم الله شفاعتى:» «2»

هر کس خوش دارد چون من زندگی کند و همانند من بمیرد، و در بهشت همیشگی که پروردگارم آن را غرس کرده مسکن گیرد، باید پیشوائی و ولایت علی را پس از من «نه پس از سه حاکم» بپذیرد، و دوستی دوستانش را قبول کند، و به امامن بعد از من اقتدا نماید و از آنان پیروی کند زیرا آنان عترت من هستند، و از طینت من آفریده شده‌اند و فهم و دانش نصیب آنان گشفته، و عذاب و ویل بر تکذیب کنندگان فضایلشان و برتریشان در امت من باد، که قطع رحم میکنند، خدا تکذیب کنندگان حق آنان را به شفاعت من نمیرساند.

با کمال تأسف و با نهایت تأثر، و با هزاران افسوس و اندوه، با کارگردانی گروهی که ریشه‌های جاهلیت، و عصبیتهای قومی جان و قلبشان را تسخیر کرده بود و در اسارت هوا به سر می‌پرند و با داروهای قرآن و سنت پیامبر درمان نشدند، بلافاصله پس از مرگ پیامبر وصیت او را نسبت به قرآن و اهل بیت پشت سر انداختند و مردم را از فهم حقایق کتاب خدا باز داشتند، و از روی آوردن به اهل بیت منع نمودند، و حق امیر مؤمنان و امامان پس از او را غصب و

(1) - ینابیع الموده ج 3 ص 167، المهدی 104، کشف النعمه ج 3 ص 294.

(2) - حلیة الاولیاء ج 1 ص 86.

راه ضلالت را بر کثیری از امت تا قیامت باز گذاشتند، و امتی که با زحمات پیامبر و با وصایای راه گشایش میرفت که فوق همه امتها در علم و دانش و تمدن و بینش قرار گیرد، و دیگر ملتها را تحت تأثیر بگیرد و همه آنان را در گردونه اسلام ناب الهی درآورد و از روی زمین بهشتی چون بهشت عدن بسازد، به تفرقه و جدائی و گروه گروه شدن، و دشمن یکدیگر گشتند، و آلوده شدن به فساد اخلاقی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و مهجور ماندن از حقایق، و به اسارت درآمدن در دست استعمارگران غارت گر و دزد و ظالم و آدم کش و کینه وز دچار نمودند!!

به گوشهای از درد دل امیرمؤمنان از دست اصحاب سقیفه و پیروان پس از آنان توجه کنید تا به جای اشک ریختن بر آنچه به سر او و امت آمد خون گریه کنید.

برای بازپس گیری حق به غارت رفتهام نظر کردم و دیدم یآوری جز خاندانم ندارم، به مرگ آنان که یقیناً به دست غارتگران حق صورت میگرفت راضی نشدم، چشمهای پر از خاشاک را فرو بستم و با همان گلوئی که گویا استخوانی در آن مانده بود جرعه تلخ حادثه را نوشیدم، با این که تحمل در برابر گرفتگی راه گلو و نوشیدن جرعههای که تلخ تر از حنظل است کار طاقت فرسای بود صبر و شکیبائی نشان دادم. «1» خداوند قریش را به کیفر اعمالش برساند، آنان پیوند خویشاوندیام را بریدند، و حکومت فرزند مادرم «پیامبر» را از من غارت کردند. «2»

(1) - نهج البلاغه، خطبه 26.

(2) - نهج البلاغه، نامه 36.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 348

در غضب حق و مبارزه با من هم دست و هماهنگ شدند، کسی به من گفت: ای پس ابوطالب تو نسبت به امر خلافت اهتمام داری در پاسخش گفتم: به خدا سوگند شما با این که از پیامبر دورتر هستید اهتمام بیشتری دارید، من شایسته تر و نزدیک ترم و فقط حق خود را مطالبه میکنم، شما میان من و حق من حایل و مانع شدید، والله قسم از آن روزی که پیامبر از دنیا رفت حق من به غارت رفت. «1» امیرمؤمنان با توجه به اوضاع زمان و جوان بودن اسلام چارههای جز دفاع از حق خود در مسئله خلافت و اعتراض به کسانی که این حق مسلم را غصب کرده بودند، و از او گرفته در

میان خود دست به دست میگرداندند نداشت آن هم به گونهای که اتحاد ظاهری مسلمانان از میان نرود و در فضای زندگی شان فتنهای که دشمن از آن بهره برداری کند برپا نگردد، روی این حساب در خانه خود غریبانه نشست، و مظلومانه زانوی اندوه بر امت را بغل گرفت تا این که اصحاب سقیفه او را با هجوم به خاتمش به زور و اجبار از خانه بیرون آوردند و به جانب سازش با حکومت که ابداً نسبت به آن راضی نبود بردند، و اگر خود به میل و اختیار خویش میرفت، دیگر نمیتوانست دلیلی بر حقانیت خود بیاورد و آن همه درد دل کند و پیروان او نیز برهانی در اختیار نداشتند.

امیرمؤمنان این دریای بصیرت و دانش و عالم به حقایق و مطلع از آینده زمان، هنگامی که دریافت حفظ اصل اسلام و خنثی کردن نقشهای دشمنان دین در آن موقعیت خطیر موقوف به سازش ظاهری و قبول صلح تحمیلی و مسالمت با حاکمان است بالاچار دست به سازش زد و برای حفظ امت و مصلحت ملت و برای نگاهداری دین و اقدام برای انجام واجب شرعی و عقلی در تعارض میان

(1) - نهج البلاغه، خطبه 172.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 349

دو امر، مسئله اهم را بر مهم مقدم داشت و با حاکمان زمان که به هیچ عنوان حاضر به برگرداندن حق او نبودند و بر همه اوضاع هم تسلط داشتند به ظاهر موافقت کرد.

بی شك اگر موافقت و سازش او از روی اختیار و رضایت بود، و کمترین رغبتی به آن داشت هرگز زمینهای برای گلابه و شکایت از اصحاب سقیفه و قریش و کارگردانان حکومت وجود نداشت درحالی که در آثار اهل سنت و شیعه گلابهها و درد دلهای پرسوز و نالههای جگرسوز از وضعی که پیش آمد نقل شده و کسی در نقل آنها تردیدی ندارد.

تفسیر آیه 183

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

ای مؤمنان روزه بر شما مقرر و لازم گشته، همان گونه که بر پیشینیان شما مقرر و لازم شد تا پرهیزکار شوید.

شرح و توضیح:

در این آیه شریفه و چند آیه پس از این آیه، مسائل معنوی روزه و برخی از احکام فقهی آن و نهایتاً به صورت کلی به آثار عظیم این عمل مقدس و پاک، و این عبادت درونی اشاره شده است.

روزه

ابتدا باید دانست روزه‌های که در قرآن مجید و روایات و معارف الهیه مطرح است نه روزه‌های که با امساک از خوردن و آشامیدن و امتناع از برخی دیگر مفطرات حاصل میشود، بلکه روزه‌های است که با شرایط خاص ظاهری و ویژگیهای مخصوص معنوی، و به میان آوردن حسنات اخلاقی، و اجتناب از

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 350

محرمات و دوری گزیدن از کبائر و پافشاری نداشتن بر صغائر به دست می‌آید، که از طرفی سازنده تقوا و روحیه پرهیزکاری در انسان، و از سوی دیگر ایجاد کننده سپری در برابر آتش دوزخ، و از جهت دیگر راهی به سوی رضایت الله و نهایتاً دری برای ورود به جنت الله است.

در دعای روز اول ماه مبارک میخوانیم:

«اللهم اجعل صیامی فیه صیام الصائمین:»

خداوندا روزه مرا در این ماه روزه داران قرار بده.

این جمله زیبا و معنوی که احتمالاً از معصوم صادر شده، به این حقیقت اشارت دارد که عقاید و اعمال دارای دو مرحله سطحی و ظاهری، و اصیل و ریشه دار است.

اعمالی که انجام میگیرد ولی سازنده تقوا و پاکی و ادب و تربیت در دنیا، و سازنده بهشت در آخرت، و مایه جذب رضایت حق نیست سطحی و ظاهری، و توان رسیدن به قبولی حضرت دوست را ندارد، و عملی است که خارج از حوزه خواست خداست.

و اعمالی که انجام میگیرد و محصولش پاکی و تقوا و ادب و تربیت در دنیا، و سازنده بهشت در آخرت، و سبب جذب رضایت خداست اصیل و عمقی و ریشه دار و همان است که حضرت حق از مکلف خواسته است.

روزه گاهی فقط روزه معده است، و کاری است سطحی و ظاهری، و راه گشای به سوی تقوا که فلسفه روزه است نیست، یعنی میدان تمرین و ریاضیت برای کشاندن اعضا و جوارح و قلب به عرصه تقوا نمیشد، تقوائی که در سوره اعراف آیه 26 آمده بهترین پوشش است، وَ لِبَاسِ التَّقْوَى ذَلِكْ خَيْرٌ وَ قَتِي رُوزِه، خیاط چنین لباسی نباشد قطعاً روزه نیست، و از مدار لعلکم تقون بیرون است.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 351

قرآن میفرماید:

وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى: «1»

و توشه بگیرید، که بهترین توشه تقواست.

روزه سطحی و شکمی، روزهای که شرایط لازم را دارا نباشد زمین پرورش محصولی چون تقوا نیست.

نمونه این دو نمونه یعنی سطحی و عمقی در مسئله ایمان و اعتقاد نیز در قرآن مجید آمده است:

قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ: «2»

اعراب میگویند ایمان آوردیم، بگو ایمان نیاورده اید بلکه بگوئید اسلام را به ظاهر پذیرفته ایم، ایمان واقعی در قلوب شما وارد نشده است.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَتَابَعُوا وَ جَاهَلُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ: «3»

فقط مؤمنان کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان واقعی آورده، سپس به چاه شک نمیافتند، و با مال و جانشان در راه خداوند جهاد میکنند، هم اینانند که در مؤمن بودن صادق و راستگویند.

سایر عبادات هم همین وضع را دارند یعنی گروهی از مردم آن را سطحی و ظاهری انجام میدهند، و عقل و قلب آنان و معرفت در آن نقشی ندارند، و گروهی آن را عمقی و حقیقی و از بُنِ عقل و معرفت و باور قلبی انجام میدهند.

روزه واقعی روزهای است که انسان را از سنگلاخهای دشوار مادیت، و جادوهای پرفراز و نشیب تعلقات دنیائی عبور داده به قله رفیع تقوا میرساند.

(1) - بقره 197.

(2) - حجرات 14.

(3) - حجرات 15.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 352

صوم که در فارسی به معنای روزه است در کتب لغت عربی به دو معنا آمده است:

1- امساک: یعنی خودداری و امتناع از آنچه براساس فقه روزه را باطل میکند.

2- رفعت و بلندی

در شعر امرؤ القیس که از بزرگترین شعرای عرب است آمده:

«اذا صام النهار و هجرا:»

هنگامی که روز به نقطه ارتفاع رسید و به شدت گرم شد چون مرتبه معنوی روزه از همه عبادات برتر و والاتر است نام صوم بر آن نهاده شده، بلندی مرتبه و رفعت روزه تا جائی است که با این که مکلف آن را انجام میدهد ولی خداوند آن را به خود نسبت داده و جز او پاداشش را بر عهده خود میداند:

«قال النبي (عليهما السلام) قال الله تبارك و تعالى: الصوم لي وانا اجزي به:» «1»

پیامبر فرمود: خداوند تبارك و تعالى فرموده: روزه مراست و من به آن پاداش میدهم.

روزه طهارت و پاکی، و خالی زیستن از رذائل اخلاقی و ناپاکی هاست.

پیامبر میفرماید:

«وان سابه احدا وقاتله فليقل انى امرء صائم، يعنى ليس عندى صفة سب ولاقتال:» «2»

اگر کسی به روزه دار ناسزا گفت یا با او به نزاع برخاست باید بگوید من مردی صائم هستم، یعنی روحیه سب گوئی و نزاع و مایه کار زشت برای من نیست.

(1) - بحار، ج 96، ص 255 نقل از مکارم الاخلاق.

(2) - فتوحات، ج 9، ص 115 به بعد.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 353

این گونه برخورد با دیگران تمرینی برای تقویت قدم دل و جان برای رفتن به سوی تقوا است.

جایگاه و منزلت روزه در حدی رفیع و بلند است که از رسول خدا روایت شده است:

«لو اذن الله للسموات والارض ان تتكلما لبشرتا صوم رمضان بالجنة:»

اگر خداوند به آسمانها و زمین اجازه سخن گفتن دهد، قطعاً روزه داران ماه رمضان را به بهشت بشارت میدهند.

از روزه داران چنان که در روایات آمده به ضیافت الله دعوت شده است، آری حضرت کریم و بلکه اکرم الاکرمین خوش دارد مهمانش را در حالی که گرسنه است به میهمانی دعوت کند، تا آنچه به او عنایت میفرماید او را خوش آید، سیر را به مهمانی بردن و بهترین غذا را در برابر او قرار دادن برای سیر لذت ندارد و بلکه باید گفت: دعوت از سیر برای غذا خوردن دعوت نیست بلکه به شوخی نزدیک تر است.

«دُعيتم فيه الى ضيافة الله:»

در ماه رمضان به ضیافت و میهمانی خدا دعوت شده اید.

بنابراین اگر روزه روزه دار واقعی باشد او را بر سر سفره کرامت خدا مینشانند، و راهی بهشت مینماید، و به منزلتی عظیم از پاداش و اجر میرساند، و اگر غیر این باشد محصولی جز گرسنگی و تشنگی ندارد!

از رسول خدا روایت شده است:

«کم من صائم لیس له من صومه الالجوع والعطش:» «1»

چه بسا روزه داری که از روزهایش جز گرسنگی و تشنگی نصیبی نیست.

(1) - محجة البيضاء، ج 2، ص 136.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 354

رفعت روزه تا جائی است که پیامبر بزرگ اسلام از آن زمانی که آیه امانت را تلاوت کرد به عنوان امانت یاد کرد:

«انما الصوم امانة فليحفظ احدكم امانته:»

روزه امانت است، بر هر کدام شما واجب است که امانت دار باشد.

«وضع يده على سمعه و بصره فقال: السمع امانة والبصر امانة:»

رسول خدا دست بر گوش و چشمش گذاشت پس فرمود: گوش امانت است و چشم امانت است، یعنی در فضای روزه گوش از آنچه خلاف خدا و اخلاق است ببندید، و چشم از آنچه که دیدنش موجب خشم خداست فرو بندید.

به نظر میرسد در حدی که بایست از عظمت روزه و مقام و منزلت این عبادت خالصانه، با مطالبی که در سطور گذشته تحریر شده آگاهی حاصل شود حاصل شد، و در این زمینه موشکافی و تحقیق بیشتری لازم نیست، امید است اهل ایمان از روزه‌های که روزه داران واقعی برخوردار بودند بفرمانده شوند و از این مائده معنوی و سفره الهی حظی وافر، و رزقی کامل نصیب آنان گردد، و با انجام این عمل بینظیر به مقامی والا رسیده، به قلّه تقوا دست یابند، و به کسب رضایت الله و جنت الله موفق شوند.

حضرت صادق (ع) از پدراناش از رسول خدا روایت میکند که آن حضرت به اصحابش فرمود:

«الا احبرکم بشیئی ان انتم فعلتموه تباعد الشیطان منکم كما تباعد المشرق من المغرب؟ قالو: بلی قال: الصوم یسود وجهه، والصدقة تکسر ظهره، والحب فی الله والموازرة علی العمل الصالح یقطعان دابره، والاستغفار یقطع وتینه، ولکل شیئی زکاة و زکاة الابدان الصیام:» «1»

(1) - امالی الصدوق 37 و 38.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 355

شما را به چیزی خبر دهم که اگر آن را انجام دهید، شیطان از شما مانند فاصله میان مشرق و مغرب دور میشود؟ گفتند: آری فرمود: روزه چهره‌اش را سیاه میکند، و صدقه کمرش را میشکند، و دوستی در راه خدا و کمک به عمل صالح ریشهاش را قطع میکند، و استغفار رگش را جدا مینماید، و برای هر چیزی زکاتی است، و زکات بدن‌ها روزه است.

و نیز آن حضرت از طریق پدراناش از رسول خدا روایت میکند که آن حضرت فرمود:

«الصائم فی عبادة الله وان كان نائما علی فراشه ما لم یغتب مسلما:» «1»

روزه دار در عبادت خداست گرچه در بسترش خواب باشد ولی زمانی که از مسلمانی غیبت نکند.

و نیز از رسول خدا روایت شده است:

«ما من صائم یحضر قوما یطعمون الاسبحت اعضاؤه، وکانت صلاة الملائكة علیه، وکانت صلاحتهم له استغفارا.»

روزه داری نیست که در مجلس گروهی روزه خور درآید مگر این اعضا‌اش به تسبیح در آیند، و درود فرشتگان بر اوست، و درود فرشتگان بر او طلب آمرزش است.

حضرت صادق (ع) فرمود:

«من صام يوماً في الحر فاصاب ظمأ وكل الله به الف ملك يمسحون وجهه ويشرونه حتى اذا افطر قال الله عزوجل: ما اطيب ريحك و روحك، يا ملائكتي اشهدو اني قد غفرت له:» «2»

کسی که روزی گرم را روزه بگیرد و دچار تشنگی شدید شود خداوند هزار فرشته بر او می‌گمارد که چهره او را مسح کنند، و وی را به عنایت حق بشارت دهند، چون افطار کند خدای می‌فرماید چه پاکیزه است بوی و روحت، ای فرشتگان شاهد باشید که من او را آمرزیدم.

امام صادق از پدراناش از رسول خدا روایت میکند:

(1) - بحار، ج 96، ص 247.

(2) - امالی صدوق 349.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 356

«نوم الصائم عبادة، ونفسه تسبيح:» «1»

خواب روزه دار عبادت، و نفس زدن او تسبیح است.

امام ششم می‌فرماید:

«للصائم فرحتان: فرحة عند الافطار و فرحة عند لقاء الله عزوجل:» «2»

برای روزه دار دو خوشحالی است: یکی هنگام افطار، و دیگر هنگام لقاء خدای عزوجل.

امیرمؤمنان در آنچه که هنگام از دنیا رفتنش وصیت کرد فرمود:

«عليك بالصوم فانه زكاة البدن وجنة لاهله:» «3»

تو را به روزه سفارش میکنم، زیرا روزه زکات بدن، و برای اهلش سپر از حوادث است.

پیامبر اسلام از حضرت حق روایت میکند

«کل عمل ابن آدم هو له غیرالصیام هولی وانا اجزی به والصیام حنة العبد المؤمن یوم القیامة کما یقی احدکم سلاحه فی الدنیا ولخولوف فم الصائم اطیب عندالله عزوجل من ریح المسک والصائم یفرح بفرحتین: حین یفطر ویشرب و حین یلقانی فادخله الجنة:» «4»

همه عمل فرزند آدم برای خود اوست، جز روزه که برای من است و من به آن پاداش میدهم، و روزه سپر عبد مؤمن از دوزخ در روز قیامت است، چنان که سلاح یکی از شما در دنیا او را از حادثه حفظ میکند، بوی دهان روزه دار نزد خدای عزوجل خوشبوتر از بوی مشک است، و روزه دار به دو خوشحالی خوشحال میشود، هنگام افطار که میخورد و میآشامد، و هنگامی که به ملاقات من نایل میشود، پس او را وارد بهشت میکنم.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

(1) - قرب الاسناد 62.

(2) - بحار، ج 96، ص 248 - 249.

(3) - بحار، ج 96، ص 248 - 249.

(4) -

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 357

«نوم الصائم عبادة، وصمته تسبیح، وعمله متقبل، و دعاؤه مستجاب:» «1»

خواب روزه دار عبادت، و سکوتش تسبیح، و عملش قبول، و دعایش مستجاب است.

از حضرت صادق (ع) روایت شده است که پیامبر فرمود:

«الصوم جنة، ای ستر من آفات الدنيا، و حجاب من عذاب الآخرة، فاذا صمت فانو بصومك كف النفس من الشهوات، وقطع الهمة عن خطوات الشيطان، و انزل نفسك منزلة المرضى لاتشتهي طعاما ولاشرابا، متوقعا في كل لحظة شفاك من مرض الذنوب، وظهر باطنك من كل كدر و غفلة و ظلمة تقطعك عن معنى الاخلاص لوجه الله تعالى.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: قال الله عزوجل الصوم لي وانا اجزي به فالصوم يميت مراد النفس، وشهوة الطبع الحيواني، وفيه صفاءالقلب و طهارة الجوارح وعمارة الظاهر و الباطن والشكر على النعم والاحسان الى الفقرا و زيادة التضرع والخشوع والبكاء وحبل الالتجاء الى الله و سبب انكسار الهمة، و تخفيف السيئات و تضعيف الحسنات و فيه من الفوائد مالايجسى وكفى ماذكرناه منه لمن عقل و وفق لاستعماله:» «2»

روزه سپر است، سپر در برابر آفات و حوادث دنیا، و حجاب و مانع در مقابل عذاب آخرت است.

هنگامی که روزه گرفتی این امور را در کنار روزها نیت کن: خودداری از خواستههای نامشروع و آنچه که ظاهر و باطن روزه را از بین میبرد، قطع همت و اراده از قدم گذاردن جای قدمهای شیطان، خود را به منزله بیمار قرار دادن، بیماری که اشتهاى به خوراکی و آشامیدنی ندارد، هر لحظه با این روز انتظار درمانت را از هر بیماری داشته باشد، و باطنت را از تاریکی و غفلت و ظلمتی که تو را از حقیقت و اخلاص جدا میکند پاک کن.

(1) - ثواب الاعمال 26.

(2) - مصباح الشریعه 15.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 358

رسول خدا فرموده که خدای عزوجل اعلام نموده، روزه برای من است و من به آن پاداش میدهم.

روزه خواستههای ناروای نفس را نابود میکند، روزه شهوت و طبع حیوانی را از میان میبرد، صفاء قلب محصول روزه است، طهارت اعضاء رئیسه و آبادی ظاهر و باطن نتیجه روزه است، شکر بر نعمت و نیکی به نیازمندان میوه روزه است، تضرع و خشوع و گریه شاخ و برگ روزه است، روزه ریسمان التجاء به خدا و سبب شکستن همت ناروا، و تخفیف گناهان

و اضافه شدن حسنات است، فواید روزه قابل شمردن نیست، این مقداری که ذکر شد برای خردورز و کسی که موفق به روزه میشود کافی است.

حضرت صادق (ع) از پدراناش از علی (ع) از پیامبر روایت میکند که رسول خدا فرمود:

«اربعة لاترد لهم دعوة، ويفتح لهم ابواب السماء ويصير الى العرش: دعاء الوالد لولده، والمظلوم على من ظلمه، والمعتمر حتى يرجع، والصائم حتى يفطر:» «1»

چهار نفرند که دعای آنان بر نمی گردد، درهای آسمان به روی آنان برای دعایشان باز میشود و تا عرش می رود! دعای پدر برای فرزندش، و دعای مظلوم بر ضد کسی که به او ستم نموده، و دعای عمره کننده تا باز گردد، و دعای روزه دار تا زمانی که افطار نماید.

تفسیر آیه 184 - 185

أَيَّاماً مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضاً أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَ عَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامٍ مِسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْراً فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

شَهْرَ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَ الْقُرْآنِ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَ مَنْ كَانَ مَرِيضاً أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ

(1) - بحار، ص 96، ص 256.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 359

يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَ لِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

در روزهائی چند روزه بگیرید، پس هر که از شما بیمار یا در سفر باشد به تعداد روزههای از دست رفته از روزههای دیگر را روزه بگیرد و بر آنان که روزه گرفتن طاقت فرساست طعام دادن به يك نیازمند به جای هر روزه كفاره آن است و هر که به خواست خودش افزون بر كفاره واجب بر طعام نیازمند بیفزاید برایش بهتر است، و روزه گرفتن هرچند دشوار و سخت باشد اگر فضیلت و ثوابش را بدانید برای شما بهتر است.

این است ماه رمضان که قرآن در آن نازل شده، قرآنی که سراسر هدایتگر مردم است، و دارای دلایلی روشن و آشکار از هدایت میباشد، و مایه جدائی حق از باطل است، پس کسی که در این ماه در وطنش حاضر باشد با آن همه ماه را روزه بدارد، و آن که بیمار یا در سفر است شماری از روزههای غیر ماه رمضان را به تعداد روزههای فوت شده روزه بدارد، خدا آسانی شما و راحت شما را میخواهد نه دشواری و سختی شما را و قضای روزه برای این است: شما روزهائی را که بخاطر عذر شرعی نگرفته اید کامل کنید، و خدا را به این که شما را هدایت نموده بزرگ شمارید، و نیز برای این که سپاس گزاری کنید.

شرح و توضیح

در این دو آیه شریفه دو مسئله مهم ذکر شده است: 1- بخشی از احکام فقهی روزه بیان شده، 2- و ماه رمضان ظرف دو حقیقت معرفتی گشته: نزول قرآن مجید، و روزه این عبادت بینظیر و پُرثواب درباره هدایت گری قرآن مجید به طورمشروح در آیه شریفه **ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ** بحث شد.

و مسئله روزه و ارزش و عظمتش در آیه 183 به اندازه لازم مطلب ارائه گشته، آنچه از این دو آیه شریفه باید توضیح داده شود در رابطه با ماه رمضان است.

ماه رمضان

در رابطه با ماه مبارك رمضان و برکات فراوان دنیائی و آخرتی آن و روزه در این ماه، آیات و روایات و معارف الهیه مسائل، دقایق، اشارات، و لطائفی ذکر کردهاند که انسان وقتی خود را در برابر آنها میبیند به نظر میآورد که در برابر

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 360

دریائی قرار گرفته که ساحل آن ناپیداست، من از این که گرچه به طور مختصر به آن حقایق اشاره کنم عاجزم، ولی تا آنجا که در خور استعداد این فقیر است به پارهای از آن مسائل و حقایق اشاره میکنم.

قرآن مجید از دوازده ماه قمری تنها ماهی را که نام برده ماه رمضان است و این به خاطر این است که ماه رمضان هویتاً از عظمت و برکت برخوردار است، و ذکر نام آن برای نشان دادن عظمت و کرامتش به اهل تکلیف و روزه داران است.

رمضان در لغت به معنای باران شدید است و رسول خدا براساس مفهوم لغوی آن فرموده است:

«سَمِّيَ الرَّمْضَانَ لِأَنَّهُ يَرْمِضُ الذَّنُوبَ:» «1»

این ماه را رمضان نامیده‌اند، زیرا با فرو ریختن باران شدید مغفرت، گناهان را نابود میکند.

و دیگر معنای لغوی رمضان شدت گرما و هوای آتش زاست، و این به معنای این است که حرارت رمضان هیزم گناهان را تبدیل به خاکستر میکند.

از رسول خدا مطلب بسیار مهمی درباره رمضان به این صورت نقل شده است:

«لَا تَقُولُوا رَمَضَانَ فَاِنَّ رَمَضَانَ اسْمٌ مِنْ اسْمَاءِ اللّٰهِ تَعَالَى:» «2»

این ماه را بدون احترام به آن و بدون اضافه کردن صفت بامعنائی به آن، نام مبرید، زیرا رمضان اسمی از اسماء خدای تعالی است.

این نام مبارك زمانی که به صورت کمیت زمانی تجلی مینماید برای روزه داران سه حقیقت همراه می‌آورد، چنان که رسول خدا فرموده است:

(1) - کنز العمال، ج 8، ص 466.

(2) - فتوحات محی الدین، ج 9، ص 115.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 361

«اذا جاء رمضان فتحت ابواب الجنة، وغلقت ابواب النار، و صفتت الشياطين:» «1»

هنگامی که ماه رمضان بیاید، درهای بهشت باز میشود، و درهای دوزخ بسته میگردد، و شیاطین به غل و زنجیر کشیده میشوند.

روایات و ماه مبارك رمضان

امام صادق (ع) از رسول خدا درباره برکات ماه رمضان و وظیفه روزه دار در این ماه مطالب بسیار مهمی به این مضمون نقل میکند:

«شهر رمضان شهرالله عزوجل، وهو شهر يضاعف الله فيه الحسنات، و يحو فيه السيئات، وهو شهر البركة، وهو شهر الانابة، وهو شهر التوبة، وهو شهر المغفرة، وهو شهر العتق من النار و الفوز بالجنة.

الا فاجتنبوا فيه كل حرام، واكثروا فيه من تلاوة القرآن، و سلوا فيه حوائجكم، واشتغلوا فيه بذكر ربكم، ولا يكون شهر رمضان عندكم كغيره من الشهور، فان له عندالله حرمة وفضلا على سائر الشهور، ولا يكون شهر رمضان يوم صومكم كيوم فطرکم:» «2»

ماه رمضان ماه خدای عزوجل است، و آن ماهی است که خدا خوبیها را در آن میافزاید، و بدیها را در آن محو میکند، ماه رمضان زمان برکت، ماه انابه، و ماه توبه و مغفرت و ماه آزادی از دوزخ، و دست یافتن به بهشت است.

آگاه باشید، در این ماه از هر حرامی دوری کنید، و در آن فراوان تلاوت قرآن کنید، و حاجات خود را از حق بخواهید، و به ذکر پروردگارتان مشغول باشید، و ماه رمضان نزد شما چون ماههای دیگر نباشد، زیرا این ماه نزد خداوند بر دیگر ماهها حرمت و فضیلت دارد، و روز روزه شما در ماه رمضان مانند روز غیر روزه داری نباشد.

از حضرت رضا (ع) درباره ماه مبارك رمضان روایت شده است:

(1) - كنز العمال، ج 8، ص 461.

(2) - بحار، ج 96، ص 340.

«الحسنات فی شهر رمضان مقبولة، والسيئات فيه مغفورة، من قرء فی شهر رمضان آية من كتاب الله عزوجل كان كمن ختم القرآن فی غيره من الشهور، ومن ضحك فيه فی وجه اخيه المؤمن لم يلقه يوم القيامة الاضعك فی وجهه، وبشره بالجنة، ومن اعان فيه مؤمنا اعانه الله تعالى على الجواز على الصراط، يوم تنزل فيه الاقدام، ومن كف فيه غضبه كف الله عنه غضبه يوم القيامة ومن اغاث فيه ملهوفاً آمنه الله من الفزع الاكبر يوم القيامة، ومن نصر فيه مظلوماً نصره الله على كل من عاداه فی الدنيا، ونصره يوم القيامة عندالحساب والميزان.

شهر رمضان شهرالبركة، و شهرالرحمة، وشهر المغفرة، و شهرالتوبة، و شهرالانابة، من لم يغفر له فی شهر رمضان ففی ای شهر يغفرله؟ فسئلوا الله ان يتقبل منكم فيه الصيام ولايجعله آخر العهد منكم، وان يوفقكم فيه لطاعة، ويعصمكم من معصية، انه خير مسئول.»

عبادات و نیکیها در ماه رمضان مقبول خداست، و گناهان مورد مغفرت و آمرزش، کسی که در ماه رمضان يك آیه از قرآن قرائت کند، مانند کسی است که در غیر ماه رمضان يك ختم قرآن نماید، و کسی که در ماه رمضان در صورت برادر مؤمنش تبسم کند، او را در قیامت دیدار نمیکند مگر این که در چهرهاش تبسم نماید، و وی را به بهشت بشارت دهد، و کسی که در ماه رمضان به مؤمنی یاری رساند، خداوند برای عبورش از صراط او را یاری دهد، روزی که قدمها در آن میگذرد، و کسی که در ماه رمضان خشم خود را نگاه دارد، خدا در قیامت خشمش را از او نگاه میدارد، و کسی که در ماه رمضان به فریاد اندوهگینی برسد، خدا او را در قیامت از فرع اکبر ایمنی دهد، و کسی که در این ماه مظلومی را یاری دهد خدا او را در دنیا بر هر کسی که با وی دشمنی کند یاری رساند، و روز قیامت هنگام حساب و میزان او را یاری دهد.

ماه رمضان ماه برکت، ماه رحمت، ماه مغفرت، ماه توبه، ماه انابه است، کسی که در ماه رمضان آمرزیده نشود در چه ماهی آمرزیده میشود؟!

از خدا بخواهید که در این ماه روزه شما را بپذیرد، و آن را ماه رمضان آخرین شما قرار ندهد، و بخواهید که خداوند در این ماه شما رابه طاعتش توفیق بخشد، و از نافرمانیاش حفظ کند، زیرا او بهترین وجودی است که از او درخواست میکنند.

رسول خدا فرمود:

«شعبان شهری، و شهر رمضان شهر الله عزوجل، فمن صام یوما من شهری کنت شفیعہ یوم القيامة، و من صام یومین من شهری غفرله ماتقدم من ذنبه، ومن صام ثلاثة ایام من شهری قیل له: استأنف العمل، ومن صام شهر رمضان فحفظ فرجه ولسانه وكف اذاه عن الناس غفرالله له نوبه ماتقدم منها وماتأخر واعتقه من النار، واحله دارالقرار، وقيل شفاعته فی عدد رمل عالج من مذنبی اهل التوحید:» «1»

شعبان ماه من است، و ماه رمضان ماه خدای عزوجل است، پس هر کس يك روز از ماه مرا روزه گیرد من در قیامت شفیع او هستم، و هر کس دو روز از ماه مرا روزه گیرد خدا گناهان گذشتهاش بیامزد، و هر کس سه روز از شهر مرا روزه گیرد به او گویند عمل از سر بگیر، و هر کس ماه رمضان را روزه گیرد و غریزه خود را حفظ کند، و زبان خویش را از گناه نگاه دارد، و آزارش را مردم باز دارد، خداوند گناهان گذشته و آیندهاش را میآمرزد، و او را از دوزخ آزاد کند، و وارد بهشت نماید، و به عدد ریگهای جمع شده و انباشته از گناهکاران اهل توحید شفاعت کند.

از بهترین قطعههایی که درباره ماه مبارك رمضان در کتابهای باارزش حدیث وارد شده، خطبه پیامبر اسلام است که حضرت رضا از پدرانش از امیرمؤمنان روایت میکند که آن حضرت فرمود:

«ان رسول الله خطبنا ذات یوم فقال: ایها الناس قد اقبل الیکم شهرالله بالبركة والرحمة والمغفرة، شهر هو عندالله افضل الشهور و ایامه افضل الايام، ولیالیه افضل اللیالی، وساعاته افضل الساعات، هو شهر دعیتم فیہ الی ضیافة الله و جعلتم فیہ من اهل کرامة الله، انفاکم فیہ تسبیح، ونومکم فیہ عبادة و عملکم فیہ مقبول، و دعاءکم فیہ مستجاب:»

روزی رسول خدا برای ما خطبه خواند، فرمود: ای مردم ماه خدا به سوی شما آمد، همراه با برکت و رحمت و مغفرت.

ماهی که نزد خدا برترین ماه هاست، و روزهایش برترین روزها و شبهایش برترین شبها، و ساعاتش برترین شبهاست، ماه رمضان ماهی است که در آن به میهمانی خدا دعوت شده اید، و در آن اهل کرامت قرار داده شده اید، نفس هایتان در آن تسبیح، و خوابتان در آن عبادت، و عملتان در آن پذیرفته، و دعایتان در آن مستجاب است.

(1) - امالی صدوق 13.

«فسئلوا الله ربكم بنيات صادقة، و قلوب طاهرة ان يوفقكم لصيامه، وتلاوة كتابه، فان الشقى من حرم غفران الله في هذا الشهر العظيم، واذكروا بجوعكم وعطشكم فيه جوع القيامة و عطشه، وتصدقوا على فقرائكم ومساكينكم و وقرو كباركم، وارحموا صغاركم، وصلوا ارحامكم، واحفظوا سنتكم، وعضوا عما لايجل النظر اليه ابصاركم، وعما لايجل الاستماع اليه اسماعكم، وتحنوا على ايتام الناس، يتحنن على ايتاكم، و توبوا الى الله من ذنوبكم وارفعوا اليه ايديكم بالدعاء في اوقات صلواتكم فانها افضل الساعات ينظر الله عزوجل فيها بالرحمة الى عباده يجيبهم اذا ناجوه، ويلبيهم اذا نادوه، ويستجيب لهم اذا دعوه.»

با نیتهای صادقانه، و قلبهای پاک از خدا بخواهید که شما را به روزه ماه رمضان توفیق دهد، و به تلاوت کتابش موفق بدارد، یقیناً بدبخت و شقی کسی است که در این ماه عظیم از مغفرت خدا محروم شود، با گرسنگی و تشنگی خود یاد گرسنگی و تشنگی روز قیامت کنید، و به تهیدستان و نیازمندان صدقه دهید، و بزرگانان را احترام نمائید، و به کودکان مهر و محبت ورزید، و نسبت به خویشانان صلح رحم کنید، و زیانتان را حفظ نمائید، و دیده از آنچه دیدن آن حلال نیست فرو بندید، و گوش از شنیدن آنچه حلال نیست ببندید، و بر یتیمان مردم احسان کنید تا به یتیمان احسان کنند.

از گناهانتان به پیشگاه خدا توبه کنید، و در اوقات نماز دست به دعا بردارید، که ساعات نماز این ماه برترین ساعات است، در این ساعات خدا به بندگانش با نظر رحمت بنگرد، چون با او مناجات کنند پاسخ دهد، و چون او را ندا دهند به ندایشان جواب دهد، و چون به درگاهش دعا کنند دعایشان را مستجاب نماید.

«ایها الناس ان انفسکم مرهونة باعمالکم ففکوها باستغفارکم، وظهورکم ثقيلة من اوزارکم فحففوا عنها بطول سجودکم، واعلموا ان الله تعالى ذکرة اقسام بعزته ان لا يعذب المصلين والساجدين وان لا يروعهم بالنار يوم يقوم الناس لرب العالمين.»

ای مردم وجودتان در گرو اعمال زشت شماست آن را با استغفار آزاد کنید، و پشت شما از بار گناهانتان سنگین است آن را با طول سجودتان سبک نمائید، و بدانید که خدای تعالی به عزتش سوگند خورده که نماز گزاران و اهل سجود را عذاب نکند، و آنان را در قیامت از آتش دوزخ نترساند.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 365

«ایها الناس من فطر منکم صائما مؤمنا فی هذا الشهر کان له بذلك عندالله عتق رغبة، و مغفرة لما مضى من ذنوبه، قيل یا رسول الله و لیس کلنا یقدر علی ذلك فقال: اتقوا النار و لو بشق تمرة اتقوا النار ولو بشرية ماء.»

ای مردم از شما کسی که مؤمن روزه داری را در این ماه افطاری دهد، برای او به خاطر این کار پاداش يك برده آزاد کردن است و نیز آموزش گناهان گذشتهاش، گفتند: ای رسول خدا همه ما قدرت افطاری دادن نداریم! فرمود: گرچه به نصف خرما، یا يك جرعه آب خود را از آتش حفظ کنيد.

«ایها الناس من حسن منکم فی هذا الشهر خلقه کان له جوازاً علی الصراط یوم تزل فیہ الاقدام، ومن خفف فی هذا الشهر عما ملک یمینه خفف الله علیه حسابہ، ومن کف فیہ شره کف الله عنه غضبه یوم یلقاه، ومن اکرم فیہ یتیمه اکرمه الله یوم یلقاه، ومن وصل فیہ رحمه و صله الله برحمته یوم یلقاه، ومن قطع فیہ رحمه قطع الله عنه رحمة یوم یلقاه، ومن تطوع فیہ بصلاة کتب الله له براءة من النار، ومن ادى فیہ فرضا کان له ثواب من ادى سبعین فريضة فیما سواه من الشهور، ومن اکثر فیہ من الصلاة علی ثقل الله ميزانه یوم تخف الموازين، ومن تلا فیہ آية من القرآن کان له مثل اجر من ختم القرآن فی غیره من الشهور:»

ای مردم هر کس در این ماه اخلاقش را نیکو نماید، برای او جواز عبور از صراط است، روزی که قدمها در آن میلغزد، و هر که در این شهر به کار خادمش تخفیف دهد، خدا حسابش را تخفیف میدهد، و هر که شرش را از مردم نگاه دارد، خدا روز قیامت خشمش را از او کفایت نماید، و هر که در این ماه یتیمی را اکرام کند، خدا او را در قیامت اکرام فرماید، و هر که در این ماه نسبت به خویشانش صله رحم کند، خدا در قیامت نسبت به او با رحمتش صله نماید، و هر که قطع رحم کند، خدا در قیامت رحمتش را از او قطع کند، و هر که در این ماه نماز مستحب بخواند، خدا برات آزادی از دوزخ برایش بنویسد، و هر که در این ماه فريضة و واجبی را به جای آورد، ثوابش برای او چون هفتاد فريضة در غیر این ماه است، و کسی که در این ماه بر من زیاد صلوات فرستد خدا میزانش را در قیمت سنگین کند روزی که میزانش سبک میشود، و هر که در این ماه يك آیه از قرآن قراءت کند، برای او مانند يك ختم قرآن در غیر ماه رمضان است.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 366

«ایها الناس ان ابواب الجنان فی هذا الشهر مفتحة، فسلوا ربکم ان لا یغلقها علیکم، و ابواب النيران مغلقة فسلوا ربکم ان لا یفتها علیکم، والشیاطین مغلوقة فسلوا ربکم ان لا یسلطها علیکم:»

ای مردم درهای بهشت در این ماه باز است، از پروردگارتان بخواهید به روی شما نبندد، و درهای دوزخ بسته است، از پروردگارتان بخواهید به روی شما باز نکند، و شیاطین در غل و زنجیرند از پروردگارتان بخواهید که آنان را بر شما مسلط ننماید.

امیرمؤمنان میفرماید از جای برخاستم و گفتم ای رسول خدا

«ما افضل الاعمال في هذا الشهر؟ فقال: يا ابالحسن افضل الاعمال في هذا الشهر الورع عن محارم الله عزوجل ثم بكى فقلت يا رسول الله مايكيك؟ فقال: يا علي ابكى لما يستحل منك في هذا الشهر كاني بك و انت تصلى لربك وقد انبعث اشقى الاولين شقيق عاقر ناقة ثمود، فضربك ضربة على قرنك فحضب منها لحيتك.»

برترین اعمال در این ماه چیست؟ فرمود: ای ابالحسن بهترین اعمال در این ماه خودداری از حرامهای خدای عزوجل است، سپس پیامبر گریه کرد، گفتم ای رسول خدا سبب گریه شما چیست؟ فرمود: یا علی گریه میکنم برای جنایتی که در این ماه نسبت به تو حلال میشمارند، گوئی با تو هستم و تو برای پروردگارت در حال نمازی، که شقیترین اولین، رفیق پی کننده ناقه قوم ثمود را بر میانگیزانند و ضربتی بر فرقت میزند و محاسنت را به خون آن حضاب میکند.

امیرمؤمنان میگوید به رسول خدا گفتم:

«وذلك في سلامة من ديني؟ فقال: في سلامة من دينك ثم قال: يا علي من قتلك فقد قتلني، ومن ابغضك فقد ابغضني، ومن سبك فقد سبني، لانك مني كنفسى، روحك من روحي، وطينتك من طينتي، ان الله تبارك وتعالى خلقني واياك واصطفاني واياك، واختارني للنبوة، واختارك للامامة، ومن انكر امامتك فقد انكر نبوتي، يا علي انت وصيبي، وابو ولدي، و زوج ابنتي، وخليفتي على امتي في حياتي ومماتي امرك امرى، ونهيك نهيبى، اقسم بالذى بعثنى بالنبوة

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 367

وجعلني خيرا لبرية انك لحجة الله على خلقه، وامينه على سره، وخليفة على عباده: «1»

کشته شدن من در حال سلامت دین من است؟ پیامبر فرمود: آری در سلامت دین توست، سپس فرمود: ای علی کسی که تو را به قتل برساند مرا به قتل رسانیده، و کسی که با تو دشمنی کند با من دشمنی نموده، و کسی که به تو ناسزا گوید به من ناسزا گفته، زیرا تو، چون من هستی، روح تو روح من است، و خمیر مایه ات، خمیر مایه من است، خداوند مرا و تو را آفرید، مرا و تو را برگزید، مرا به نبوت انتخاب کرد، و تو را به امامت اختیار نمود، کسی که امامت تو را انکار کند نبوت مرا انکار کرده است.

ای علی تو جانشین منی، و پدر فرزندان منی، و همسر دختر منی و در حیات و ممات من جانشین من در امت منی، فرمانت فرمان من است، و نهیت نهی من است، به کسی که مرا به نبوت برگزید و بهترین خلق قرار داد سوگند میخورم به یقین تو حجت خدا بر خلق او هستی و امین خدا بر راز و سر او هستی، و خلیفه او بر بندگان او میباشی.

این گوشه‌های از روایات بسیار و کثیری بود که در کتابهای مهم حدیث درباره عظمت ماه رمضان نقل شده است، اگر کسی مشتاق روایات بیشتر باشد میتواند به کتابهای مفصل حدیث چون فروع کافی، وسائل الشیعه، بحارالانوار، مستدرک وسائل و ثواب الاعمال مراجعه نماید.

تفسیر آیه 186

وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَ لِيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ

هنگامی که بندگانت از تو درباره من بپرسند، بگو: یقیناً من نزدیکم، دعای دعاکننده را زمانی که مرا بخواند اجابت میکنم، پس باید دعوتم را به ایمان و عمل صالح بپذیرند و به من ایمان بیاورند تا به حق و حقیقت راه یابند و به مقصد اعلی برسند.

شرح و توضیح

(1) - عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 295 - 297.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 368

در آیات 126 بعد سوره مبارکه بقره درباره دعا و شرایط و آثار آن به طور مفصل بحث شد، اضافه تر از آن را نیازی نمیبینم، فقط به چند جمله از کتاب نیایش دکتر کارل که تا حدی دعا و جوانب آن را دریافته اکتفا میکنم:

«چنین به نظر میرسد که نیایش کشش روح است به سوی کانون غیر مادی جهان ...»

ناله مضطربانه و طلب یاری و استعانت و گاهی يك حالت کشف و شهود روشن و آرام درونی و مستمر و دورتر از اقلیم همه محسوسات، به عبارت دیگر پرواز روح است به سوی خدا و یا حالت پرستش عاشقانه‌ای است نسبت به آن مبدئی که معجزه حیات از او سر زده است، و بالاخره نیایش نمودار کوشش انسان است برای ارتباط با آن وجود نامرئی، آفریدگار همه هستی، عقل کل، قدرت مطلق، خیر مطلق»

و نیز میگوید: بیشك انجام خواست خدا عبارت است از پیروی قوانین حیات، قوانینی که در تار و پود ما، خون و روح ما ثبت شده است، کاملاً مشروع است که برای کسب نیازمندیهای خود از خدا کمک بگیریم، ولی در عین حال نامعقول است که از او بخواهیم تا به هوسهای ما جامعه عمل پوشاند و یا آنچه را به کوشش میسر است به دعا عطا کند.

نیایش در مرحله عالی ترش از سطح درخواست و عرض حال فراتر می‌رود.

انسان در برابر خداوندگار هستی نشان میدهد که او را دوست دارد، نعمت هایش را سپاس می‌گذارد، و آماده است تا خواست او را هر چه باشد انجام دهد، در اینجا نیایش به صورت يك سیر روحانی و مکاشفه درونی درمی آید.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 369

نیایش در همین حال که آرامش را پدید آورده است، به طور کامل و صحیحی در فعالیت‌های مغزی انسان يك نوع شکفتگی و انبساط باطنی و گاه قهرمانی و دلاوری را تحریک میکند.

نیایش خصائل خویش را با علامات بسیار مشخص، و منحصر به فردی نشان میدهد: صفای نگاه، متانت رفتار، انبساط و شادی بیدغدغه، چهره پر از یقین، استعداد هدایت، و نیز استقبال از حوادث، به سادگی در آغوش گرفتن يك سرباز یا يك شهید مرگ را، و ... همه و همه اینهاست که يك گنجینه پنهان در عمق جسم و روح ما حکایت میکند.

تحت این قدرت و سلطنت حتی مردم عاقل عقب مانده، ضعیف و کم استعدادها نیز میتوانند نیروی عقلی و اخلاقی خویش را بهتر به کار بندند و از آن بیشتر بهره گیرند، چنین به نظر میرسد که نیایش انسانها را آن چنان رشد میدهد که جامه‌های که وراثت و محیط به قامتشان دوخته است برای ایشان کوتاه میگردد.

ملاقات پروردگار آنان را از صلح و آرامش درون لبریز می‌سازد، به طوری که شعشعه پرتو این صلح از چهره شان نمودار است، و آن را هر جا که روند با خود می‌برند.»

دعا اخلاق را تغییر میدهد و از سوءخلق به حسن خلق منتهی میکند، دعا سبب آزادی دل از بت و بت پرستی میشود، دعا روح را تلطیف و انسان را به احسان و نیکی به دیگران میکشاند، دعا تکبر و منیت را علاج کرده روح تواضع و فروتنی و خشوع و خضوع را در انسان زنده میکند، دعا دوران هجر از محبوب را پایان میدهد، و روی وصال را مینمایاند.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 370

انسان وقتی مصمم بر دعا میشود، و بخواهد با معرفت به این حقیقت در مقام اجرایش برآید چاره‌های جز این نمی‌بیند که به حکم مستجاب کننده دعا به تصفیه خود برآید، و وارد حوزه پاکی و طهارت باطن و ظاهر شود، و خلاصه در مرحله عمل به احکام الهی و جبران گذشته برآید، تا دعاکننده مقبولی گردد.

فیض در کتاب با ارزش «محنة البیضاء» روایت میکند:

در روزگار داود، مردم را قحطی گرفت و بلای کمبود ارزاق به آنان رسید، سه نفر از آگاهان و علمای امت را انتخاب کرد تا به صحرا رفته، شاید به واسطه آنان جامعه قحطی زده از عنایت حق و باران رحمت حضرت ربّ بهره مند شوند.

یکی از آنان گفت: خداوندا در توراتت از ما خواسته‌های تا از آنان که به ما ستم کردند گذشت کنیم، خدایا ما بر اثر گناه و معصیت به خود ستم کرده ایم از ما گذشت کن.

آگاه دوم گفت: خداوندا تو در توراتت از ما خواسته‌های بردگان خود را آزاد کنیم، هم اکنون ما بردگان قحط‌زده تو و بندگان دچار بلائیم ما را از این شدت و محنت رهایی ده.

دانشمند سوم گفت: خداوندا تو در توراتت از ما خواسته‌های که افتادگان و مسکینان را از درب خانه خود طرد نمائید، خداوندا اکنون ما افتادگان و مسکینان در پیشگاه تو ایستاده‌ایم، دعای ما را رد مکن «1»، با توجه به این سه حقیقت که از حسنات اخلاقی است و از شرایط استجاب دعا باران نازل شد و مردم از بلای قحطی نجات یافتند.

(1) - محنة البیضاء، ج 2، ص 299.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 371

آری اجرای احکام الهی، و گردن نهادن به قوانین حق، و رعایت حلال و حرام **فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي** و به حقیقت ایمان آوردن به خدا و دست از بت زنده و مرده برداشتن، و کرسی حکومت بر زندگی را از هوای نفس گرفتن و به دست حاکمیت حکیمانه حق سپردن **وَ لِيُؤْمِنُوا بِِي** انسان را از قیود شیطانی و فرهنگ طاغوتی، و از قید و بند گناه و معصیت آزاد نموده

به فضای رشد می‌رساند، و زمینه حرکت به سوی قله رشد را فراهم می‌آورد، و آدمی را در حوزه قرب معنوی حق قرار می‌دهد،

لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ.

تفسیر آیه 187

أَحَلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِيَّاسٌ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِيَّاسٌ هُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَ ابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتَمُوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ وَ لَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَ أَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ

در شب روزهایی که روزهدار هستید، آمیزش با همسرانتان بر شما حلال شد، آنان برای شما پوشش‌اند، و شما برای آنان پوشش هستید، خدا میدانست که شما پیش از حلال شدن این عمل در شب ماه رمضان به خود خیانت میکردید، پس توبه شما را پذیرفت و از شما درگذشت، اکنون آزاد هستید که با زنانان آمیزش کنید و آنچه را خدا در این کار برای شما مقرر نموده [از فضیلت، ثواب، پاک دامنی، دوری از حرام و فرزند شایسته] از درگاه او بخواهید، و بخورید و بیاشامید تا رشته سپیده صبح از رشته سیاه شب برای شما آشکار گردد، سپس روزه را تا شب پایان برید، و در حالی که در مساجد معتکف هستید با زنان آمیزش ننمائید، اینها حدود خداست به آنها نزدیک نشوید [تا آنها را درهم شکنید بلکه در حفظ حدود بکوشید] خداوند اینگونه

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 372

آیاتش را برای مردم بیان میکند تا از مخالفت اوامر و نواهی او بپرهیزند و به تقوا دست یابند.

شرح و توضیح

آیه شریفه بیان گر بخشی از احکام روزه ماه رمضان، و نشان دهنده سهله و سمحه بودن دین، و این که با توجه به هزینه کردن غریزه جنسی به طور مشروع، و مشقت آزاد شدن از کنترل شهوت جنسی سبب عفت و پاکدامنی زن و مرد، و به عبارت دیگر، پوششی و مانعی از فساد و فتنه و بی‌تقوائی است.

این زن نیک خصلت و رعایت کننده حق و شوهر است که با فراهم آوردن زمینه هزینه شدن غریزه جنسی شوهر هر زمان جز موارد استثنائی که شوهر نیاز داشته باشد لباس عفتی برای شوهر، و این مرد نیک خصلت و رعایت کننده حق زن است که با پاسخ به نیاز غریزی زن، و ارضا نمودن او به هر صورت ممکن جز در موارد استثنائی لباس عفتی برای زن است.

آیه مرد را نیازمند به زن و زن را نیازمند به مرد میدانند و هر دو را در زندگی مکمل یکدیگر می‌شمارد.

آیه نشان می‌دهد که غریزه جنسی جاذبه‌اش بسیار شدید است و کنترل آن برای عموم مردم مشقت و سختی دارد، لذا حرمت آمیزش با زن را در شب ماه رمضان نسخ کرد، و پاسخ به غریزه مرد را از جانب زن و غریزه زن را از سوی مرد جلال اعلام نمود.

آیات شریفه قصاص و وصیت و احکام روزه و حلیت مباشرت با زن در شب ماه رمضان و زمان روزه از فجر تا ابتدای شب و اعتکاف، بیانگر حدود خداست، و از مرم خواسته شده از حدود حق تجاوز ننموده و حافظ مرزهای حق باشند، و از خیانت به اوامر و نواهی خدا بپرهیزند، و راه رشد و کمال را با اجرای دستورات پروردگار بیمایند.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 373

شان نزول آیه

حضرت صادق (ع) می‌فرماید آمیزش و خوردن در شب ماه رمضان در صورتی که مکلف پیش از وقت افطار می‌خواهید و پس از گذشت وقت افطار بیدار میشد حرام بود، به عبارت دیگر وقتی مکلف پس از خواندن نماز عشا بدون این که افطار کرده باشد می‌خواهید سپس بیدار میشد افطار و آمیزش تا لحظه افطار شب بعد حرام بود، تا توجه به این مسئله مردی از اصحاب پیامبر بنام خوات بن جبیر که در حدی پیرمرد و کهنسال و از نظر بدنی ناتوان بود و روز گرم مدینه را روزه داشت، به خاطر این که خانوادهاش افطاری او را دیر از حد معمول آوردند خوابش برد، پس از بیدار شدن به خانوادهاش گفت خوردن غذا امشب بر من حرام است، چون صبح شد برای کمک دادن به کندن خندق به محضر رسول خدا رسید و در حال کندن خندق غش کرد چون رسول خدا وضع او را دید نسبت به او دلش سوخت، و در این میان هم گروهی از جوانان شب ماه رمضان با همسرانشان آمیزش مینمودند، و کنترل غریزه برای آنان سخت بود، و در حقیقت به حرمت این عمل توجهی نمی‌کردند، وضع آن پیرمرد، و مشقت کنترل غریزه به وسیله گروهی از جوانان سبب نزول این آیه شریفه شد.

قابل توجه روزه‌داران

براساس آیات قرآن و روایات واجب است روزه داران حرمت ماه رمضان و روزه را با انجام اموری و اجتناب از اموری حفظ کنند تا به فلسفه و حکمت روزه که ظهور روحیه تقوا است برسند لعلکم تتقون
حضرت صادق از پدر بزرگوارش از رسول خدا روایت میکند که آن حضرت فرمود:

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 374

«ممن عبد یصبح صائما فیشتم فیقول: انی صائم سلام علیک الا قال الرب تبارک و تعالی: استجار عبدی بالصوم من عبدی، اجیره من ناری وادخلوه جنتی.» «1»

عبد روزه داری نیست که از کسی دشنام بشنود پس در برابر او بگوید من روزه دارم سلام بر تو، مگر این که خداوند میفرماید بنده من از زشتی طرف مقابلش به روزه پناه برد، او را از دوزخ پناه دهید و وارد بهشت کنید.

از حضرت رضا (ع) روایت شده:

«اذا صمت فلیصم سمعک وبصرک وجلدک وشعرك.» «2»

چون روزه گرفتی، باید گوش و چشم و پوست و مویت نیز روزه بگیرد.

از حضرت صادق (ع) در رابطه با مسئولیت و تکلیف روزه داران در ماه مبارک رمضان روایت بسیار مهمی نقل شده که توجه به آن واجب و ضروری است:

«فاذا صمتم فاحفظوا السننکم عن الکذب، وعضوا ابصارکم، ولا تنازعوا ولا تحاسدوا ولا تغتابوا ولا تماروا ولا تکذبوا ولا تباشروا ولا تخالفوا ولا تغاضبوا، ولا تسابوا ولا تشاتموا، ولا تفاتروا ولا تجادلوا ولا تناذوا ولا تظلموا ولا تسافهوا ولا تضاجروا ولا تغفلوا عن ذکرالله وعن الصلاة.»

چون روزه گرفتید زبانتان را از دروغ حفظ کنید، و چشم از حرام فرو بندید، با یکدیگر نزاع نکنید، به یکدیگر حسد نورزید، از یکدیگر غیبت نکنید، لجاج بازی ننمائید، به یکدیگر دروغ نگوئید، از مباشرت با زنان بپرهیزید، با هم مخالفت نکنید، به هم خشم نگیرید، به یکدیگر ناسزا مگوئید، همدیگر را شتمت ننمائید، در کمک به یکدیگر سستی نورزید، از

مجادله و بگومگوی بیهوده اجتناب کنید، یکدیگر را آزار ندهید، و به هم ستم نکنید، سبک مغزی ننمائید، از یکدیگر ملول نگردید، و از یاد خدا و نماز غافل بشوید.

«والزموا الصمت والسكوت، والحلم والصبر والصدق، و مجانبه اهل الشر، واجتنبوا قول الزور والكذب والفري والخصومة وظن السوء والغيبة والنميمة:»

(1) - امالی صدوق 349.

(2) - بحار، ج 96، ص 291.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 375

با سکوت و خاموشی ملازم باشید، بردباری و صبر و صدق پیشه سازید، از اهل گناه اجتناب کنید از گفتار باطل و ناحق و دروغ و افترا، و کینه و بدگمانی، و غیبت و دو به هم زنی کنار گیری نمائید.

«وكونوا مشرفين على الآخرة، منتظرين لایامكم، منتظرين لما وعدكم الله، مترودين للقاء الله، وعلیکم السکينة والوقار والخشوع والخضوع و ذل العبيد الخيف من مولاه، خيرين خائفين، راجين، مرعوبين، مرهوبين، راغبين، راهبين قد طهرت القلب من العيوب وتقديست سرائركم من الخبث، ونظفت الجسم من القاذورات و تبرأت الى الله من عداه، و والیت الله فی صومك بالصمت من جميع الجهات مما قد نھاك الله عنه فی السر و العلانية و خشیت الله حق خشيته فی سرک و علانيتك و وهبت نفسك لله فی ایام صومك، و فرغت قلبك له، ونصبت نفسك له فيما امرک و دعاك اليه، فاذا فعلت ذلك كله فانت صائم لله بحقیقة صومه، صانع لما امرک، وكلما نقصت منها شيئاً فيما بينت لك فقد نقص من صومك بمقدار ذلك:» «1»

مشرف بر آخرت باشید، ایام رفتن را انتظار بکشید، به امید وعده خدا باشید، برای لقاء حق زاد و توشه بردارید، اهل آرامش و وقار و خشوع و فروتنی باشید، در برابر مولای خود خوار و از عذابش در ترس به سر برید، اهل خیر، و خوف از عذاب، و امید و دلگرمی، و مرعوب شده، و شوق باشید، قلبتان از هر عیبی پاک باشد، باطنتان از آلودگیها منز و پاکیزه گردد، جسم از نجاسات نظیف باشد، از دشمنان بیزاری جوئید، در روزه داریات از همه جهات به وسیله سکوت کمک بگیری، تا از نھی خدا در باطن و ظاهر در اجتناب باشی، ترس از خدا را آنچنان که شایسته است در درون و برون

مراعات کن، در ایام روزه داری وجودت را به خدا هبه کن، و دل از غیر او پاک دار، و موجودیت خود را در برابر دستورات خدا قرار بده، چون همه این امور را رعایت کنی، به حقیقت برای خدا روزه گرفته ای، و اوامر حضرتش را انجام داده ای، و از آنچه برایت روشن کردم کم بگذاری، به همان اندازه از ارزش و معنویت روزهات کم شده است.

(1) - بحار، ص 96، ص 292.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 376

حضرت صادق فرمود پدرم حضرت باقر فرمود: رسول خدا شنید زنی در حال روزه به کنیز خود ناسزا گفت، حضرت غذا خواست و به او گفت بخور! زن گفت روزهام، حضرت فرمود: چگونه روزهای در حالی که به کنیزت ناسزا گفتی، روزه از طعام و آشامیدن نیست، خدا روزه را مانعی میان عبد و هر فعل و قول زشتی که روزه را به افطار و بطلان میکشاند قرار داده، چه کماند روزه داران واقعی و چه بسیارند گرسنگان. «1» امام باقر (ع) از رسول خدا روایت میکند که به جابر فرمود:

«یا جابر هذا شهر رمضان، من صام نهاره وقام ورداً من ليله، وعف بطنه وفرجه وكف لسانه خرج من ذنوبه كخروجه من الشهر، قال جابر: یا رسول الله ما احسن هذا الحديث؟ فقال رسول الله یا جابر و ما اشد هذه الشروط:» «2»

ای جابر این است ماه رمضان، کسی که روزش را روزه بدارد، و بخشی از شبش را به عبادت بگذراند، و شکم و شهوتش پاک و عقیف باشد، و زبانش را حفظ نماید، از گناهانش به مانند این که از ماه رمضان بیرون میآید، بیرون میرود، جابر گفت یا رسول الله چه حدیث نیکوئی است؟ حضرت فرمود و چه شرایط سختی است.

تفسیر آیه 188

وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ

و اموالتان را در میان خود به باطل و حرام نخورید، و آن را به عنوان رشوه به سوی حاکمان و قاضیان سرازیر نکنید تا بخشی از اموال مردم را با تکیه بر حکم ظالمانه آنان را براساس گناه و معصیت بخورید، درحالی که زشتی کارتان را میدانید.

شرح و توضیح

(1) - بحار، ج 69، ص 293.

(2) - ثواب الاعمال 58.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 377

در رابطه با حلال و حرام مالی و کسب مشروع و نامشروع در آیات 168 و 169 به طور مفصل بحث شد، در اینجا نیازی به شرح و تفصیل نمی‌بینم، از آنجا که محور اصلی آیه شریفه حرمت رشوه است، یعنی مالی که با پرداخت آن به قدرت مندان به ویژه قاضیان، حق ناحق می‌گردد و ناحق حق می‌شود، و داد مظلومان در سایه شوم آن از ظالمانه گرفته نمی‌شود به ذکر چند حدیث مهم مبادرت می‌ورزم.

امام صادق (ع) از پدران او از علی (ع) روایت می‌کند که آن حضرت فرمود:

«السحت ثمن المیته، و ثمن الکلب، و ثمن الخمر، و مهر البغی و الرشوة فی الحکم و اجر الکاهن:» «1»

حرام پولی است که از خرید و فروش میته و سگ و مسکر به دست می‌آید، حرام مهریه زناکار و رشوه برای تغییر حکم و دستمزد ساحر است.

امام ششم در روایتی می‌فرماید:

«... فاما الرشا یا عمار فی الاحکام فان ذلك الکفر بالله العظیم و برسوله:» «2»

رسول خدا فرمود:

«لعن الراشی والمرتشی والمأشی بینها:» «3»

خداوند رشوه‌دهنده و گیرنده و واسط میان دهنده و گیرنده را لعنت کند.

«و نیز رسول خدا فرمود: ایاکم والرشوه فانها محض الکفر ولا یشم صاحب الرشوه ریح الجنة:» «4»

از رشوه بهره‌یزید که کفر محض است، و گیرنده رشوه بوی بهشت را اشتشمام نمی‌کند.

(1) - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 322.

(2) - بحار، ج 104، ص 273.

(3) - بحار، ج 104، ص 274.

(4) - بحار، ج 104، ص 274.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 378

از رسول خدا روایت شده:

«الراشی والمرتشی فی النار:» «1»

رشوه‌دهنده و رشوه‌گیرنده در دوزخ اند.

از حضرت صادق روایت شده:

«من أكل السحت الرشوة فی الحكم:» «2»

از جمله مصادیق سحت خوری رشوه گرفتن قاضی برای تغییر دادن حکم به نفع متجاوز به حق است.

يَسْتَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَ لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَ اتَّقُوا
الْبُيُوتَ مِنْ أَدْبَارِهَا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

از تو درباره هلالهای ماه میپرسند بگو: آنها وسیله تعیین اوقات برای امور زندگی و تعیین مراسم حج است، و نیکی آن نیست که به خائنها از پشت آنها وارد شوید، [چنان که اعراب جاهلی برپایه سنتی غلط در حال احرام از پشت دیوار خانه خود وارد میشدند نه از درب خانه] بلکه نیکی روش و منش کسی است که از هر گناه معصیت و از هر گونه بینظمی میپرهیزد و به خائنها از درهای آنها وارد شوید و از خدا پروا کنید تا رستگار شوید.

شرح و توضیح

آیه شریفه چهار مسئله مهم را مطرح میکند:

1- دگرگونی ماه را به صورت هلال ها، 2- سنت غلط ورود به خائنها از غیر درب خانه 3- بر و نیکی، 4- تقوا.

(1) - میزان الحکمة، ج 2، ص 1084 - 1085.

(2) - میزان الحکمة، ج 2، ص 1084 - 1085.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 379

1- در رابطه با ماه در ضمن توضیح مفصل آیه 164 مطالبی گذشت که لازم میدانم به آن بخش مراجعه شود، زیرا حقایق بسیار شگفت آوری از آفرینش آسمانها و زمین ارائه شده است.

2- از محسنات بسیار مهم اسلام دینی که بر پایه توحید و حکمت و عقل استوار است مبارزه سرسخت با خرافات و سنتهای غلط خانوادگی و اجتماعی است، که در این زمینه نسخه کاملی ارائه داده، و زمینه ترك خرافات و روشهای غلط را فراهم ساخته، و چنان که از آیه شریفه استفاده میشود، از مردم میخواهد اولاً ادب ورود به منازل را که ورود از درب خانه است رعایت کنند ثانیاً از آیه شریفه به نظر میرسد که انسان باید برای ورود به هر کاری از راه

مخصوصش درآید تا به نتیجه برسد، زیرا رعایت نکردن برنامه‌های لازم و بینظمی در زندگی، و از بیراهه وارد شدن به هر امری، جز زیان و خسارت ببار نخواهد آمد.

راه ورود به عرصه لقاء حق عمل صالح و اجتناب از شرك است، راه ورود به کوشش و فعالیت مقبول حق اخلاص و خلوص است، راه ورود به عرصه رضای حضرت رب تقوا و پرهیزکاری است، راه ورود به معارف الهیه و حقایق قرآنیه روایات و اخبار و احادیث صحیح پیامبر و اهل بیت علیهم السلام است، راه ورود به عرصه محبت مردم اخلاق حسنه و صفات پسندیده است، راه ورود به بهشت در قیامت تقوا و عمل صالح به ویژه ایمان است **وَ أَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا**.

3- درباره برّ و نیکی در ضمن توضیح آیه شریفه 177 مسائل مهم و باارزشی ارائه شد و مفصلاً در این زمینه حقایقی بیان شد.

4- در توضیح بخش مهمی از آیات گذشته مشروحاً تقوا مورد بحث قرار گرفت و مسائل مهمی بر حول محور تقوا مطرح شد.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 380

تقوا سکوی پرواز به سوی مقام قرب، و زمینه تحقق پاکی و درستی در همه امور زندگی، و سبب فلاح و رستگاری، و نردبان رسیدن به سعادت امروز و فردا، و وسیله تحصیل خیر دنیا و آخرت، و حلال مشکلات، و عامل تمیز حق از باطل، و آرام بخش عرصه درون، و پاک کننده اعضا و جوارح از آلودگیهای عملی، و نور بخش به قلب، و تقویت کننده روح و عقل، و گره گشای ببیدیل، و رساننده انسان به جنات نعیم و ازواج مطهره و سبب جلب رضوان الله و مایه آبرو و وجاهت آدمی در دنیا و آخرت، و دفع کننده بلاها، و عامل باز شدن درهای برکات حق از زمین و آسمان، و مایه ایجاد اعتماد در خانواده و جامعه، و سبب پیروزی بر دشمنان درونی و بیرونی، و علت آبادی ملک و مملکت و زمینه ساز وقار و سکون و راحت در همه جهات حیات، و حافظ ایمان و عمل صالح، و مایه رشد و ترقی و هدایت و رسیدن به کمالات، و جلوه دهنده حقایق در قلب انسان، و نور راه حیات در دنیا و راه بهشت در آخرت است.

تقوا حقیقتی است که حضرت حق به همه امتهای و همه پیامبران و امامان به ملت‌ها سفارش کرده‌اند و آن را حصن حصین و دژ محکم، و قلعه استوار شمرده و دارنده آن را بیشک اهل نجات از بلاها در دنیا و شایسته نجات در آخرت دانسته‌اند.

تقوا به فرموده پیامبر در رأس همه امور، و نیرومندترین پایه و برترین عمل در میان همه اعمال و برترین گنج، و حفظ کننده‌ترین حافظان، و عزیزترین عزیزها، و زمینه پیروزی هر پیروزمند است. «1» پایان این بخش صبح روز 15/22/1387

(1) - میزان الحکمة، ج 4، ص 3624.

تفسیر حکیم، ج 5، ص: 381

مصادف با ایام ولادت حضرت مهدی

عجل الله تعالی فرجه الشریف.